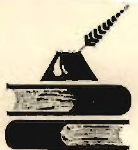


انتشارات دانشگاه تبریز
۲۵۸

تاریخ ادبیات عرب

تألیف
دکتر اکبر بهروز



ادبیات
۵۰

اردیبهشت ۱۳۵۹

تاریخ ادبیات عرب

*

انتشارات دانشگاه تبریز



Université D' Tabriz
Publication
№ 258

HISTOIRE de la LITTÉRATURE ARABE

Par

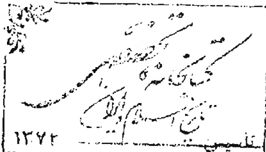
Dr. Akbar Behrouz

Tabriz 1980



انتشارات دانشگاه تبریز
۲۵۸

تاریخ ادبیات عرب

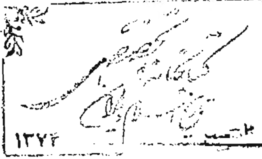


تألیف
دکتر اکبر بهروز

اردیبهشت ۱۳۵۹

از این کتاب یکهزار نسخه در اردیبهشت ماه ۱۳۵۹ در چاپخانهٔ شفق
بچاپ رسید

بها ۹۰۰ ریال



نشانه‌های اختصاری

ج : جلد ، مجلد .

جرجی زیدان : تاریخ آداب اللغة العربیة ، جرجی زیدان ، طبعة جدیدة راجعها وعلق علیها الدکتور شوقی‌ضیف ، مصر ۱۹۵۷ م .

زیات : تاریخ الادب العربی ، احمد حسن الزیات ، الطبعة الخامسة والعشرون . القاهره .

شوقی‌ضیف : تاریخ‌الادب‌العربی، الدکتورشوقی‌ضیف، الطبعة السابعه ، مصر .

ص : صفحه .

عمر فروخ : تاریخ الادب العربی، عمر فروخ ، الطبعة الثانیة، بیروت ، ۱۹۶۹ م .

مقدمه : مقدمه عبدالرحمن ابن خلدون ، ترجمهٔ محمد پروین گنابادی ، تهران ۱۳۴۵ .

نالینو : تاریخ الآداب العربیة ، کارلو نالینو ، تقدیم الدکتور طه حسین . الطبعة الثانیة ، مصر .

الوسیط : الوسیط فی‌الادب العربی و تاریخه ، الشیخ احمد الاسکندری و الشیخ مصطفی عنانی ، الطبعة السادسة عشرة ، مصر .

A. Lit : A literary History of the Arabs. R. A. Nicholson.

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
ابوعمرو بن علا	۱۹۵
ابو عبیده معمر بن مثنی	۱۹۵
ابوزید انصاری	۱۹۶
اصمعی	۱۹۷
رواة شعر	۱۹۸
معروف‌ترین رواة شعر	۱۹۹
حماد راویة	۱۹۹
مفضل ضبی	۲۰۱
خلف احمر	۲۰۱
ادبا و مؤلفان معروف این دوره	۲۰۲
ابن قتیبه	۲۰۲
ابن عبدربه	۲۰۳
ابوالفرج اصفهانی	۲۰۵
کتاب الأغانی	۲۰۵
ابن رشیق قیروانی	۲۰۶
تدوین و تألیف	۲۰۷
نثر در این دوره	۲۰۸
نویسندگان مشهور این دوره	۲۱۲
ابن مقفع	۲۱۲
جاحظ	۲۱۳
ابن العمید	۲۱۵
قاضی فاضل	۲۱۶
خطابه درعصر عباسی	۲۱۷

عنوان	صفحه

عنوان صفحه

عنوان | صفحه

عنوان	صفحه
الشاعر القروی	۴۶۱
ایلیا ابو ماضی	۴۶۶
سعید عقل	۴۶۷
بشارة الخوری	۴۶۹
نزار قبانی	۴۷۱
عبدالوهاب البیاتی	۴۷۲
عمر ابو ریشه	۴۷۵

مقدمه

تاریخ ادبیات عرب یکی از دلکش‌ترین بحثهای ادبی برای هرعلاقه‌مند مسائل ادبی جهان است . روی همین اصل برای استفادهٔ مشتاقان کشورهای مختلف ، تاریخ ادبیات عرب ، به‌زبانهای : آلمانی انگلیسی ، روسی ، فرانسه وغیره تهیه شده است . و مستشرقان فاضل جهان ، تحقیقات مفصل و پهناوری در تاریخ ادبی عرب کرده‌اند چنانکه بزرگترین تاریخ ادبیات عرب را بروکلمان آلمانی در حدود سی سال پیش از این تألیف نموده است . این کتاب آن قدر مفصل می‌باشد که پس ازگذشت سی‌سال هنوزدانشمندان عرب زبان ، ترجمهٔ این اثر را به‌زبان عربی تمام نکرده‌اند .

با اینکه زبان شیرین فارسی با زبان فصیح عربی پیوند ناگسستنی دارد و در طول تاریخ ، فضلای ایرانی از پایه‌گذاران علوم ادبی زبان عربی بوده‌اند و از این بابت ادب عربی مدیون دانشمندان ایرانی‌است وتاریخ ادبی عرب ، همواره موردتوجه علاقه‌مندان‌ایرانی بوده، متأسفانه تا آنجاکه من می‌دانم تألیف و نشر کتاب تاریخ ادبیات عرب تاکنون مورد عنایت ادبای ایرانی واقع نشده است .

تاریخ ادبیات عرب علاوه‌براینکه مورد توجه همهٔ فضلا و ادبا وعلاقه‌مندان مسائل وعلوم ادبی ایران می‌باشد ، در دانشگاههای‌ایران

نیز بعنوان یکی از درسهای اصلی رشته‌های ادبی تدریس می‌شود. مع‌الاسف در تمام دانشگاهها تا آنجا که من می‌دانم برای تدریس این درس از پلی کپی و جزوه استفاده می‌شود.

این جانب چند سال است که در دانشکدهٔ ادبیات به تدریس این درس مشغول هستم و در طی این مدت با اینکه متوجه این کمبود بوده‌ام از آنجائیکه تألیف کتابی خلاصه و فشرده در این دریای پهناور دشوار می‌نمود نمی‌توانستم اقدامی عملی بکنم دو سال پیش استادان دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی تبریز مخصوصاً دوستان فاضل مرا براین کار تشویق فرمودند، عنایت خاص خدا و جسارت بخشی ایشان وادارم کرد که یادداشتهای پراکندهٔ چند سال گذشته را تنظیم کنم و به‌صورت فعلی که تقدیم ارباب ادب می‌شود، درآورم.

روش کار براین منوال بوده که برای تهیهٔ تمام مطالب از مآخذ ومنابع دست اول و قابل اعتماد بهره جسته‌ام.

درآغاز هربخش مقدمه‌ای برای معرفی سبکهای نثر ونظم هر دوره آورده‌ام وبعد شرح‌حال ادبا و شعرا را بطورخلاصه تهیه دیده‌ام.

از میان هزاران ادیب و شاعر کسانی را انتخاب کرده‌ام که معروفترین هردوره و هرسبك بوده‌اند.

شرح‌حال افراد را خیلی خلاصه‌آورده‌ام وتنها به برجسته‌ترین نکات حیات هر کس پرداخته‌ام.

در پایان هر مطلب، و هرشرح حال، علاقه‌مندان مطالعهٔ بیشتر را به‌منابع آن مطلب ارجاع داده‌ام.

رفرانسهای دقیق در زیر صفحات داده‌ام و منابع تهیهٔ کتاب را درپایان معرفی کرده‌ام .

بخش ششم که حاوی نهضت جدید ، یعنی ادبیات معاصرعرب است مفصلتر از بخشهای پیشین می‌باشد . سبب این تفصیل آنست که در ایران ادبیات معاصر عرب ناشناخته مانده ، بنابراین ضمن معرفی نویسندگان وشاعران معاصر ، سعی کرده‌ام از هرکدام نمونه‌ای ، ولو چند سطر ، برای خوانندهٔ عزیز نشان بدهم تا خواننده ضمن مطالعهٔ شرح حال هرنویسنده و شاعر ، با نثر و شعر او نیز آشنا بشود .

با تمام این توضیحات ، اعتراف می‌کنم که این کوشش ، در مقایسه باکتابهایی که درمورد تاریخ ادبیات‌عرب بزبانهای‌گوناگون دنیا تألیف یافته ، بسیار ناچیز و ابتدائی است ، ولی تذکرات ارزنده و یادآوریهای گرانقدر خوانندگان دانشمند برای رفع نقائص آن بهترین راهنمای نگارنده خواهد بود .

اکبر بهروز

تبریز ، اردیبهشت ۱۳۵۹

بخش اول

اصل و منشأ عرب

عرب از نژاد سامی است منسوب به سام بن نوح ،کـه عبارتند از : بابلیها ، آشوریها ، عبرانیها ، فینیقی‌ها ، آرامیها و حبشیها .

آیا مسکن اصلی اقوام سامی قسمتی از آسیا (عربستان، ارمنستان یا نـاحیهٔ پایین فرات) بود ، یـا اینکه بنا برنظری که اخیراً به میـان آمده ، سامیها از افـریقا بـه آسیا گـذشته‌اند هنوز مسلم نشده ، اما خیلی پیش از دوره‌ای کـه آنها برای اول بار در تـاریخ ظاهر شوند ، بصورت شاخه‌ای از دودمان اصلی خود جدا شده و ملیت جداگانه‌ای تشکیل داده‌اند .

خویشاوندی زبـانهای سامی و رابطهٔ آنها با همدیگر در اینجا قابل بحث نیست اما جا دارد که موجودیت آنها را به ترتیب تاریخی به شکل زیر نشان بدهیم :

۱ـ بابلیها یا آشوریها (از ۳۰۰۰ تا ۵۰۰ سال پیش از میلاد)

۲ـ عبریها (از ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد)

۳ـ عرب جنوب یا بعبارت دیگر صابئین یا حمیریها (کتیبه‌ها از ۸۰۰ پیش از میلاد)

۴ـ آرامیها (کتیبه‌ها از ۸۰۰ پیش از میلاد)

۵ـ فینیقی‌ها (کتیبه‌ها از ۷۰۰ پیش از میلاد)

۶ـ اتیوپی‌ها (کتیبه‌ها از ۳۵۰ میلادی)

۷ـ عرب (از ۵۰۰ میلادی).

با وجود اینکه زبان عربی جوانترین زبانهای سامی است بااین حال نزدیکترین آن زبانهاست به نمونهٔ اصلی. عرب به دلیل وضع جغرافیایی صحرا نشینی، شخصیت سامی را کاملا حفظ کرده و آنرا بطور مشخص بهتر از همهٔ افراد خانواده نمایان ساخته است[1].

تاریخ قدیم عرب روشن‌نیست لکن ماحصل نظرمورخان عرب براین است که بابلیها و آشوریها در عراق سکونت داشتند، فینیقیها در سواحل سوریه، عبرانیها در فلسطین، حبشیها درحبشه و عرب در شبه جزیرهٔ عربستان[2].

برای تفصیل رك: تاریخ العرب قبل الاسلام، تألیف دکتور جواد علی. تاریخ انحصارات القدیمه، تألیف طه باقر. تاریخ العرب قبل‌الاسلام، جرجی زیدان. جمهرة انساب‌العرب، ابن‌حزم‌الاندلسی.

1- A. LIT. P. XV-XVI.

۲ـ زیات، ص ۵ و ۶.

عرب شمال و عرب جنوب

از زمانهای بسیار قدیم عربستان بـه شمال و جنوب تقسیم شده بود . البته نه تنها بوسیلهٔ بیابان لم یزرع (الربع الخالی) که درسرتاسر شبه جزیرهٔ عربستان گسترده است بلکه بوسیلهٔ دو گروه بزرگ که از لحاظ طرز زندگی و شخصیت کاملا باهم فرق داشتند .

ساکنان ایالت شمال (حجاز و سرزمین مرتفع مرکزی نجد) یعنی عدنانیان که قبایل و عشایر آنان تا بـادیه‌هـای شام و عراق ادامه می‌یافت ، مردمی بدوی بودند که در چادرها می‌زیستند و در پیدا کردن چراگاه برای شتران خود پیوسته در حال کوچ بودنـد . اما ساکنان عربستان‌جنوبی‌یعنی‌مردم‌یمن، درتاریخ بعنوان‌اولین وارثان‌تمدن‌قدیمی و صاحبان ثروت افسانـه‌ای سنگهای قیمتی متعلق بـه حضرت سلیمان نامیده شده‌اند .

دانشمندان غربی از روی نقوشی که بربرجها و مجسمه‌ها بخط مسند ـ خط باستانی‌سامی ـ حک‌شده پی برده‌اند که در آنجا پنج‌مملکت وجودداشته: مملکت مَعین که‌پایتخت آن معین‌بوده درمرکزیمن. مملکت سبأ در جنوب آن که پایتختش مأرب‌بوده. مملکت قتبان درجنوب غربی سبأ که پـایتختش تِمنع بوده . مملکت ارسانیه درجنوب قتبان. مملکت حضرموت که‌پایتختش شَبوه بوده. اینهادولت‌بسیارقدرتمندی‌داشته‌اند[۱].

شمالیها نوعی عربی صحبت می کردند کـه زبان شعر پیش از

۱ـ شوقی ضیف ج ۱ ، ص ۲۷ .

اسلام و قرآن بود . در حالی که جنوبیها لهجه‌ای داشتند که دانشمندان اسلامی آنرا حمیری نامیده‌اند[۱] .

برای تفصیل رك : تاریخ‌العرب قبل‌الاسلام ، تـألیف دکتور جواد علی . تاریخ‌الادب‌العربی ، دکتور شوقی ضیف .

طبقات قوم عرب

مورخان ، قوم عرب را سه طبقه می‌دانند[۲] :

۱ـ **عرب بائده** . که نژادشان منقرض گشته‌و ازاخبارآنان چیزی در دست نیست جـز آنچه در قـرآن مجید و احادیث نبوی آمـده . مشهورترین قبیله‌های آنـان عبارتند از : عاد . ثمود . طسم و جدیس . «فاما ثمود فاهلکوا بالطاغیه . و اما عاد فـاهلکوا بریح صرصر عاتیة[۳]» و اما طسم و جدیس چنانکه نقل کرده‌اند دریك حادثهٔ افسانه‌ای‌خرافی محو شده‌اند .

۲ـ **عرب عاربه** . یمنی‌های‌بنو قحطان هستند که منتهی می‌شوند به یعرب‌بن قحطان و در تورات ازآنان به نام یارح بن یقطان نام برده شده است . به‌گمان عرب ریشهٔ زبانشان ازیعرب‌است چنانکه حسان‌بن ثابت برآن افتخار می‌کند :

تعلمتم من منطق الشیخ یعرب ابینا فصرتـم معربین ذوی نفر

1- A. LIT. P. XVII.

۲ـ الوسیط، ص ۵ و ۶ . زیات، ص ۷ و ۸ .

۳ـ قرآن، ۶/۶۹ .

و کنتم قدیما ما لکم غیرعجمة کلام و کنتم کالبهائم فی‌القفر[۱]

یمنی ها یعنی‌قحطانیها یاعرب جنوب را دو گروه بزرگ تشکیل می‌دادند :

۱ـ **حمیر** ، که مشهورترین قبایلشان عبارتند از : **قضاعه** . تنوخ . کلب . جهینه . عذره .

۲ـ **کهلان** ، که مشهورترین قبایلشان عبارتند از : همدان. طی. مذحج. کنده . لخم. از قبیلهٔ لخم: بنی منذر ـ درحیره ـ وازد بوجود آمده واز ازد: اوس وخزرج درمدینه وغسانیها درشام بوجود آمده‌اند.

۳ـ **عرب مستعربه** . یعنی اولاد حضرت اسماعیل که در حدود قرن ۱۹ پیش ازمیلاد درحجاز مسکن گزید و باملوك‌جرهم‌خویشاوندی کرد و از او فرزندان و اعقاب بوجود آمدند که علی‌التحقیق عدنان از آنان است. و مشهورترین قبایلی که به‌عدنان‌منتهی می‌شوند عبارتند از: ربیعه . مضر . انمار . ایاد .

عدنانیها یعنی عرب شمال هم دو دستهٔ بزرگ داشتند :

۱ـ **مضر** ، که مشهورترین قبایلش عبارتند از : قیس عیلان (قبایل : هوازن. سلیم . غطفان ازاین است) . تمیم . هذیل . کنانه (قریش از این قبیله پیدا شده) .

۲ـ **ربیعه**، که مشهورترین قبایلش عبارتند از : اسد ، وائل ، و از اینها : بکر و تغلب بوجود آمده‌اند[۲].

برای تفصیل رك: معجم قبائل العرب‌القدیمة والحدیثة ، تألیف عمر رضا کحالة . انساب‌العرب القدماء ، تألیف جرجی زیدان .

۱ـ زیات، ص ۷ .

۲ـ زیات، ص ۷ و ۸ .

سرزمین عرب

اوضاع طبیعی

شبه جزیرهٔ عربستان در جنوب غربی آسیا واقع شده ، چون از سه طرف (جنوب ، شرق و غرب) آنرا آب احاطه کرده ، جزیره‌اش نامیده‌اند و محدود می‌شود از طریق مشرق به‌خلیج فارس و قسمتی از اقیانوس هند و از جنوب به دریای عمان و خلیج عدن . از مغرب به دریای سرخ و از شمال به عراق و فلسطین و اردن . سطح عربستان بسیار متفاوت است ، قسمت زیادآن بادیه یعنی بیابانهایی‌است لم یزرع و سوزان ، که در شمال «نفود» خوانده شده و تعدادی واهه در آن هست که مشهورتر از همه « تیما » می‌باشد . و در جنوب هم بیابانهای وسیعی واقع شده که «دهنا» نامیده می‌شود .

جغرافی‌دانان، عربستان را به‌پنج بخش تقسیم کرده‌اند : تهامه . حجاز . نجد . عروض . یمن .

تهامه منطقهٔ ساحلی بحر احمر است که قدما آنرا « غور » می‌نامیدند . در شرق تهامه سلسله جبال «سراة» ازشمال به جنوب ادامه یافته که فاصله بین تهامه ونجد می‌باشد وحجاز در این قسمت واقع‌شده که مهترین شهرش مکه است ؛ تقریباً در ۷۵ میلی مکه ، طائف قرار گرفته است . نجد در شمال به عراق و شام می‌پیوندد و در جنوب به یمامه و تهامه .

حجاز شرقاً به نجد می‌پیوندد و نجد هم از غرب به‌شرق متصل می‌شود به عروض که عبارت از بلاد یمن و بحرین است.

اما بخش پنجم یمن است کـه تمام جنوب را در بـر می گیرد و مشهورترین شهرهایش: زبید، ظفار، صنعاء، عدن و نجران می‌باشد.

هوای جزیرةالعرب بسیار گرم است و در تابستان بـادهای گرم مخصوصاً در نجد می‌وزد.

مناطق بسیار مهم عربستان عبارتند از: یمن (عهد تمدن باستانی عرب)، حضرموت (مرکـز بازرگانی)، عمان (مرکز کشتیرانی) و شهرهای عمدهٔ آن: مکه و مدینه می‌باشد[1].

برای تفصیل رك: تـاریخ‌العرب قبل‌الاسلام، تـألیف دکتور جواد علی. جغرافیة شبه جزیرةالعرب، تألیف عمر رضا کحاله.

زندگی اقتصادی

نجد بادیه است و به همین جهت ساکنان نجد مردمی بودند که هرچند گاه در طلب آب و چراگاه با اشتر و چهارپایان خود از جایی به جایی نقل مکان می کردند. یکی از عوامل زنـدگی بدوی (بادیه) پیکار است بدین معنی که هرقبیله بـرای به دست آوردن گله و غیره به قبیلهٔ دیگر حمله می کرد و مایملك‌شان را غصب می‌نمود.

اما شهرنشینان غالباً از راه تجارت و انـدکی از طریق زراعت زندگی می کردند. تجارت آنان از ایران و حبشه و یمن به‌شام و مصر

۱ــ شوقی ضیف، ج ۱، ص ۲۱ــ۱۷.

بود و مشهورترین شهرهای بازرگانی ایشان در حجاز : مکه ، طائف ، یثرب و مدین ، و در نجد : دومةالجندل بود .

ربا در شهرها از پر درآمدترین کارها بود ، چون برای اندك قرضی سالها ربا پرداخت می‌شد تا بالاخره اسلام این کار خانمانسوز را تحریم و از بین برد[1].

برای تفصیل رك: تاریخ‌الادب‌العربی، دکتور شوقی ضیف. تاریخ‌الجاهلیة، تألیف دکتور عمر فروخ . العصر الجاهلی ، تألیف دکتور شوقی ضیف .

زندگی سیاسی

زندگی سیاسی در شبه جزیرهٔ عربستان پیش از اسلام به سه ترتیب بود :

۱ــ حکومت قبیله‌ای ،که ریاست هرقبیله با مسن‌ترین مردان بود و شیخ قبیله در تمام امور ومسائل قبیله به‌طریق‌شورا حکم می‌کرد و حکم او برگشت نداشت .

۲ــ حکومت در شهرهای تجاری نظیر حکومت‌های فینیقی و یونان باستان بود . بدین‌معنی که بازرگانان بزرگ شهری مطابق هوس وتمایلات‌خود حکومت می‌کردند وثروتها و درآمدها را درسایهٔ نفوذ مادی و معنوی‌شان بین خود تقسیم می‌کردند .

۳ــ نفوذ بیگانه‌ها ، از قرن ششم پیش از میلاد تا قرن ششم بعد ازمیلاد بین ایران وروم دوازده قرن پیکار و دشمنی وجود داشت.

۱ــ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۶۵ و ۶۶ .

در اثنای این جنگها طرفین مرتباً قدرت و نفوذ خود را به عراق و شام تحمیل می‌کردند . در قرن چهارم میلادی قبایل یمنی از بنی لخم در جنوب عراق سکنی گزیدند ایرانیان هم آنانرا تشویق کردند که در حیره نزدیك کوفه فرمانروائی برپا دارند و به نفع ایران برضد دشمنان رومی‌شان جاسوسی کنند .

اینان در تاریخ عرب لخمیین یا مناذره نامیده شده‌اند زیرا پنج نفر از پادشاهان شان منذر نام داشتند از جمله منذر اعور بانی قصر خورنق و قصر سدیر .

اعراب یمن متمدن بودند اما اعراب شمال غالباً بدوی بودند و به همین جهت یمنیها اغلب در شمالیها نفوذ داشتند . غسانیها که در شام حکومت می‌کردند و مناذره در عراق و همچنین ملوك کنده که در نجد سلطنت می‌راندند همگی یمنی بودند .

به موازات پیکار اعراب جنوب و شمال ، ایران و روم نیز سعی داشتند به اعراب جنوب و شمال دست یابند . از نظر دینی‌البته ایرانیان آتش‌پرست و اعراب بت پرست و روم نصاری بودند .

در آن زمان ، در حبشه نیز یك اقلیت مسیحی وجود داشت که هیأت حاکمه از آنان بود . حکومت روم نیز از وجود مسیحیان حبشه استفاده می‌کرد تا به تدریج بریمن نفوذ یابد .

قضا را ذی نواس پادشاه یمن به علل سیاسی و دینی عدهٔ زیادی از مسیحیان را به قتل رساند . یوستینوس پادشاه روم نیز فرصت را غنیمت شمرد و نجاشی پادشاه حبشه را برجنگ یمن تحریك نمود درنتیجه حبشیها توانستند به سال ۹۷ ق . ه . بر یمن مستولی شوند .

آنگاه حبشیها به طمع افتادند که قدرت خود را در بلاد عرب گسترش بدهند . ابرهه فرمانده حبشیها با لشکری بزرگ به سوی مکه حرکت کرد . در بین لشکریان ابرهه فیلهایی بود اعراب هم تا آن زمان فیل ندیده بودند ، این سال را « عام الفیل » نامیدند (۵۷۰ م .) و حضرت پیغمبر در همین سال (عام الفیل) به دنیا آمده است .

برای تفصیل رك : تاریخ الادب‌العربی ، دکتور شوقی ضیف ، ایام العرب فی‌الجاهلیة ، تألیف محمد احمد جادالمولی و علی‌البجاوی ومحمد ابوالفضل‌ابراهیم.

ایام عرب

شاید مهمترین چیزی که زندگی عرب را در دورهٔ جاهلیت مشخص می‌کند عبارت از زندگی توأم با جنگ و خونریزی است . در این دوره عرب پیوسته کارش قتل و کشتار و ریختن خون همدیگر بود. وروی همین سنت بزرگترین‌قانون در نظر آنها قانون خونخواهی بود که شریعت مقدس آنان بشمار می‌آمد . تا آنجا که قبل از گرفتن خون کشتگان خود شراب و زن و عطر را برخویشتن حرام می‌کردند وهیچ یك ازافراد قبیله حق‌نداشت که این‌سنت وشریعت را نقض کند .

عرب جنگهای خود را **ایام** می‌نامیدند؛ چون روز هنگام جنگ می‌کردند و بمحض غروب آفتاب دست از جنگ می‌کشیدند . ایام عرب زیاد است چنانکه ابو عبیده متوفی در ۲۱۱ ه یك هزار و دویست جنگ را در کتابی تصنیف کرده ولی این کتاب به دست ما نرسیده است .

این ایام غالباً به نام جایهای جنگ و نیز علت وقوع جنگ نامیده شده‌اند .

مشهورترین ایام عرب عبارتند از :

۱- **حرب البسوس** : که بین دو قبیلهٔ بکر و تغلب دراواخرقرن پنجم میلادی در گرفت و چهل سال ادامه داشت . خلاصهٔ علت و جرقهٔ این جنگ طویل المده آن بوده که کلیب بزرگ تغلب شترخالهٔجساس بن‌مره سید بنی بکر را باتیر زد و کشت. جساس‌نیز بانتقام کلیب‌رابقتل رسانید درنتیجه‌جنگ‌بسیارطولانی‌چهل‌ساله بوجود آمد . دردوره‌های اسلامی در اطراف این جنگ و پهلوان آن مهلهل تغلبی‌داستانها ساخته شده که مشهورتر ازهمه یك داستان ملی به نام « **الزیرسالم** » می‌باشد .

۲- **حرب داحس و غبرا** : که در اواخر عصر جاهلی بخاطر مسابقه بین دو اسب به نام داحس و غبرا در گرفت و به‌نام‌همان دواسب نامیده شد . رؤسای دو قبیلهٔ عبس وذبیان (قیس بن زهیر و حذیفة‌بن بدر) آن دو اسب را بحرکت درآوردند ونزدیك‌بودکه داحس پیشی بگیردکه مردی از ذبیان از کمین آنرا رم داد و از راه منحرفش کرد درنتیجه غبرا از او پیشی گرفت . قیس هم براین امر اعتراض کرد و جایزهٔ مسابقه را خواست و این امر سبب جنگ چندین ساله شد تا بالاخره هرم بن سنان وحارث بن عوف‌ازبزرگان ذبیان‌خونبهای کشته‌ها را تقبل کردند و بدین ترتیب‌کشتار پایان یافت . دربارهٔ پهلوان این جنگ‌عنتره هم داستانهای ملی مشهوری بنام «قصه عنتره» بوجودآمد[۱].

۱- شوقی ضیف ، ج ۱ ، ص ۶۶-۶۲ .

برای تفصیل رك: الفهرست ، ابن‌الندیم. الاغانی، تألیف ابوالفرج الاصفهانی. شرح حماسهٔ ابوتمام ، التبریزی. ایام العرب فی‌الجاهلیة . تألیف محمد احمد جاد المولی و علی‌الجباوی و محمد ابوالفضل ابراهیم .

دین در دورهٔ جاهلیت

عرب دردورهٔ جاهلیت اغلب بت‌پرست بودند. پندارشان براین بود که نیروهای الهی در ستارگان و دیگر مظاهر طبیعت پخش شده است . اسامی قبایلشان حاکی از آن است که به توتمیسم هم خیلی نزدیك بودند . هرطایفه برای خود توتمی داشتند که آنها را حامی و مدافع خود می‌پنداشتند مثل سگ و گاو و روباه . حتی‌معتقد بودند که در پاره‌ای از نباتات و جمادات و پرندگان و حیوانات نیروهای مخفی وجود دارد . معبودهای گوناگونی به‌خدا شریك قرار می‌دادند. بتهارا به‌عنوان‌سمبل‌های‌خدا می‌پرستیدند. بنظر می‌رسد که از زمانهای بسیار دور ستاره پرستی بوسیلهٔ صابئین و بقایای کلدانیها و پرستش سه مظهر مشهور قمر یا«وَدّ»، آفتاب یا«لات» ، زهره یا «عُزّیٰ» توسط عرب جنوب به آنها رسیده‌بود. آتش را مقدس می‌دانستند وبهنگام سوگند خوردن آتش می‌افروختند .

بتهای گونه‌گون بوسیلهٔ نقاشی یا تراشیدن تهیه می‌کردند . بت پرستی درمیانشان کاملا رواج داشت . هرقبیله برای خود بت یا بتهایی داشتند چنانکه وقتی حضرت رسول مکه را فتح کرد در خانهٔ خدا سیصد و شصت بت وجود داشت که بزرگترین آنها از آن قریش

بنام هُبَل بود که از عقیق سرخ به صورت انسانی دست راست شکسته ساخته بودند .

نزدیك این بتها نشانه هایی از سنگ قرار داده بودند که خون قربانیهای خود را که برای تقرب به معبودان خود قربانی می کردند برآنها می‌ریختند و این انصاب را مقدس می‌شمردند و آنها را مقربین ارواح می‌دانستند قرآن مجید در رد این اعمال فرموده است « یا آیهاالذینَ آمَنوا انّما الخمرُ والمَیْسِرُ والانصابُ والازلامُ رِجْسٌ مِن عَمَلِ الشیطانِ فَاجْتَنِبوهُ لَعلّکُم تُفلِحونَ[۱] » (ای مؤمنان، شراب وقمار و بتان منصوب و تیرهای (قرعه)، فقط پلیدیهائی از عمل شیطان است از آن دوری کنید شاید رستگار شوید) .

ثروتمندان برای بت خود خانه‌ای می‌ساختند، افراد متوسط الحال فقط بت داشتند ولی فقرا که برای بنای خانه و تهیهٔ بت امکان نداشتند سنگی در پیش حرم می گذاشتند وبر آن طواف می کردند . حتی هر کس مسافرت می کرد چهار قطعه سنگ با خود برمی‌داشت در هر جا که فرو می‌آمد بهترین آنها را بت می کرد و از سه تای دیگر به عنوان اجاق استفاده می‌نمود .

ماههای رجب و ذوالقعده و ذوالحجه و محرم را «آشْهُر حُرُم» (ماههای حرام) تعیین کرده بودند و در طی این چهار ماه جنگ و خونریزی را جایز نمی‌دانستند .

به ارواح خیلی باور داشتند و معتقد بودند که ارواح در تمام

۱ـ قرآن ۹۳/۵ .

مظاهر طبیعت حلول می کنند پاره‌ای از آنها ارواح مقدس (فرشتگان) و پاره‌ای ارواح شریرند (شیاطین) . تصور می کردند که فرشتگان دختران خدا هستند وحتی آنها را همانند بتهایشان شفیعان در پیش خدا می‌دانستند . قرآن مجید به این باور اشاره می‌فرماید : « آلاللهِ اِلدینُ الخالِصُ والذین اتَّخَذوا مِن دونِه اولیاءَ ما نَعبُدُهم اِلاّ لِیُقَرِّبونا اِلیَ اللهِ زُلفی اِنّاللهَ یَحکُم بینهُم فیماهم فیه یَختلفونَ[۱]» (هان! اطاعت بی‌شائبه‌خاص‌خداست و کسانی که غیر او دوستان گرفته‌اند و (گویند) عبادتشان نمی کنیم مگر برای آنکه بخدا تقربمان دهند خدا در مورد مطالبی که‌در آن‌اختلاف‌دارند میان‌ایشان‌حکم‌می کند‌البته‌خدا دروغگوی کفران پیشه را هدایت نمی کند) . از جن می‌ترسیدند و بین جن و خدا نسبی قائل‌بودند. « وجَعَلوا للهِ شُرَکاءَ الجنَّ و خَلَقَهُم وخَرَقوا لَه بنین و بنات بغیر عِلمٍ سُبحانَهُ و تعالی عَمّا یَصفونَ[۲]» (برای خدا از جنیان که آنها را نیز خدا آفریده است شریکان انگاشتند واز روی بی‌دانشی برای او پسران ودختران ساختند، خدا منزه است و از آنچه وصف می کنند برتر است) .

عرب بت پرست منکر پیامبران بودند و خدای واحد را قبول نداشتند « وعَجِبوا آن جاءَهُم مُنذرٌ مِنهُم و قالَ الکافرونَ هذا ساحرٌ کذّابٌ اَجَعَلَ الالهَةَ الهاً واحداً اِن‌هذالشَیءٌ عجابٌ وانطلقَ الملأُ منهم آن‌امشوُا وَاصْبِروا عَلی‌آلهَتکم‌ان‌هذالشیءٌیرادُ ماسَمِعنا بهذا فی‌المِلَة

۱- قرآن ۳/۳۹ .

۲- قرآن ۶/۱۰۰ .

الاخرة اِن هٰذا اِلاّاختلاق[1]». (و بشگفت اندرشدند که بیم‌رسانی‌ازخودشان سویشان آمده . و کافران گویند این جادو گری دروغگوست . چگونه خدایانرا یك خدا کرده که این چیزی سخت عجیب است. و بزرگانشان رفتند (و گفتند) که بروید و با خدایانتان بسازید که این چیزی مطلوب است . چنین چیزی از ملت دیگر نشنیده‌ایم و این بجز تزویر نیست.) به قیامت و دوباره زنـده شدن نیـز عقیده‌ای نـداشتند « وقالوا اِن هیَ اِلاّ حیاتُنا الدُنیا وما نَحنُ بِمبعوثینَ[2]» (و گفتند جـز این زنـدگی دنیای ما هیچ نیست و ما زنده بشو نیستیم) .

در اواخر دورهٔ جاهلیت مخصوصاً گروهی بنام حنفا به خدای واحد می‌اندیشیدند و به‌بت پرستی بدیدهٔ تـردید نگاه می کردند گویی منتظر دین جدیدی هستند . ابن اسحق می گویـد : « قریش در یکی از اعیاد در نزد بتی بسیار محترم جمع آمدند ، و طبق معمول همه ساله ، به طواف آن بت پرداختند . ولی چهار نفر بنام ورقه‌بن نوفل، عبیدالله بن جحش . عثمان‌بن حویرث و زیدبن عمرو، از آنها کناره گرفتند و به‌همدیگر گفتند بخدا این‌قوم از دین ابراهیم منحرف‌شده‌اند و راه خطا پیش گرفته‌اند ؛ بتی را که نمی‌شنود ونمی‌بیند و لاینفع و لایضر است می‌پرستند . بیایید برای خودتـان دینی پیـدا کنید چون این دین هیچ چیز نیست . پس از آن بـه جاهای مختلف رفتند و دین حنیف ابراهیم را جستجو کردند . بالاخره ورقه‌بن نوفل به‌نصرانیت رسید. عبیدالله‌بن جحش در تردید باقی ماندتا اسلام آورد. عثمان‌بن حویرث هم نصرانی

۱ـ قرآن ۴/۳۸ و ۵ .

۲ـ قرآن ۲۹/۶ .

شد . اما زیدبن عمرو نیز بت پرستی را کنار گذاشت و گفت خدای ابراهیم را می‌پرستم[1]» .

یهودیت و نصرانیت

در دورهٔ جاهلیت یهودیان در یمن و حجاز پخش شده بودند و حتی در اوائل قرن ششم میلادی ذونواس ـ یکی از پادشاهان تبابعه را بدین یهود درآورده بودند و وادارش کرده بودند که نصارای نجران را بسوزاند «قُتِلَ أصحابُ الأُخْدودِ النارِ ذاتِ الوَقودِ إِذْهُم علیها قُعودٌ وَهُم علی ما یَفعلونَ بِالمؤمنینَ شُهودٌ وما نَقَموا منهم إلّا أن یُؤمِنوا باللهِ العزیزِ الحَمید[2]» (صاحبان گودال کشته شدند صاحبان آتش هیزم‌دار، آنگاه که بر کنارهٔ گودال نشسته بودند و ناظر آن شکنجه بودند که بر مؤمنان می‌کردند . برمؤمنان خرده‌ای نمی‌گرفتند جز اینکه بخدای نیرومند و ستوده ایمان آورده بودند) .

یهودیان حجاز هم در یثرب وخیبر ووادی القری وتیماء سکنی داشتند .

نصرانیت نیز دریمن وشمال شرقی وغربی جزیرة العرب پخش بود . و نیز در میان عرب شام و عراق وجود داشت و بدین ترتیب تعلیم نصرانیت درمیان عرب رواج کامل داشت ومسلماً وجود نصرانیت در جزیرةالعرب تأثیرهای گونا گونی درشعرای این‌دوره گذاشته است[3].

۱ـ السیرة النبویه ، ج ۱، ص۲۳۷ .
۲ـ قرآن ۴/۸۵ .
۳ـ شوقی ضیف ، ج ۱ ، ص۱۰۳ـ۸۹ .

برای تفصیل رك : تاریخ‌العرب قبل‌الاسلام ، دکتور جواد علی. الحیوان ، ابو عمرو الجاحظ . الاصنام ، ابن‌الکلبی. النصرانیة وآدابها بین عرب الجاهلیة ، لویس شیخو .

دانشهای عرب جاهلی

قدر مسلم اینست که زندگی بدوی و بیابان گردی برای تحقیق درعلوم ، امکانی به‌عرب جاهلی نمی‌داد. چنانکه ابن خلدون‌هم می گوید «عرب جاهلـی صاحب دانش و هنری نبودند[1]» . بـا این وجود بنا به ضرورت و نیاز ، از راه تجربه و ممارست و نهـایت دقت ، دانشهایی برای خود کسب کرده بودند کـه بطور خلاصه عبارت بودند از : علم انساب و آنچه مربوط به‌آن بود از قبیل مثالب و منـاقب . علم ایام ، بدین معنی که تقویم و تاریخ خود را بـا حوادث و جنگهایی که اتفاق می‌افتاد تنظیم می کردنـد . علم نجوم (مخصوصاً زنـدگی در صحرا ایجاب می کرد کـه محل طلوع ستارگـان و کیفیت پیدا کـردن مقصد بوسیلهٔ ستارگان وهنگام نزول باران را بدانند. با علم طب نیز از راه کنجکاوی و تجربه آشنا بودند هرچند طب آنها مبنای علمی نداشت و با بسیاری از خرافـات همراه بود مثلا پندارشان این بود کـه استخوان شخص مرده جنون را شفا می‌دهد[2] . اما در علم دامپزشکی مخصوصاً آنچه مربوط به اسب و شتر بود خیلی تجربه داشتند .

عرب جنوب‌نیز به‌فنون‌معماری واصول کشاورزی،هرچند خیلی ابتدایی ، آشنا بودند . و نیز به فراست (پی بردن به اخلاق و فضایل انسان از راه شکل و رنگ و گفتار انسان) . قیافه (نوعی از فراست

۱ـ مقدمه ، ج ۱ ، ص ۲۵۲ .

۲ـ شوقی ضیف ، ج ۱ ، ص ۸۴ .

که منشأش قوهٔ خیال و حافظه بود یا پی بردن به نسب از طریق شکل ظاهری) . کهانت و عرافت (یعنی حکم به غیب . منظور از کهانت اخبار از آینده است و مقصود از عرافت بـاز گویی گـذشته) . زجر (کشف حوادث بوسیلهٔ توجه به صداها و حرکات طیور و پرنـدگان) آشنایی داشتند .

برای تفصیل رك : تاریخ‌الادب العربی ، دکتور شوقی ضیف . تاریخ‌العرب قبل‌الاسلام ، دکتور جواد علی . مقدمه ابن خلدون .

زبان عربی

زبان عربی نامش را از اعراب یا عروبهٔ یاعروبیهٔ گرفته به معنی فصاحت و وضوح و بیان ، از آن جهت است کـه عرب خود را عرب نامیده‌اند و دیگر اقوام‌را عجم (یعنی آنچه می گویندفهمیده نمی‌شود). زبان عربی یکی از قـدیمترین زبـانهای زندهٔ دنیاست و همانند دیگر زبانهای قدیم دنیا خود را کامل و تـام حفظ کـرده است ؛ در حالی‌که اغلب زبانهای دیگر شکل و تلفظ خود را از دست داده‌اند[۱] .

منشأ زبان عربی

زبان عربی یکی از زبانهای سامی و شاید مادر زبـانهای سامی است و دیگر زبانهای سامی ازقبیل : بابلی ،کنعانی، آرامی ، حبشی و حمیری لهجه‌های آن زبان هستند . و با اینکه از زمـانهای بسیار دور عرب شمال و عرب جنوب باهم‌اختلاط داشتند زبان حمیر (یمن) خیلی

۱ـ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۳۵ .

متفاوت از زبان مضر (عربی شمال که قرآن به این زبان نازل شده) می‌باشد . تا آنجا که ابو عمروبن علا گفته « زبان و عربیت حمیر زبان و عربیت ما نیست[۱] » .

همهٔ ساکنان قسمت شمالی جزیرة العرب ، بحرین و نجد و حجاز ـ خواه منسوب به مضر بودند خواه منسوب به یمن ـ به یك زبان صحبت می کردند و شعر می‌سرودند . شعرای جاهلی هم از هر سرزمینی که بودند اشعار خود را به یك زبان گفته‌اند و بعد آنها را در همهٔ سرزمین‌های عربستان و عراق و شام خوانده‌اند حتی در خود یمن. از اینجا معلوم می‌شود که زبان مضر در دورهٔ جاهلیت زبان عامهٔ عرب بوده است .

تمام لهجه‌های گونا گون زبان‌عربی به دو زبان اصلی برمی گردد: زبان شمال . زبان جنوب . البته در میان این دو زبان ازهرنظر اختلاف وجود دارد . بنا به تحقیق فلازر آلمانی قحطانیها بعد ازحادثهٔ « سیل عرم » که در سال ۴۴۷ م . اتفاق افتاد ترك دیار کردند و در شمال جزیرةالعرب پراکنده شدند و در سایهٔ بلندی سطح فکری وفرهنگی و قدرت و توانائی بیشتر عدنانیها را در عراق و شام زیر سلطه و نفوذ خود درآوردند . بهمین سبب بین آن دوقوم روابط سیاسی و بازرگانی برقرار شد و الفاظ و عبارات دو زبان بهمدیگر نزدیك شد وبدون اینکه یکی بردیگری غلبه کند تشابه زیادی بین این دو زبان به وجود آمد . حال بدین منوال بود تا اینکه دولت حمیر بواسطهٔ غلبهٔ حبشی‌ها و ایرانیان رو به زوال رفت و در مقابل علل نهضت و وحدت و استقلال

۱ـ طبقات‌الشعرا ، ص ۴ و ۵ . عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۳۶ .

عدنانیها فراهم شد که از مهمترین آن علل می‌توان وجود بازارهای متعدد در موقع حج و هم‌چشمی‌شان با حمیریها و ایرانیان و آمیزش با رومیان و حبشیها از راه جنگ و تجارت را نام برد . پس عدنانیها زبان و ادبیات خود را بر حمیر مغلوب و مستأصل تحمیل کردند . آنگاه اسلام آمد و در محو لهجه‌های جنوبی و فضای قومیت یمنی بنا به علل سابق یاوری کرد و درنتیجه زبان وادب حمیر بکلی ازبین‌رفت. برعکس زبان شمال مخصوصاً قریش‌توانست خود را ازوضع‌نابسامانی که درنتیجهٔ بی‌سوادی و بدوی بودن عرب یافته بود نجات بخشد و بالاخره زبان قریش به علل دینی و اقتصادی واجتماعی بردیگر لهجه‌ها غلبه پیدا کرد[۱] .

مهمترین علل غلبهٔ لهجهٔ قریش بر دیگر لهجه‌ها

۱- **بازارها** ، عرب برای خرید و فروش و بازاریابی در طول ماههای سال بازارهایی برپا می‌کردند وبنا برطبیعت اجتماع ، در این بازارها سخنرانیها انجام می‌یافت و آرا رد و بدل می‌شد . شعرا اشعار خود را می‌خواندند و میدان فصاحت و بلاغت به وجود می‌آمد و این جریان سبب می‌شد که وحدتی در زبان و دین و اخلاق و فکر و اندیشه به میان آید .

البته شاعر و خطیب برای اینکه عموم شنونده‌ها مقصودشانرا درك کنند و از این راه علاقمندان و مستمعان زیادی به دست آورند

۱- زیات ، ص ۱۵-۱۳ .

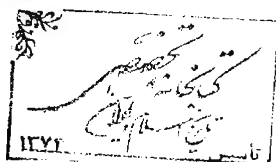
سعی می‌کردند که از الفاظ عامه واسالیب شایع استفاده کنند راویان هم بلافاصله اشعار خوانده شده را در میان قبایل پخش می‌کردند و بدین ترتیب لهجه و طرز تفکر سخنوران به همه جا می‌رسید .

مشهورترین این‌بازارها عبارت بودند از: «عُکاظ[1]» «ذوالمَجاز[2]» و «ذوالمَجَنه[3]» .

« عکاظ » از اول ذیقعده به مدت ۲۰ روز برپا می‌شد و اهمیت زیادی در تهذیب زبان عرب داشت. این بازار بعد ازعام‌الفیل به‌وجود آمد و مدت ۱۵۰ سال دوام داشت حتی بعد از اسلام هم ـ ولو شأن و اهمیت قدیم خود را نداشت ـ تا سال ۱۲۸ باقی بود. اکثر اشراف عرب در این بازار گرد هم می‌آمدند و به وسیلهٔ شعرا وخطبا به‌مفاخره در حسب و نسب و کرم و فصاحت می‌پرداختند . ازمشهورترین داوران این بازار ، نـابغهٔ ذبیانی و از نام‌آورترین خطیبانش ، قس بن ساعده ایادی بود[4].

۲ـ اثر مکه و عمل قریش ، موقعیت جغرافیـایی مکه تـأثیر به سزایی در مورد وحدت زبان و نهضت عرب داشت . ایـن شهر در نیمهٔ دوم قـرن ششم وضع خاصی پیدا کـرده بود تمام کاروانهایی که کالاهای بازرگـانی خود را از هند و یمن حمل می‌کردنـد در آنجا به فروش می‌رفت و از آنجا به بازارهای شام ومصر برده می‌شد ازطرف

۱ـ بازاری بود در صحرا بین نخله و طائف در شرق مکه .
۲ـ محلی در یك فرسخی عرفه .
۳ـ محلی در نزدیك مکه .
۴ـ الوسیط ، ص ۱۲ و ۱۳ . زیات ، ص ۱۵ و ۱۶ .



دیگر راههای منتهی به مکه به سبب احترام خانـهٔ خدا و مقام قـریش همواره امن و آرام بود وبازرگانان قریش از راه داد و ستد ومسافرت به شهرها و میان ملتها ، علاوه براستفادهٔ مادی و کسب ثروت ، بر سطح معلومات و تجربیات خود نیز می‌افزودند و دایرهٔ فرهنگ و اطلاعات همگانی خود را وسعت می‌دادنـد چون به واسطهٔ رفت و آمد و تماس با اقوام مختلف در ایام حج و بـازارهای مرسوم و نیـز مسافرت های تجاری و ملاقاتها و محفلهای ادبی و غیره همواره با مردم در اختلاط بودند و از آنان استفادهٔ معنوی و فـرهنگی می کردنـد خصوصاً خود نیز در اثر مجاورت با یهود یثرب و اطراف آن ونصارای شام ونجران و حیره ازکتابهای آسمانی تا حدی اطلاع داشتند، تمام این عوامل و علل در ترقی فکر و زبان واسلوب کلام قریش و فصاحت وبلاغت آن تـأثیر کرد و به وسیلهٔ شعرا و سخنوران، لهجهٔ قریش به اوج قدرت و شهرت رسید ونزول‌قرآن نیز برآن لهجه ، آن را لهجهٔ‌آسمانی‌ساخت[۱].

برای تفصیل رك : تاریخ‌الادب العربی، عمر فروخ. تاریخ الادب‌العربی، دکتور شوقی ضیف . فقه‌اللغـة و سرالعربیـه ، ابو منصور ثعالبی . تـاریخ‌الادب اوحیاةاللغةالعربیـة ، حفنی نـاصف . تاریخ آداب‌اللغة العربیة ، جرجی زیدان . اللغةالعربیة فی‌ماضیها و حاضرها و مستقبلها ، جورج‌الکفوری . المزهر فـی علوم اللغة و انواعها ، جلال‌الـدین السیوطی . الالفـاظ الکتابیة ، عبدالرحمن‌بن عیسی الهمدانی . علم‌اللغة ، علی عبدالواحد وافی . الوسیلة الادبیة للعلوم العربیة، حسین بن احمدالمرصفی. المواهب الفتحیة فی‌علوم‌اللغة العربیة، حمزه فتح‌الله . فلسفه‌اللغة العربیة و تطورها ، جبر ضومط .

۱ــ زیات ، ص ۱۶ و ۱۷ .

ظهور خط در سرزمینهای عرب

یمنیها از خطی استفاده می‌کردند که آنرا مسند می‌نامیدند و معتقد بودند که وحی بر کاتب هود با آن خط نازل‌شده . ولی اکتشافات آثار قدیم و تحقیقات دانش زبانشناسی ثابت کرده که خط فینیقی مصدر خطوط سامی است و آرامی و مسند و انــواعش : صفوی ، ثمودی ، لحیانــی در شمال و حمیری در جنوب از آن مشتق شده . وخط نبطی در حوران و سطرنجیلی سریانی در عراق، از آرامی مشتق گردیده و این دو خط اصل خط عربی می‌باشد. ازخط نبطی شکل نسخ به‌وجود آمده و ازخط سطرنجیلی سریانی، شکل کوفی زاییده شده، که پیش از اسلام به حیْری (منسوب به حیره) معروف بود .

اعراب شمال خط اولی را در حین مسافرتها به شام یـاد گرفته بودند و خط دومی را از انبار اخــذکرده بودنـد . این خط به وسیلهٔ بشربن عبدالملك کندی حاکم دومةالجندل در مکه درمیان قریش‌معمول شد، وقتی کوفه به‌صورت‌شهر درآمد نوشتن خط در مساجد وقصرهای آن شهر شایع گردید و به خط کوفی شهرت یافت[1]» .

خط انباری حیری بعد از انتقالش به‌حجاز، خط حجازی نامیده شدکه اصل خط نسخ است ؛ هنگام ظهور اسلام عدهٔ کمی از عرب و ده دوازده نفر از قریش این خط را می‌نوشتند .

۱ــ زیات ، ص ۷۸ .

وقتی حضرت پیغمبر در جنگ بدر به قریش غلبه کرد و عده‌ای از آنـان را به اسارت گرفت در میانشان تعـدادی از کسانی بودند که نوشتن می‌دانستند ، حضرت پیغمبر قبول کرد که هر کدام از آنان به ده تن از کودکان مدینه تعلیم بدهند آزادش کند ، بـدین ترتیب نوشتن در میان مسلمانان رواج یافت و هنوز نزول قرآن تمام نشده بود که پیغمبر بیش از ۴۰ نفر کاتب داشت[۱].

صحابه و تـابعین بدون اعراب می‌نوشتند ولـی بعد از اختلاط عرب وعجم لحن و تحریف در قراءت قرآن به وجود آمد و مسلمانان از تحریف کلام‌الله ترسیدند درنتیجه ابوالاسود دؤلی در زمان خلافت معاویه اعراب را اختراع کرد . بدین ترتیب که به علامت فتحه نقطه‌ای بالای حرف گذاشت و بـرای کسره در زیر و بـرای ضمه نقطه‌ای در سمت راست قرار داد و برای تنوین دو نقطه گذاشت . منتها این نقطه‌ها را به رنگی غیر از رنگ خود حروف نوشت .

بعد از او نصربن عاصم و یحیی‌بن یعمر کـه هردو از شاگردان ابوالاسود دؤلی بودند ، به امـر حجاج نقطه را وضع کردند و به رنگ خود حروف نـوشتند تا بـا نقطه‌های اعراب کـه ابوالاسود وضع کرده بود مخلوط نشود[۲] . آنگاه خلیل‌بن احمد آمد وحرکات بشکل امروزی را اختراع نمود و این حرکات جای نقطه‌های ابوالاسود را گرفت[۳].

برای تفصیل رك : تاریخ‌الادب العربی، زیات . تاریخ الخط العربی وآدابه ، محمد طاهربن عبدالقاهر . الفهرست ، ابن‌الندیم . الوسیط ، الشیخ احمدالاسکندری والشیخ مصطفی عنانی .

۱ـ الوسیط ، ص ۱۲۲ .
۲ـ « ، ص ۱۲۳ .
۳ـ زیات ، ص ۲۰۸ .

دوره‌های تاریخ ادبیات عرب

دانشمندان ادب عرب، تاریخ ادبیات عرب را با توجه به دگرگونیهای سیاسی و اجتماعی به پنج دوره تقسیم کرده‌اند :

۱- دورهٔ جاهلی که از زمان استقلال عدنانیها یعنی نیمهٔ قرن پنجم میلادی شروع می‌شود و با ظهور اسلام یعنی سال ۶۲۲ م. پایان می‌یابد .

۲- دورهٔ صدر اسلام و اموی که از ظهور اسلام تا قیام دولت عباسی یعنی سال ۱۳۲ ه . می‌باشد .

۳- دورهٔ عباسی که از قیام بنی‌عباس یعنی سال ۱۳۲ ه. آغاز می‌شود و با سقوط بغداد به دست مغول یعنی سال ۶۵۶ ه . پایان می‌یابد .

۴- دورهٔ ترک که از سقوط بغداد شروع می‌شود و به نهضت جدید یعنی سال ۱۲۲۰ ه . تمام می‌شود .

۵- دورهٔ جدید که از استیلای محمد علی پاشا برمصر آغاز می‌شود و تا زمان حاضر دوام دارد .

البته هر کدام از این دوره‌ها به چند عصر تقسیم می‌شوند که در محل خود مورد بحث قرار خواهد گرفت .

این تقسیم بندی مورد قبول‌عده‌ای ازدانشمندان است[۱] ولی در

۱- نظیر : شوقی ضیف ، ج ۱ ، ص ۱۴ و ۱۵ . الوسیط ، ص ۱۰ . زیات ، ص ۵ .

پاره‌ای از کتابهای تاریخ ادبیات عرب تقسیم بندی های دیگری هم به نظر می‌رسد[1] :

۱ـ ادب قدیم، از قدیمترین اعصار جاهلیت تاآخرعصر اموی (در حدود ۳۰۰ سال) .

۲ـ ادب محدث ، از سقوط دولت اموی و قیام دولت عباسی به سال ۱۳۲ هـ . تا آغاز قرن ۱۹ میلادی .

۳ـ ادب جدید ، از آغاز قرن ۱۹ میلادی تا امروز .

و نیز :

۱ـ عصر جاهلی ، پیش از اسلام

۲ـ عصر مخضرمین یا صدر اسلام ، از ظهور اسلام تا قیام بنی امیه .

۳ـ عصر اموی

۴ـ عصر عباسی

۵ـ عصر اندلسی

۶ـ عصر مغولی

۷ـ عصر عثمانی

۸ـ عصر جدید

۱ـ نظیر، عمرفروخ ، ج ۱ ، ص ۵۸ . جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۲۷ و ۲۸ . تاریخ‌الآداب‌العربیة ، کارلونالینو ، ص ۶۴ـ۵۷ .

بخش دوم

دورهٔ جاهلیت

کلمهٔ « جاهلیت » از « جهل » گرفته شده به‌معنی نادانی و گمراهی و سفاهت و فقدان رشد اجتماعی .

این کلمه از طرف قرآن مجید بر احوال و آداب و زندگی عرب پیش از اسلام اطلاق شده . برای اینکه عرب در آن زمان « جاهل » بودند و بت پرست . پیوسته در جنگ و کشتار و خونریزی به سر می‌بردند شرابخواری و قمار بازی درمیانشان رواج کامل داشت. حتی عده‌ای دختران خود را زنده به گور می کردند .

اما از لحاظ ادبیات ، عرب پیشرفته‌ترین ادبیات را در عصر جاهلی داشتند تا به حدی که آثار به جا مانده ازادبیات جاهلی تا امروز از بهترین نمونه‌های ادبیات عرب به شمار می‌روند .

دورهٔ جاهلیت خود به دو عصر تقسیم شده :

۱ـ جاهلیت اول که ازقدیمترین زمان تاقرن پنجم میلادی است.

۲ـ جاهلیت دوم که ازقرن پنجم میلادی تا ظهور اسلام است[۱].

۱ـ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۳۲-۲۹ .

ادبیات عصر جاهلی

ادبیات عرب از نظر عمر و زمان بسیار قدیم است . اما آنچه از ادبیات پخته و مسن جاهلی به ما رسیده بسیار اندك می‌باشد . پس معلوم می‌شود که اکثر شعر و نثر عصر جاهلیت از بین رفته ، چنانکه ابو عمرو علا گفته « از آنچه عرب گفته جز اندکی به شما نرسیده و اگر همه‌اش می‌رسید علم و شعری بسیار بود »[۱]. و چون شعر و نثر جاهلی در جایی ضبط و محفوظ نبوده بلکه از راه روایت نقل شده واضح است که اولا همهٔ آثار شعری و نثری آن دوره حفظ نشده و ثانیاً راویانی‌هم که حافظ وراوی ادبیات جاهلی بوده‌اند اغلب درجنگها و غزوات اسلامی در گذشته‌اند .

اکثر ادبیات جاهلی را اشعار تشکیل می‌دهد . از آثار نثری فقط پاره‌ای امثال و خطبه‌ها و قصه‌ها به ما رسیده است .

برای تفصیل رك : الحیاة الادبیة فی العصر الجاهلی، محمد عبدالمنعم خفاجی.

نثر دورهٔ جاهلی

آثار نثری که از دورهٔ جاهلی به ما رسیده ، مخصوصاً درمقایسه با شعر جاهلی بسیار ناچیز است ، زیرا عرب به روایت نثر همانند شعر اهمیت نداده ، چنانکه ابن رشیق می گوید : عرب قطعاً سخن منثور

۱ـ زیات ، ص ۳۳ .

خوب را بیشتر از سخن موزون خوب گفته، الا اینکه یك دهم نثرعرب حفظ نشده، درحالی که یك دهم سخن موزونش ازبین نرفته است»[۱].

مختصات نثر جاهلی

مختصات نثر جاهلی بطور خلاصه عبارت است از :

۱ـ الفاظی را کـه از حیث وزن و آهنگ متناسب و متشابـه باشد کمتر بکار می‌بردند .

۲ـ جمله‌ها وعبارتهایی را که بریك معنی دلالت می کنند کمتر استعمال می کردند .

۳ـ در پرداخت عبارات به تکلف علاقه‌ای نداشتند .

۴ـ از جمله‌های کوتاه استفاده می کردنـد مخصوصاً در حکم و امثال و وصایا .

۵ـ تاآنجا که خللی برمعنی وارد نشود به ایجاز مایل بودند .

۶ـ کنایهٔ دور و استعاره کمتر بکار می‌بردند .

۷ـ چه بسا امثال وحکم بدون مناسبت وارتباط آشکار در ضمن سخن می‌آوردند[۲].

برای تفصیل رك : تـاریخ الادب العربی ، دکتور شوقی ضیف . الفن و مذاهبه فی‌النثرالعربی ، دکتور شوقی ضیف .

۱ـ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۸۸ و ۸۹ .

۲ـ زیات ، ص ۱۹ . الوسیط ، ص ۲۱ و ۲۲ .

خطابه

خطابه در واقع نوعی سخنرانی است که همانند شعر اساسش خیال و تکیه‌اش بربلاغت است چون خطیب حضوراً سخن می گوید درنتیجه دل شنونده را می‌رباید و عقلش را راضی می کند و روحش را تسخیر می‌نماید و تخیل وی را به کار می‌اندازد. خطیب آن قدرت را دارد که به دلخواه خود شنونده را به راه بکشاند و به‌کار و کوشش وا دارد.

خطابه برای عرب دورهٔ جاهلی از چند نظرمهم وضروری بود:

۱ـ عرب بدوی بی‌سواد بود درنتیجه برای ادای مقاصد و نیات خود به جای نوشتن به گفتن پناه می‌برد.

۲ـ زمام فصاحت و بلاغت در دست زبان عرب بود. درکارهای بزرگ و پیشامدهای سخت خواص و عوام به حرف بزرگان گوش می‌دادند؛ چون داعی و مدعو، وحدت جنس و زبان داشتند.

۳ـ عرب جاهلی به قبایل و عشیره‌های کوچك و بزرگ مستقل پراکنده بودند. بنابراین خیلی ساده بود که هرگروه در محلی جمع شوند و به یك خطیب گوش فرا دهند.

۴ـ وسایل ارتباط جمعی نداشتند؛ پستخانه وجود نداشت؛ نامه نگاری و مقاله‌نویسی معمول نبود؛ پخش‌اخبار به‌صورت امروزی غیرممکن بود؛ بنابراین، همهٔ قبایل نیازمند خطیبی بلیغ بودند تامقاصد آنان را به دیگران برساند.

۵ـ برای دفاع از شرف و ناموس و مال و تحریك به انتقام .

۶ـ اصلاح ذات‌البین به هنگام در گیری جنگ[۱] .

البته نظر براینکه حفظ وروایت نثر دشوارتر ازشعر است اخبار و آثار خطبای نخستین به ما نرسیده . ازطرف دیگر راویان هم همانند شعر ، خیلی براین امر ـ روایت آثار نثری ـ توجه نکرده‌اند مگر خطابه‌ای را که حقیقةً مقامی والا کسب کرده بود حفظ و روایت کرده‌اند[۲].

در دورهٔ جاهلیت هر قبیله ، همچنانکه برای خود شاعری داشت ، خطیبی هم داشت .

خطیب را عادت چنان بوده که ایستاده، یاسوار برمرکب، خطبه می گفت تا صدایش رسا باشد و مؤثر افتد . حتی برچیزی نظیر عصا و نیزه و غیره نیز تکیه می کرد .

قبایل عرب دوست داشتند که خطیبشان شجاع باشد و دارای صدای بلند والفاظ فصیح و منطقی ومحکم باشد و خودش شیك پوش و کریم‌الاصل باشد و به گفتهٔ خود عمل کند[۳].

برای تفصیل رك: الخطابه ، اصولها و تاریخها فی‌ازهر عصورها عندالعرب، محمد ابو زهره . الخطابه، محمد عبدالغنی حسن. الحیاةالادبیه فی‌العصر الجاهلی ، محمد عبدالمنعم خفاجی . الامثال فی‌النثرالعربی‌القدیم، عبدالمجید عابدین. جمهرة خطب‌العرب ، احمد زکی صفوت .

۱ـ الوسیط ، ص ۲۵ـ۲۳ . زیات ، ص ۱۹ و ۲۰ . عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۸۹ .

۲ـ الوسیط ، ص ۲۵ .

۳ـ الوسیط ، ص ۲۶ . زیات ، ص ۲۰ .

خطبای مشهور این دوره

خطبای دورهٔ جاهلی بسیار بودند که از قدیمترین آنها کعب بن لؤی‌نیای هفتم حضرت پیغمبر و قیس‌بن خارجةبن سنان خطیب جنگ داحس و غبرا و خویلدبن عمرو غطفان خطیب یـوم الفجار و قس بن ساعده ایادی و اکثم‌بن صیفی را می‌توان نام برد . شرح حال چند تن از آنانرا نظر به اهمیتشان در زیر می‌آوریم :

قس بن ساعده ایادی

قس بن ساعده ایـادی اسقف نجران ، حکیم و شاعر و خطیب مشهور عرب در دورهٔ جاهلی بود . به خدا ایمان داشت و مردم را با حکمت و موعظهٔ حسنه به سوی خدای واحـد دعوت می‌کرد گویند دو برادرش مردند و او به دست خود آنانرا به خاك سپرد واین حادثه سبب شد که او بکلی از دنیا رو گرداند و زاهد و متقی باشد[1] .

گفته‌اند او اول کسی است که برجای بلند خطبه خوانـده و در خطبه‌اش فصل‌الخطاب (امسابعد) گفته وهنگام خطبه برعصا یا شمشیر تکیه کرده است[2].

قس‌بسیار فصیح‌بوده چنانکه فصاحت اوضرب‌المثل شده‌است[3].

۱ــ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۱۷۳ .
۲ــ زیات ، ص ۲۰ .
۳ــ نالینو ، ص ۹۸ .

حضرت پیغمبر در بازار عکاظ خطبهٔ او را شنیده و در حق او فرموده‌است «رَحَمَ‌الله قُساً إنّی لَأرجو یومَ‌القیامه اَن یُبْعَثَ امةً واحدةً»[۱].

قس عمر زیادی کرده و ۲۲ سال پیش از هجرت در گذشته‌است[۲].

از جملهٔ خطبه‌های او خطبه‌ای است که در بازار عکاظ خوانده و ابوبکر آنرا روایت کرده است[۳]. آن خطبه را چنین آغاز کرده : «اَیُّها الناسُ! اِسمَعوا وَعُوا ، مَنْ عاشَ ماتَ ومَنْ ماتَ فاتَ ، وکلُ ماهو آتٍ آتٍ ، لیل داج ، ونهار ساجٍ ، و سماء ذات اَبراج ، و نجوم تَزْهَرُ ، و بحار تَزخَر ...»[۴] خطبه را با این ابیات پایان داده است :

فی الذاهبینَ الاوَلیـ ـنَ مِنَ‌القرونِ لَنا بَصائر
لَمّا رأیتُ مَوارداً لِلموتِ لیسَ لَها مصادر
وَ رایتُ قومی نَحوَها یَمضی الاصاغرُ والاکابر
لا یَرجعُ الماضی اِلَیَّ ولا مِنَ الباقینَ غابر
اَیقنتُ اَنّی لا مَحالـ ـةَ حَیثُ‌صارَ القومُ صائر[۵]

این قول را هم به او نسبت داده‌اند «البَیِّنَةُ علی‌مَنِ ادّعی و الیَمینُ علیٰ مَنْ اَنْکَرَ»[۶].

برای تفصیل رك : الاغانی ، ابوالفرج‌الاصفهانی . البیان والتبیین ، ابو عمرالجاحظ . شعراء النصرانیة ، قبل الاسلام ، لویس شیخو . امالی القالی . دائرة المعارف الاسلامیه .

۱ـ زیات ، ص .
۲ـ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۱۷۳ .
۳ـ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۵۴ .
۴ـ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۱۷۳ .
۵ـ جمهرة خطب‌العرب ، ص ۳۵ و ۳۶ .
۶ـ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۵۴ . الوسیط ، ص ۳۰ .

اکثم بن صیفی

اکثم بن ریاح بن صیفی اهل حجاز، یکی ازبلیغ‌ترین حکمای عرب بود به انساب آشنایی کامل داشت و کلامش دارای منزلتی بلند بود؛ حتی گفته‌اند پادشاهان و رؤسای قبایل برای استماع اندرزها و سخنان حکمت آمیزش به زیارت او می‌آمدند .

اکثم عمر زیادی کرده و بعثت پیغمبر را هم درك نمود و قوم خود را برقبول اسلام ترغیب کرد اما دراسلام خود او سخنان گوناگون است مرگ او به سال ۱۰ ق . ه . (۶۱۲ م .) اتفاق افتاد[۱] .

ازجملهٔ خطبه‌های او خطبه‌ای‌است که درحضور کسری خوانده[۲].
از سخنان اوست .

« تَباعَدوا فی‌الدیارتَقارَبوا فی‌المَوَدة »[۳] .

برای تفصیل رك : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . الوسیط ، الشیخ احمد الاسکندری والشیخ مصطفی عنانی. تاریخ‌الادب العربی ، عمر فروخ .

عمروبن معدی‌کرب زبیدی

عمروبن معدی‌کرب زبیدی دلاور یمن ، خطیب عرب و از پهلوانان جنگ قادسیه می‌باشد . در تهور و شجاعت ضرب‌المثل شده

۱ــ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۰۱ و ۲۰۲ .
۲ــ الوسیط ، ص ۳۲ و ۳۳ .
۳ــ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۰۱ .

است . به سال ۹ هجری بهنگام مراجعت حضرت رسول از جنگ تبوك ، پیغمبر را زیارت کرده و خود وقومش اسلام آوردند منتها پس از رحلت رسول اکرم مرتد شد ولی بعداً به‌اسلام بر گشت و درراه حق بجهاد پرداخت . نزدیك به ۱۲ سال عمر کرد و به سال ۲۱ هجری در جنگ نهاوند بشهادت رسید . از خطبه‌های اوست[۱]:

« إنّما المرءُ بأصغريهِ : قلبِهِ و لِسانِهِ، فبلاغ المنطق الصّواب، و ملاك النجعة الارتيادُ ، و عفوُالرای خيرٌ مِن استكراه الفكرةِ ، و توقيفُ الخبرةِ خيرٌ مِن اعتساف الحَيرةِ ، فَاجتَنِبْ طاعتنا بلفظك ، واكتظم بادرتنا بحلمك و ألِنْ لنا كَنفكَ يَسلَسْ لك قيادنا ، فانّا اناسٌ لم يُوَقّس صفاتنا قِراعُ مَناقير مَنْ ارادلنا قَضْما ولكن مَنَعْنا حِمانا مِن كلّ رام لنا هضماً »[۲].

از اشعار اوست که مثل شده :

إذا لم تَستطعْ شيئاً فَدَعْهُ　　　و جاوِزْهُ إلى ما تَستطيعُ[۳]

برای تفصیل رك : تاریخ الادب العربی، احمد حسن‌الزیات، تاریخ الادب العربی ، عمر فروخ . الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . تاریخ آداب اللغة العربیة، جرجی زیدان . جمهرة خطب العرب ، احمد زکی صفوت .

شعر جاهلی

ادبیات عرب از لحاظ زمان مسلماً دارای تاریخی خیلی قدیم

۱ـ زیات ، ص ۲۲ .

۲ـ جمهرة خطب العرب ، ص ۲۸ .

۳ـ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۴۸ .

است زیرا شعری که ازدورۀجاهلی به‌جای مانده ، معلوم می‌دارد که این چنین شعری پخته و پیشرفته لااقل هزار سال زمان طی کرده است .

اکثر ادبای جاهلی که اخبار و آثارشان به دست ما رسیده شعرا هستند زیرا شاعر جاهلی یگانه حافظ آبـرو و ناشر منـاقب و فضایل قبیلۀ خود محسوب می‌شد. ازطرف دیگر، شعر جاهلی ارزش تاریخی بسیار گرانبهایی دارد برای اینکه مهمترین وثیقه و مدرك تـاریخی آن روزگار می‌باشد .

مشهور آنست که عرب ازجملۀ مللی است که داری شعر زیادند و در این هنر تصرف عجیب و اقتدار لطیف دارند . عواطف واعمال و مفاخر خود را بشعر بیان کرده‌اند چنانکه ابوهلال عسکری متوفی در ۳۹۵ ه . گفته : «انساب وتواریخ و ایام و وقایع عرب را فقط از لابلای اشعارشان می‌توان دانست پس شعر دیوان عـرب و گنجینۀ حکمت و آداب و علوم عرب می‌باشد»[۱].

برای تفصیل رك : بحث الشعرالجـاهلی ، محمـد مهـدی البصیـر . فی الشعرالجاهلی ، طه حسین . نقدکتـاب الشعرالجاهلـی ، محمد فرید وجدی . نقض الشعرالجاهلی ، محمدالخضر التونسی .

مقام شاعر در جاهلیت

ابن رشیق می گوید : وقتی شاعری در قبیله‌ای به‌وجود می‌آمد قبایل دیگر جمع می‌شدند و بر آن قبیله تهنیت می‌گفتند . میهمانیها و

۱ـ کتاب الصناعتین ، ص ۱۰۲ .

جشنها برپای می‌کردند . زنان قبیله دور هم جمع می‌شدند و همانند جشنهای عروسی به‌پای کوبی و دف زنی می‌پرداختند . مردان و پسران قبیله به همدیگر تبریك می‌گفتند برای اینکه شاعر ، حامی افتخارات قبیله‌اش بود . سلاحی بود که از نام نیکشان دفاع می‌کرد و جاودانه مشهورشان می‌ساخت .

البته این سرور و شادمانی و تهنیت‌گویی در سه مورد اتفاق می‌افتاد. وقتی پسر بچه‌ای به دنیا می‌آمد. وقتی شاعری ظهور می‌کرد و وقتی کره اسبی زاییده می‌شد[1].

هرقبیله مشتاق بود که شاعر و رئیس و خطیبی داشته باشد . اما شاعر از دو تای دیگر برایشان گرامی‌تر بود . چنانکه جاحظ گفته : «خطبای دورهٔ جاهلی بسیارند و شعرا بیشتر ازآنان هستند اما آنکه هم شاعر باشد و هم خطیب اندك است»[2]. شاعر از لحاظ منزلت بالاتر از خطیب بود زیرا مردم از لحاظ ذکر آثارشان به شاعر بیشتر از خطیب نیاز داشتند .

متقدمین شعرای جاهلی از مبتذل ساختن هنر خویش و شعر را وسیلهٔ اغراض پست قرار دادن خودداری داشتند . اما رفته رفته این طریقه متروك شد و شاعران برای کسب مال مداحی اشخاص را اختیار کردند چنانکه به نظر بعضیها ابتدا اعشی شعر را وسیلهٔ کسب و معیشت خود قرار داد ونابغه، نعمان را وزهیر هرم بن سنان را مدح کردند . و مسلماً این امر تا اندازه‌ای از ارزش مقام شاعران کاست .

۱ــ العمدة ، ج ۱ ، ص ۶۵ .

۲ــ البیان والتبیین ، ج ۱ ، ص ۴۵ .

بادیه منبع شعرجاهلی بود ولذا بیشتر شعرای جاهلی چادرنشین بودند و شعرای شهرنشین بسیار معدود بودند .

برای تفصیل رك : تاریخ الادب العربی ، عمر فـروخ . تاریخ آداب اللغة العربیة ، جرجی زیدان . مصادر الشعر الجاهلی و قیمتها التـاریخیة ، دکتور ناصر الدین الاسد .

شیاطین شعرا

اعتقاد عرب براین بودکه هرشاعری شیطانی داردکه الهام‌بخش اوست حتی گـاهی تصور می‌کردنـدکه شاعر با شیطان خود روبرو می‌شود و صحبت می‌کند و از او الهام می‌گیرد[1].

ازعجایب اعتقاد ایشان آن بودکه خود شعر هم دو شیطان دارد یکی « هُوَبر » و دیگری « هُوَبل »که طرفداری هوبر موجب مقبولیت و اشتهار شعر می‌شود و تأثیر دیگری یعنی هوبل بـاعث عدم رواج و اشتهار شعر می‌گردد[2].

عربها شیطان هرشاعری را به نامی می‌خواندند چنانکه شیطان اعشی « مسحل » و شیطان امرؤالقیس « لافظ » و شیطان عبیدبن ابرص « هبید » نامیده می‌شد[3].

برای تفصیل رك : شیاطین الشعرا ، عبدالـرزاق حمیده . جمهرة اشعار العرب ، ابو زید قرشی .

۱ــ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۳۵۱ و ۳۵۲ .
۲ــ جمهرة اشعارالعرب ، ص ۴۰ .
۳ــ مصادرالشعرالجاهلی ، ص ۱۹۱ .

راویان شعر

در دورهٔ جاهلیت وقتی شاعری بزرگ پیدا می‌شد مردی اشعار اورا حفظ می‌داشت وروایت می‌کرد که اورا «راویه» می‌گفتند. مشاهیر شعرای جاهلی هرکدام راویه‌ای داشتند و بعضی از راویه‌ها خود نیز شاعر بودند . راویه‌هایی نیز بودند که اختصاص به یك شاعر نداشتند بلکه حافظ و راوی اشعار چندین شاعر بودند . البته اعتماد عرب در جاهلیت برحفظ بود زیرا کتابت مرسوم نبود .

معمولا هرراویه درجاهلیت واوایل اسلام پیرو شاعری مخصوص بود و او را بردیگر شعرا فضیلت می‌نهاد .

کثیر عزه راویهٔ جمیل بثینه، و جمیل راویهٔ هدبة‌بن خشرم ، و هدبه راویهٔ حطیئه ، و حطیئه راویهٔ زهیر بود[1] .

برای تفصیل رك : العمدة ، ابن رشیق . مصادر الشعر الجاهلی و قیمتها التاریخیة ، دکتور ناصرالدین الاسد ، الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی .

طبقات شعرا

از شاعران دورهٔ جاهلی آنانکه اخبارشان درکتب ادب نقل شده ، در حدود صد و بیست نفر می‌باشندکه همه‌شان عرب بودند و

۱ــ شوقی ضیف ، ج ۱ ، ص ۱۴۲ . جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۰۰ و ۱۰۱ . زیات ، ص ۴۵ .

اغلبشان از عدنان ، اکثر آنان بادیه نشین بودند و در اخلاق و اغراض یکسان و در دو قرن پیش از اسلام می‌زیسته‌اند .

اغلب شعرای جاهلی جنگنده و دلاور بودند و بیشتر اشعارشان در فخر و حماسه بود .

این شعرا از حیث اغراض شعری ۱۳ طبقه تشکیل می‌دهند :

۱ـ اصحاب معلقات ۱۰ نفر .

۲ـ شاعرانی که امیر و پیشوای قوم خود بودند ۱۴ نفر .

۳ـ شاعران رزمنده و دلاور ۲۸ نفر .

۴ـ شاعرانی که حکیم بودند ۴ نفر .

۵ـ شاعران عاشق پیشه ۸ نفر .

۶ـ صعالیك (راهزنان) ۷ نفر .

۷ـ شاعران خنیاگر ۱ نفر .

۸ـ شاعران زن ۴ نفر .

۹ـ شاعران هجوگوی ۴ نفر .

۱۰ـ شاعرانی که وصف خیل کرده‌اند ۴ نفر .

۱۱ـ شاعرانی که از موالی بودند ۱ نفر .

۱۲ـ دیگر شاعران ۳۶ نفر[۱].

برای تفصیل رك : تاریخ آداب‌اللغة العربیة ، جرجی زیدان .

***

شعرای جاهلی از لحاظ شهرتشان در خوبی و شیوایی شعر نیز به چند طبقه تقسیم شده‌اند :

۱ـ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۸۴-۷۹ .

۱ـ طبقهٔ اول . امرؤالقیس ، زهیر ، نابغه .

۲ـ طبقهٔ دوم . اعشی ، عبید ، طرفه .

۳ـ طبقهٔ سوم . عنتره ، عروة بن ورد[1].

قرار دادن شعرا در این تقسیم بنـدی مسلماً از دید نقادان شعر مختلف می‌باشد . بدین معنی که نقادی شاعرانی را که در طبقهٔ اول قرار داده ، نقادی دیگـر بعضی از آن شعرا را در طبقهٔ دوم و حتی در طبقهٔ سوم آورده است[2].

برای تفصیل رك : طبقات الشعرا ، محمد بن سلام الجمحی. طبقات الشعراء، ابن‌المعتز . جمهرة اشعارالعرب ، ابو زید القرشی .

***

برحسب محل زندگانی هم شعرا دو گونه بوده‌اند :

۱ـ شعرای اهل مدر یعنی شاعران شهر نشین .

۲ـ شعرای اهل وبر یعنی شاعران چادر نشین و بدوی[3].

برای تفصیل رك : تاریخ‌الآداب العربیة ، کارلونالینو .

***

از لحاظ زمان نیز شاعران جاهلی و بعد از اسلام به چهار طبقه تقسیم شده‌اند :

۱ـ طبقهٔ‌جاهلیین ، یعنی شاعرانی که مطلقا در دورهٔ جاهلیت شعر گفته‌اند .

۲ـ طبقهٔ مخضرمین ، یعنی شاعـرانی کـه در دورهٔ جاهلیت و اسلام شعر گفته‌اند .

۱ـ زیات ، ص ۴۵ و۴۶ ، الوسیط ، ص ۶۰ .

۲ـ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۸۴ـ۸۱ .

۳ـ نالینو ، ص ۷۱ .

۳ـ طبقهٔ اسلامیین ، یعنی شاعرانی که در صدر اسلام شعر گفته‌اند ولی سلیقهٔ عربیت خود را حفظ کرده‌اند .

۴ـ طبقهٔ مولدین یامحدثین ، یعنی شاعرانی که در دورهٔ امتزاج عرب و عجم و فساد زبان عربی شعر گفته‌اند . البته این طبقه مربوط به دورهٔ عباسی تا به امروز است[1].

برای تفصیل رك : تاريخ الادب العربی ، احمد حسن الزيات . الوسيط ، الشيخ احمد الاسكندری .

***

بعضیها شاعران را با توجه به قصاید بسیار خوب شان به هفت طبقه تقسیم کرده‌اند بدین ترتیب :

۱ـ اصحاب معلقات ، که عبارتند از : امرؤالقیس ، زهیربن ابی سلمی ، نابغهٔ ذبیانی ، اعشی قیس ، لبیدبن ربیعه ، عمروبن کلثوم ، طرفة بن عبد ، عنتره عبسی .

۲ـ اصحاب مجمهرات ، که عبارتند از : عبید بن ابرص، عدی بن زید ، بشربن ابی حازم ، امیة بن ابی‌الصلت ، خداش بن زهیر ، عمربن تولب .

۳ـ اصحاب منتقیات ، که عبارتند از : مسیب بن علس ، مرقش اکبر ، متلمس ، عروة بن ورد ، مهلهل بن ربیعه ، درید بن صمة ، متنخل هذلی .

۴ـ اصحاب مذهبات ، که عبارتند از: حسان‌بن ثابت ، عبدالله بن رواحه ، مالك بن عجلان ، قیس بن خطیم، احیحة بن جلاح ، ابوقیس

۱ـ زیات ، ص ۴۵ و ۴۶ . الوسیط ، ص ۶۰ .

بن اسلت ، عمروبن امرؤالقیس .

۵- اصحاب مراثی، که عبارتند از : ابو ذؤیب هذلی ، محمد بن کعب غنوی ، اعشی باهله ، علقمه حمیری ، ابو زبید طائی ، متمم بن نویره ، مالك بن ریب .

۶- اصحاب مشوبات، که عبارتند از: نابغه بنی‌جعده ، کعب بن زهیر ، قطامی ، حطیئه ، شماخ بن ضرار ، عمروبن احمر، تمیم‌بن مقبل .

۷- اصحاب ملحمات، که عبارتند از : فرزدق ، جریر، اخطل ، عبید راعی ، ذوالرمه ، کمیت ، طرماح بن حکیم .

ابو زید قرشی در کتاب «جمهرة اشعارالعرب» از هریك از این شعرا یك قصیده به عنوان گزیده ترین قصاید عرب در دورهٔ جاهلیت و اسلام آورده است[1].

برای تفصیل رك : جمهرة اشعارالعرب ، ابو زید القرشی . تاریخ آداب اللغة العربیة ، جرجی زیدان .

خصایص شعر جاهلی

بادیه محل شعر جاهلی بود و بهمین جهت شعر جاهلی آئینهٔ تمام نمای زندگانی بدوی است ، در اطراف جمل و طلل دور می‌زند و با اینکه در شهرها نیز شعرایی وجود داشتند بااین حال فحول شعرای جاهلی بادیه نشین بودند تا آنجا که علمای شعر ، هیچ یك از شاعران شهرنشین را برشاعران بادیه نشین ترجیح نداده‌اند .

۱- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۸۱-۷۹ .

بنابراین می‌بینیم که خصایص شعر جاهلی جز اندکی که رنگ تمدن و شهرنشینی دارد در اطراف بادیه وچیزهای مربوط به بادیه دور می‌زند[1]. خصایص شعر جاهلی را می‌توان به ترتیب زیر خلاصه کرد :

الف ، خصایص معنوی

۱- صدق و راستی و صراحت و آزادگی در تصویر عاطفه و تمثیل طبیعت .

۲- شعر جاهلی در درجهٔ اول شعر وجدانی است و شعور و نفس گوینده‌اش را توصیف می‌کند .

۳- بساطت ، شاعر جاهلی مطابق طبع و سجیهٔ خود حرکت می‌کند ، در چیزی که نمی‌داند خود را بتکلف وادار نمی‌کند ، مثلا طبع و سجیه و بساطت وصدق همه‌اش دراین شعر عنتره جمع آمده :

و لقد ذکرتُكِ والرماح نواهلٌ مِنّی وبیضِ الهند تَقْطُرمِن دمی
فوددتُ تَقْبیل السیوف لِأنّها لمعت کبارق ثغرك المتبسم[2]

۴- قول جامع ، عرب عموماً و شاعران جاهلی خصوصاً به قول جامع مایل بودند تا آنجاکه پیشینیان براین روش مباهی بودند که معانی تام را در یك بیت بیاورند . چنانکه نقادان ادب از این بیت امرؤالقیس تعجبها کرده‌اند :

قِفا نَبكِ مِن ذِکری حبیب و منزل
بِسقِط اللِوی بین الدخول فحومل

۱- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۷۵ و ۷۶ .

۲- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۷۷ و ۷۸ .

و گفته‌اند کــه شاعر در این یك بیت هم خودش ایستاده و هم توقف دیگران را خواسته، هم گریسه کرده ، هم گــریستن دیگران را خواسته ، هم معشوق و هم منزل معشوق را یاد کرده است .

۴ـ اطالــه ، شاعر جاهلی قصیــده را طولانی می‌سازد و این روش در دورهٔ جاهلیت مورد پسند واقع می‌شد .

۵ـ استطراد ، گاهی شاعر جاهلی از موضوع اساسی قصیده خارج می‌شود و موضوعاتی را که از نزدیك یا دور با موضوع اصلی مربوط است می‌آورد .

۶ـ توسع خیال ، افق پهناور بیابان ، ایجاب می کرد که خیال شاعر جاهلی پهناور باشد[1].

ب ، خصایص لفظی

۱ـ غرابت الفاظ ، عرب‌امروز درمطالعهٔ اشعارجاهلی به‌الفاظی غریب برمی‌خورد که در مخاطبــات و مکاتبات امروزی مالوف نیست . اما مسلماً این الفاظ غریب امروزی در آن زمان کاملا فصیح بودند زیرا ممارست جاهلی در زند گی چادرنشینی با شتر وغیره، تمام‌کلمات متعلق به آن زند گی را برای ایشان مألوف و مأنوس کرده بود .

۲ـ متانت تــرکیب ، تــرکیب شعر جاهلی متین است ، یعنی مطابق قواعد زبان حرکت کرده ، نه لفظی در غیرمحل واقعی آمده، نه تقدیم و تأخیری رخ داده، نه حشوی زاید بی فایده و نه حذفی بی‌سبب

۱ـ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۷۸ ــ ۷۶ .

نحوی در اشعار این دوره دیده می‌شود .

۳- تنقیح ، هرچند شعر جاهلی مطابق طبع و سجیت عرب جاهلی جاری شده و شاعر جاهلی ، برای نظم شعر راه تکلف در پیش نمی‌گیرد بلکه همچنانکه به ذهنش خطور می‌نماید به مردم عرضه می‌کند اما شاعرانی بودند که شعر خود را منقح می‌ساختند و رواة عرب این قبیل شاعران را « عبیدالشعر » نامیده‌اند چون اینان حواس وخواطر خود را به تنقیح شعرخود مشغول می‌داشتند[1]. جاحظ دراین مورد گفته[2]: « بعضی ازشعرای عرب ، زمانی طولانی، حتی یك سال ، روی یك‌قصیدهٔ خود کار می‌کرد این قبیل قصاید را « حولیات » « مقلدات » و « منقحات » می‌نامیدند .

اغراض و فنون شعر جاهلی

موضوعات شعر در این دوره عبارتند از :

۱- وصف اطلال ، شاعر به زیارت معشوق می‌آید اما می‌بیند که قبیلهٔ معشوق ترك دیار کرده‌اند بنابراین دربرابر ویرانهٔ منزل معشوق می‌ایستد و به وصف محل چادر می‌پردازد و اشك شوق و حسرت می‌ریزد .

۲- وصف مرکب ، شاعر مرکبی (شتر یا اسب) راکه برای

۱- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۷۹ .

۲- البیان والتبیین ، ج ۲ ، ص ۹ .

رسیدن به نزد معشوق یا ممدوح سوار می‌شود توصیف می کند .

۳- وصف صید : شاعر جاهلی برای دومنظور صید می کرد : یا برای امرار معاش ، یا برای سر گرمی ، درهرصورت بتوصیف صید هم پرداخته است .

۴- وصف طبیعت، در ضمن گذر، هرچه از بیابان و دره و باد و باران و نهر و غیره دیده بتوصیفش می‌پردازد .

۵- حماسه ، توصیف جنگها و افتخار به خود یا نیاکان خود و شکیبایی برحوادث از موضوعات شعرحماسی‌جاهلی‌است .

۶- ادب ،که حکمت نیز نامیده شده ، عبارت از ذکر آرای صائبی‌است که واقع را تصدیق می کند ونتیجهٔ تجربیات زمانهای بسیار دور را در الفاظی کوتاه بیان می‌دارد .

۷- غزل ، غزل نیز یکی ازموضوعات شعر جاهلی است، منتها شاعر جاهلی در غزل بسیار ساده و روان واغلب غزل عفیف گفته است.

۸- فخر ، از توابع تعصب و زندگی قبیله‌ای است . شاعر جاهلی‌اول به‌قوم ودوم به‌خودش افتخار می کند ، ارکان فخر درجاهلیت شرف اصل وکثرت عدد و شجاعت و جوانمردی و غیره است .

۹- مدح ، شاعران جاهلی مکارمی را که مایهٔ فخر بود مدح می کردند ، مدح دورهٔ جاهلیت بر دو نوع است : اول مدح برای سپاس و خوش آیندی ،که اغلب خاص اهل بادیه بود . نظیر مدح امرؤالقیس وزهیربن ابی‌سلمی. دوم مدح برای کسب ،که اغلب خاص شاعران شهری وشاعرانی‌بود که به‌شهرها تردد داشتند نظیر نابغه واعشی.

۱۰ـ رثاء ، رثاء در واقع مدح مرده است . شاعران جاهلی خصالی را که مایهٔ فخر بود در مرثیه می‌آوردند .

۱۱ـ هجو ، شاعران جاهلی مخصوصاً در هجو عیوب اخلاقی را هجو می‌کردند نه عیوب جسمانی را . وانگهی اغلب هجو قبیله‌ای معمول بود تا هجو شخصی[1].

***

بطور خلاصه تغزل ، فخر ، حماسه ، مدح ، هجو ، عتاب (گله و سرزنش) ، انذار و اعتذار، استعطاف ، اخلاق و پند و حکمت و وصف . همه این فنون و رشته‌ها درشعر جاهلی موجود است . منتها برخی از شاعران در بعضی از این فنون بیشتر شهرت یافته‌اند ولی همگی در سادگی معانی وعدم تکلف در مضمون تراشی (البته به‌شرط احاطه برلغت عرب و فهم مقاصد این شاعران) شرکت دارند . زیرا زندگانی عرب در آن دوره یك زندگانی صحرا نشینی و عشایری و ساده بوده است و اثر تمدن و حضارت و شهری گری به هیچوجه در آن نمودار نیست . راستی و صراحت لهجه و آزادگی از خصایص این دوره است . شعر این دوره از آنجاکه خالی از هرگونه تکلف و ظاهرسازی و تزویر و رنگ‌آمیزی است آیینهٔ محسوسات یا معقولات خیلی نزدیك به فهم وطبیعت است زیرا دراین دوره برخلاف دوره‌های آیندهٔ عرب با فرهنگ و عادات و تقالید و اخلاق سایر ملل سامی یا آریایی آشنائی نیافته است تغییرات ایشان نیز ساده و واضح و خالی

۱ـ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۸۳ـ۸۰ .

از کنایات دور و استعارات پیچیده و تشبیهات عمیق می‌باشد. حوادث را درکمال روشنی و بدون آرایش و پیرایه با الفاظی فصیح توصیف می‌کنند . وصف ایشان نیـز در محیط همان زنـدگانی صحرا نشینی خودشان می‌بـاشد . وصف دره و بیابـان و قلال و جبال و آسمان و ستارگان و ابر و رعد و برق و خیمه و خرگـاه و اسب و شتر و سلاح و وصف زندگانی بعضی افراد یا بعضی قبایل و غارت و جنگ و غیر ذلك ، موضوع شعر وصفی جاهلی است . تمام این وصفها بدون مبالغه و با اختصار توأم است همچنین در وصف عشق ودوستی و کینه وشادی و اندوه و تمایل و نفرت بسیار سخن گفته‌اند .

در قصاید جاهلی غالباً وحدت موضوع یا تناسب درافکار شاعر نیست حتی اگر پاره‌ای از مطالب یك قصیده را حذف یا تقدیم وتأخیر کنند خللی به بـاقی قصیده وارد نمی‌شود . زیـرا شاعر در یك قصیده مطالب متنوع و موضوعات گونـاگون از تغزل و فخر و مدح و هجا و وصف می‌آورد و دائم در انتقال است از موضوعی به موضوع دیگر که‌گاهی بعضی را کوتاهتر و برخی را درازتر بیان می‌کند . گذشته از اینها، شاعرجاهلی یك مبدأ ومذهب ومسلك خاص‌ندارد و اگربخواهد هدفی در نظر بگیرد از حوادث جاری بین قبایل وعشایر عرب استفاده می‌کند و الهام می‌گیرد . گاهی بدون مقدمه وگاهی با پند و حکمت قصیده را آغاز می‌کند ولی اکثر اوقات قصیده را با تغزل وذکر فراق وگریه بریار و دیار و خطاب به اطلال و دمن و سلام بر منزل معشوق واینگونه مطالب شروع می‌کند وبعد از آن گریز می‌زند به وصف شتر یا اسب ، سپس می‌پـردازد به اصل مطلبی کـه در نظر داشته و برخی

اوقات در حین شروع به مقصود الفاظی می‌آورد که اشارات به گریز باشد ودیگر رعایت حسن تخلص که در دوره‌های نضج تمدن اسلامی مرسوم شعرا شده در شعر جاهلی دیده نمی‌شود .

برای تفصیل رك : مصادر الشعر الجاهلی و قیمتها التاریخیة ، ناصرالدین الاسد. تاریخ آداباللغة العربیة ، جرجی زیدان . تاریخ الادب العربی ، دکتور شوقی ضیف . تاریخ الادب العربی ، عمر فروخ .

دوره‌های شعر جاهلی

برای سهولت تحقیق شعر دورهٔ جاهلیت را به دودوره یا عهد تقسیم کرده‌اند :

۱- عهد ظهور و استقرار شعر، که ازسال ۴۹۴ تا ۵۳۴ میلادی است و جنگ مشهور بسوس در این عهد اتفاق افتاده .

۲- عهد ترقی و استحکام شعر ، که از ۵۳۴ تا ۶۲۲ میلادی است و اشعار خود این دوره هم به دو گونه تقسیم شده است :

الف ــ معلقات ده گانه .

ب ــ اشعار دیگر شعرای عرب[1] .

معلقات

« معلقات » جمع « معلقه » است به معنی آویخته ، از ریشهٔ « علق » مشتق شده ، نام هفت تا ده قصیدهٔ طولانی است . معلقات مشهورترین

۱- تاریخ ادبیات عرب ، ترجانی‌زاده ، ص ۳۳ .

و بهترین قصاید دورهٔ جاهلی است که به حفظ و روایت آنها توجه شده و موردعنایت دانشمندان شرق وغرب قرار گرفته ، شرحهای گونا گونی بوسیلهٔ علما برآنها نوشته شده است . البته به مرور زمان معنی واقعی معلقات فراموش شده و وجه تسمیهٔ آنها شکل افسانه‌ای بخود گرفته است ماحصل نظریهٔ دانشمندان آنست که آنها را «معلقات» یا «مذهبات» نامیده‌اند برای اینکه به خاطر شکوه و بلندی مقام ، آنها را باآب طلا برروی کتان سفید نوشته ، از دیوار کعبه آویخته بودند[1] حتی بعضی ازآنها تا روز فتح مکه باقی بوده و بعضی را حریقی که پیش از اسلام در کعبه بوجود آمده از بین برده است[2]. بعضی از دانشمندان اینها را بی‌اساس دانسته و گفته‌اند که « معلقه » از کلمهٔ « علق » بمعنی نفیس است[3]. بعضیها گفته‌اند «علقوها بالذهن» یعنی آنها را بخاطر می‌سپردند و ازبر می‌کردند[4]. و گفته‌اند که هروقت قصیده‌ای بسیار خوب پیدا می‌شد ملك دستور می‌داد که « علقوا لنا هذه » (یعنی این قصیده را برای ما نگاه دارید) تا اینکه در خزینه‌اش نگاه می‌داشتند[5].

گزینش آنها توسط داوران ، در بازار عکاظ بوده که همه ساله در نزدیکی مکه تشکیل می‌یافت و شاعران در آنجا به رقابت شعری برمی‌خاستند و بهترین شعر خود را می‌خواندند[6].

۱ـ العقدالفرید ، ج ۵ ، ص ۲۶۹ .
۲ـ زیات ، ص ۳۳ .
۳ـ شوقی ضیف ، ج ۱ ، ص ۱۷۶ .
۴ـ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۷۵ .
۵ـ مصادر الشعر الجاهلی ، ص ۱۶۹ .
۶ـ جرجی‌زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۰۵ و ۱۰۶ .

جمع و نقل این قصاید به حماد راویه نسبت داده شده که در اواخر دورهٔ بنی‌امیه می‌زیسته است[۱].

در تعداد معلقات و صاحبان آنها بین دانشمندان اختلاف هست، حماد راویه هفت معلقه (المعلقات السبع) جمع و روایت کرده بدین ترتیب : امرؤالقیس ، زهیر ، طرفه ، لبید ، عمروبن کلثوم ، حارث بن حلزه و عنتره[۲]. ابو زید قرشی هم آنها را هفت دانسته الا اینکه به جای حارث بن حلزه و عنتره، اعشی و نابغه را آورده است[۳] زوزنی (متوفی در ۴۸۶ ه .) هم آنها را هفت شمرده[۴]. ابو ذکریا خطیب تبریزی هم با افزودن قصیدهٔ عبید بن ابرص شمارهٔ معلقات را ده دانسته است[۵].

« معلقات سبع » یا « مذهبات سبع » را « سبع طوال » و « سموط » نیز نامیده‌اند[۶].

در پایان این گفتار نظر ابن خلدون را عیناً می‌آوریم : « باید دانست که شعر دیوان عرب بوده و همه علوم وتواریخ وحکمتهای آنان در آن منعکس می‌شده است و بزرگان و روسای قبایل عرب بدان شیفتگی نشان می‌داده‌اند چنانکه در بازار « عکاظ » برای سرودن (انشاد) شعر

۱ـ معجم الادباء ، ج ۱۰ ، ص ۲۶۶ .

۲ـ شوقی ضیف ، ج ۱ ، ص ۱۷۶ .

۳ـ جمهرة ، ص ۴۵ .

۴ـ زوزنی ، ص ۱۷۱ .

۵ـ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۰۳ .

۶ـ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۰۶ .

حاضر می‌شدند و هریك از آنان شعر خود را بر بزرگان وفحول بیان و صاحبان بصیرت عرضه می‌کرده‌اند تابافت یاسبك شعر آنان بازشناخته شود و سرانجام کار آنان به همچشمی و مفاخره می‌کشید و بهترین اشعارشان را از ارکان بیت‌الحرام (کعبه) که جایگاه‌حج گزاری وخانهٔ پدرشان ابراهیم بود فرو می‌آویختند چنانکه این شاعران به این امر نائل آمده بودند: امرؤالقیس‌بن حجر، نابغه ذبیانی، زهیربن ابی‌سلمی، عنترة بن شداد، طرفة بن عبد، علقمة بن عبده، اعشی و دیگر کسانی که از اصحاب معلقات نه‌گانه بشمار می‌رفتند. وبرحسب آنچه دربارهٔ وجه تسمیهٔ معلقات گفته شده است البته‌کسانی به آویختن شعر خود ازخانهٔ کعبه نائل می‌شدند که به نیروی خویشاوندان وعصبیت ومکانت خود درقبیله مضر بچنین کاری قادر باشند.»[1]

برای تفصیل رك : مصادرالشعرالجاهلی و قیمتها التاریخیة ، دکتور ناصر الدین‌الاسد. العقدالفرید ، ابن عبدربه . تاریخ‌الادب‌العربی ، احمد حسن الزیات. تاریخ الادب العربی ، شوقی ضیف .

A Literary History of the Arabs, R. A. NICHOLSON.

مشهورترین شاعران این دوره

۱ـ صاحبان معلقات

امرؤ القیس

امرؤالقیس ابو حارث حُندج بن حجرِ کندی[2] معروف به ملك

۱ـ مقدمه ، ص ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲ .

۲ـ زوزنی ، ص ۵ . الشعر والشعرا ، ص۳۷ .

الضلیل و ذوالقروح[1] از شعرای یمن و پیشرو شاعـران طبقهٔ اول دورهٔ جاهلی است و قدیمترین کسی است که راویان ، شعر بسیار از او نقل کرده‌اند . پدرش آخرین پـادشاه بنی اسد و مـادرش فـاطمه خواهر کلیب و مهلهل تغلبی است .

امرؤالقیس به سال ۵۲۰ م . بدنیا آمد و در نجد درمیان رعیت پدرش بزرگ شد. دوران جوانی‌را به لهو و لعب سپری کرد و روی همین مسأله از طرف پدر طرد شد . از این پس با جمعی از اوباش و بیابانگردان بـه خوشگذرانی و شکار و بیعاری پـرداخت . این احوال ادامه داشت تـا روزی در سرزمیـن یمن به او خبر رسید که بنی اسد پدرش را بخاطر استبداد و بد رفتاری کشته‌اند. امرؤالقیس برای اینکه عیش را بر یاران منغض نکند داد و فریـاد راه نینداخت فقط گفت : « ضَیَّعَنی اَبی صَغیراً وحَمَّلَنی دَمَه کبیراً ، لاصَحْوَ الیومَ ولا سَکَر غداً ، الیوم خَمْر و غداً امرٌ » آنگاه در صدد خونخواهی پدر برآمد وقبایل طرفـدار کننده را بجنگ کشید ولی کاری از پیش نبرد تـا بالاخره به قیصر روم پناهنده شد و در راه بازگشت دچار مرض آبله گشت و در انقره درگذشت و در همانجا مدفون شد[2]. و نیـز گفته‌اند بوسیلهٔ قیصر مسموم گـردید . مـرگ او بیـن سالهای ۵۴۰ م . تا ۵۶۵ م . اتفاق افتاده است[3].

از عنفوان جوانی شعر می‌گفت . شعـرش دارای سبکی بسیار

۱ــ الاغانی ، ج ۹ ، ص ۷۸ .
۲ــ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۱۱۶ و ۱۱۷ .
۳ــ شعراء النصرانیة ، ص ۶ .

عالی است . مسافرتهای زیاد و معاشرتهای دایمی قریحهٔ او را خوب پرورش داده و درنتیجه شعرش پر از معانی نو شده است . گفته‌اند در خطاب به اطلال و دمن و گریستن برسرزمین معشوق وتشبیه زن به‌آهو و گاو وحشی اول شاعر است . در توصیف شب و اسب و شتر دقت بسیار بکار برده ، معلوم می‌شود که دراثر کثرت سواری با حرکات و رفتار اسب و شتر آشنایی کامل داشته است[1] . حتی تقریباً در تمام قصیده‌هایش ابیاتی در وصف اسب پیدا می‌شود .

از شعر او رایحهٔ شرافت وبزرگی وغیرت‌خونخواهان استشمام می‌شود :

و لو اَنّ ما اَسعیٰ لِاَدنیٰ معیشة
کَفانی و لَم اَطلبْ قلیلاً مِنَ‌المالِ
و لکنّما اَسعیٰ لِمَجدٍ مؤثَّلٍ
و قد یُدرِكُ المَجدَالمؤثّلَ اَمثالی

شعرش از خشونت و بداوت خالی نیست ولی در همان الفاظ خشن معانی بلیغ و اوصاف لطیف و تغزل رقیق نهفته است :

کَاَنَّ عُیونَ الوحشِ حَولَ خِبائنا
وَ اَرحُلِنا الجَزعُ الذی لم یُثَقَّبِ

و یا :

و ما ذَرَفَتْ عیناكِ الاّ لِتَضربی
بِسَهْمَیكِ فی اَعشارِ قلبٍ مقتَّلِ

بسیاری از ابیات او در حکم مثل سایر است :

۱ــ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۰۹ .

إذا المَرءُ لَم يَخزُن عليه لِسانَه
فليس عَلى شيءٍ سِواهُ بِخُزّانِ

امرؤالقیس با عبید بن ابرص محاورات شعری داشته چنانکه عبید گفته :

ما حَيّةٌ مَيتةٌ قامتْ بِميتَتِها
درداءُ ما أنبَتتْ سنّاً و أضْراسا

امرؤالقیس در پاسخ گفته :

تلك الشَعيرةُ تُسقىٰ في سَنابلها
فأخرجَتْ بعد طول المَكْث أكداسا[1]

بطور کلی اغراض شعری او غزل و وصف طبیعت است .

مشهورترین قصیده‌های طولانی او معلقهٔ اوست به مطلع :

قِفانَبْكِ من ذِكرىٰ حبيبٍ و منزلِ
بِسقطِ اللّوىٰ بَينَ الدَخول فَحَوملِ

مفهوم کلی این قصیده : در برابر منزلگاه معشوق می‌ایستد و بیادش گریه می‌کند. عشقبازیهای‌خود را بازگو می‌کند و درازی شب و بیابان ، زوزهٔ گرگ و اسب و شکار و برق و سیل را توصیف می‌کند .

این معلقه بسیار مشهور است تا آنجا که بعنوان ضرب المثل گویند «مشهورتر از قفانبك» و «زیباتر از قفانبك» .

برای تفصیل رك : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . شعراء النصرانية قبل الاسلام ، لويس شيخو . الشعر والشعراء ، ابن قتيبه . تاريخ آداب اللغة العربية ، جرجی زيدان .

۱ـ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۱۱ .

طرفة بن عبد

ابو عمرو طرفة بن عبد بکری ازبزرگترین‌شاعران جاهلی‌است. در کودکی یتیم‌شد وعموهایش کفیل‌تربیت او شدند ولی به‌اونپرداختند و دربارهٔ او و مادرش ستمها کردنـد . او هم قصیده‌ای در هجو آنان ساخت به مطلع :

ما تنظرون بحق وردةَ فیکمُ
صَغُرَ البنون و رهطُ وردةَ غُیَّبُ[1]

از آن به بعد طرفـه همه را هجو می‌گفت حتی عمروبن هند پادشاه حیره را هجو کرد و بالاخره همان هجویات به مرگ او منجر شد چنانکه روزی با عمویش متلمس کـه او هم عمروبن هند را هجو کرده بود به حضور عمرو آمدند عمرو روی خوش بر آنـان نشان داد تا اعتمادشانرا جلب‌کند و دستور داد به هریك از آنان صله‌ای بدهند و برای هر کدام نامه‌ای ممهور داد تا به عامل بحرین ببرند و از او هم پاداش بزرگی بگیرند . در راه بحرین متلمس جوانی دید کـه خواندن می‌دانست نامه را داد تابرایش بخواند متن نامه این‌بود که وقتی متلمس این نامه را به تو داد دست و پای او را قطع کن و زنده بگورش کن . متلمس نامه را به رودخانه انداخت و به طرفه گفت بخدا نـامهٔ تو هم همین مطلب را دارد ولی طرفه نپذیرفت و به‌راه خود ادامه داد به‌محض

۱ـ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۲۵ .

اینکه بـه بحرین رسیـد مکعبر عـامل بحریـن او را گـرفت و زنـده بگورش کرد[1].

مرگ او به سن ۳۰ سالگی و به سال ۵۰۰ میلادی اتفاق افتاد[2].

ازنظر مقام شعری طرفه هنوز ۲۰ ساله نشده بود که جزو شعرای بزرگ درآمد حتی او را از طبقهٔ اول شمرده‌اند[3]. با اینکه اشعار کمی دارد ولی فرهنگ نویسها اغلب ابیات او را مورد استشهادقرار می‌دهند و او را بهترین وصاف ناقه می‌دانند[4].

طرفه باتفاق آرا صاحب معلقه است حتی بعضی از نقادان معلقهٔ او را از تمام اشعار جاهلی برتر می‌دانند[5]. مطلع معلقهٔ او اینست :

لِخولَـة اطـلالٌ بِبُـرقـةِ ثَهمَـدِ

تَـلوحُ كباقى‌الوَشْمِ فى‌ظاهرالیَدِ

در سبب نظم معلقه‌اش گفته‌اند که برادرش معبد شتری داشت که گم شده بود طرفه به پیش عموزاده‌اش مـالك می‌رود تا در پیدا کردن شتر به او کمك کنـد . ولی عموزاده بـه جای کمك شروع می کند به سرزنش طرفه ، درنتیجه قریحه طرفه به هیجان می‌آیـد و معلقهٔ خود را می‌سازد[6].

۱ـ زیات ، ص ۶۱ . الوسیط ، ص ۷۸ .

۲ـ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۲۵ .

۳ـ « « ، ج ۱ ، ص ۱۲۵ .

۴ـ الوسیط ، ص ۷۸ .

۵ـ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۱۳۶ .

۶ـ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۲۶ .

مفهوم کلی معلقهٔ او : باوصف خوله معشوقهٔخودشروع می کند آنگاه به توصیف شتر می‌پردازد ، ۳۵ بیت تنها در وصف شتر دارد که پیش از اوسابقه نداشت. بعد به‌حکمت واندرز می‌پردازد وعموزاده‌اش را از لحاظ ستمگری مورد نکوهش قرار می‌دهد وتأسف می‌خورد که نمی‌تواند جبران آن ستمها را بکند .

بطور کلی شهرت طرفـه به حماسه و فخـر و هجا و مخصوصاً حکمت است .

بعضی از ابیات او مثل سایر شده است :

و ظلمُ ذَوی القربیٰ اَشدُّ مَضاضةً

عَلیالمَرء مِنْوَقْعِ الحُسامالمُهَنْدِ

علاوه بر معلقه ، قصیدهٔ مشهور دیگرش رائیه‌ای است به مطلع :

اَصحوتَ الیـومَ اَم شـاقَتْك هـر

و مِـنَ الحُبِّ جنـونٌ مُستَـمِر

برای تفصیل رك : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . جمهرة اشعار العرب، ابو زیـد القرشی . بروکلمان ج ۱ ، ملحق ج ۱. شعراء النصرانیة قبل الاسلام، لویس شیخو .

عبید بن ابرص اسدی

عبیدبن ابرص از قبیلهٔ مضر، یکی از شعرای طبقهٔ اول است به سال ۴۵۵ م . به دنیا آمد[1]. در جوانی شعر نمی گفت اما حادثه‌ای او

۱ـ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۱۲۴ .

را به شاعری وا داشت بدین نحو که روزی به همراه خواهرش ماریه گوسفندانشان را خواستند آب بدهند مردی مانع شد . عبید اندوهناك خوابید ، در خواب دید که مردی مجموعه‌ای از شعر در دل او القاء کرد و به او گفت برخیز ! عبید برخاست و بعد از آن به تمرین شعر پرداخت تا آنجا که شاعر قبیلهٔ بنی‌اسد شد و بالاخره قصیدهٔ بائیه‌اش را ساخت که از معلقات شمرده شده به مطلع :

اَقفَرَ مِنْ اَهلِهِ مَلحوبُ　　فالقُطْبیاتُ فالذَنُوبُ[1]

این قصیده چهل و هشت بیت است که مفهوم کلی آن عبارت است از : در دیار معشوق می‌ایستد و به‌یاد او سیل آسا اشگ می‌ریزد، بعد به حکمت و توحید خدا می‌پردازد و باتوصیف شتر واسب قصیده را پایان می‌دهد .

متأسفانه باهمهٔ شهرت، شعر کمتری ازاو به دست ما رسیده‌است.

عبید ندیم حجر بن حارث کندی پدر امرؤالقیس پادشاه بنی‌اسد بود و قصائدی در مدح او گفته است[2].

عبید عمر زیادی کرد و مرگ او به سال ۵۴۵ م .[3] به دست منذربن ماء السماء اتفاق افتاد جریان کشته شدن او را چنین آورده‌اند که منذر درحال غضب دوندیمه‌اش راکشت بامدادان ازکردهٔ خود پشیمان گشت و برای هرکدام از آندو مقبره‌ای ساخت و برای خود مقرر داشت که سالی دو روز درآن مقبره‌ها بنشیند. یکی بعنوان روز خوش

۱– جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۳۰ و ۱۳۱ .
۲– « « ، ج ۱ ، ص ۱۳۱ .
۳– عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۱۲۵ .

و دیگری بعنوان روز بد . هر کس روز خوش اول بار بـا او روبرو می‌شد صد شتر به او می‌داد و هر کس روز بد پیش او می‌آمـد او را می‌کشت . قضا را عبید هم در یکی از روزهای بد پیش او آمد او هم عبید را کشت[1].

عبید بن ابرص شاعری مکثر (بسیارشعر) وازاقدم شعرای عرب می‌باشد هنر شاعری او درفخر و وصف و حکمت و رثا است غزل هم دارد و شعرش روان و ساده است .

برای تفصیل رك : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی. دیوان عبید . بروکلمان ج ۱ . العمـدة ، ابن رشیق . شعراءالنصرانیـة قبل‌الاسلام ، لویس شیخو . **جمهرة** اشعارالعرب ، ابو زید القرشی .

حارث بن حلزه یشکری

ابو ظلیم حارث بن حلزة یشکری بکری، در میان بنی بکر همان مقام ریاست را داشت که عمروبن کلثوم در میان بنی تغلب داشت . او هم نظیر عمروبن کلثوم با قصیدهٔ معلقهٔ خود مشهور شد . دربـارهٔ معلقهٔ او گفته‌اند : حارث به همراه مردانی از بنی بکر در جریـان اختلاف بین تغلب و بکر ، در مجلس پادشاه حیره عمروبن هند حاضر می‌شوند حارث احساس می‌کند که پادشاه طرفدار بنی تغلب است بنا براین به هیجان می‌آید و قصیدهٔ معلقهٔ خود را به مطلـع :

آذَنَتْنـا بِبَینِها اَسمـاءُ   رُبَّ ثـاوٍ یُمَلُّ مِنه الثَّواءُ

۱ـ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۳۱ و ۱۳۲ .

می‌خواند و بدان وسیله توجه پادشاه را نسبت به قومش جلب می کند و با همین قصیده در آن مجلس به عمرو بن کلثوم غالب می‌آید[۱].

حارث عمری زیاد کرده چنانکه اصمعی ادعا نموده که او وقتی معلقه‌اش را خواند ۱۳۵ سال داشت[۲] گفته‌اند کـه حارث معلقهٔ خود را فی‌البداهه درآن مجلس ساخت ولی‌این بعید به نظر می‌آید زیرا ابیاتی از آن دارای ایراداتـی نسبت بـه بنی تغلب و تعریفاتی از عمرو بـن هند است .

این قصیده حماسه‌ای است در تـوصیف وقایع و محتوای آن عبارت است از :

بعد ازتوقف در دیار معشوق به دفاع ازحقوق وابطال دروغهای بنی تغلب می‌پـردازد و افتخارات بنی بکر را می‌شمـارد و آنگـاه به رسواییها و نقض صلح بنی تغلب اشاره می کند و بـه استمالت و جلب توجه عمرو بن هند می کوشد و خدمات بنی‌بکر را نسبت به او گوشزد می کند .

نظر براینکه حارث مرض برص داشت قصیده را درآن مجلس از پس هفت پرده می‌خوانده وقتی پـادشاه این قصیده را می‌شنود آن چنان تحت تأثیر واقع می‌شود که دستور می‌دهد پرده‌ها را برمی‌دارند حارث را به حضورش می‌آورند و شاعر را بسیار عزیز می‌دارد[۳].

حارث ازشعرای‌مقل (اندك شعر) است وعلاوه برمعلقه اشعاری

۱ـ زیات ، ص ۶۶ و ۶۷ .

۲ـ « ، ص ۶۶ و ۶۷ .

۳ـ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۲۵ .

پراکنده در کتب ادب از او نقل شده است . اغراض شعری او اغلب فخر و حماسه می‌باشد و در فخر ضرب‌المثل شده چنانکه گفته‌اند : « افخر من حارث بن حلزه »[۱] .

مرگ حارث بن حلزه را به سال ۵۸۰ میلادی ذکر کرده‌اند[۲] .

برای تفصیل رك : الاغانی، ابوالفرج الاصفهانی . المفضلیات ، ابوالفضل الضبی ، طبقات‌الشعراء ، ابن سلام . فی‌الادب‌الجاهلی ، طه حسین . بروکلمان ، ملحق ، ج ۱ .

عمرو بن کلثوم

ابوالاسود عمرو بن کلثوم بن مالك تغلبی در اوایل قرن ششم میلادی تولد یافته[۳]، یکی از دلاوران عرب و از جمله شاعرانی است که با یك قصیده به شهرت رسیده است . مادرش لیلی دختر مهلهل شاعر مشهور بود . عمرو در میان قبیلهٔ تغلب در جزیرهٔ فراتیه (حوالی شام و عراق) پرورش یافت در ۱۵ سالگی رئیس قوم شد و در اغلب جنگها لشکر را مظفرانه هدایت کرد[۴].

از نظرمقام شعری البته دیوان معروفی ندارد و اشعار پراکنده‌ای از او درکتاب اغانی آمده ، تنها شعر مشهورش معلقهٔ اوست به‌مطلع :

۱– جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۲۵ .
۲– عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۱۵۲ .
۳– « » ، ج ۱ ، ص ۱۴۲ .
۴– الوسیط، ص ۷۶ .



الا هُبّی بِصحنك فَاصبحینا ولا تُبقی خُمورَ الاَندَرینا

می گویند این قصیده بالغ بر هزار بیت بوده که تنها قسمتی از آن به ما رسیده است[۱]. عمرو معلقهٔ خود را به تعصب مادر و قبیله‌اش در برابر عمرو بن هند پادشاه حیره سروده . گفته‌اند عمرو بن هند بسیار خود پسند بوده چنانکه روزی به ندیمانش می‌گوید آیا در میان عرب کسی پیدا می‌شود که مادرش به مادر من خدمت نکند ؟ جواب می‌دهند که آری ، مادر عمرو بن کلثوم . می‌پرسد چرا ؟ می گویند چون پدرش مهلهل بن ربیعه و عمویش کلیب عزیزترین‌عرب وشوهرش کلثوم بن وائل شجاع‌ترین عرب و پسرش عمرو رئیس قوم می‌باشد . عمرو بن هند پیغامی به عمرو بن کلثوم می‌فرستد و از او می‌خواهد که مادرش از مادر پادشاه حیره دیدن کند . عمرو هم به همراه جمعی به حیره می‌آید و لیلی مادرش نیز در بین زنان قبیله به همراه عمرو می‌آیند . پادشاه حیره دستور داده بود که بارگاهش را بین حیره و هرات بزنند و از بزرگان ممالك عده‌ای را دعوت کرده بود . عمروبن کلثوم وارد بارگاه می‌شود و مادرش لیلی هم به نزد هند می‌رود . پادشاه به مادرش گفته بود که وقتی غذا آمد خدمتکاران را دور بکند و از لیلی بخواهد که خدمت کند وقتی غذا حاضر می‌شود هند می گوید لیلی آن بشقاب را بمن بده . لیلی می گوید هر که هرچه لازم دارد باید خودش بردارد هند دو مرتبه دستور می‌دهد و اصرار می کند لیلی هم فریاد می‌زند : ننگ ! ننگ ! ای تغلب کمك کنید ! وقتی‌عمروبن کلثوم

۱ــ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۲۲ .

فریاد مادرش را می‌شنود خون بـه چهره‌اش می‌دود و تنها شمشیری را که در دیوار بارگاه آویزان بود می گیرد و بایك ضربت گردن عمرو بن هند را می‌زند . آنگاه بنی تغلب هرچه در بارگاه بود غارت می کنند و به طرف جزیره حرکت می‌نمایند . بعد ازاین جریان عمرو معلقهٔ خود را می‌سازد[1] .

به نظر بعضیها ـ قسمتی از معلقه را درآن‌هنگام ساخته و قسمتی را در حادثـهٔ دیگری که بین او و عمرو بن هنـد پیش آمد می‌سازد . بدین ترتیب که عمرو بن هند بعد از جنگ بسوس تحت شرایطی بین بکر و تغلب آشتی داد ـ در آن مجلس عمرو بن کلثوم رئیس تغلب بود و نعمان بن حرم رئیس بکر . در میان دو امیر جدال درگرفت و عمرو بن کلثوم برخاست و معلقهٔ خود را خواند .

حارث بن حلزه هم از طرف بکر معلقهٔ خود را خوانـد . هنوز حارث قصیدهٔ خود را تمام نکرده بود که ابن کلثوم متوجه شد که پادشاه طرفدار بکر است این بود کـه خود و همراهـانش عصبانی مجلس را ترك گفتند[2] .

همهٔ افـراد قبیلهٔ تغلب ، از کوچك و بـزرگ ، معلقهٔ عمرو بن کلثوم را حفظ داشتند و همه جا می‌خواندنـد . موضوع معلقه عبارت است از : با وصف شراب و شرابخواری شروع می کند و آنگاه عمرو بن هند را مخاطب قـرار داده به مباهـات خود و قومش می‌پردازد و بالاخره به جریان تحقیر مادرش اشاره می کند وحادثهٔ شورش بر عمرو

۱ـ الوسیط ، ص ۷۶ .

۲ـ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۲۳ .

بن هند و کشتن او را به‌تفصیل بیان می‌دارد و بافخر و عزت نفس قصیده را پایـان می‌دهد . بطور کلی معلقهٔ او در فخر و حماسه و حکمت دور می زند .

عمرو از معمرین بوده و بیش از صد سال عمر کرده و به سال ۶۰۰ م . در گذشته است[1] .

برای تفصیل رك : الاغـانی ، ابوالفرج الاصفهانی . بروکلمان ، ملحق ، ج ۱ . جمهرة اشعارالعرب ، ابو زید القرشی . شعراء النصرانية قبل‌الاسلام، لویس شیخو . تاریخ‌الاداب العربية ، نالینو .

نابغهٔ ذبیانی

ابو امامه زیاد بن معاویه یکی ازسه شاعر طبقهٔ اول دورهٔ جاهلی، از قبیلهٔ ذبیان‌است . علت اینکه او را نابغه‌لقب داده‌اند آنست که نسبت به شعرای زمانش اشعار زیاد داشت و یا اینکه ناگهان در سن بزرگی بشعر پرداخته است[2] .

نابغه ازاشراف ذبیان بود اما چون شعر را وسیلهٔ کسب ودرآمد قرار داد ، تا اندازه‌ای از منزلت خود کاست[3].

او را اولین شاعر درباری‌می‌دانند. روزگاری دراز ندیم ومداح ابو قابوس نعمان بن منذر بود و از بخشش های دربـار نعمان ثروت سرشاری بدست آورد ، تا آنجا کـه در ظرفهای طلایی و نقره‌ای غذا

۱ــ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۲۲ .

۲ــ شوقی ضیف ، ج ۱ ، ص ۲۶۸ و ۲۶۹ .

۳ــ الوسیط ، ص ۶۶ .

می‌خورد. ازاین نظر مورد حسد و بغض‌واقع شده‌بود قضا را قصیده‌ای در وصف متجرده زن نعمان سرود به مطلع :

أَمِن آلِ مَيّةَ رائحٌ أو مُغْتَدِ   عَجْلانَ ذا زادٍ و غيرَ مُزَوَّدِ

این‌قصیده وسیلهٔ سخن‌چینی دشمنانش مخصوصاً منخل یشکری شاعر دیگر دربار درپیش نعمان شد[1]. وشاید علت غضب نعمان برنابغه آن بوده که نابغه غسانیان‌را مدح می‌کرده است[2]. نابغه بناچار حیره را را ترك کرد و به غسانیان پناه برد و درنزد عمروبن‌حارث پادشاه غسانی بسر برد و مداح او شد . ولی بعد از مدتی به حیره برگشت و با سرودن قصایدی اعتذاری توجه نعمان را بخود جلب کرد و مورد عفو و مهر قرار گرفت[3].

نابغه در میان شعرای معاصرش مقامی بزرگ داشت چنانکه در بازار عکاظ شاعران اشعار خود را پیش او می‌خواندند و او داوری می‌کرد[4].

شعر نابغه تکلف ندارد ؛ بسیار متین است ؛ آهنگ دلچسب دارد چنانکه مردم از اشعار شعرای جاهلی تنها شعر نابغه را به آواز می‌خواندند[5] .

مشهورترین قصایدش معلقهٔ اوست به مطلع :

۱ـ شعراء النصرانیه ، ص ۶۴۳ و ۶۴۴ .

۲ـ عمر فروخ ، ج ۱ : ص ۱۷۹ .

۳ـ زیات ، ص ۵۰ .

۴ـ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۱۵ ، الوسیط ، ص ۶۷ .

۵ـ شعراءالنصرانیه ، ص ۶۴۰ .

عُوجُوا فَحَيّوُا لِنُعْمٍ دِمْنَةَ الدارِ
مـاذا تُحَيّونَ مِـنْ نُؤيٍ وَ أحجارِ

شهرت نابغه‌درمدح‌واعتذار است وحتی « اعتذاریات »اش بسیار مشهور است :

فَاِن اَكُ مظلوماً فعبدٌ ظَلَمتَهُ
وَ اِن تَكُ ذاعُتبي فمِثلُكَ يُعتِبُ

نابغه به سال ۶۰۸ م . در گذشت[۱] .

برای تفصیل رك: الاغانی،ابوالفرج‌الاصفهانی. شعراءالنصرانیة قبل‌الاسلام، لویس شیخو . جمهرة اشعارالعرب ، ابو زید القرشی . الشعر والشعرا ، ابن قتیبه ، تاریخ الادب العربی، شوقی ضیف .

زهیر بن ابی سلمی

زهیربن ابـی سلمی بن ربیعه بن ریـاح مزنی یکی از شعرای طبقهٔ اول است . به سال ۵۲۰ م[۲]. در نجد به دنیا آمد و در میان غطفان پرورش یافت و در پیش بشامه شاعر حکیم و ثروتمند زمین گیر غطفان که دایی پدرش بود[۳] شعر و حکمت آموخت و سپس شاگرد ناپدریش اوس بن حجر پیشوای‌مکتب شعری اوسی‌شد وطریقهٔ او را دنبال کرد[۴]. پدر و دایی و خواهران و پسرانش شاعر بودند .

۱ــ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۱۷۹ . شوقی ضیف ، ج ۱ ، ص ۲۷۵ .
۲ــ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۱۹۵ .
۳ــ زیات ، ص ۵۲ .
۴ــ الوسیط ، ص ۶۹ .

زهیر دارای اخلاقی بسیار نیکو وسعهٔ صدر و حلم بود. مقامش در میان قوم بلند بود و ثروت زیاد داشت. درعین‌حال بسیار پرهیزگار و مؤمن به رستاخیز و حساب بود چنانکه می گوید :

یُؤَخَّرْ فَیودَعْ فی کتابٍ فَیُدَّخَرْ
لیومِ الحسابِ او یُعَجَّلْ فَینقَمِ

زهیر مقرب امرای ذبیان خصوصاً هرم بن سنان و حارث بن عوف بود و مدایح بسیاری دربارهٔ آنان گفته است و اول قصیده‌ای که در مدح آنان سروده معلقهٔ مشهورش می‌باشد به مطلع زیر :

أمِنْ اُمّ اَوفی دِمْنَةٌ لَم تَکَلّمِ
بِحَومانَةِ الدَرّاجِ فَالْمَتَثَلَّمِ

این قصیده را به خاطر پایان یافتن جنگ داحس و غبرا بین عبس و ذبیان و تعریف از مسببین صلح سرود و محتوای آن عبارت است از : منزلگاه معشوق را توصیف می کند ، عقل سلیم را مدح می گوید و از جنگ و تهدید عبس یاد می‌نماید و از طرف ذبیان معذرت می‌خواهد و در ضمن حکمتها و مثلهای عمومی می آورد .

گفته‌اند زهیر قصیده را در مدت چهار ماه می‌سرود ، چهار ماه دیگر آن را تهذیب می کرد ، و در چهار ماه دیگر آن را بر نزدیکانش عرضه می‌نمود . بنابراین پیش از یکسال قصیده را بر عموم آشکار نمی کرد وروی همین اصل بعضی ازقصاید او را «حولیات» خوانده‌اند[1].

به اتفاق نقادان شعر، یکی از سه شاعر بزرگ طبقهٔ اول شعرای

۱ــ شوقی ضیف ، ج ۱ ، ص ۳۲۷ .

جاهلی است و حتی بسیاری از آنان زهیر را برتر از دو شاعر دیگر : « امرؤالقیس و نابغه » می‌دانند به لادیل زیر :

۱ـ حسن ایجاز و حذف زواید کلام ، تا آنجا که لفظ اندك در شعر او معانی بسیاری در بر دارد :

فمایكُ من خیر آتوه فانّما تــوارثه آباء آبائُهم قبلُ

۲ـ در خوبی مدح و دوری از دروغ در مدح ، او کسی را مدح نکرده مگر با آنچه از اخلاق و صفات او آشنا بوده :

علی مُکثریهم رزق من یَعتریهم

و عندالمُقلّین السّماحة والبَذل

۳ـ از نقیصهٔ لفظی و معنوی حذر کرده و از استعمال کلمات غریب و وحشی دوری جسته است :

و لو انّ حمداً یُخلد الناس آخلدوا

ولکنّ حمد النــاس لیس بِمُخلِد

۴ـ سخن سخیف در شعرش راه نیافته ، هجو نگفته ، تا آنجا که یك بار قومی را هجو گفت ولی بعد از کردهٔ خود پشیمان شد .

۵ـ امثال و حکم بسیار در شعر خود آورده که این قسمت در شعر جاهلی وجود نداشت[1]. بطور خلاصه زهیر ممتاز است با مدحیات و حکمیات و بلاغتش[2].

زهیر نزدیك به صد سال عمر کرده و کمی بیش از مبعث پیغمبر

۱ـ الوسیط ، ص ۷۱ و ۷۲ .

۲ـ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۱ .

به سال ۶۱۰ م . درگذشته است[۱].

برای تفصیل رك : طبقات الشعرا ، ابن سلام . شعراء النصرانیة قبل الاسلام ، لویس‌شیخو . الشعر والشعراء ، ابن قتیبه .

عنترة بن شداد عبسی

عنترة بن شداد عبسی ، یکی از دلاوران و جوانمردان عرب در حدود سال ۵۲۵ م . بدنیا آمد[۲]. مادرش کنیزی حبشی و پدرش از سادات بنی عبس بود . عادت براین بوده که عربها کنیز زاده را به خانوادهٔ خود منسوب نمی‌کردند بلکه در شمار برده‌ها و غلامان در می‌آوردند روی‌همین‌اصل عنتره هم جزو برده‌های پدرش بود وبرایش شترچرانی می‌کرد . اما او تن به‌بردگی نداد و در حملهٔ یکی از قبایل عرب به عبس ، شجاعت زیاد از خود نشان داد تا از طرف پدر آزاد شد و از آن به بعد پدرش او را بخانوادهٔ خود منسوب کرد[۳].

عنتره اشعاری زیاد دارد ، منتها راویان دربارهٔ آنها اختلاف نظر دارند ولی از جملهٔ اشعارش که ثابت شده ازاوست معلقه‌اش می‌باشد[۴] به مطلع :

هل غـادَرَ الشعراءُ مِن مُتَـرَدَّمِ
أمْ هل عَـرَفْتَ الـدارَ بعدَ تَوَهُّمِ

۱ـ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۱۹۵ .
۲ـ تاریخ ادبیات عرب ، ترجانی‌زاده ، ص ۴۹ .
۳ـ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۰۷ و ۲۰۸ .
۴ـ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۲۷ .

بعضی از راویان گفته‌اند که مطلع معلقهٔ او این بیت است :

یا دارَ عبلةَ بالجواء تکلّمی

و عِمی صباحاً دارَ عبلةَ واسلمی[۱]

سبب نظم معلقه این بوده که روزی یکی از افراد قومش براو خرده گرفت که سیاه است و کنیززاده و نمی‌تواند شعر بگوید[۲]، او هم معلقهٔ خود را ساخت .

مفهوم کلی معلقهٔ او: باتوصیف دیار یار شروع می‌کند، معشوق خود « عبله » را به گلزاری دست نخورده و محفوظ تشبیه می‌نمایـد . در ضمن از کرم خلق و آزادگی طبع و شرافت و بخشندگی و دلیری و قهرمانی سخن می‌گوید .

شهرت عنتره به غزل و فخر و حماسه است .

زندگی افسانه‌ای او در اواخر قرن دهم میلادی داستانی بوجود آورده بنام « قصهٔ عنتره » که مشهور است[۳].

مرگ عنتره به سال ۶۱۵ م . روی داده است[۴].

برای تفصیل رك : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی ، شعراء النصرانية قبل الاسلام، لويس شيخو . جمهرة اشعارالعرب ، ابو زيد القرشي . العقد الفريد ، ابن عبدربه . بروکلمان ، ج ۱ .

۱ـ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۲۸ .

۲ـ « « ، ج ۱ ، ص ۱۲۷ .

۳ـ « « ، ج ۱ ، ص ۱۲۹ و ۱۳۰ .

۴ـ شعراء النصرانية ، ص ۷۹۴ .

اعشی قیس

ابو بصیر میمون بـن قیس بن جَندل یکی از شعـرای بزرگ جاهلی در قریهٔ منفوحه در یمامه بدنیا آمده و پرورش یافته[1] . درآغاز راویهٔ دایی‌اش مسیب بن علس ، یکی ازشعرای اندك‌گوی شیوا سخن، بود[2] .

اعشی اول کسی است که از راه شعر کسب کرده وازعالی‌ودانی یکسان مدح نموده وصله گـرفته و این امر سبب نـزول قیمت شعر او شده است[3] .

اعشی را صناجةالعرب نامیده‌اند و گفته‌انـد وقتی به طرب آید برتر از دیگران است چنانکه امرؤالقیس وقتی خشمناك شود و نـابغه وقتی بترسد و زهیر وقتی رغبت کند برتر از دیگران هستند و از لحاظ وصف شراب بین شعرای جاهلی ممتاز است[4].

بعضی‌ها او را از اصحاب معلقات دانسته‌اند و معلقهٔ او به مطلع زیر است :

ما بُکاءُ الکبیرِ بِالاَطلالِ و سؤالی و ما تَرُدُّ سؤالی[5]

۱ـ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۲۱ .
۲ـ الوسیط ، ص ۵۶ .
۳ـ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۲۲ .
۴ـ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۱۸ و ۱۱۹ .
۵ـ الوسیط ، ص ۸۲ . عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۲ .

بعضیها قصیدهٔ مشهور دیگرش را به مطلع زیرمعلقه شمرده‌اند :

وَدِّع حریرةَ ان الرکبَ مرتحلُ

وهل تُطیقُ وَ داعاً ایها الرجلُ[1]

اعشی قصیده‌ای در مدح حضرت پیغمبر ساخت به مطلع :

آلَم تَغْتَمِض عَیناك لیلةَ آرْمَدا

وَ بِتَّ کما باتَ السلیمُ المُسَهَّدا

و حجاز را قصد کرد تا به حضور پیغمبر برسد . اما مشرکان از ترس تأثیر شعر او در قوم عرب ، صد شتر به او دادند که به مدینه نرود او هم از رفتن بمدینه و خواندن قصیده چشم پوشی کرد . اما در بازگشت وقتی به نزدیك یمامه رسید از شتر افتاد و درگذشت[2] .

اعشی در اشعار خود نامهای فارسی پاره‌ای از ادوات و کلمه‌ها را بکار برده که می‌رساند این شاعر با ایرانیان تماس داشته است .

اعشی شاعری بزرگ و مکثر است هرکس را مدح کرده مقامش را بالا برده و هرکه را هجو گفته منفورش ساخته ، چنانکه محلق نامی هشت دختر داشته که بعلت فقر کسی با آنان ازدواج نمی‌کرده، قضا را اعشی او را مدح کرد و در بازار عکاظ آن را خواند هنوز سال به آخر نرسیده بود که همهٔ دخترانش شوهر کردند و هرکدام زن اشرافی شدند[3].

۱ــ زیات ، ص ۵۷ . عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۲۵ .

۲ــ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۲۲ . جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۱۹ .

۳ــ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۲۲ و ۲۲۳ .

فنون شعری او ، وصف شراب وتجانس شراب وتأثیر شراب، وشرابخواران و هجو وغزل وطرد (مخصوصاً توصیف گورخر) است.

مرگ اعشی بسال ۷ هـ . (۶۲۹ م .) اتفاق افتاده است[1] .

برای تفصیل رك : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی، تاریخ‌الاداب العربیة ، نالینو . جمهرة اشعار العرب ، ابو زید القرشی. شعراء النصرانیة قبل‌الأسلام، لویس شیخو .

لبید بن ربیعه

ابو عقیل لبید بن ربیعه عامری مضری ، از اشراف و دلاوران قوم بود . در حدود سال ۵۴۰ م . به‌دنیا آمده[2] و ۱۴۵ سال‌عمر کرده که ۹۰ سال آن را در جاهلیت بسر برده است[3].

بعد از اسلام ، اسلام پذیرفت و در زمان عمربن خطاب به‌کوفه آمد و بقیهٔ عمر را در آن جا سپری کرد[4].

لبید تمام اشعار خود را در دورهٔ جاهلیت سروده وبعد ازاسلام، قرآن را حفظ کرد و شعر را تــرك نمود تا آنجاکه تمام مدارك اتفاق دارند که لبید بعد از اسلام شعری نگفته جز این یك بیت :

الحمدُ لله اذلم یأتنی اجلی   حی اکتسیتُ مِن‌الاسلامِ سر بـالا[5]

۱ــ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۲۲ .

۲ــ « « ، ج ۱ ، ص ۲۳۱ .

۳ــ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۲۰ .

۴ــ زیات ، ص ۶۹ .

۵ــ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۲۲ . زیات ، ص ۶۹ .

بهمین جهت لبید شاعر جاهلی شمرده شده هرچند سالیان دراز در اسلام بسر برده است .

لبید از معمرین بوده چنانکه بحق گفته :

وَ لقد سَئِمتُ منالحیاة و طولها

و سؤالِ هذا الناسِ کیف لبیدُ[۱]

لبید از صاحبان معلقات می‌باشد و معلقهٔ او به‌مطلع زیر است :

عفَتِ الدیارُ محِلها فمقامُها

بِمِنیً تأَبَّد غولُها فرِجامُها

مفهوم معلقهٔ او : بیاد یار ومنزل معشوق شروع می‌کند و آنگاه به وصف شتر می‌پردازد و بالاخره زندگی و لذایذ و جوانمردی و شجاعتش را شرح می‌دهد و بامباهات وفخر به‌قبیله‌اش پایان می‌رساند. معلقه‌اش دارای الفاظ قوی و اسلوبی متین و آیینهٔ تمام نمای زندگی بادیه و اخلاق سادهٔ بدوی است .

لبید در بین شاعران جاهلی در رثاء و تصویر عواطف محزون صابر بهتر از همه است[۲].

مرگ او به سال ۳۵ هـ . در اواخر خلافت عثمان بن عفان در کوفه اتفاق افتاده است[۳].

برای تفصیل رك : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . بروکلمان ، ج ۱ ، ملحق ، ج ۱. جمهرة أشعارالعرب ، ابو زید القرشی .

۱ــ زیات ، ص ۶۹ .

۲ــ زیات ، ص ۷۰ .

۳ــ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۳۲ .

۲ـ دیگر شاعران دورهٔ جاهلی

غیر از صاحبان معلقات ، مشهورترین شاعران دورهٔ جاهلی عبارتند از :

شنفری

شنفری ازدی از شعرای راهزن و دلاور یمن بود گفته‌اند آن قدر تند می‌دوید که اسب او را نمی‌گرفت تا آنجا که در سرعت و تیز بینی و دها ضرب‌المثل شده‌است. گویند در دورهٔ کودکی به وسیلهٔ قبیلهٔ بنی سلامان اسیر گشت وقتی بزرگ شد نذر کرد که صد نفر از آن قبیله را به قتل برساند از قضا نود و هشت نفر را کشت و پیش از آن‌که نذر خود را تمام کند در دام قبیلهٔ دشمن گرفتار آمد ، در کشمکش ، یکی از بازوانش قطع شد . شنفری آن بازوی بریده را به صورت یکی از دشمنان زد و او را کشت ، ولی خودش هم مرد ؛ در حالی که یکنفر از نذر او کم بود . جنازهٔ پوسیدهٔ او بر زمین مانده بود که یکی از دشمنانش ضمن عبور با لگد به جنازهٔ او زد ، قضا را یکی از استخوانهایش به انگشت پای آن مرد فرو رفت و همان زخم سبب مرگ او شد و بدین ترتیب شمارهٔ کشته‌هایش به صد رسید[1] .

شهرت شنفری بوسیلهٔ قصیده‌ای است معروف به «لامیة العرب»

---

1. A LIT. p. 79

که در فصاحت و شیوایی مقامی بلند دارد و نمایانگر حیات بیابانگردی و راهزنی آن دوره می‌باشد به مطلع :

اَقیموا بَنی اُمّی صُدورَ مَطیِّکُم

فانّی اِلی قومٍ سِواکُم لَامیلُ

قصیده‌ای دیگر هم از او در کتاب « مفضلیات » آمده به مطلع :

اَلا اُمّ عمرو اَجمعتْ فَاستقلّتِ

وَ ما وَدّعتْ جیرانَها اِذ تولّتِ[1]

مرگ شنفری به سال ۵۱۰ اتفاق افتاده است[2].

برای تفصیل رك : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . الشعر والشعرا ، ابن قتیبه . المفضلیات ، ابوالفضل الضبی . تاریخ الآداب العربیة ، نالینو . دائرة المعارف اسلامیة . بروکلمان ، ج ۱ . ملحق ، ج ۱ .

فند زمانی

شهل بن شیبان بن ربیعه بن زمان معروف به فند زمانی اهل یمامه و رئیس قوم و از دلاوران مشهور عرب بود .

شعرش ساده و دلچسب است و اکثر اشعارش درحماسه می‌باشد.

فند بیش از صد سال عمر کرده و مرگش احتمالاً به سال ۹۲ ق . ه . (۵۳۰ م .) اتفاق افتاده است[3].

۱– مفضلیات ، ص ۱۹۴ .

۲– جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۶۱ .

۳– عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۱۰۰ .

از اشعار اوست در جنگ بسوس :

صَفَحنا عَنْ بَني ذهل   وقلنا القوم إخوانٌ
عَسى الايامُ ان يرجعنَ   اقواماً كما كانوا

برای تفصیل رك : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . شعراء النصرانية قبل الاسلام ، لویس شیخو .

تَأَبطَ شراً

ثابت بن جابر فهمی ازقبیلهٔ قیس ملقب به « تَأَبَّطَ شراً » عربی سیاه بود ، علت ملقب بودنش به « تأبط شراً » آن بوده که روزی شمشیری در زیر بغل پنهان کرد و بیرون رفت وقتی او را از مادرش پرسیدند جواب داد : نمی‌دانم ولی « تَأَبّط شراً » (اسباب شری را در زیر بغل پنهان کرد) و بیرون رفت[1] .

تأبط شراً ازشاعران راهزن جاهلی‌بود حس بینایی وشنوایی‌اش بسیار قوی بود خیلی تند می‌دوید تا بحدی که اسب و آهو را با پای پیاده می گرفت .

اشعار او حماسی و فخری و مربوط به دلاوری و راهزنی است. جاحظ دربارهٔ بعضی از اشعار او تردید دارد[2]. شعر او و شعر دایی‌اش « شنفری » بعلت نزدیکی مفهوم غالباً مخلوط شده‌اند .

مرگ او به سال ۹۲ ق . هـ . (۵۳۰ م .) اتفاق افتاده است[3].

۱- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۱۰۷ .
۲- « « ، ج ۱ ، ص ۱۰۸ .
۳- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۶۲ .

قصیده‌ای در مدح عمش شمس بن مالك سروده و در آن حال خود را به بهترین وجه توصیف کرده :

قلیلُ التشکی لِلمُهِم یُصیبه

کثیرُ الهوی شتّی النوی والمَسالك[1]

برای تفصیل رك : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . بروکلمان ، ج ۱ ، ملحق ، ج ۱ .

مهلهل بن ربیعه

ابو لیلی عدی بن ربیعه تغلبی دائی امرؤالقیس از قدیمترین شاعران جاهلی است. برادرش کلیب سرکردهٔ لشکر بکر و تغلب ، شتر زنی به نام « بسوس » را کشت . پسر خواهر بسوس هم بنام جساس کلیب را به انتقام به قتل رسانید درنتیجه جنگ چهل سالهٔ مشهور به « حرب بسوس » در میان بکر و تغلب در گرفت[2].

مهلهل در آغاز کار عیاشی بود میخواره ، ولی وقتی برادرش کلیب به قتل رسید دست از لهو و لعب برداشت و به رهبری قومش پرداخت .

مهلهل اول کسی است که قصیدهٔ طولانی گفته[3] ، گویا اولین شعرش هم این بوده :

۱ـ نالینو ، ص ۷۲ و ۷۳ .

۲ـ شعراء النصرانیة ، ص ۱۶۲ .

۳ـ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۱۱۰ .

کُنا نُغارُ علی العَواتِقِ آن تَری

بالاَمسِ خارجَةً عَنِ الاَوطانِ[1]

داستان پردازان عرب دربارهٔ عشقبازیهای او یك داستان‌حماسی به نام « قصهٔ زیر » ساخته‌اند که قهرمـانش مهلهل است[2].

اشعار او بطور پراکنده در کتب ادب آمده ، و اغلب در رثای برادرش کلیب و وقایع جنگ بسوس است .

مرگ مهلهل به سال ۹۳ ق . ه . (۵۳ م .) اتفاق افتاده است[3].

برای تفصیل رك : المهلهل الزیر سالم (قصه) ، حسن جوهر . الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . دیوان الحماسه ، ابوتمام . معجم‌البلدان ، یاقوت حموی .

مرقش اکبر

عوف بن سعد بن مالك معروف به مرقش اکبر به سال ۵۲۴ م. در یمن به دنیا آمد و در عراق پـرورش یافت . از نظر اینکه نوشتن می‌دانست براغلب شعرای جاهلی امتیاز دارد چون درمیان مردم حجاز مخصوصاً شعرا بندرت کسی نوشتن بلد بود[4].

مرقش عاشق دختر عمویش اسماء بود ولی به وصل او نرسید و از این نظر از عاشقان مشهور عرب به شمار رفته است[5].

۱ــ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۳۵ .

۲ــ » » ، ج ۱ ، ص ۱۳۶ .

۳ــ » » ، ج ۱ ، ص ۱۳۶ .

۴ــ » » ، ج ۱ ، ص ۱۵۶ .

۵ــ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۱۲۹ .



مرقش شاعری اندك گوی است ومشهورترین اشعارش در غزل می‌باشد . در حماسه و فخر هم شعر دارد .

از غزلهای اوست :

سَریٰ لیلاً خیالٌ مِن سُلَیمی فَأرَّقَنی وَ اصحابی هُجودُ

مرگ او به سال ۵۵۲ م . اتفاق افتاده است[۱].

برای تفصیل رك : بروکلمان، ملحق، ج ۱. الاغانی، ابوالفرج الاصفهانی. المفضلیات ، ابوالفضل الضبی . الشعر والشعراء ، ابن قتیبه . شعراء النصرانیة قبل الاسلام ، لویس شیخو .

زهیر بن جناب کلبی

زهیر بن جناب از مشهورترین امرای عرب در دورهٔ جاهلی بود. اواخر قرن چهارم میلادی تولد یافته و بیش از ۱۵۰ سال عمر کرده[۲] و در اواخر عمر حس بینائی را از دست داده است .

اندك شعری که از او به جای مانده می‌رساند که اشعارش ساده و در حماسه و حکمت است .

علاوه برشعر خطبه‌هایی هم از او رسیده است .

این بیت مشهور را به او نسبت داده‌اند :

اذا قالت حذامُ فصدّقوها فانَّ القولَ ما قالت حذامُ

مرگ زهیر در حدود سال ۵۶۰ م . بوده است[۳].

۱ــ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۵۶ .

۲ــ « « ، ج ۱ ، ص ۱۳۷ .

۳ــ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۱۳۳ .

برای تفصیل رك : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . شعراء النصرانیة قبل الاسلام ، لویس شیخو . تاریخ‌العرب قبل‌الاسلام ، جواد علی .

سموأل بن غریض

سموأل شاعری یهودی بود؛ نسبت او را به هارون برادر حضرت موسی می‌رسانند . در وفاداری ضرب‌المثل شده چنانکه گویند « اوفی من‌السموأل » یا « وفاءکوفاءالسموأل » . در تیما ـ شمال مدینه ـ قصری داشته به نام ابلق‌که در آنجا زندگی می‌کرد. گفته‌اند امرءالقیس شاعر معروف وقتی ازطرف دشمنانش سخت تحت تعقیب بود به‌قصر سموأل پناه برد وپیش از ترك قصر پنج دست زره‌که از نیاکانش به ارث برده بود پیش میزبان به امانت گذاشت و از آنجا بـه نزدکنستانتین رفت و از اوکمك خواست تا دوباره به سلطنت ازدست رفته برسد درخواست او ناموفق نبود اما در راه بازگشت مرگ او را در ربود . در این اثنا دشمن قدیمی او پادشاه حیره لشکری فرستاد تحت‌فرماندهی هارث‌بن ظلیم، تـا آن پنج زره را از سموأل تحویل بگیرند . لیکن سموأل از تحویل امانت خودداری‌کرد و درقصر خود به‌دفاع پرداخت. مهاجمان پسر او را گرفتند و تهدیدکردندکه اگر زره‌ها را ندهد خواهندکشت بااینحال‌سموأل‌ازتحویل زره‌ها خودداری‌کرد و گفت‌باپسرمن هرگونه رفتارکنید آزاد هستید ، من بـه میهمان خود خیانت نمی‌کنم و امانت میهمان خود را به‌کسی نمی‌دهم . فرمانده سپاه دشمن هم پسر او را با شمشیر دو نیمه‌کرد[1] .

1_ A. LIT. P. 84-85.

شهرت سموأل با قصیدهٔ فخریهٔ است به مطلع :

اذا المرءُ لم یَدنَس من اللوم عِرضُه
فکُل رداءٍ یَرتدیه جمیلُ

مرگ او به سال ۵۶۰ م . اتفاق افتاده است[۱].

برای تفصیل رك : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی. تاریخ الاداب العربیة، نالینو . دائرة المعارف الاسلامیة .

افوه اودی

صلاة بن عمروبن مالك معروف به افوه اودی رئیس و پیشوای قوم و از مشهورترین شعرای جاهلی است . اکثر اشعارش در حکمت و حماسه است و نقادان عرب او را شاعری حکیم شمرده‌اند[۲]. اما جاحظ در شعر او تردید دارد[۳] .

این اشعار او از مشهورترین اشعار جاهلی در حکمت است :

والبیتُ لایُبتَنیٰ الاّ له عَمَدٌ
و لا عمادَ اذا لم تُرسَ اوتادُ

فان تَجَمّعَ اوتادٌ و اَعمدةٌ
و ساکنٌ بلَغوا الامرَ الذی کادوا

لایصلح الناسُ فوضیٰ لاسراةَ لَهم
ولا سَراةَ اذا جُهّالُهم سادوا

۱ــ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۶۵ .

۲ــ « « ، ج ۱ ، ص ۱۴۳ .

۳ــ الحیوان ، ج ۶ ، ص ۲۸۰ .

تُهدی الامورُ باهلِ الرای ماصَلَحَت

فان تَولّوا فبالاشرارِ تنقاد

مرگ او احتمالا به‌سال ۵۶۰ م.[۱] یا ۵۷۰م.[۲] اتفاق افتاده است.

برای تفصیل رك : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . شعراء النصرانیة قبل‌الاسلام ، لویس شیخو . تاریخ الآداب العربیة ، نالینو . بروکلمان ، ج ۱ ، ملحق ، ج ۱ .

ورقة بن نوفل

ورقة بن نوفل بن اسد از قبیلهٔ قریش و از جمله کسانی است که در جاهلیت بت پرستی را کنار گذاشته بود ؛ کتاب می‌خواند و مردم را از خوردن قربانیهای بتها باز می‌داشت و زبان عربی را به الفبای عبرانی می‌نوشت[۳].

ورقة بن نوفل پسر عموی حضرت خدیجه همسر حضرت پیغمبر بود وقتی حضرت پیغمبر کلام جبریل را شنید خدیجه هراسناك پیش ورقه آمد و دربارهٔ آنچه پیغمبر دیده بود ازاو پرسید. ورقه گفت : « او همان ناموس بزرگی است که بر موسی نازل می‌شد . و محمد پیغمبر این امت می‌باشد »[۴].

۱– عمر فروخ ، ج۱ ، ص ۱۳۳ .

۲– جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۳۴ .

۳– شعراء النصرانیة ، ص ۶۱۶ .

۴– جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۵۳ .

ورقـه اشعاری دارد کـه در صدر اسلام خنیاگـران بـه آواز می‌خواندند از آن جمله :

و لقد غزوتُ الحقّ یُخشیٰ أهلـهُ
بعدالهُدُوّ و بعد ما سقَط النّدیٰ

از اشعار اوست در توحید و دین :

لقد نصحتُ لِاقوامِ و قلتُ لهم
أنـا النـذیـرُ فلاَ یغرُرکُم احدُ

مرگ او به سال ۵۹۲ م . اتفاق افتاده است[۱].

برای تفصیل رک : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . السیرة النبویة ، ابن هشام . شعراء النصرانیة قبل‌الاسلام ، لویس شیخو . بروکلمان ، ج ۱ .

اوس بن حجر

اوس بن حجر ازشاعران بزرگ دورهٔ جاهلی‌است حتی بعضیها او را در ردیف حطیئه ونابغه دانسته‌اند[۲]. درجاهلیت شاعرقبیلهٔتمیم‌بود. اوس شاعر غزل بود و هکذا در طرد (وصف شکار و گورخر و وصف سلاح خصوصاً تیر و کمان) شهرت داشت . هرچند در مکارم اخلاق و حکمت شعر زیاد دارد اما متأسفانه شعر را وسیلهٔ کسب قرار داده است .

اوس شعر خود را اصلاح وتنقیح می‌کرد . شاعران بعد از او

۱- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۵۳ .
۲- « « ، ج ۱ ، ص ۱۷۹ .

هم روش او را سرمشق قرار می‌دادند و از معانی اشعار او استفاده می‌کردند به حدی که سبك او به « مکتب اوسی » معروف شده است.

از اشعار اوست در رثاء :

اَيَّتُهـا النفسُ اَجمِلِـی جَزَعـا

اِنَّ الـذی تَکرَهینَ قـد وَقَعا

اوس عمر درازکرده و اندکی پیش از ظهور اسلام در گذشته است[1].

برای تفصیل رك : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . الشعر والشعراء ، ابن قتیبه . دائرة المعارف الاسلامیة . فی‌الادب الجاهلی ، طه حسین . دیوان اوس بن حجر ، تحقیق و شرح یوسف نجم . بروکلمان ، ج ۱ ، ملحق ، ج ۱ .

حاتم طائی

حاتم بن عبدالله از قبیلهٔ طی کنیه‌اش ابو سفانه در عرب سمبل سخاوت است تا آنجا که در مثل گویند : « اجود من حاتم طی » . درماه رجب که قبیلهٔ مضر درجاهلیت آن ماه را گرامی می‌داشت هرروز ده شتر قربانی می‌کرد و به مردم طعام می‌داد[2].

ابن‌الاعرابی گفته : حاتم از شعرای عرب مردی بخشنده بود شعرش همانند سخاوتش بود هروقت نبرد می‌کرد پیروز می‌شد؛ هرگاه غنیمت به‌دست می‌آورد می‌بخشید؛ووقتی مسابقه‌می‌دادپیشی‌می‌گرفت[3].

۱ــ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۱۷۰ .
۲ــ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۴۳ .
۳ــ شعراء النصرانية ، ص ۹۸ .

اکثر اشعار او در سخا و فخر است :

اذا كان بعضُ المال ربّاً لِاهلِه

فـإنّى بحمـدِ الله مـالى مُعَبَّـدُ

مرگ او به سال ۵۰۶ م . یا ۶۰۷ م . اتفاق افتاده است [1] .

برای تفصیل رك : الاغانی، ابوالفرج الاصفهانی . الشعر والشعراء ، ابن قتيبه . شعراءالنصرانية قبل‌الاسلام ، لویس شیخو . بروکلمان، ج ۱، ملحق، ج ۱ ، العقد الفريد ، ابن عبد ربه .

عروة بن ورد

ابو نجد عروةبن ورد ازبنی عبس ، شاعری دلاور و از راهزنان بود او را عمروة الصعاليك گفته‌انـد چون بـه منزلهٔ رئیس راهزنـان بود . بعضیها او را در جوانمردی وسخاوت بالاتر ازحاتم دانسته‌اند[2]. کریم الاخلاق ، عفیف و وفادار بود .

شعر عروة در نفوس قبیله‌اش تـأثیر فراوان داشت و اشعارش اغلب در فخر و حماسه و نسیب است .

ابو تمام از مقطعات او پنج قطعه در حماسه آورده است .

از اشعار اوست :

فَسِرْ فی بـلادِ الله والتَمِسِ الغِنی

تَعِشْ ذایَسارٍ اوتَـمـوتَ فتُعـذرا

۱- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۱۸۶ .

۲- اغانی ، ج ۳ ، ص ۷۴ .

مرگ او به سال ۶۱۵ م . اتفاق افتاده است[1].

برای تفصیل رك : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . الشعر والشعراء ، ابن‌قتیبه . بروکلمان ، ج ۱ ، ملحق ، ج ۱ . الکامل ، المبرد .

قیس بن خطیم

قیس‌بن خطیم بن عدی اهل مدینه، شاعری‌بود دلاور ونیرومند، وقتی در مدینه جنگ بین اوس و خزرج درگرفت قیس با زبان و شمشیرش سبب فیروزی قومش (اوس) شد . وقتی اهل یثرب از خونریزی دلتنگ شدند وخواستند به‌دین اسلام درآیند قیس هم جزو کسانی بود که پیغمبر اسلام را بر آنان عرضه‌کرد ولی قیس اسلام نپذیرفت[2].

قیس در دورهٔ جاهلیت بهترین شاعر مدینه بود. اغراض شعرش فخر و حماسه و غزل می‌باشد او از اصحاب مذهبات است و مطلع مذهبهٔ او اینست :

أتعرِف رَسماً کالطِّراز المُذَهَّب
لِعَمْرةَ وحشاً غیر موقف راکبِ

به قول صاحب اغانی قیس پیش از هجرت به سال ۶۱۲ م . به قتل رسیده است[3] .

۱– عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۱۳ .
۲– عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۰۳ .
۳– جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۴۸ .

برای تفصیل رك : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهـانی . بروکلمان ، ملحق ، ج ۱ . جمهرة اشعارالعرب ، ابو زید القرشی .

امیة بن ابی‌الصلت

ابوعثمان امیة بن ابی‌الصلت شاعر ثقیف وازجمله کسانی است که در دورهٔ جاهلیت متدین بودند. بر کتب قدما خصوصاً تورات آگاهی داشته و دراشعارش الفاظی غریب آورده که عربها آنها را نمی‌دانستند. شراب را حرام می‌دانست و درنبوت طمع داشت. وقتی حضرت محمد مبعوث شد از حسد کافر شد و گفت «امیدوار بودم که من پیغمبر باشم[۱]» کفر و حسد او به جائی رسید که قریش را علیه پیغمبر تحریك می کرد و در جنگ بدر به مرده هـای قریش مرثیه گفت . پیغمبر وقتی شعر او را شنید فرمود زبانش ایمان آورد ولی دلش کافر ماند[۲].

امیه از شعرای بزرگ شمرده شده ، واغلب اشعارش دربارهٔ خدا و فرشتگان و قیامت است .

از اشعار اوست :

الحمدُللهِ مُمْسانـا و مُصبَحَنـا

بـالخیـر صَبَّحنـا ربـی ومَسّانـا

مرگ او به سال ۷ یا ۸ هـ . (۶۲۹ م .) اتفاق افتاده است[۳].

برای تفصیل رك : الاغانی ، ابوالفرج ، الاصفهانی . بروکلمان ، ملحق ، ج ۱ . شعراءالنصرانیة قبل‌الاسلام ، لویس شیخو . العمدة ، ابن رشیق .

۱ـ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۵۱ .

۲ـ زیات ، ص ۷۶ .

۳ـ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۱۷ .

بخش سوم

دورهٔ صدر اسلام و اموی

۱- عصر صدر اسلام

از ظهور اسلام تا سال ۴۱ هجری

وقتی اسلام در جزیرة العرب ظهور کرد، وضع کلی و جزئی عربها را دگرگون ساخت. قرآن و حدیث دلهای مسلمانان را تماماً اشغال نمود و در مکان اول اذهانشان جای گرفت. همهٔ عادات و اخلاق و دیگر احوالشان را تغییر داد و درنتیجه، اثر آن در علوم و آداب عرب هم بظهور رسید. تغییراتی که اسلام در عرب بوجودآورد بطور خلاصه عبارتند از:

۱- اجتماع کلمهٔ قبایل:

عرب در زمان جاهلیت تعصب قبیله‌ای و خانوادگی داشت. یمنی به حجازی فخر می‌فروخت، مضری به حمیری، و از این قبیل. اما اسلام همهٔ آنان را زیر کلمهٔ «اسلام» جمع کرد چنانکه حضرت

رسول فرمود : « المسلمون اخوة » و در خطبه‌ای که روز فتح مکه بیان کرد فرمود : « یا مَعشرَ قریش انّ الله اَذْهَبَ عنکم نخوةَ الجاهلیة و تعظمها بالآباء . الناس من آدم وآدم من تراب »[۱] .

در خطبهٔ حجة الوداع نیز فرمود : «ایها الناسُ انّ ربّکم واحدٌ وان اباکم واحد کلکم لآدم و آدم من تراب و اکرمکم عندالله اتقاکم، لیس لعربیٍ علی عَجَمی فضلٌ الا بالتقویٰ »[۲] .

۲ـ انتشار عرب در جهان :

عربها که مردمانی بادیه نشین و خشن ودرجزیرةالعرب محصور بودند، با ظهور اسلام واجتماع کلمه، به‌فتوحات پرداختند وسرزمین‌ها را فتح کردند و پرچم اسلام را در شرق و غرب به اهتزاز درآوردند و با تسخیر شهرها و کسب ثروت به شهرنشینی علاقمند شدند و درپی تمدن به شهرهای آباد مهاجرت کردند و با ملل دیگر آمیزش نمودند . بی‌تردید این اختلاط انقلابی در لغت و ادب عرب بوجود آورد ، هرچند ظهور آن به دورهٔ بنی‌امیه و بعد از آن کشید .

۳ـ انتشار قرآن کریم :

عرب جاهلی هروقت در مجلسی یا بازاری‌جمع می‌شدند شعر می‌خواندند و تفاخر و تفاضل می‌کردند . درحالی‌که بعد از اسلام در حفظ و قرائت قرآن کوشیدند ، حتی وقتی خلیفهٔ اسلام عاملی به‌جایی

۱ـ ابن هشام ، ج ۲ ، ص ۲۱۹ .

۲ـ البیان والتبیین ، ج ۱ ، ص ۱۶۴ .

می‌فرستاد دستور می‌داد که از روی عدالت حکم رانـد و به مسلمانان قرآن و حدیث یاد بدهد[۱].

تأثیر این تغییرات در ادبیات و زبان

ظهور اسلام یك انقلاب دینی ، سیاسی و اجتماعی بود و قطعاً هرانقلابی در نفوس و اذهـان پیروان خود تـأثیراتی بجا می گذارد ، طبیعتاً این تـأثیرات ، ادبیـات و علوم آن مـردم را هم تغییر می‌دهد . تغییراتی که اسلام در ادب جاهلی بوجود آورد سه نوع بود :

الف ـ پاره‌ای از ادب جاهلی را از بین برد .

ب ـ ادبیات نوینی بوجود آورد که پیش از آن سابقه نداشت .

ج ـ پاره‌ای از آن را متنوع کرد .

آدابی که اسلام ازبین برد نظیر کهانت و فروع آن بود ، چون احادیثی در تحریم آنها آمد[۲].

آدابی که اسلام بوجودآورد بعضی را اسلام اقتضا می کرد مانند علوم شرعی و زبـانی ، و بعضی از ملل دیگر نقل شده مـانند فلسفه و طبیعیات و طب .

اما آدابی که اسلام متنوعش کرد اکثر شعر وخطابه است که در جاهلیت هم بودند منتها اسلام بررونق آنها افزود. البته درآغاز اسلام خطابه برشعر پیشی گـرفت چون اولا در فتوح و غـزوات مورد نیاز

۱ـ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۲۱۶-۲۱۴ .

۲ـ مشکاة المصابیح ، بنقل از جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۲۱۶ .

مسلمانان بود وثانیاً درنماز جمعه ونماز عیدین اسلام آنرا واجب نمود.

در جاهلیت شاعر برخطیب مقدم بود . چون برای بیان مآثر و تفخیم شأن و ترساندن دشمن به شعر نیاز داشتند . اما در صدر اسلام خطیب برشاعر مقدم شد چون مسلمانان برای ترسانیدن دشمن وجمع احزاب بیشتر به خطابه نیازمند بودند تا شعر[1].

برای تفصیل رك : عصر النبی و بیئته قبل البعثة ، محمد عزة . تاریخ آداب اللغة العربیة ، جرجی زیدان . تاریخ الادب العربی ، عمر فروخ .

نثر در عصر صدر اسلام

نثری که از دورهٔ جاهلیت به دست ما رسیده، خیلی اندك است ولی وقتی امثال وخطبه‌ها و وصایای دورهٔ جاهلی را باخطبه‌ها وجملات قصاری که در پایان رسائل دورهٔ اسلامی آمده ، مقایسه می کنیم معلوم می‌شود که نثر صدر اسلام ، دنبالهٔ نثر جاهلی است منتها اختلافاتی که این نثر با نثر دورهٔ جاهلی دارد عبارتند از :

۱ـ نثر صدر اسلام از لحاظ مقدار ، بیشتر ازنثر دورهٔ جاهلی است. قرآن کریم و احادیث و خطبه های حضرت پیغمبر و خطبه های خلفای راشدین و فرماندهان سپاه و روایاتی که حاوی مقدار زیادی از لغت و ادب و تاریخ و قصص است نثر این دوره را تشکیل می‌دهد .

۲ـ از حیث روایت معتبرتر از نثر دورهٔ جاهلی است .

۳ـ نثر این دوره هم از حیث لفظ و عبارت و سبك و هم از

۱ـ البیان والتبیین ، ج ۱ ، ص ۹۸ .

نظر معنی و مفهوم از قرآن کریم بسیار متأثر شده است[۱].

برای تفصیل رك : الحیاة الادبیة بعد ظهور الاسلام ، محمد عبدالمنعم خفاجی . تطورالاسالیب النثریة ، انیس المقدسی .

قرآن

قرآن اول کتابی است که در زبان عربی تدوین یافته و مطالعهٔ آن برای تاریخ ادبیات عرب بسیار ضروری است . قرآن مظهر زندگانی معنوی و حیات ادبی عرب است که در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم میلادی به سبکی کاملا نو نازل شد که پیش از آن در ادبیات عرب سابقه نداشت . اعراب که شهسواران فصاحت بودند وقتی آیات قرآن را شنیدند در برابر فصاحت و بلاغت آن درماندند و بناچار گفتند که قرآن یا شعر شاعری است یا ساختهٔ ساحری یاسجع کاهنی[۲].

از زمان نزول قرآن عدهٔ زیادی از دانشمندان کوشیده‌اند که به سبك آن بنویسند اما هیچکدام در این کوشش توفیق نیافته‌اند و حتی نتوانسته‌اند نظیر یك سورهٔ کوچك آنرا بوجود آورند . آیات قرآن در طول قرنها همواره ، زینت بخش و مایهٔ استحکام خطابه‌های خطبا و منشآت منشیان و آثار سخنوران قرار گرفته است .

۱– عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۵۴ و ۲۵۵ .

۲– زیات ، ص ۸۶ .

سبك قرآن

قرآن در مدت ۲۳ سال برحسب حوادث و وقایع و مقتضیات احوال به لهجهٔ قریش نازل شده ، ۱۱۴ سوره دارد که ۹۳ سورهٔ آن در مدت ۱۳ سال در مکه نازل شده و ۲۱ سورهٔ بقیه در مدت ۱۰ سال بعد از هجرت در مدینه نازل شده است . این ۱۱۴ سوره دارای موضوعات گوناگون و سبك‌های متفاوت‌اند که به اقتضای زمان ومکان و حادثه ، گاهی یك یاچند آیه و یا یك‌سوره نازل می‌شده ، و صحابهٔ حضرت پیغمبر آن را حفظ می کردند یا کاتبان وحی بطور جداگانه می‌نوشتند . جمع و تدوین قرآن بعد از رحلت حضرت پیغمبر و ظاهراً برحسب طولانی و کوتاهی‌سوره‌هابوده نه برحسب‌نزول سوره‌ها یا موضوعات[1].

سوره‌های مکی (یعنی آنها که در مکه نازل شده) اصول دین را در بر دارند و سوره‌های مدنی (یعنی آنچه در مدینه نازل شده) اصول احکام را بیان می‌دارند .

در قرآن مجید بیش از صد کلمهٔ غیر عربی : فارسی ، یونانی، نبطی ، حبشی و عبری و سریانی پیدا می‌شود که البته عربها این قبیل کلمه‌ها را تعریب کرده و در زبان خود به کار برده‌اند .

دربارهٔ این کلمه‌های غیرعربی قرآن دانشمندان تحقیقات دقیقی کرده و آنها را معلوم داشته‌اند .

۱ـ زیات ، ص ۸۷ و ۸۸ .

جمع و تدوین قرآن

قرآن کریم ـ همانطور که گفتیم ـ برحسب وقایع و مقتضیات احوال در مدت ۲۳ سال نازل شد ، و پایان آن در سال دهم هجرت ، سه ماه پیش از رحلت حضرت رسول بود . پیغمبر در زمان حیات‌خود دستور داده بود که هرچه ازآیات نازل می‌شود بنویسند . کاتبان وحی آیات را روی استخوان و چوب و سنگ و غیره می‌نوشتند . وقتی حضرت پیغمبر رحلت فرمود تمام قرآن هم مکتوب بود و هم صحابه حفظ داشتند .

در زمان خلافت ابوبکر ، در جنگ یمامه ۷۰[1] یا ۷۰۰[2] نفر از حافظان قرآن بقتل رسیدند عمر ابوبکر را در جریان امر گذاشت و پس از مذاکرات به جمع وتدوین قرآن اتفاق کردند . بنابراین زید بن ثابت ـ یکی از کاتبان وحی ـ را مأمور این کار کردند . او هم آیات قرآن را از سطور و صدور جمع کرد و بصورت‌کتاب درآورد . این صحف در زمان حیات پیش ابوبکربود . بعد تا زمان مرگ پیش عمر بود و بعد از مرگ او پیش دخترش حفصه ماند .

در زمان خلافت عثمان اختلاف‌لهجه‌ها اختلاف قراءتها را پیش آورد بعضیها بعنوان صدق روایت و حسن قراءت بر سایرین فخر فروختند وهمدیگررا تخطئه کردند بنابراین عثمان دستور داد که زیدبن

۱ـ زیات ، ص ۹۲ .

۲ـ الوسیط ، ص ۱۰۱ .

ثابت و عبدالله بن زبیر و سعیدبن عاص وعبدالرحمن بن حارث قرآن را بصورت فعلی ترتیب دادند و همان قرآن در همه جا منتشر شد .

برای تفصیل رك : الاتقان فیعلوم القرآن ، السیوطی . البرهان فیعلوم القرآن ، الزرکشی . تاریخ القرآن ، الزنجانی. القراءات واللهجات ، عبدالوهاب حمودة .

قرآن کریم و تاریخ ادبیات عرب

علوم و ادبیات در تمدن اسلامی افزایش‌یافت تاآنجاکه شمارهٔ علوم در دین و زبان و تاریخ و ادبیات و شعر وغیره ، ازسیصد گذشت و اکثر این علوم در سایهٔ قـرآن‌کریم بوجود آمد به حدی‌که دانشی نبودکه از تأثیر قرآن بطور مستقیم یا غیرمستقیم به دور باشد .

درآغاز اسلام ، وقتی اعراب از جزیرهٔ خود بیرون می‌رفتند در دستشان جز قرآن‌کتابی نداشتند بنابراین حل تمام مسائل خود را ازآن می‌آموختند و درهمه چیز بدان مراجعه می‌کردند . سبك نگارش‌قرآن اعراب را به‌شگفتی وا داشته بود چون نظیرش را نه در نثرهای مسجع کاهنان و نه در شعرهای موزون و مقفی شاعران دیده بودند . از طرف دیگر ، قرآن با این هردو مخالفت داشت، نه شعر بود، نه نثر مسجع؛ بلاغت و روش تعبیرات قرآن نظیری در زبان عرب نداشت . اسلوب قرآن و محتوایش از شرایع و احکام وقصص انبیا، اعراب را مسحور ساخت . بنابراین شروع‌کردند به خواندن قـرآن و فهم احکامش ، و بدین ترتیب قرآن اول‌کتاب مدونی است کـه عربها به‌حفظ و قرائت و فهم آن پرداختند .

قراءت آیات قرآن و فهم مسائل و درك مفاهیم موضوعات آن، دانشهای زیادی را بوجود آورد که پیش از قرآن وجود نداشتند. همهٔ این دانشها برای قرآن و توسط دانشمندان اسلامی وضع شد.

این دانشها هرچند در آغاز بسیار ابتدائی و بصورت مقدمات بود ولی رفته رفته موشکافیها در هریك بعمل آمد بحدی که دربارهٔ هریك از آنها کتابهای زیاد و بزرگی تألیف یافت.

برای تفصیل رك: جامع البیان عن تأویل آی القرآن، محمد جریرطبری. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، طبرسی. اللغات فی القرآن، ابو محمد اسماعیل حداد. المفردات فی غریب القرآن، راغب الاصفهانی. المتوکل فی ماورد فی القرآن باللغة الحبشیة والفارسیة والهندیة والترکیه، السیوطی. مجاز القرآن، ابو عبیدة معمر بن المثنی. لباب النقول فی اسباب النزول، السیوطی. الناسخ والمنسوخ فی القرآن الکریم، السیوطی. تاریخ القرآن، ابو عبدالله الزنجانی. اعجاز القرآن، الباقلانی.

خطابه در صدر اسلام

قرآن بلاغت و حکمت وشیوائی خطابه را تکمیل نمود و خطابه را به کمال مطلوب خود نزدیك کرد. خطبا از سبك قرآن پیروی کردند و در خطابه به آیات قرآن و احادیث نبوی استشهاد نمودند. حتی بعضی خطابه‌ها را آیات قرآن تشکیل می‌داد، چنانکه معصب بن زبیر وقتی وارد عراق شد و خواست که مردم را به اطاعت از برادرش عبدالله تحریك کند بالای منبر رفت و گفت: بسم‌الله الرحمن الرحیم، طه، تلك آیاتُ الکتابِ المُبین، نَتلوا علیك من نَبَاءِ موسی وفرعون بالحق لِقومٍ یُؤمنونَ، اِنَّ فِرعونَ علافي الارض و جعلَ اهلَها شیعاً

یَستضعفُ طائفةً منهم یُذَبِّحُ ابناءَهم و یَستَحیی نساءَهم اِنّه کانَ مِنَ المُفسدینَ » (و بـا دست بـه سوی شـام اشاره کـرد » (ونُریدُ آن نَمُنَّ علی الـذینَ استُضْعِفوا فی الارض و نَجعلَهم ائمـةً و نَجعلَهم الوارثینِ » (و با دست بسوی حجاز اشاره کرد) « وَنُمَکّنَ لَهم فی الارض ونُرِیَ فرعونَ و هامانَ و جنودهما منهم ما کانوا یَحذرون[۱] » (و با دست به طرف عراق اشاره کرد[۲]) .

خطابـه در دورهٔ اسلامی فصل مهمی از تـاریخ ادبیـات عرب را بخود اختصاص می‌دهـد . زیـرا که طبق مقررات شرعی اسلامی ، در هر روز جمعه و همچنین در اعیاد فطر و قربان ، خواندن دو خطبه از طرف خلیفهٔ اسلام واجب است . بنابـراین هریك از خلفای صدر اسلام بتعداد ایـام جمعه در تمام سالهای خلافت و منـاسبات دیگر به اقتضای پیش‌آمدها خطابه ایراد می کردند[۳].

دعوت به دین اسلام و امر به معروف و نهی از منکر، و مبارزه با بدعتها ، از مضامین مختلف خطابه در این عصر بود . بطور خلاصه، خطابه وظیفهٔ وسایل ارتباط جمعی امروزی را بعهده داشت .

مختصات خطابه در دورهٔ اسلامی

اغراض و معانی خطابه در اسلام از چند نظر بـا دورهٔ جاهلیت متفاوت شد :

۱ــ قرآن ، ۲۸/۶-۱ .

۲ــ البیان والتبیین ، ج ۲ ، ص ۲۳۹ .

۳ــ تاریخ ادبیات عرب ، ترجانی‌زاده ، ص ۹۴ .

۱ـ خطابه در این دوره رنگ دینی بخود گرفت، نظیر خطبه‌های نماز جمعه و عید فطر و عید قربان و غیره که برای تبلیغ دین ایراد می‌شد.

۲ـ ظهور اختلاف بین مذاهب و مسالك سیاسی ، سبب شد که خطابه در امور سیاسی استخدام شود در حالی که در مقام مقایسه ، در دورهٔ جاهلیت کمتر بود .

۳ـ الفاظ خطابه ساده و صاف شد و از سجع کاهنان بر کنار ماند .

۴ـ با حمد و ستایش خدا شروع شد .

۵ـ از اسلوب قرآن پیروی کرد و از آیات مدد گرفت ، حتی بعضی پیشوایان دین واجب دانسته‌اند که خطبهٔ جمعه مشتمل بر آیه‌ای باشد[1].

برای تفصیل رك : الفن و مذاهبه فی‌النثرالعربی ، شوقی ضیف . جمهرة خطب العرب ، احمد زکی صفوت . دائرة المعارف الاسلامیة .

خطبای مشهور این دوره

حضرت پیغمبر

۱

حضرت محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب‌بن هاشم قریشی بامداد روز دوازده ماه ربیع‌الاول سال عام الفیل (۵۷۱ م .)[2] در مکه بدنیا آمد . در چهار ماهگی یعنی وقتی که هنوز پا به عرصهٔ وجود نگذاشته

۱ـ الوسیط ، ص ۱۰۶ و ۱۰۷ .

۲ـ زیات ، ص ۱۷۷ .

پدر را از دست داد. مادرش آمنه نیز در شش سالگی او در گذشت. از این ببعد، زیر نظر پدر بزرگ و آنگاه عمویش ابوطالب پرورش یافت. در بیست و پنج سالگی با خدیجه دختر خویلد، که در این وقت چهل ساله بود، ازدواج کرد. در سن چهل سالگی در غار حراء نزدیکی مکه جبرئیل به او نازل شد و بدو گفت که پیغمبر خدایی و باید مردم را به‌طرف خدای یگانه دعوت کنی. حضرت محمد (ص) در آغاز خویشان خود را به اسلام خواند و دعوت او نهان بود. سپس مردم را آشکارا به‌اسلام‌دعوت کرد. چون مشرکان‌قریش به‌آزار او برخاستند در سال سیزدهم بعثت ازمکه به مدینه که یثرب نام داشت هجرت فرمود و تا پایان زندگی در آنجا بماند. در طول دعوت با مشرکان جنگها کرده. جنگهایی که خود پیغمبر در آنها شرکت داشته «غزوه» نامیده شده و جنگهایی راکه در آن یکی از یاران خود را بفرماندهی سپاه معین کرده «سریه» گفته‌اند. حضرت رسول درشب سیزدهم ربیع‌الاول سال ۱۱ هجری پس از ۲۳ سال (۱۳ سال در مکه و ۱۰ سال درمدینه) دعوت مردم به اسلام در سن ۶۳ سالگی دار فانی را وداع فرمود[۱].

اول خطیب دورهٔ اسلامی حضرت محمداست که به اتفاق علمای اسلام و متخصصان ادب فصیح‌ترین سخنور عرب بوده است. کلامش منزه و مبری از عیوب لفظی و معنوی و مشتمل برحکمت و دانش و بینش بوده. سرتاسر گفتارش متصف به حد اقصای فصاحت و بلاغت و بمفاد حدیث مشهور «اُوتیتُ جَوامِعَ الکَلِم» سخنان آن حضرت در نهایت ایجاز جامع محسنات ظاهر و باطن و آرایش لفظی و بدایع

۱- فرهنگ معین، ص ۱۹۱۶ و ۱۹۱۷.

معنوی است . از حضرت رسول خطبه‌هایی در کتب مختلف ادب و سیرت و تاریخ ضبط شده است[1].

برای تفصیل رك : اعجازالقرآن والبلاغة النبویة . مصطفی صادق‌الرافعی. المعاهدات والمحالفات فی عهد الرسول ، حسن خطاب الوزیر .کشف الغمه فی مدح سیدالامة ، محمودالبارودی .

حضرت علی بن ابی طالب

حضرت علی بن ابی‌طالب به سال ۲۳ ق . ه ۶۰۰م.[2] در مکه بدنیا آمد و در خانهٔ رسالت پرورش یافت . بعد از بعثت پیغمبر اول کسی است که اسلام آورده و در تمام غزوات با پیغمبر حاضر بود . در غزوهٔ تبوك چنان شجاعت و دلاوری وجانبازی در راه خدا از خود نشان داده که به حق او را شیر خدا لقب داده‌اند . در پیش پیغمبر چنان مقامی کسب کرد که حضرت دختر خود فاطمه را به عقد او درآورد . در روز هجرت نیز علی درمکه ماند تاسپرده‌های مردم را به‌صاحبانشان بر گرداند .

بعد از قتل عثمان (۳۵ ه - ۶۵۶ م) علی برمسند خلافت نشست و مدت پنج سال به خلافت پرداخت و بالاخره در ۲۱ رمضان سال ۴۰ ه . (۶۶۱ م) به دست ابن ملجم (یکی از خوارج) به قتل رسید .

حضرت امام‌علی‌حکیمی خردمند وخطیبی بزرگ وفرزانه بود[3].

۱ــ جمهرة خطب‌العرب ، ص ۶۰ــ۵۱ .

۲ــ تاریخ ادبیات عرب ، ترجانی‌زاده ، ص ۹۴ .

۳ــ العمدة ، ج ۱ ، ص ۲۱ .

دیوانی به آن حضرت منسوب است که ۱۴۰۰ بیت دارد.

از حضرت علی خطبه‌ها و اوامـر و رسایـل و حکم و مواعظ زیاد در کتابهای مختلف آمده کـه مجموع آنها را سید شریف رضی (متوفی در ۴۰۶ ه‍ .) در کتابی به نام «نهج البلاغه» گرد آورده است. نهج البلاغه چنان عظمت و اعتلایی در ادب و فقه و سیاست و علم الاجتماع و حکمت و موعظه دارد که از قدیم تا بدین روزگار دانشمندان بسیار مانند ابن ابی‌الحدید (۶۵۵ ه‍ .) بر این کتاب شرحها نوشته‌اند.

برای تفصیل رک : جمهرة خطب العرب، احمد زکی صفوت . نهج‌البلاغه. شیخ محمد عبده . غرر الحکم ، حاجی محمد علی انصاری .

شعر در عصر صدر اسلام

اکثر شعرای جاهلی دلاوران و رزمندگان و امرا بودند و اغلب اشعار آنـان نیز در فخر و حماسه و کشمکش بین قبایل بود و مرجع همهٔ اینها تعصب قبیله‌ای بـود ؛ هـر قبیله بـرتری را تنها بـرای خود می‌خواست. اما وقتی اسلام آمد و عرب را جمع کرد و تعصب قبیله‌ای از بین رفت دیگر از این بـابت نیازی به شعر و شاعران نبود . اسلام قریحهٔ شعری آنانرا به‌خطابه معطوف کرد که شعر منثور است و از طرف دیگر در ذم شعرا آیه‌ای هم در قـرآن نازل شد : « وَٱلشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ ٱلْغَاوُونَ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ[1] » .

۱- قرآن ۲۲۵/۲۶

علاوه براین پیغمبر اسلام هم به شعر چندان راغب نبود . با وجود این شعری را هم که برای دفاع از حق یاتبلیغ دین‌اسلام سروده می‌شد می‌پسندید . چنانکه فرموده است : «إنَّ مِنَ الشِعرِ لَحِكمَةً» و نیز ازفرمایشهای آن حضرت‌است که « أصدقُ كلمةٍ قالَها شاعرٌ قَولُ لَبيدٍ: ألا كُلُّ شيءٍ ما خَلا اللهَ باطلٌ[۱] » حتی خیلی دوست می‌داشت که شعر امیةبن ابی‌الصلت را بشنود که غالباً ذکر خدا و قیامت در آنها بود[۲] .

در حیات پیغمبر شاعرانی بوسیلهٔ شعر به اسلام و پیغمبر و مسلمانان حمله‌کردند و شاعرانی هم در برابر آنها به دفاع از اسلام و پیغمبر برخاستند مشهورترین شعرائی که مسلمانانرا هجو می‌کردند سه نفر بودند : عبدالله بن زبعری، ابوسفیان، عمروبن عاص. ومشهورترین شاعران مسلمان نیزکه به دفاع از اسلام و پیغمبر برخاستند سه نفر بودند : حسان بن ثابت ، کعب بن مالك ، عبدالله بن رواحه .

خلفای راشدین هم در مورد شعر و شاعران از حضرت پیغمبر پیروی‌می‌کردند ومسلمانان‌را به‌جای‌شعر به‌حفظ‌قرآن‌تشویق می‌نمودند اما در این دوره برای تفسیر قرآن شعر نیز مورد نیاز واقع شد چنانچه ابن عباس گفته : هرگاه در خواندن قرآن چیزی را ندانستید آنرا در اشعار عرب جستجو کنید[۳].

از خود خلفای راشدین هم اشعاری روایت کرده‌اند . چنانکه

۱ـ العمدة ، ج ۱ ، ص ۱۲ .

۲ـ مشکوة المصابیح ، ص ۴۰۹ به نقل از جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۲۱۹ .

۳ـ العمده ، ج ۱ ، ص ۱۱ .

یك قصیدهٔ حماسی به ابوبکر نسبت داده‌اند و ابیاتی هم از عمرو عثمان نقل کرده‌اند . اما از حضرت علی اشعار زیـادی روایت کـرده‌اند که پاره‌ای از آنها را در صفین فـرموده است . در میان خلفا کسی نبود که شعر نگوید یا به شعر تمثل نجوید[1]. منتها خلفا شاعـران را از هجو مسلمانان برحذر می‌داشتند چنانکه عمر ازحطیئه‌تعهد گرفت که مسلمانی را هجو نکند[2].

از نظر تقسیم بندی ادواری ، ادبیـات این عصر ـ عصر پیغمبر و عصر خلفای راشدین ـ مشهور است بـه ادب مخضرم . زیرا مردم این دوره ، در دو عصر زندگی کرده‌اند : عصر جاهلیت و عصر اسلام. روی این اصل شاعرانی کـه هم در دورهٔ جاهلیت شعر می‌گفتند و هم بعد از ظهور اسلام شعر سروده‌انـد ، بطور کلی شعـرای مخضرمین نامیده شده‌اند . هرچند دربارهٔ بعضی ازشعرا بین نقادان ادب وراویان شعر اختلاف نظر هست ، مثلا لبید را که هم در جاهلیت زندگی کرده و هم بعد از اسلام زنده بوده ، بنا به قـاعدهٔ عمومی ، مخضرمی باید بحساب می‌آمد اما نقادان و راویـان او را شاعری جاهلی دانسته‌اند ؛ بعلت اینکه شاعریت او بیشتر در دورهٔ جاهلی بوده است . یا اعشی را که بعد از اسلام هم زنده بوده وحتی قصیده‌ای درمدح حضرت رسول تهیه‌کرده بود ، ولی بعلت اینکه همواره مشرك مانده ، شاعری جاهلی شمرده‌اند .

اما کعب بن‌زهیر، عبدالله بن رواحه، خنساء، ابو ذؤیب هذلی،

۱ـ العمده ، ج ۱ ، ص ۱۲ .

۲ـ العقدالفرید ، ج ۳ ، ص ۱۱۱ .

مالك بن ریب ، حسان بن ثـابت ، حطیئه ، همگی شعرای مخضرمین هستند زیرا هم در دورهٔ جاهلیت شعر گفته‌اند و هم وقتی اسلام آمده، همه اسلام آورده‌اند و باز شعر گفته‌اند[۱].

برای تفصیل رك : شعرالمخضرمین واثـرالاسلام فیـه ، یحیی‌الجبوری . الاسلام والشعر ، یحیی‌الجبوری . المدائح النبویه ، زکی مبارك .

اغراض و فنون شعر در صدر اسلام

موضوعات شعر در صدر اسلام عبارتند از :

۱ـ نشر عقاید دین و حکمت و تحریك به پیروی از اسلام .

۲ـ تحریض بـرمبارزه و ترغیب به نیل شهادت برای اعتلای کلمهٔ خدا .

۳ـ هجو ،کـه عده‌ای اسلام و پیغمبـر و مسلمانـان را هجو می‌کردند و عده‌ای هم به دفاع از اسلام برمی‌خاستند[۲].

۴ـ توصیف کارزار و محاصره و فتح شهرها و غیره .

۵ـ نسیب و غزل عفیف که خلاف اسلوب جاهلیت بود .

بطور خلاصه شعر اسلامی اغلب در رثای شهدا و مدح پیغمبر و اسلام است . در این نوع شعر حکم وامثال ومواعظ و مکارم‌اخلاق بسیار است و اغلب متأثر از قرآن و احادیث نبوی می‌باشد . یك‌نوع

۱ـ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۶۰ .

۲ـ الوسیط ، ص ۱۴۱ و ۱۴۲ .

۳ـ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۵۶ و ۳۵۷ .

شعر هم که مخصوص این دوره می‌باشد « بدیعیات » نامیده شده یعنی قصایدی که در مدح حضرت رسول سروده شده است[3].

خصایص شعر درصدر اسلام

شعر این دوره ، در مقایسه با دوره‌ای دیگر خیلی اندك است . بخشی از آن از هرنظر به‌سبك جاهلی‌شبیه است و بخشی دیگر رنگ اسلامی دارد . مدح کم است و مبالغه در مدح خیلی کم وهجو وفحش هم در شعر اندك آمده است[1] .

از نظر معانی شعرای این‌دوره هنوز تصور وتخیل دورهٔ جاهلی راکنار نگذاشته‌اند برعکس در سایهٔ قرآن و حدیث رسول الله طبعشان رقیق و ذهنشان روشن و وجدانشان آگاه شده ، درنتیجه به تربیت فکر و تقریب معنی توفیق یافته‌اند .

از لحاظ الفاظ نیز از همان فورم تألیف لفظ و متانت اسلوب که در دورهٔ جاهلیت عادتشان بود خارج نشده‌اند . الا اینکه بازهم در سایهٔ حفظ و دراست قرآن و حدیث، بدون‌تردیدالفاظ شعری این عصر در خوبی سبك و متانت و سادگی و نزدیکی بفهم بر دورهٔ جاهلی رجحان دارد[2].

برای تفصیل رك : الوسیط ، الشیخ احمد الاسکندری . الفن و مذاهبه فی‌الشعرالعربی ، شوقی ضیف . تاریخ‌الادب العربی ، عمر فروخ . تاریخ الادب العربی ، شوقی ضیف .

۱ــ عمر فروخ، ج ۱ ، ص ۲۵۶ و ۲۵۷ .

۲ــ الوسیط ، ص ۱۴۲ و ۱۴۳ .

شاعران مشهور این دوره

عبدالله بن رواحه

عبدالله‌بن رواحه ازبزرگان دورهٔ جاهلیت و ازشعرای مخضرمین است به سال ۶۲۲ م اسلام آورد ودرانتشار اسلام کوششها کرد تاجائی که نزد حضرت پیغمبر مقامی بلند یافت . بعد از اسلام در دفاع ازدین اسلام و رد مشرکان و در مدح پیغمبر شعر می گفت .

از اشعار اوست :

فَـانّـی و إن عَنَّفتُمونی لَقـائلٌ
فِـدیً لِـرسولِ اللهِ اهلـی و مـالیـا
اَطعناهُ لَم نَعْدِلْـهُ فینا بغیرهِ
شهاباً لنا فی ظُلْمَةِ اللیلِ هادیا

عبدالله بن رواحه به سال ۸ ه . (۶۲۹ م .) شهید شده است[۱].

برای تفصیل رك : المؤتلف والمختلف ، آمدی. شاعرعلی سریر من ذهب، محمد جمیل سلطان .

اغلب عجلی راجز

اغلب بن عمرو یکی از معمرین دورهٔ جاهلیت ، در حدود سال

۱- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۶۲ .

۷۰ پیش از هجرت متولـد شده[1] ؛ بعد از ظهور اسلام مسلمان شد و با مهاجرین هجرت کرد .

اغلب عجلی اول کسی است که رجزهای طولانی ساخته . پیش از او عرب رجز را در جنگ و شتر رانـی و مفاخرت می‌خواندند و از چند بیت تجاوز نمی‌کـرد ولی بعد از « اغلب » مـردم از سبك او پیروی کردند[2].

از اشعار فخریهٔ اوست :

نَحنُ بنو عجـل اذا اِحمـرّ الحَدَقْ

و لَیسَ الابطـال مـاذیّ الحَلَـقْ

اغلب عجلی در واقعهٔ نهاوند به سال ۲۱ ه . در گذشت[3].

برای تفصیل رك : الاغـانی ، ابوالفرج الاصفهانی . بروکلمان ، ج ۱ . تاریخ الاداب العربیة ، نالینو .

زید الخیل

ابو مکنف زید بن مهلهل طـائی ، چون اسبان مشهوری داشت زیدالخیل نامیده شده ، در دورهٔ جاهلیت از دلاوران راهـزن بود ، به سال ۹ هجری بـا قبیلهٔ بنی طی بحضور پیغمبر رسیـد و اسلام آورد پیغمبر هم از آمدنش خوشحال شد همان روز لقب او را به «زیدالخیر» عوض کرد این‌عادت حضرت پیغمبر بود که کسانی که اسلام می‌پذیرفتند

۱ـ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۷۴ .
۲ـ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۴۳ .
۳ـ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۷۴ .

اگر نامشان قبیح بود به نامی نیك عوض می‌فرمود[۱].

زیدالخیر شاعری مخضرمی است شعر و خطابـه اندك گفته و اغلب اشعارش در مفاخرات و جنگهایش می‌باشد.

زید سه پسر داشت که همه‌شان شاعر بودند[۲].

گویا وفاتش در اواخر خلافت عمر اتفاق افتاده است[۳].

از شعرهای حماسی اوست:

انـا الفارس الحامی الحقیقة والذی

لـه المکرمات و اللُّهی و المآثر[۴]

برای تفصیل رك : الاغانی، ابوالفرج الاصفهانی، بروکلمان، ملحق، ج ۱، السیرة النبویه، ابن هشام. الاصابه، ابن حجر.

کعب بن زهیر

کعب بن زهیربن ابی سلمی، شاعر مخضرمی‌است بعد ازظهور اسلام برادرش بجیر اسلام آورد کعب از این امر خشمگین شد وپیغمبر را هجو کرد پیغمبر هم او را تهدید نمود. کعب وقتی از همه‌جا ناامید شد بمدینه آمد و بـوسیلهٔ ابوبکر بحضور پیغمبر رسید و قصیده‌ای را که در مدح آن حضرت ساخته‌بود خواند البته تشبیب وتغزل را من‌باب ادب نخواند بلکه از ابیات مدحیه شروع کرد به مطلع:

۱- عمر فروخ، ج ۱، ص ۲۷۸.

۲- جرجی زیدان، ج ۱، ص ۱۴۵.

۳- عمر فروخ، ج ۱، ص ۲۷۸.

۴- جرجی زیدان، ج ۱، ص ۱۴۶.

بانَتْ سُعادُ فقلبی الیوم متبولُ
متیّمٌ إثرها لم یُفدَ مَکبولُ

حضرت بردهٔ خود را به کعب خلعت بخشید. این برده سالها در خانوادهٔ او ماند تا آنرا به بیست هزار درهم به معاویه فروختند و بعد به چهل هزار درهم برای منصور عباسی خریدند[۱]. کعب شاعر بزرگی است بعضی از نقادان شعر او را همردیف پدرش زهیر و نابغه می‌دانند خلف احمر می گوید : اگر زهیر ابیاتی نداشت که مردم آنها را بهتر می‌دانند می گفتم کعب در شعر بهتر از زهیر است[۲].

اغراض شعری کعب ، مدح و هجا و فخر و حماسه است .

مرگ او به سال ۲۶ ﻫ (۶۴۵ م .) اتفاق افتاده است[۳].

برای تفصیل رك : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی ، الشعر والشعرا ، ابن قتیبه . جمهرة اشعارالعرب ، ابو زید القرشی. ج ۱ ، ملحق، ج ۱ . دائرةالمعارف الاسلامیه .

ابو ذؤیب هذلی

ابو ذؤیب خویلد بن خالد هذلی ازقبیلهٔ بنی‌سعد است. جاهلیت و اسلام را درك کرده و بعد از ظهور اسلام مسلمان شده و در مدینه اقامت گزیده ودر فتوحات اسلامی هم شرکت کرده است. پنج پسرش

۱ــ الوسیط ، ص ۱۵۲ و ۱۵۳ .

۲ــ الشعر والشعرا ، ص ۵۸ .

۳ــ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۸۲ ، جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۸۳ و ۱۵۲ .

در مصر در عـرض یك سال بـه مرض طاعون مردند و او را داغـدار کردند[۱]. بگفتهٔ ابن سلام ابـو ذؤیب شاعر بـزرگی است چنانکه از حسان پرسیده‌اند بهترین شاعر کیست ؟ جواب داده : بی‌تردید بهترین قبیله‌ها از نظر شعر و شعرا قبیلهٔ هذیل است و بهترین شاعرقبیلهٔ هذیل، ابو ذؤیب می‌باشد[۲].

اغلب اشعار ابو ذؤیب که به مـا رسیده مراثی است و پـاره‌ای خمریات و غیره است .

از قصیدهٔ معروف او در مرثیهٔ پسرانش :

أَمِنَ المَنون و رَیبها تَتَوجَّعُ　　　والدهرُ لیس بمُعتِبٍ مَن یَجْزَع[۳]

ابو ذؤیب در زمان خلیفهٔ سوم به سال ۲۸ ﻫ . در گذشته است[۴].

برای تفصیل رك : دیوان ابوذؤیب هذلی (یوسف هل) . بروکلمان ، ج۱، ملحق ، ج ۱ . تاریخ الاداب العربیة ، نالینو .

ابو محجن ثقفی

ابومحجن عبدالله بن حبیب از بنی ثقیف طائف یکی ازشاعران دلاور است وقتی پیغمبرطائف را به سال ۸ ﻫ . محاصره کرد ابومحجن از آنجا دفاع نمود . سال بعد ابو محجن با دیگر اهالی طائف اسلام آورد ، امـا شراب خواری را تـرك نکرد حتی چندین مرتبه عمر بن

۱ــ عمرفروخ ، ج ۱ - ص ۲۹۰ و ۲۹۱ .
۲ــ طبقات الشعراء ، ص ۲۹ .
۳ــ مفضلیات ، ص ۸۵۰ .
۴ــ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۹۱ .

خطاب او را حد زد . در جنگ قادسیه باز هم شراب نوشید سعد بن ابی وقاص نیز او را زندانی کرد . مردم جنگ می کردند ، ابو محجن هم که پای در زنجیر داشت جنگ را می‌پایید . بعد از لختی به‌نگهبان خود گفت مرا آزاد کن هر گاه مسلمانان فتح کردند و سالم ماندم قطعاً برمی گردم و پایم را در زنجیر می گذارم . محافظ او را آزاد کرد . او هم نیزه‌ای برداشت و با مشرکان بجنگ پرداخت و باعث شکست و فرار مشرکان شد . سعد گفت اگر ابو محجن زندانی نبود می گفتم که این دلاور ابو محجن است وقتی مسلمانان پیروز شدند ابو محجن به زندانش بر گشت . سعد گفت تو را دیگر هر گز بخاطر شراب حد نمی‌زنم . ابو محجن هم گفت . من هم بخدا بعد از این هر گز شراب نمی‌خورم[1] .

ابو محجن شاعر مخضرمی و اندك گوی است. اغلب اشعارش در اطراف شراب دور می‌زند اندکی هم درمدح و فخر وحماسه‌است.

از اشعار اوست در فخر و حماسه :

لاتَسألِ الناسَ عن مالي و کثرتِه

وسائِل القومَ ما حزمي وما خُلُقي

گویا ابو محجن در زمان عثمان به سال ۲۸ ه . (۶۵۰ م .) در گذشته و قبرش در گرگان یا آذربایجان است[2].

برای تفصیل رك : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . البیان والتبیین ، الجاحظ. بروکلمان ، ج ۱ ، ملحق ، ج ۱ . دیوان ابو محجن ثقفی . طبقات‌الشعراء ابن سلام . عیون الاخبار ، ابن قتیبه .

۱ـ طبقات‌الشعراء ، ص ۶۸ . الشعر والشعراء ، ص ۲۵۲ .

۲ـ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۹۴ .

عروة بن حزام

عروة بن حزام از جملهٔ شعرای عاشق پیشه‌ای است که در راه عشق مرده‌اند . از دوران طفولیت با دختر عمویش عفراء به هم عشق می‌ورزیدند ولی وقتی عروة خواست با معشوق ازدواج کند عمویش به‌جهت فقیر بودن شاعر دخترش را به‌عروه نداد و به‌عقد مرد ثروتمندی درآورد . این امر وجود شاعر عاشق را روز بروز زار و نزار کرد تا بالاخره به سال ۳۰ ه . (۶۵۰ م .) در گذشت[۱].

می گویند عفراء روزی برقبر عروه گذشت در کنار قبر او ایستاد و آن قدر گریه و زاری کرد تا همانجا مرد[۲].

عروه شاعری اندك گوی بوده و شهرت او با قصیده‌ای است که دربارهٔ عفراء سروده که قصیده‌ای‌است بسیار فصیح، روان و سنگین به مطلع :

خَلیلَیَّ من عُلیا هلالِ بن عامرٍ
بِصَنعاءَ عوجا الیومَ فانتظرانی

الا اینکه این قصیده که فعلا ۲۳۸ بیت‌است احتمالا دراول کوتاه بوده و بعدها توسط دیگران ابیاتی بر آن اضافه شده است[۳].

برای تفصیل رك : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . الشعر والشعرا ، ابن قتیبه . ذیل امالی قالی . بروکلمان ، ملحق ، ج ۱ . شعر عروة بن حزام ، تحقیق ابراهیم السامرائی و احمد مطلوب .

۱ــ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۵۸ و ۱۵۹ .

۲ــ الشعر والشعراء ، ص ۳۹۷ .

۳ــ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۹۸ .

خنساء

ام عمرو تماضر دختر عمرو بن شرید ملقب به خنساء بهترین شاعرهٔ عرب‌است در رثاء[1]. پدر و دو برادرش معاویه وصخر ازبزرگان قبیلهٔ مضر بودند. خنساء از زیباترین زنان عصر خود بود. با اینکه دریدبن صمه رئیس قبیلهٔ هوازن با او ازدواج کرد ولی خنساء ترجیح داد که از او جدا شود و با یکی از مردان قبیلهٔ خود ازدواج کند[2].

در عکاظ در حضور نابغه قصیده‌ای خواند به مطلع :

قَذیً بعینك ام بـالعین عُـوّارُ

اَم ذَرَّفتْ ام خَلَت مِن آهلِها الدارُ

نابغه را خیلی خوش آمد بحدی که گفت اگر آن شاعر نابینا، یعنی اعشی، قبل از تو شعر نخوانده بود ترا برتمام شاعران این‌فصل ترجیح می‌دادم[3].

از جریر پرسیدند بهترین شاعر کیست ؟ جواب داد من بودم اگر خنساء نبود[4].

اغلب اشعار خنساء در رثای برادرش معاویه و بیشتر از آن در رثای برادر ناتنی‌اش صخر است که در جاهلیت در جنگ یوم الکلاب

۱ــ الوسیط، ص ۱۵۶.

۲ــ زیات، ص ۱۴۹.

۳ــ جرجی زیدان، ج ۱، ص ۱۶۶.

۴ــ الوسیط، ص ۱۵۷.

کشته شدند[1] این حادثه آنقدر خنساء را متأثر و محزون کرد که پیش از اسلام و بعد از اسلام بـرای صخر گـریه می کرد و بالاخره در اثر کثرت گریه نابینا شد .

خنساء بعد ازاسلام به‌همراه قومش اسلام آورد و از اشعار خود برای حضرت پیغمبر می‌خواند[2].

هـرچهار پسرش در راه اسلام بـه شهادت رسیدنـد وقتی خبر مرگ آنان به خنساء رسید گفت « الحمدُللهِ الذی شرّفنی بقتلِهِم و آرجوان یَجْمعَنی بهم فی مستقر رحمتِهِ[3] » .

و بـالاخره بـه سال ۲۴ ه . (۶۴۵ م .) یا ۴۲ ه . (۶۶۳ م .) در سن ۸۹ سالگی دربادیه در گذشت[4].

از اشعار اوست در رثای برادرش صخر :

یُذَکّرنی طلوعُ الشمس صخراً	و آذکُره لِکُلِ غروبِ شمسِ
و لَولا کثرةُ الباکینَ حَولی	علی إخوانِهم لَقتلتُ نَفْسی

برای تفصیل رك : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . الشعر والشعرا ، ابن قتیبه . دیوان خنساء . البیان والتبیین ، الجاحظ . بروکلمان ، ملحق ج۱ . طبقات الشعراء ، ابن سلام . دیـوان الحماسه ، ابوتمام . تـاریخ‌الاداب العربیة ، نالینو . دائرةالمعارف الاسلامیة .

۱ــ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۶۶ .

۲ــ الوسیط ، ص ۱۵۶ .

۳ــ زیات ، ص ۱۴۹ .

۴ــ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۳۱۸ .

حسان بن ثابت

الولید حسان بن ثابت انصاری شاعر پیغمبر اسلام در سال ۶۰ ق . ه . در مدینه بدنیا آمد[1] .

در دورهٔ جاهلیت غسانیان و ملوك حیره را مدح می کرد وصله می گرفت . وقتی حضرت پیغمبر بمدینه مهاجرت فرمود حسان باانصار اسلام آورد و مدیحه را منحصر به حضرت پیغمبر کرد و به شعرای قریش پاسخ داد و مورد تأیید و تشویق پیغمبر واقع شد[2] .

حسان یکی از شعرای بزرگ و بهترین شاعران شهری است . در هجو قریش که با رسول خدا قرابت داشتند به راهنمائی ابوبکر با منتهای دقت هنرنمایی کرده و با حرارت و صدق لهجه شعر گفته است. اثر دین جدید و تأثیر قرآن در معانی و الفاظ او بخوبی پدیدار است و بحق باید گفت : حسان مؤسس شعر دینی و آغازگر فن شعر در مدح پیغمبر (بدیعیات) است[3] .

از جملهٔ دفاعیاتش از پیغمبر اینکه هشتاد و هفت نفر از قبیلهٔ تمیم که درمیانشان زبرقان‌بن بدر بود به‌حضور حضرت پیغمبر رسیدند. زبرقان قصیده‌ای در فخر خودشان خواند پیغمبر هم دستور داد حسان برآنان پاسخ دهد حسان برخاست و این قصیده را خواند :

۱- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۳۲۵ .
۲- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۷۱ .
۳- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۳۲۶ .

ان الـذوائبَ من فِهرٍ و اخوتهم
قــد بینوسنته للنــاس تُـتبعْ
یرضی بها کُل من کانت سریرته
تَقویَ الاله و بالامر الذی شرعوا[1]

حسان بیش از صد سال عمر کرده و به سال ۵۴ ه . (۶۷۴ م.) درگذشته است[2].

برای تفصیل رك : الاغانی، ابوالفرج الاصفهانی . جمهرة اشعار العرب ، ابوزید القرشی. دیوان حسان بن ثابت . بروکلمان ، ج ۱، ملحق، ج ۱ .

حطیئه

جرول بن اوس عبسی ملقب بــه حطیئه ازکنیزکی بنـام ضراء بدنیا آمــده چون نسبش معلوم نبود هیچ یك از بـرادران و اقربـای نامادریش که از قبیلهٔ هذیل بودند او را به خود منسوب نکردند . مدتی در پی الحاق نسب خود را به این در و آن در زد ، ولی جز ناکامی و سرافکندگی به دست نیاورد . از اینرو زمین و زمــان را به باد ناسزا گرفت و همه حتی مادر و زن و فرزندان و خودش را هجو گفت[3].

همچنانکه اصمعی گفته : حطیئه گدا صفت و دنی طبع، بسیار شر و اندك خیر ، بخیل و فاسد دین ، پرورش یافت[4].

۱ــ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۱۷۲ .
۲ــ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۳۲۶ .
۳ــ الوسیط ، ص ۱۶۱ .
۴ــ زیات ، ص ۱۵۵ .

حطیئه شاعر هجو است همانند کژدم به هر کس دست یافته با نیش هجای خود آزرده و پول گرفته و زندگی را از این راه ، یعنی هجو مردم و کسب مال گذرانیده و به هرمحلی رسیده ، مردم از ترس هجایش عطایای زیادی به او داده‌اند تا از شر زبانش در امان باشند .

اکثر هجویاتش دربارهٔ زبرقان بن بدر است که ازصحابهٔ پیغمبر و از عاملان عمربن خطاب بود . عمر بناچار آبروی مردم را در مقابل سه هزار درهم از او خریداری کرد ولی باز دست از هجو برنداشت درنتیجه او را زندانی کرد . حطیئه از زندان ابیات شکوائیه‌ای بر عمر نوشت :

ما ذا تقول لِأفراخٍ بذی مَرَخٍ
حُمْرَ الحَواصل لاماءٌ ولا شجرُ

خلیفه او را از زندان آزاد کرد ولی تهدید نمود که اگر به هجو ادامه دهد زبانش را قطع می‌کند[1].

اگر خست نفس و دیانت اخلاق و بخل شدیدی در حق کسی که براو نیکی کرده و طمع در جمع مال بهرطریقی که باشد نداشت ، البته بهترین‌شاعرمخضرمین‌بود اما مع‌الاسف خدا و شرف وجوانمردی در شعر او مقامی ندارد . در شعر از پیروان مکتب شعری اوسی است. از سبك زهیر بن ابی سلمی خوشش آمده ولی از حکمت و معرفت و حسن خلق او استفاده نکرده است .

از هجویات اوست دربارهٔ زبرقان :

۱ـ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۳۳۳ .

دَعِ المکارمَ لاترحلْ لِبُغْیَتها
واقعُد فإنّكَ انت الطاعمُ الکاسی

بالاخره به‌سال ۵۹ ه . (۶۷۸ م .) مرگ زبان زهرآگین او را خاموش کرد[1] .

برای تفصیل رك : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی ، جمهرة اشعار العرب ، ابو زید القرشی . الشعر والشعرا ، ابن قتیبه . العقد الفرید ، ابن عبدربه . دائرة المعارف الاسلامیة .

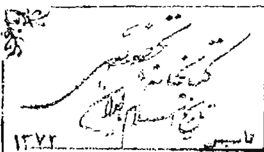
۲- عصر اموی

عصر اموی دورهٔ دولت بنی امیه است در شام از سال ۴۱ تا سال ۱۳۲ هجری که تقریباً ۹۰ سال می‌باشد . خلفایی که در این دولت حکومت کردند دو شاخه هستند : شاخهٔ سفیانی ، شاخهٔ مروانی .

بعد از جنگ صفین معاویة بن ابی‌سفیان ، خود را خلیفهٔ شام نامید وبیست سال‌حکومت کرد از ۴۱ تا ۶۰ ه . وبدین ترتیب حکومت را دربنی‌امیه ودودمان‌خود(شاخهٔ‌سفیانی)تثبیت نمود. تنها مسألهٔ دشوار برای‌معاویه‌آن بود که حجاز وعراق ومصر وماورای‌آن هیچکدام از او تبعیت نمی کردند و در این کشورها رقبای نیرومندی‌داشت. اما معاویه به سادگی برمصر و برقسمتی از عراق مستولی شد .

بزرگترین دشمن او عبدالله بن زبیر بود که تمام حجاز وبخشی از عراق تحت نفوذ او بودند .

۱- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۳۳۴ .



معاویه پسرش یزید را جانشین خود کرد که در سیاست توانائی پدر را نداشت و واقعهٔ جگرسوز کربلا درزمان او اتفاق افتاد (۱۰ محرم ۶۱ ه ـ ۱/۱۰/۶۸۰ م) و چند واقعهٔ دیگر نیز رخ داد که درنتیجه دشمنان بنی امیه در عراق و حجاز زیاد شدند .

بعد از یزید پسرش معاویه بحکومت رسید . جوانی بود بسیار ضعیف وعلیل و به زودی مرگ او را در ربود. بعد از او برسرخلافت نزاع برخاست و عده‌ای مخصوصاً از سران بنی‌امیه بـه خلافت چشم طمع دوختند و بالاخره مروان بن حکم در سایهٔ سیاست و زیرکی‌اش بر دیگران پیروز شد الا اینکه بناچار با عبدالله‌بن زبیر بجنگ پرداخت و به او هم غلبه یافت و دوبارهٔ خلافت در بنی امیه مستقر شد منتها در شاخهٔ جدیدی که در تاریخ به نام (شاخهٔ مروانی) معروف شده منسوب به مروان بن حکم ، کـه ۱۰ ماه حکومت رانـد و پس از وی پسرش عبدالملك بخلافت رسید و ۲۱ سال خـلافت کـرد از ۶۵ تـا ۸۶ ه . سرکردهٔ او حجاج بن یوسف ثقفی برعبدالله‌بن زبیر چیره شد وبقتلش رسانید و تمام مردم حجاز را مطیع خلیفه کـرد . آنگاه نفوذ بنی‌امیه را تا خراسان و بلاد ترك و سند و مغرب ادامه داد .

دراولین حکومت اموی تا زمان عبدالملك دفاتر دولتی درعراق به زبان پهلوی و در شام به زبان رومی و در مصر به زبان قبطی نوشته می‌شد ولی عبدالملك دستور داد که همه را به زبان عربی بر گردانند . و بدین ترتیب زبان عربی زبان رسمی امپراطوری اموی معرفی شد .

بعد از عبدالملك پسرش ولید ده سال حکومت راند که در زمان او فتح مغرب و اندلس انجام گرفت و آبادی و تمدن گسترش یافت .

بنـی امیـه سیاست تعصب نـژادی عربـی در پیش گـرفتند و این امر برموالی (مسلمانان غیرعرب ، ایـرانی و ترك) سخت آمد و نیز با خاندان حضرت علی میانهٔ خوشی نداشتند و از ترس اینکه مبادا رشتهٔ خلافت را از دست آنان بدر آورند از قتل و کشتار دودمان علی خودداری نکردند . از طرف دیگر موالی هم دور آل علی گرد آمدند وبرای انقلاب علیه حکومت اموی به‌دعوت برخاستند وبرای مخالفت با بنی امیه‌که شعارشان سفید بود پرچم سیاه برداشتند .

بالاخره خلفایی چون عمر بن عبدالعزیز (۹۹ هـ .) و یزید بن عبدالملك (۱۰۱ هـ .) روی کار آمدنـد که سیاست ضعیفی داشتند . درنتیجه دشمنان بنی‌امیه دعوت خود را آشکار کردند و به مبارزهٔ علنی برخاستند تـا جایی کـه حکومت بنی امیـه به سال ۱۳۲ هـ . در شرق منقرض شد[۱] .

برای تفصیل رك : الدولة الامویة فی‌الشام، انیس زکریا النصولی. تاریخ الدولةالعربیة من ظهور الاسلام الی نهایة الدولة الامویة، فلهاوزن . فجر الاسلام ، احمد امین .

زندگی عرب در عصر اموی

زندگی عرب در جاهلیت برتعصب قبیله‌ای قائم بود. این تعصب یکی از علل جنگها و خونریزیهای آنان بود نظیر جنگ بسوس بین بنی‌بکر و بنی تغلب و حرب داحس و غبرا بین بنی عبس وبنی ذبیان . وقتی اسلام آمد ، تعصبها را از میان بـرداشت و همهٔ عربها را به ملت واحدی تبدیل کرد . اما بنی‌امیه تعصب نژادی را دوباره زنده کردند و

۱ـ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۳۵۳ .

بعد مسألهٔ خلافت هم عرب را به شعباتی تقسیم کرد که ظاهراً دینی و فکری بود اما باطناً و حقیقة سیاسی :

الف ـ اهل سنت ، که می گفتند خلافت به اختیار پیشوایان جامعه است و قریش شایسته‌تر از همه هستند .

ب ـ شیعه ، که طرفداران آل علی بودند ومعتقد بودند که خلافت بنا به نص در خاندان علی (ع) معین شده است .

ج ـ خوارج ، عقیده داشتند که خلافت یك امر دنیوی است برای ادارهٔ امور ، وقتی مردم به ادارهٔ امور متفق شدند دیگر نیازی به خلیفه نمی‌ماند و مردم حق دارند که هر که را بخواهند به ریاست خود برگزینند .

د ـ مرجئه ، بنی‌امیه‌بودند که می گفتند ما ازخلیفه‌اطاعت‌می کنیم ولو فاسق باشد و وضع خلیفه را به خدا وا می گذاریم . خدا خودش به حساب او می‌رسد[1].

برای تفصیل رك : العصبیة عندالعرب فی‌الجاهلیة والاسلام حتی زوال دولة بنی امیة ، علی مظهر . احزاب المعارضة السیاسیةالدینیة فی صدرالاسلام، الخوارج والشیعة ، یولیوس قلهاوزن . الفرق بین‌الفرق ، ابو منصور بغدادی .

تمدن عرب در این عصر

تمدن عرب در زمان بنی‌امیه گسترش یافت . شهرها و مسجدها و قصرها ساخته شد حجاج شهر « واسط » را بین کوفه وبصره بنا نهاد. سلیمان بن عبدالملك « لدّ » را ساخت و حتی عده‌ای از خلفا در بادیهٔ شام ییلاق و قشلاق بوجود آوردند . ثروت سرشار از تمام نقاط

۱ـ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۳۵۳ .

امپراطوری اسلام ، به شام و دمشق سرازیـر شد و رفته رفته شهرهای دیگر هم ثروتمند شدند چنانکه نوشته‌اندکـه در زمان خلافت عمربن عبدالعزیزمردی می‌خواست زکات‌پرداخت کند درسرتاسری امپراطوری اسلامی مستحقی پیدا نمی‌کرد .

علل این تمدن و ثروت ازبسیاری جهات حیات عرب ومسلمانان را تغییر داد .

حجاز سرزمینی بود فقیر و لم یزرع ، وقتی اسلام آمد وحجاز مرکز دولت وامپراطوری‌شد ثروت کثیری از راه مالیات بدانجا سرازیر شد . چون اسلام انتشار یـافت و دولت بنی امیه در خارج از حجاز مستقر شدند دو جریان جدید رخ داد : مـردم از نظر شرعی و بخاطر نزدیکی بخدا صدقات بسیاری خاص حجاز کردنـد تا قسمتی از زکات به مسلمانـان مکه و مدینه برسد .

دولت اموی سیاستش چنـان اقتضا می‌کرد کـه مردم حجاز را بوسیلهٔ مادیات سرگـرم کنند تـا بـا پرداختن به تمتع دنیـا ، از طلب سلطنتی که بخاطر تمتع دنیوی مورد آرزوی خواهندگان است مشغول دارند و از اصرار درکسب خلافت منصرف کنند .

در حجاز ثروت زیـاد شد مردم آنجا در عیش و عشرت غرق گشتند . قصرهـا و خانه‌هـای رفیع ساخته شد . مجالس لهو و محافل عیش برپا گردید . بازیهای نرد وشطرنج وشکار واسب دوانی سرگرمی مردم شد . رفته رفته مجالس شراب و عیاشی جای گزین سرگرمیهای سالم گردید و این مجالس عیش و نوش و فساد شهرهای امپراطوری اسلام را یکی بعد از دیگری فرا گرفت[1].

۱– عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۳۵۴ و ۳۵۵ .

برای تفصیل رک : المجتمعات الاسلامیة فی‌القرن الهجری الاول ، شکری فیصل . الحیاة العربیة فی‌المئة سنةالاولی بعد وفاةالنبی العربی ، جبرائیل الجبور .

نسل جدید

فتوحات اسلامی عرب را با دیگرملتها معاشر کرد، نتیجةً عربها بادختران ملل دیگر ازدواج کردند ودرنتیجه نسل جدیدی به‌دنیا آمدند از عرب و غیر عرب . این نسل جدید بیشتر از خود عرب در لهو و لعب فرو رفتند ،کنیزکان در مجالس عیاشی ظاهر شدند و شعرا هم آنها را در شعر داخل کردند و این یکی باب جدیدی در لهو و لعب گردید . موسیقی هم رونق بخش آن مجالس شدکه در این قسمت هم هنر و ذوق ایرانی و رومی دخیل بود . البته حجاز مرکز این تحول و مردم حجاز سازندگان این دگرگونی بودند[۱] .

برای تفصیل رک : التاریخ السیاسی للدولة العربیة ، عبدالمنعم ماجد . تاریخ العراق فی‌ظل الحکم الاموی السیاسی ، علی حسن ، تاریخ‌الدولة العربیة من ظهورالاسلام الی نهایة الدولة الامویة ، قلهاوزن . الدولة الامویة فی‌الشام ، انیس زکریا النصولی. الاسلام والحضارة العربیة ، محمدکرد علی . الجواری المغنیات، فاید العروس . مجالس الادب عند نساء العرب ، وداد سکاکینی .

جنبش علمی و فقهی

دگرگونی‌عرب منحصر به‌جنبهٔ اجتماعی‌نشد بلکه‌این دگرگونی در جنبه‌های دیگری هم بظهور رسید . زبان و نحو و ادبیات و فقه و طب و علم کلام (که عبارت از دفاع از عقاید دینی با دلایل‌عقلی‌است)

۱– عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۳۵۵ .

دچار این تحول گردید . زندگی سیاسی ازجنبهٔ نظری در بیرون کشیدن آراء در صحت خلافت و شروط حکم گسترش پیدا کرد واز نظر عملی هم قیام احزاب و مبارزه در راه پیروزی مبادی آن احزاب ، توسعه یافت؛ البته درمحافل علم با جدال و مباحثه و در میادین جنگ با نبرد و مبارزه . علاوه بر شیعه و سنی و مرجئه و خوارج ، معتزله هم در عصر اموی بظهور رسید که این یکی عقل را در امور دین حَکَم قرار دادند . البته در این مورد از فلسفه متأثر بودند که به تازگی در میان عرب رخنه کرده بود ، اما علمای اهل سنت (غیر از خوارج و معتزله و غلاة شیعه) عقل را از قضاوت در امور دینی ناتوان می‌دانستند و در این مسائل داوری را بعهدهٔ وحی و به اخباری که در این مورد رسیده بود می گذاشتند[1] .

برای تفصیل رك : فجرالاسلام ، احمد امین . الملل والنحل ، شهرستانی . احزاب المعارضة السیاسیة الدینیة فی صدرالاسلام ، الخوارج والشیعة ، یولیوس قلهاوزن .

انواع ادبیات عرب در عصر اموی

ادبیات عرب در این عصر به دو نوع تقسیم می‌شود :

الف ـ ادبیات جدید ، که عبارت بود : اولاً علوم یا ادبیاتی که اسلام اقتضا می کرد نظیر علوم قرآن و حدیث و فقه و علوم زبانی و تاریخ و جغرافیا که این نوع را علوم اسلامی نامیده‌اند . ثانیاً آنچه تمدن اسلامی ایجاب می کرد از قبیل علومی که از یونان و ایران وغیره نقل شد و این نوع را ادبیات دخیل نامیده‌اند .

۱ـ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۳۵۵ و ۳۵۶ .

ب ـ ادبیات قدیم که در عصر صدر اسلام و خلفای راشدین موجود بود نظیر شعر و خطابه و امثال و غیره .

بطور خلاصه درعصر اموی ادبیات جاهلی نضج گرفت وادبیات اسلامی بوجود آمد و نقل از ادبیات بیگانه آغاز شد .

از آنجایی که هرعلمی همانند موجودات زنده برای خود ادواری دارد که عبارت است از : دور تکوین (ولادت) ، دور نمو (طفولیت) ، دور بلوغ (جوانی) ، دورنضج (کهولت) ، دور تشعب (پری) . می‌بینیم که پاره‌ای از علوم در عصری بوجود می‌آید ، در عصری دیگر نمو می کند و درعصری دیگر بدوربلوغ می‌رسد و گاهی یك علم در یك عصر ادوار گوناگون خود را طی می کند .

عصر اموی دورهٔ آغاز تمدن اسلامی یا دولت اسلامی است . اکثر علوم در این عصر بوجود آمده؛ در عصرهای بعدی نمو و نضج یافته‌اند .

بعد از اسلام دو قسم از علوم بوجود آمد : علوم اسلامی ، علوم دخیل .

منظور از علوم اسلامی ، علومی است که اسلام آنها را اقتضا می کرد و عبارتند از : علوم دینی ، علوم زبانی ، تاریخ و جغرافیا[1] .

علوم دینی

منظور ازعلوم دینی، علومی‌است که ازقرآن وحدیث استخراج

۱ــ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۲۳۶ و ۲۳۷ .

شده و مهمترین آنها علوم قـرآن ، و حدیث و فقه است . هریك از اینها دارای شاخه‌هایی است که بتوالی نسلها بوجود آمده است . در عصر اموی این علوم در مـرحلهٔ تکوین بودنـد و عبارت بودند از : قراءت قرآن ، حدیث (ضبط حدیث) و فقه .

بصره و کوفه

بصره و کوفه در بادی امر بخاطر اقـامت سپاهیان بنا شده بود ولی بمرور زمان که اقامت‌سپاهیان طولانی‌شد ، شروع کردند به‌ساختن بازارها و قصرها . عربها بـه این دو شهر نقل مکان کـردند و عادات و اخلاق جاهلیت را با خود بدانجا بردند و در آنجا به چند قبیله تقسیم شدند : عرب یمن در یك طرف شهـر و عرب حجاز در طـرف دیگر شهر اقامت گزیدند و درآنجا بازارهای ادب همانند بازارهای جاهلی برای مفاخره و شعر خواندن بنا نهادند که مشهورتـرین آنها در بصره «مِربَد» بود که یکی از بازارهای آنجا و معروف به«سوق‌الابل» بود و بعدهـا محلهٔ بـزرگـی شد و مجالس شعر و ادب در آنجا تشکیل می یافت .

در صدر اسلام مدینه پایتخت مسلمانـان و مقر دانشمندان بود . ولی در زمان بنی‌امیه مخصوصاً بنـا به سیاست عبدالملك مروان شعرا و ادبا از شهرها و جاهای دیگر به بصره گرد آمدند تا جایی که دراین زمان شام دارالخلافه و بصره دارالعلم شد و در سرتاسری قلمرو بنی امیه شاعر و خطیبی نماند مگر اینکه به بصره و کوفه آمدند .

بنابراین مقدمات، بصره و کوفـه در عصر اموی مرکـز علم و ادب و ملجاء شعرا و خطبا گردید و شعرا و خطبا در مربد یـا جاهای دیگر به مفاخره و مناظره برخاستند[1].

البته بصریون درلغت وادب عمیق‌تر ازکوفیون بودند وکوفیون دانش و ادب را از بصریون یـاد می‌گرفتند. اما شعر مخصوصاً در کوفه بیشتر از بصره بود.

برای تفصیل رك: دائرة المعارف الاسلامیة. تاریخ آداب اللغة العربیة، جرجی زیدان.

قراءت قرآن

قدیمترین علوم شرعی اسلامی علم قراءت قرآن است. قراءت در صدر اسلام شأنی بزرگ داشت. کسانی را که قرآن حفظ داشتند «قراء» می‌گفتند به مرور مردم هرشهر در قراءت قرآن از یك قاری پیروی کردنـد و از بین قراءتهای متعدد قرآن، هفت قراءت مشهور مورد قبول عامه واقع شد واین هفت قراءت اصول علم قراءت گردید. البته بعضی‌ها ده قراءت دانسته‌اند[2].

این «قراء» هفت‌گانه که اغلب‌شان موالی هستند وبعضیها بعداز دورهٔ اموی زیسته‌اند عبارتند از:

۱ــ الاغانی، ج ۲، ص ۱۸۲ و ج ۳، ص ۵۱.

۲ــ جرجی زیدان، ج ۱، ص ۲۴۱.

۱ـ عبدالله بن کثیر (متوفی ۱۲۰ هـ .) از موالی و اصلش از فارس بود[1].

۲ـ عاصم بن ابی النجود (متوفی در ۱۲۷ هـ .)[2].

۳ـ عبدالله بن عامر یحصبی (متوفی در ۱۱۸ هـ .) .

۴ـ علی بن حمزه ابوالحسن کسائی (متوفی ۱۸۹ هـ .) .

۵ـ حمزة بن حبیب زیات (متوفی ۱۵۶ هـ .) .

۶ـ ابو عمرو بن علاء (متوفی ۱۵۵ هـ .) .

۷ـ نافع بن ابی نعیم (متوفی ۱۶۹ هـ .) اصلا اصفهانی بود.

برای تفصیل رك : القراءات واللهجات ، عبدالوهاب حمودة . الاتقان فی علوم القرآن ، سیوطی . البرهان فی علوم القرآن ، زرکشی .

کتابهای قراءت قرآن

قراء هفت گانه اصول قراءات خود را در کتابهایی تدوین نکرده‌اند اما قراءات آنان با اسناد نقل شده و بعد از نضج تمدن اسلامی در بغداد و قرطبه و غیره کتابهایی در علم قراءت تألیف شده که مشهورترین آنها عبارتند از :

۱ـ کتاب الایضاح فی الوقف والابتداء، تألیف محمد بن قاسم انباری متوفی در ۳۲۸ هـ .

۲ـ کتاب التیسیر فی القراءات السبع، تألیف ابن صیرفی متوفی در ۴۴۴ هـ .

۱ـ ابن خلکان ، ج ۱ ، ص ۲۵۰ .

۲ـ الفهرست ، ص ۲۹ .

۳- جامع البیان فی‌القراءات السبع ، تألیف ابن صیرفی‌متوفی در ۴۴۴ هـ .

۴- مفردات القـراءات السبـع ، تـألیف ابن صیرفی متوفی در ۴۴۴ هـ .

۵- حرزالامانی و وجه‌التهانی فی‌القراءات السبـع . منظومه‌ای است از محمد بن فیره شاطبی متوفی در ۵۹۰ هـ .

۶- المقدمة الجزریه فی علم‌التجوید ، منظومه‌ای است از ابن جزری متوفی در ۸۳۳ هـ .

برای تفصیل رك : التیسیر فی‌القراءات السبع، ابن‌الصیرفی. کتاب النشر، ابن‌الجوزی . الفهرست ، ابن‌الندیم .

تفسیر

عربها در آغاز دعوت اسلام هروقت سوره یـا آیه‌ای خوانده می‌شد نظر به‌آشنایی به‌مفردات وترکیبات، معانی‌آیات را می‌دانستند و کاملا درك می‌کردند چون قرآن به‌زبان آنان وسبك بلاغت‌شان بود. وانگهی اغلب مطالب قرآن دربارۀ احوال آن زمان‌بود بنابراین‌فهمش ساده می‌نمود و هرگاه در فهم مطلبی به اشکال بر می‌خوردند از پیغمبر می‌پرسیدند او هم شرح می‌داد و اصحاب آنـرا حفظ می‌کردند و به همدیگر نقل می‌نمودند و تابعین هم از اصحاب یاد می‌گرفتند .

وقتی اسلام به صورت دولتی بزرگ درآمد مسلمانان به احکام و قوانینی‌که از آن استنباط می‌شد نیازمند شدند توجه به تفسیر فزونی یافت وقراء ومفسرون مرجع مسلمانان شدند تاآنان احکام را استخراج

نمایند . اینها اولین فقهایی بودند که در آغاز اسلام و تا اواخر قرن اول تفسیر را بطور شفاهی به همدیگر نقل می کردند .

بنا به مشهور اول کسی که تفسیر تدوین کرده ، مجاهد متوفی در ۱۰۴ ه . است ولی درواقع اول مفسر درجهان اسلام ابن‌عباس عموزادهٔ حضرت پیغمبر است . شاید تفسیر مجاهد همان تفسیر ابن‌عباس است که مجاهد آنرا روایت کرده است[1]. شیعیان هم قدیم ترین تفسیر را به حضرت امام محمد باقر نسبت می‌دهند .

برای تفصیل رك : فجرالاسلام ، احمد امین . دائـرة المعارف الاسلامیة . الفهرست ، ابن الندیم .

حدیث

حضرت رسول افصح مردم بود . اقـوال او همه‌اش راهنمای سعادت و وسیلهٔ حل مشکل بود روی همین اصل مسلمانان مشتاق بودند که گفتارهای آن حضرت را به خاطر بسپارند. وانگهی برای فهم معانی قرآن از جمله چیزهای مورد نیاز اقوال پیغمبر بود . حدیث عبارت از قول پیغمبراست وقدیمترین کسانی که آنها را شنیده‌اند وحفظ کرده‌اند، صحابه بودند .

احادیث نبوی بـا عباراتی بیان شده که در فصاحت و بلاغت و ایجاز و بیان بعد از قرآن قرار گرفته ، تأثیر احادیث نبوی در ادبیات عرب در درجهٔ بعد از قرآن است . مخصوصاً حکم و جوامع کلم آن

۱ــ الفهرست ، ص ۳۳ .

حضرت بهترین نمونه برای هرادیب و عالی ترین زیور برای آرایش سخن هر کاتب و خطیب می‌باشد .

در صدر اسلام برای یاد گرفتن احادیث نبوی از شهرهای دور به مکه و مدینه و بصره و کوفه مسافرت می کردند .

جعل حدیث

بعد از قتل عثمان ، جعل حدیث و اختلافات مسلمانان دربارهٔ خلافت سبب شد که هرفرقه برای اثبات ادعای حقانیت خود به‌استنباط ادله و استخراج احادیث بپردازند و بمرور فرقه‌های مختلف به جعل احادیث از خود پرداختند . مثلا مهلب بن ابی صفره احادیثی از خود جعل کرد تا امر مسلمانان را تقویت کند و خوارج را تضعیف نماید[1] .

وقتی فتنه‌ها از میان برخاست ومسلمانان شروع به تحقیق دربارهٔ احادیث کردند تا صحیح را از فاسد جدا سازند کتابهای زیادی دراین مورد تألیف کردند و برای احادیث مراتب معین نمودند و اصطلاحات خاصی برای این مراتب وضع کردند مانند : صحیح ، حسن، ضعیف، مرسل، منقطع، معضل، شاذ، غریب[2] .

مشهورترین محدثان زمان بنی‌امیه که بعضیها بعد از بنی امیه زیسته‌اند عبارتند از :

۱ـ ابن خلکان ، ج ۲ ، ص ۱۴۶ .

۲ـ ابن خلدون ، ج ۱ ، ص ۲۶۸ .

۱- ابن‌ابی ملیکه متوفی در۱۱۹ ﻫ . که ازبزرگترین شاگردان ابن عباس بود .

۲- اوزاعی عبدالرحمن بن عمرو متوفی در ۱۵۹ ﻫ . ، محدث و فقیه شام که خیلی‌ها ازجمله‌عبدالله‌بن مبارك ازاو یادگرفته‌اند .

۳- حسن بصری ، فقیه و محدث مشهور بصره که از قدیمترین متکلمان است متوفی در ۱۱۰ ﻫ .

۴- شعبی ، ابوعمر و عامر بن شرحبل متوفی در ۱۰۴ ﻫ .

مشهور آنست که تدوین‌حدیث تازمان‌عمربن عبدالعزیز (آغاز قرن دوم) بدرازا کشیده، الا اینکه از زمان‌حضرت‌رسول بعضی‌احادیث تدوین می‌شد . مثلا تدوین عبدالله بن عمرو بن عاص معروف است . ولی اصحاب و تابعین اول به پیروی از پیغمبرکه می‌ترسید مسلمانان با پرداختن برکارهای دیگر از قرآن غافل شوند ، از تدوین احادیث اکراه داشتند ولی این امر از پرداختن بعضی ازتابعین به‌تدوین پاره‌ای احادیث جلوگیری نکرد . تااینکه در زمان‌عمربن عبدالعزیز مسلمانان بتدوین عمومی پرداختند و اول‌کسی‌که به این امر پرداخت ابن‌شهاب زهری متوفی در ۱۲۴ ﻫ . بود . در بصره نیز سعید بن ابو عروبه و ربیع بن صبیح و در شام ولیدبن مسلم ، در ری جریربن عبدالرحمن، در خراسان عبدالله بن مبارك ، درکوفه ابو بکربن ابی‌شیبة بود . بعد از اینها قدیمترین‌کسی‌که در احادیث کتاب تدوین و تألیف‌کرده مالك بن انس است و نام‌کتابش « الموطأ » می‌باشد .

برای تفصیل رك : فجرالاسلام ، احمد امین . دائرة المعارف الاسلامیة . الخطط ، المقریزی . جامع بیان‌العلم . ابن عبدالبر . قوت‌القلوب ، مکی . تمهید لتاریخ الفلسفة الاسلامیة ، مصطفی عبدالرزاق .

فقه

وقتی اسلام بصورت حکومتی بزرگ درآمد امرای اسلام نیازمند احکامی شدند تا مردم در میان خود و روابط و معاملاتشان از روی آنها حکم کنند ونظر بدهند پس مراجعه کردند به‌قرآن وحدیث، و احکام را از آن استخراج نمودند و حکومت خود را با آنها نظم دادند و بین مردم از روی آنها حکم نمودند .

مسلمانان احکام خود را از قرآن و حدیث استخراج کردند و هنوز دو قرن نگذشته بود که فقه اسلامی تدوین یافت .

اساس فقه اسلامی قرآن است . در زمان حیات پیغمبر مسلمانان احکام خود را از پیغمبر می‌پرسیدند وآن حضرت بطور شفاهی برایشان بیان می‌داشت . در آن زمان نیازی به نظر یا قیاس نبود . اما وقتی پیغمبر رحلت کرد صحابه به قرآن و سنت رجوع کردند . قراء قرآن اولین فقهای مسلمانان بودند . البته آنان هم دربارهٔ مسائل شرعی از صحابه یاری گرفتند منتها وقتی کشورهای اسلامی توسعه یافت طبعاً احکام فقهی نیز رو به تکامل رفت و فقیهان و دانشمندان علوم دینی به وجود آمدند .

نخستین فقیهان اسلام صحابهٔ حضرت پیغمبر بودند واولین‌آنان نیز خلفای راشدین بودند . بعد از آنان عبدالرحمن بن عوف ، ابی‌بن کعب ، عبدالله بن مسعود، معاذ بن جبل ، عمار بن یاسر. زیدبن ثابت، سلمان ، ابوالدرداء و ابو موسی اشعری بودند . فقیهان بعدی تابعین

بودند و بدین ترتیب فقه اسلامی بوسیلهٔ این فقها در جهان اسلام پخش شد .

در صدر اسلام ، فقه و قراءت و تفسیر و حدیث یك علم بودند. اما رفته رفته این علوم از همدیگر جدا شدند و هر کدام به‌صورت علم مستقلی درآمدند . و وقتی فقه علمی مستقل گردید دانشمندان این علم را « فقیه » نامیدند . فقها مقامی بزرگ در حکومت اسلامی داشتند چنانکه کارهای بزرگ حکومتی توسط رأی فقها حل و فصل می‌شد[1].

برای تفصیل رك : فجرالاسلام ، احمد امین . محاضرات فی تاریخ الفقه الاسلامی ، محمد یوسف موسی . تاریخ التشریع الاسلامی ، محمد خضری . دائرة المعارف الاسلامیة .

علوم زبانی

منظور از علوم زبانی ، علومی است که به ضبط زبان عربی مربوط می‌شود از قبیل صرف و نحو و غیره ، که از بین همهٔ آنها تنها نحو و حرکات و نقطه در عصر اموی تکوین یافت .

نحو

عرب در هنگام ظهور اسلام اعراب کلام خود را همچنانکه در قرآن آمده رعایت می کردند ، مگر موالی و دیگر بیگانگان که حتی درزمان خودحضرت رسول هم درتلفظ واعراب کلمه‌ها اشتباه می کردند چنانکه در حضور پیغمبر از مردی که در اعراب کلمه‌ها خطا کرده بود

۱ـ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۲۴۸ .

یاد کردند ، فرمود « ارشدوا اخاکم فقد ظلّ »[۱] . الا اینکه این تلفظ غلط بعد از فتوح و انتشار عرب در جاهای دیگر ، بیشتر شد و رهبران و عاملان نگران این اشتباهات ــ مخصوصاً در قراءت قرآن گردیدند و درنتیجه نیاز شدیدی به ضبط قراعد زبان عربی احساس نمودند .

واضع یاتدوین کنندهٔ علم نحو بالاجماع ابوالاسود دؤلی متوفی در ۶۹ ه . می‌باشد که گفته است این علم را ازعلی علیه السلام آموخته است، منتها قواعدی که ابوالاسود وضع کرده کامل برای رفع نیازنبوده بلکه قاعده‌هایی برای تمیز منصوب از مرفوع و اسم از فعل و غیره ضبط نمود . البته در دورهٔ آینده علم نحو نضج گرفت و بصورت کاملی درآمد[۲].

حرکات

در اوایل اسلام قرآن در سینه‌های قراء محفوظ بود و در سایهٔ دقت و توجه آنها باکی از اختلاف قراء ات نمی‌رفت . حتی تا نیمهٔ قرن اول مسلمانان قرآن را بدون نقطه و حرکه می‌خواندند ولی رفته رفته ، ضبط حرکات کلمه‌ها مورد نیاز قرار گرفت و اول بارکسی که باین امر موفق شد ابوالاسود مذکور بود که برای فتحه ، نقطه‌ای در بالای حرف قرار داد وبرای ضمه نقطه‌ای درسمت راست و برای کسره نقطه‌ای درزیرحرف گذاشت[۳]. عربها ازاین ببعداین حرکات را بکار بردند

۱ــ المزهر ، ج ۲ ، ض ۱۹۹ .

۲ــ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۲۵۱ و ۲۵۲ .

۳ــ الفهرست ، ص ۴۰ .

و معمولا این نقطه‌ها (حرکات) را به‌رنگی غیر از رنگ خود حروف می‌نوشتند[۱].

نقطه

عرب وقتی خط خود را از سریانی و نبطی اقتباس کرد خالی از نقطه بود چون خطوط سریانی حتی تا امروز نقطه ندارد. مسلمانان رفته رفته متوجه شدند که تشخیص حروف متشابه مانند «س» و «ش» و «ب» و «ت» بدون نقطه دشوار می‌نماید. بنابراین آنچنانکه ابن خلکان حکایت می‌کند «حجاج بن یوسف در زمان عبدالملک‌بن مروان کاتبان خود را وادار کرد تا علامتهایی برای تشخیص حروف وضع کنند، گفته می‌شود که نصربن عاصم براین امر پرداخت و نقطه را اختراع کرد.[۲] البته نقطه‌هایی که نصر بکار برد ابتدایی و ناقص بوده، رفته رفته بوسیلهٔ دیگران نقطه هم شکل کامل بخود گرفت و بصورت امروزی درآمد[۳].

برای تفصیل رك: ضحی‌الاسلام. احمد امین. دائرة المعارف الاسلامیة.

تاریخ و جغرافیا

عرب جاهلی غیر از اخبار پراکنده چیزی به‌نام تاریخ نداشت.

۱- جرجی زیدان، ج ۱، ص ۲۵۲ و ۲۵۳.
۲- ابن خلکان، ج ۱، ص ۱۲۵.
۳- جرجی زیدان، ج ۱، ص ۲۵۶ و ۲۵۷.

وقتی اسلام ظهور کرد، و مسلمانان بفتوحات وجنگها پرداختند همانند دیگر علوم بـه وضع تـاریخ آغازکـردند . تـاریخ عرب دو شاخه پیموده است :

۱ـ تاریخ اسلام که عبارت است از تـاریخ حوادث و قضایای مسلمانان و شرح حال مردان بزرگ آنان .

۲ـ تاریخ ملل دیگر که از زمان بنی امیه بنقل و شرح آن اقدام نمودند . چون خلفای بنی‌امیه به شناخت اخبار مشاهیر ملل دیگر بسیار راغب و مشتاق بودند .

معاویه هرشب تـا پاسی از شب گـذشته ، بـا اصحاب اخبار می‌نشست و آنان از اخبار و ایام عرب و عجم و سیاستمداران هر قوم و جنگها و فتوحات و تدابیر ملل عالم برایش نقل می‌کردند. بعد یك سوم شب را می‌خوابید آنگـاه بیدار می‌شد و غلامـانی کـه بحفظ و خواندن کتب تاریخ مأمور بودند می‌آمدند و در حضور او بخوانـدن کتابهای تاریخ می‌پرداختند[۱].

اما تدوین تاریخ بزبان عربی از زمان بنی‌امیه آغاز شد . صاحب الفرست ازکتابهایی در موضوعات مختلف نـام می‌بردکه ابو محنف ازدی از اصحاب علی (ع) تألیف کرده ، حاوی تـراجم مشاهیر و غیره بوده . و نیز ازکتاب دیگری نام می‌برد که درقرن دوم هجری درسیرت معاویه و بنی‌امیه تألیف یـافته . الا اینکه ازکتب تـاریخ و ادب که در عصر بنی‌امیه تألیف شده چیزی تا امروز بدست نیامده است[۲].

۱ـ مسعودی ، ج ۲ ، ص ۵۲ .

۲ـ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۲۵۷ و ۲۵۸ .

از جمله علوم تاریخی که در عصر بنی‌امیه بوجود آمده علم انساب است که هرچند از علوم دورهٔ جاهلی بود ولی مسلمانان صدر اسلام هم برای اثبات انسابشان بدان نیازمند شدند و اول کسی که بدان محتاج گشت زیاد بن ابیه بود که معاویه وی را بخود منسوب کرد تا بوسیلهٔ او بر دشمنانش پیروز گردد.

و اما علم جغرافی از علوم دخیل است که عربها از دیگر ملل نقل کرده‌اند، هرچند از عصر بنی امیه آغاز شده ولی نضج و تکامل آن در دورهٔ عباسی بوده است[1].

برای تفصیل رك: دائرة المعارف الاسلامیة. فجرالاسلام، احمد امین.

علوم دخیل

منظور از علوم دخیل، دانشهایی است که مسلمانان از دیگران به زبان عربی نقل کرده‌اند که عبارت از علوم یونان و ایران و هند و غیره است که بنا برمشهور این جمله در دورهٔ عباسی انجام یافته، الا اینکه عربها از زمان بنی‌امیه به نقل آنها آغاز کرده بودند منتها چیزی از آن ترجمه‌ها تاکنون بدست نیامده است.

گویا اول کسی که براین امر پرداخته، خالد بن یزید بن معاویه متوفی درسال ۸۵ ه. است که او را حکیم می گفته‌اند. خالدبن یزید بعد از وفات برادرش معاویهٔ دوم درخلافت چشم داشت ولی مروان‌بن‌حکم حکومت را از او گرفت و درنتیجه خلافت از دودمان ابو سفیان به

۱– جرجی زیدان، ج ۱، ص ۲۵۹.

دودمان مروان منتقل شد . وقتی خالدکه دارای هوشی سرشار بود از خلافت ناامید گشت به‌کسب دانش پرداخت ، و از یك راهب رومی بنام مریانوس علم شیمی آموخت . آنگاه دستور دادکه این علم را به زبان عربی نقل کنند و مردی بنام اسطفان قدیم براین کار پرداخت واین نخستین ترجمه در عالم اسلام است از زبانی به زبان دیگر[1].

خالد در علم نجوم هم علاقه داشت و برای ترجمه این علم‌هم مخارجی صرف کرد اما ازاین ترجمه‌ها هنوز چیزی پیدا نشده .

پاره‌ای از دانشمندان شام هم به نقل بعضی ازکتابهای طب پرداختند . ازجمله طبیبی بنام ماسرجویه معاصرمروان‌بن‌حکم وساکن بصره ،کتابی در طب به عربی ترجمه‌کرده و عمربن عبدالعزیز این کتاب را در خزائن کتب در شام پیداکرده و علما را به‌پخش و نشرآن ترغیب نموده است .

بگفتهٔ ابن الندیم ، سالم‌که کاتب هشام بن عبد الملك بود رسائل ارسطو به اسکندر را ترجمه‌کرده است[2].

نثر تفصیلی

دیوان رسائل

طرزکتابت ایجازی و اختصاری قدیم ، در اثر توسعهٔ قدرت

۱ــ الفهرست ، ص ۲۴۲ و ۲۴۴ .

۲ــ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۲۵۹ و ۲۶۰ .

حکومت عـرب ، و کثرت وظایف مملکتی در دورهٔ امویـان تطور و گسترش پیدا کرد ودواوینی نظیر: دیوان مالیات ، دیوان مهر وامضای خلیفه و دفتر نامه‌های رسمی به دواوین عهد خلفا اضافه شد . البته در تشکیل آنها از فکر و روش نویسند گان غیر عربی هم استفاده کردند. پیش از این در عراق و فارس با روش ایرانی و در شام باروش وزبان یونانی و در مصر با زبان قبطی دفاتر را می‌نوشتند. اما وقتی عبدالملك بن مروان روی کار آمد تمام دفاتر به زبان عربی بر گردانده شد وازآن ببعد زبان و خط عربی زبان و خط دفاتر دولتی گردید .

رفته رفته رسائل رو به اتساع گذاشت چنانکه پیش از انقضای حکومت بنی‌امیه رسالـه به صورت کتابت درآمـد و دارای اصول و قواعد شد و بالاخره ترسل در این عصر هنری رسمی گردید[۱].

اول کسی که در ترسل تفوقی بدست آورد ابو علاء سالم است که به زبان عربی ویونانی تسلط داشت. بعد از او شاگردش عبدالحمید بن یحیی راه و رسم کتابت فارسی را در عربی وارد کرد و دراین هنر به مقام پیشوائی رسید[۲].

برای تفصیل رك : الفن و مذاهبه فی‌النثر العربی ، شوقی ضیف . رسائل البلغاء ، محمدکرد علی . تطورالاسالیب النثریة ، انیس مقدسی . من حدیث الشعر والنثر . طه حسین .

عبدالحمید بن یحیی کاتب

ابو غالب عبدالحمید بن یحیی بن سعید عامری اصلا ایرانی به

۱ـ الوسیط ، ص ۱۲۷ .

۲ـ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۳۷۷ - ۳۷۵ .

سال ۶۰ ه‍ . درشهر انبار بدنیا آمد[1] ولی بعد ساکن شام شد. درجوانی معلم کودکان بود ، بعد نویسندگی را پیش دامادش ابوالعلاء سالم بن عبدالله کاتب هشام بن عبدالملك آموخت . و دبیر یزید بن عبدالملك شد وقتی مروان بن محمد والی ارمنستان و آذربایجان شد ، دبیر او گردید وپس از رسیدن مروان بخلافت عبدالحمید هم با او از ارمنستان به دمشق آمد و کاتب اول خلافت اموی شد .

درشورش خراسانیان و کشته شدن خلیفه، عبدالحمید نیز به‌سال ۱۳۲ ه‍ . در بوصیر به قتل رسید[2].

عبدالحمید در علوم انسانی و عربی دانش وسیعی داشت باتفاق اهل ادب او استاد هنرکتابت رسائل است و اول‌کسی است که راه نامه نگاری را هموار کرده و بخشهای آن را جدا نموده . رسائل را طولانی داشته و بلاغت را در ترسل بکار برده است .

رسائل عبدالحمید زیاد از هزار است که بعضی از آنها کوتاه و بعضی بلند می‌باشد .

ابوهلال عسکری گفته « عبدالحمید کاتب امثلهٔ کتابت را از زبان فارسی استخراج کرد و تحویل زبان عربی داد » در تعقیب همین نظر عسکری می گوید « و دلیل این ادعا آنست که تراجم خطب فرس و رسائلشان بطرز خطب عرب و رسائل آن است . فرس هم امثالی دارد نظیر امثال عرب ازلحاظ معنی و صیغه ، وچه بسا لفظ فارسی درپاره‌ای از آنها فصیح‌تر از لفظ عربی است »[3].

۱ـ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۷۲۳ .
۲ـ جرجی زیدان، ج ۱ ، ص ۳۵۶ .
۳ـ کتاب الصناعتین ، ص ۶۹ .

عبدالحمید اندك شعری هم داشته که ابن قتیبه ابیاتی از آنها را روایت کرده است[۱].

برای تفصیل رك : نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز. ش ۱۲۲ . امراءالبیان، کرد علی . رسائل عبدالحمید بن یحیی ، شیخ طاهر جزائری .

روایت و تألیف

در عصر اموی روایت گسترش یافت ، قاریان قرآن قراءت و تفسیر قرآن را روایت کردند محدثان احادیث حضرت رسول را از پیشینیان و صحابه روایت کردند . علمای لغت و امثال و نحو و ادب و تاریخ هم به روایت پرداختند . آنچنانکه از کتاب « الفهرست » معلوم می‌شود تدوین تا این زمان معمول بوده در عصر اموی مألوف شد . معاویه به عبید بن شریر ، دستور داد که اخباری را که برایش نقل می‌کرده تدوین کند . در این عصر اولین تدوین به معنی تألیف منسوب است به وهب بن منبه (متوفی ۱۱۴ ه .) در اخبار . و در فقه هم تألیفی به محمد بن عبدالرحمن عامری (متوفی ۱۲۰ ه .) نسبت داده شده. و درحدیث هم تألیفی به محمد بن مسلم زهری (متوفی۱۲۴ ه .) منسوب است . متأسفانه از این تألیفات و تدوینها چیزی به ما نرسیده است[۲] .

برای تفصیل رك : الفهرست ، ابن‌الندیم، تاریخ الادب العربی، عمرفروخ .

۱ـ الشعر والشعرا ، ص ۵۵۳ .

۲ـ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۳۷۹ .

خطابه در این دوره

خطابه در این دوره دنبالهٔ خطابه در صدر اسلام است. اما چند چیز بر آن علاوه گشت: از جمله خطابـه در این عصر طولانی شد، چون از لحاظ دگرگونی اداری و سیاسی و تبلیغ اوامر دولت، خطبا بناچار سخن را بسط و گسترش دادند. انقلابات و جنگها نیز والی یا فرمانـدهان را وادار کرد که برای اقناع طرف و تهدید شنونـده خطابه های مفصلی القا کنند. از طرف دیگر دراین عصر طبقهٔ مولدین بوجود آمدند (آنان که یکی از پدر ومادرشان عرب و دیگری غیرعرب بود)، این طبقه سخن موجز عرب را همانند خود عرب نمی‌فهمیدند؛ ازاین نظر خطیب نیز مجبور می‌شد یك معنی را با ترکیبهای متشابه ونزدیك بهم بیان دارد. این مسأله هم یکی‌ازعلتهای طولانی بودن خطابه بود.

از اختصاصات خطابه دراین دوره یکی هم وجود عنصر تهدید بود، چون حاکمان اموی در آغاز کار خطابشان به مخالفان حکومت بود روی همین اصل، غالباً این قبیل خطابه‌ها حاوی تهدیدات سختی است[1].

برای تفصیل رك: جمهرة خطب العرب، احمد زکی صفوت. امراءالبیان، محمدکردعلی. اعلام الادب فی عصر بنی امیة، محمد عبدالمنعم خفاجی. دراسات فی‌الادب الاسلامی، محمد خلف الله.

۱- عمر فروخ، ج ۱، ص ۳۷۳ و ۳۷۴.

خطبای مشهور این دوره

زیاد بن ابیه

ابو مغیره زیاد بن سمیه مشهور به زیادبن ابیه به‌سال اول هجری در مکه بدنیا آمد[۱]. مادرش سمیه کنیزی از طائف وپدرش نامعلوم بود و به همین سبب مردم او را زیاد بن سمیه می‌نـامیدند ، ولی بعدها به زیاد بن ابیه مشهور گشت .

زیاد مردی بسیار هوشیار و مدبر ومقتدر بود. حضرت علی (ع) او را امیر فارس کرد. بعد از شهادت آن حضرت (۴۰ هـ .) معاویه به لطایف حیل وی را به نسب خود ملحق نمود و او را برادر پدری خود خواند و بدین ترتیب او را بسوی خویش جلب کرد وحکمرانی بصره و خراسان و سمنان و سپس هند و بخارا را به وی سپرد[۲].

زیاد از مشهورترین خطبای دورهٔ اموی است خطبه‌های سیاسی و اداری بسیار دارد که در کتابهای ادب پراکنده است مشهورتر ازهمه خطبهٔ « بتراء » است که برخلاف عادت خطبا آنرا بـا حمد خدا آغاز نکرده ، این خطبه را به سال ۴۵ هـ . وقتی وارد بصره شد ایراد کرد[۳].

زیاد اول کسی است کـه در « مثـالب » (معایب قومی) کتاب تألیف کرده است[۴].

۱ــ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۳۸۷ .
۲ــ « « ، ج ۱ ، ص ۳۸۷ .
۳ــ زیات ، ص ۱۹۱ .
۴ــ الفهرست ، ص ۸۹ .

مرگ او به سال ۵۳ هـ . (۶۷۳ م) در کوفه اتفاق افتاده است[۱].

از خطبهٔ بتراء :

« اما بعدُ ، فإنَّ الجهالةَ الجَهلاء والضلالة الحمیاء . والغَیّ المُوفی باهله علی النار ما فیه سفهاؤکم و یشتمل علیه حُلَماؤکم من الامور العظام التی ینبُتُ فیها الصغیر ولایتَحَاشی عنها الکبیر»[۲].

برای تفصیل رك : الفهرست ، ابن الندیم . شخصیة زیاد بن ابی سفیان ، محمد خلف الله . السیاسة عندالعرب ، عمر ابوالنصر .

سحبان وائل

سحبان بن زفر بن ایاد معروف به سحبان وائل باهلی درجاهلیت به دنیا آمده ، در دورهٔ اسلام بشهرت رسیده و در زمان معاویه منزلتی بزرگ داشته است .

سحبان خطیبی مقتدر و فصیح وبلیغ بود ساعتها سخن می گفت بی آنکه خسته شود یا لکنتی درزبانش پیداشود تا آنجا که «خطیب عرب» نامیده شده. علاوه بربلیغ و فصیح بودن ازحکمای مشهور بوده است .

مرگ سحبان به سال ۵۴ هـ . (۶۷۴ م .) اتفاق افتاده است[۴].

نمونه‌ای از خطبهٔ منسوب به او :

۱ــ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۳۸۸ .

۲ــ « « ، ج ۱ ، ص ۳۸۹ .

۳ــ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۵۴۹ .

۴ــ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۳۹۱ . الوسیط ، ص۱۱۵ .

«إنّ الدنیا دارُ بَلاغ والآخرة دارُ قرار ، أیهاالناسُ ، فخذوا من دارِ مَمَرِّکم لِدارِ مقرّکم ، ... »[1].

برای تفصیل رك : تاریخ‌الادب العربی . عمر فروخ .

حجاج بن یوسف ثقفی

حجاج بن یوسف به سال ۴۲ ه . در شهر طائف بدنیا آمد[2] او و پدر و برادرش معلم بودند ولی حجاج کمی بعد تعلیم را ترك کرد و جزو سپاهیان اموی درآمد در مراتب سپاهی مرتباً ترقی می کرد تا اینکه عبدالملك بن مروان سرکردگی قشونی راکه به جنگ عبدالله‌بن زبیر می‌فرستاد بعهدهٔ او گذاشت . حجاج در این جنگ به عبدالله بن زبیر پیروز شد و عبدالله بقتل رسید (سال ۷۳ ه .) .

حجاج دواوین حکومتی را از زبان پهلوی به زبان عربی باز گردانید .

و اما از لحاظ خطابه حجاج خطیبی بزرگ بود. از مشخصات خطبه‌های او جزالت لفظ، متانت ترکیبات و کوتاهی جملات وموازنه بین جمله‌هاست و سجع در آنها کم است . اما اقتباس از قرآن‌کریم و شعر وامثال درآنها بسیار است. خطبه‌های او مخصوصاً پر از تهدید دشمنان است و ارعاب مخالفان .

از خطبه‌های مشهور او خطبه‌ای است که به وقت ورود به‌عراق با مقام استانداری بیان‌کرده . دیگری خطبه‌ای است که بعد از واقعهٔ دیر جماجم (نزدیك کوفه) ایرادکرده است .

۱ـ الوسیط ، ص ۱۱۶ .

۲ـ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۵۴۹ .

حجاج بالاخره بعد از یك عمر قدرت و کشتار و ستمگری به سال ۹۵ ه . (۷۱۵ م .) زندگی پرآشوبش را وداع گفت[۱].

نمونه‌ای از خطبهٔ او :

انا ابن جلا و طلّاع الثنایا متی أضع العمامة تعرفونی

« یا اهل الکوفة انّی لَأحمِلُ الشرَّ بحملِهِ و احذوه بنعله و اجزیه بمثله ... » .

« إنّی و اللهِ ، یا اهلَ العراق ومعدن الشِقاقِ والنفاقِ و مَساوی الاَخلاق ... »[۲] .

برای تفصیل رك : الحجاج بن یوسف ، ابراهیم الکیلانی . الحجاج ، حیاته و خطابته ، علی صافی حسین .

حسن بصری

ابوسعید حسن بن معیار بصری ، بسال ۲۱ هجری در مدینه بدنیا آمد[۳] و در « وادی القری » (شمال حجاز) بزرگ شد ، سپس به بصره کوچ کرد. در اینجا بود که به حسن بصری شهرت‌یافت. حسن بصری معتقد بود که « عثمان‌بن عفان » مظلوم کشته شده و نیز به نظرش حکمیت در میان علی و معاویه بعد از جنگ صفین درست نبود . زیرا صاحب حق نباید حکمت را بپذیرد[۴].

۱ـ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۵۵۰ .
۲ـ « « ، ج ۱ ، ص ۵۵۴ .
۳ـ « « ، ج ۱ ، ص ۶۴۵ .
۴ـ الکامل ، ص ۵۶۴ .

روزی ازحسن بصری دربارهٔ مرتکب گناه کبیره پرسیدند اندکی در جواب درماند (چون میخواست دربارهٔ این مسأله شرح دهد) اما شاگردش واصل بن عطاء در جواب پیشدستی کرد و گفت که مرتکب کبیره در مرحله‌ای میان دو مرحله است : مؤمن مطلق‌نیست برای‌اینکه یکی از امور ایمان را ترك کرده، کافرمطلق هم نیست برای‌اینکه همیشه اعمالی موافق ایمان انجام می‌دهد . بلکه او فاسق است که در مرحلهٔ بین ایمان و کفر قرار گرفته . پس مرتکب گناه کبیره در نظر واصل نه در دنیا کشته می‌شود و نه در آخرت جاودانه در دوزخ می‌ماند .

روی همین اصل واصل از استادش جدا شد ، و شروع کرد به اقرار گرفتن ازکسانیکه اعتقاد او را پذیرفتند برای اینکه انسان در اعمالش مختار و آزاد است . حسن بصری گفت « اعتزل عناالواصل » از آن زمان پیروان واصل معتزله نامیده شدند .

حسن بصری از راویان حدیث و واعظی بزرگ وخطیبی فصیح بود و شخصاً بسیار متقی و پرهیزگار بود .

مرگ او به سال ۱۱۰ هجری در بصره اتفاق افتاد[1].

برای تفصیل رك : الحسن البصری ، سیرته ، شخصیته ، تعالیم و آراءه ، احسان عباس .

واصل بن عطا

ابو حذیفه واصل بن عطا بسال ۸۰ هجری در مدینه تولد یافت[2]

۱- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۶۴۷ .

۲- « « ، ج ۱ ، ص ۷۲۱ و ۷۲۲ .

بعد به بصره مسافرت کرد و در آن‌جا حسن بصری را که به سن کهولت رسیده بود ملاقات نمود .

واصل بن عطا پیشوای مذهب معتزله است که عقل را بر منطق برتر می‌دانند . عقیدهٔ واصل برچهار رکن تکیه دارد :

الف ـ نفی صفات از خدا (برای اینکه اگر ما قائل به صفت خدا باشیم مانندعلم واراده و غیره باید بپذیریم که این‌صفت‌قدیم است. در اینصورت صفات درقدمت باخدا شریك می‌شوند، درحالیکه قدمت اخص‌صفات‌خداست؛ با پذیرفتن صفات خدا بدو قدیم اعتقاد می‌رسانیم یعنی دو خدا می‌پذیریم) .

ب ـ قائل بودن به قدر ، یعنی قدرت انسان براعمالش (انسان خیر و شر را به اختیار خود انجام می‌دهد) .

ج ـ باور داشتن مرحلهٔ بین دو مرحله (مرتکب گناه کبیره نه مؤمن مطلق است نه کافر مطلق ، بلکه فاسقی است بین مؤمن و کافر .

د ـ اهل سنت و جماعت اعتقاد داشتند که مبارزان جنگ جمل و صفین خطا کار نبودند زیرا هردسته برای خود و به‌اجتهاد خود عمل می کرد . بنابراین آنها در نیت خود مصیب بودند و گناهی نداشتند ولی واصل معتقد بود که یکی از دو دسته بناچار فاسق است[1].

واصل مخرج « ر » نداشت اما از اعاجیب سخنوران روزگار بود ، زیرا هرگز کلمه‌ای بکار نمی‌برد که « ر » داشته باشد .

غالباً در بازار « غزل » بصره می‌نشست و بهمین جهت ملقب

۱ـ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۷۲۱ و ۷۲۲ .

به «غزال» شده بود[1].

مرگ واصل به سال ۱۳۱ هجری اتفاق افتاده است[2].

برای تفصیل رك : تاریخ الادب العربی ، عمر فروخ .

شعر در دورهٔ بنی امیه

هنگام ظهور اسلام ادبیات عرب عبارت بود از اشعار دورهٔ جاهلی که تصویر احساسات و امیال و آرزوهای ایشان از آن زندگانی ساده بود ، وقتی اسلام آمد عرب مواجه شدند با یك دعوت شگفت انگیزی که بهیچوجه سابقهٔ ذهنی به آن نداشتند. صدائی بگوش ایشان رسید که سخت آنها را از حالت موجود و اختلاف و شقاق ونفاق بین عشایر و طوایف ، تحذیر و به وحدت و اتحاد و اتفاق ودور انداختن هر گونه دشمنی دعوت می‌کرد و ایشان را از بت پرستی به توحید و یکتا پرستی وارد می‌ساخت . این صدا ، صدای قرآن بود ، بااسلوب و عبارات و سخنانی که در میان فصحا و شعرای عرب معهود نبود . این صدا و ندا ایشان را از خواب عمیق بیدار کرد و اندك اندك همه را بسوی آیین جدید که مستلزم تغییر کلی در تمام شئون زندگانی بود، کشانید . و بعد از حوادث بسیار و وقایع گوناگون تقریباً تمام عرب در زیر لوای اسلام جمع آمدند و قرآن را در ادب و اخلاق و دین و سیاست و اجتماع پیشوای خویش ساختند .

۱- الکامل ، ص ۵۴۶ . البیان والتبیین ، ج ۱ ، ص ۳۳ .

۲- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۷۲۱ .

چند سالی بعد از ظهور اسلام شاعرانی که ایمان نیاورده بودند با دین جدید دشمنی و بدگوئی آغاز کردند، در اوایل ازجانب مسلمین جوابی بـه آنها داده نمی‌شد و لیکن چون آنـان به رویهٔ خود ادامه دادند ، شاعران بزرگی مانند حسان بن ثـابت و عبدالله بـن رواحه و کعب بن مالك که بطوع و رغبت اسلام را قبول کرده و از جان و دل ایمان آورده بودند به‌میدان مبارزه با بدگویان آمدند ولی جواب گویی و معارضات ایشان از حدود دین وادب خارج نبود و قصدشان هدایت و ارشاد بود نه نزاع و مهاجات و مجبور بودند کـه در مقابل تبلیغات باطل از حق دفاع کنند . اندك اندك صدای بـاطل خاموش شد و کلمهٔ حق اعتلا یافت و اسلام رونق گرفت و آتش فتنه فـرو نشست و نزاع شاعران از میان برخاست و به جای آن ، مدائح پیغمبر (ص) واسلام و اصحاب او جلوه‌گر شد . وقتی کار اسلام رونق گـرفت و فتح و فیروزی اسلام در جزیره پدیدار گشت ، دواعی وموجبات سرودن شعر تقریباً رو به انقراض نهاد و به جای آن تلاوت آیات قرآن وبهره بردن از احکام و اخلاق و فصاحت و بلاغت این کتاب آسمانی رواج یافت. در دورهٔ خلفای راشدین تا مدتی عرب چنان سرگرم تأسیس دولت و فتوحات و کارهای مملکتی بودند که مجال گفت و شنید در شعر کمتر پیدا می‌شد . از نصف اخیر دورهٔ خلافت عثمان که کم کم نائرهٔ انقلاب زبانه می‌کشید و بذر فتنه واختلاف پاشیده می‌شد، دوباره اختلاف و تفرقه در میان عرب پدیدار گشت و بالخصوص بعد از قتل عثمان این اختلاف به اوج وشدت خود رسید. بنی‌امیه بـه پیشوائی معاویه لوای مخالفت بـا امامان برافراشتند . در این غوغا و آشوب بود که دوباره

شاعران عرب عرض وجود کردند ، گروهی به طرفـداری بنی هاشم و جماعتی به حمایت بنی‌امیه برخاستند . در سایر فرق هم مثل خوارج و زبیریین یعنی اتباع عبدالله بن زبیر شاعرانی ظهور کردند .

در این دوره ، شاعران نقش سیاسی مهمی ایفا می‌کنند کـه در تاریخ اسلام چنین نهضتی در عالم شعر و چنان فرصتی بـرای دخالت شاعران در سیاست نظیر نداشته است .

شعر سیاسی این دوره در واقع آیینهٔ افکار احزاب وفرق مختلف اسلام وتصویری از زندگانی وطرز اندیشهٔ ایشان درخلافت وحکومت و شوری و شرایط و جهات استحقاق پیشوا و زمامداران می‌باشد ، و این صفت یعنی دخالت در امور بزرگ سیـاسی و مملکتی و انتخاب رئیس حکومت ، و سایر امور اجتماعی بزرگترین مشخص ومميز شعر این دوره می‌باشد . قبل از این دوره شعرسیاسی مطلقاً وجود نداشت، و نهایت امرش این بود که در حماسه سرایی و اختلاف قبایل وعشایر، مفاخرت بین آنها بکار میرفت ولی در این دوره کار شعر بـالا گرفته و نقش سیاسی بـزرگی دارد و سخن از انتخـاب رئیس مملکت و زعیم انقلاب می‌راند ، و در تأیید احزاب و فرق بکار می‌رود ، و در مهمات امور کشوری و تشکیلات دولتی یك فاتح و یك دین و آیین جدیـد و جهانگیر تبلیغات می کند .

سیاست بنی‌امیه چنان مقتضی بود کـه شاعران را به سوی خود جلب کنند وبین‌خود شاعران هم رقابت وهمچشمی واختلاف اندازند . تا از یکسو ایشان را مدح کنند و ازسوی دیگر همدیگر را هجو گویند و مردم را هم به تماشای مهاجات شاعران سر گرم و مشغول سازند. از

اینرو مهاجات شاعران در این دوره به شکل و تصویری عجیب نمودار شد که در هیچ دوره و زمان سابقه نداشت .

از شعرای این دوره نسبت به‌هم هجاهای شگفت انگیز بیاد گار مانده است . این نوع شعر « نقائض » نامیده شده کـه هنر خاص دورهٔ اموی است .

منظور از نقائض (جمع نقیضه) آنست که شاعر با قصیدهٔ خود معانی قصیدهٔ دشمن را نقض می کند وفخردشمن را به‌هجو برمی گرداند و فخر واقعی را به خود نسبت می‌دهـد . البته نقیضه معمولاً در همان وزن و قافیهٔ قصیدهٔ دشمن است .

چنانکه اخطل گفته :

خَفَّ القطینُ فراحـوا منك او بَكَروا
و آزعَجتهم نَـوىً فـی صَرفها غِیَرُ

جریر هم به او پاسخ داده :

قُل لـلدیـار سقی أطلالك المطرُ
قد هِجتِ شوقاً و ما ذاتَنفَعُ الذِکَرُ

نقائض جریر و فرزدق که در نهایت متانت و استحکام و جزالت هستند ، صفحات بلکـه رسالات بـزرگی از تـاریخ ادبیات را اشغال کرده است .

کانون این منازعـات و مجادلات شعری در عراق بـود و میدان این گوی و چوگان بازی مربد بصره وبازار کوفه بود وزعمای مشهور این جدال وکشاکش جریر و فرزدق و اخطل وکمیت وراعی و امثال ایشان بودند .

ارزش نقائض

نقائض از جهات مختلف دارای ارزش می‌باشد :

۱ـ از نظر سیاسی ، نقائض نزاع و جدال و کشمکشهای سیاسی عصر اموی را که بر سر خلافت بین بنی‌امیه و دشمنان بود ترسیم می‌کند بنابراین، بهترین نمایانگر اختلافات ومبارزات احزاب سیاسی این عصر می‌باشد .

از نظر اجتماعی ، مجموع شعر اموی می‌رساند که بداوت هنوز برجامعهٔ بنی‌امیه غالب بوده است زیرا شعر این‌عصر پر ازمفاخرجاهلی و بدوی است نظیر افتخار به انساب و جنگها و خونخواهی‌ها . حتی شعرای مناقضات تا اواخر بنی‌امیه زندگی شهری را در باب معایب قومی می‌شمردند . اخطل انصار را هجو می‌کند که زراع‌بودند جریر هم تا آخر عمر بنی‌مجاشع را هجو می‌کند که آهنگران بوده‌اند .

از نظر معنوی ، نقائض از نظر لغوی ارزش فراوان دارد . زیرا شعرای مناقضات زبان عربی را همچنانکه دردورهٔ جاهلیت بوده صاف و خالص حفظ کرده‌اند .

مقدار زیادی از الفاظ را حفظ کرده‌اند تا آنجا گفته‌اند : اگر فرزدق نبود یك سوم وبلکه دو سوم لغت عرب از بین می‌رفت[1].

شعرای نقائض لغات عربی را درمعنی صحیح آن بکار برده‌اند. ترکیبات زبان را هم بر اسلوب عربی قدیم استعمال کرده‌اند چنانکه می‌توان گفت که نقائض ممزوجی از معانی قدیم و جدید است اما به زبان قدیم .

۱ـ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۳۶۵ .

از نظر ادبی ، نقائض نقلید آشکاری است از معلقات . تقلیدی در شکل قصیده و کثرت اغراض وطول قصیده ودر بسیاری از خصایص دیگر مانند : فخر به انساب و هجای قبیله‌ای و نسیب در آغاز قصاید .

ازطرف دیگر شعرای مناقضات فن جدیدی به‌شعرعربی افزودند که عبارت از فن شعر سیاسی است یا اگر دقیق بگوییم این فن را که طلایهٔ آن در دورهٔ جاهلیت ، مخصوصاً در شعر نابغه ظاهر شده بود ، آنچنان گسترش دادند که آنرا ــ شعر سیاسی را ــ فن تازه‌ای قرار داد.

از نظر فکری ، شعرای نقائض معاصر نشأت علم کلام بودند ؛ فرزدق و جریر چند سال بعد از حسن بصری درگذشتند . علی رغم اینکه بصره ــ مرکز حرکت فلسفی ــ بازار بزرگ این نقائض‌بود. اما مسائل جدال دینی و قضایای بحث عقلی به‌مناقضات راه پیدا نکرده بنابراین حرکت فکری جدید در نقائض ظاهر نشده است[1].

یکی دیگر از مقتضیات سیاست بنی‌امیه‌این‌بود که جوانان حجاز را از مسافرت به اطراف و اکناف ممالك اسلامی ممانعت می‌کردند درعوض عطایای فراوان به ایشان می‌دادند این جوانان که وارث اموال بسیاری از پدران فاتح خود بودند درنتیجهٔ عطایای سرشار بنی امیه ثروت و مکنت گزاف و کلانی بدست آورده بودند و چون راه عمل و مسافرت و دیگر مشاغل جدی برآنان بسته بود به اقتضای جوانی و بیکاری و توانگری بخوش گذرانی وملاعب و ملاهی سرگرم شدند و جز معاشقه و مغازله و تمتع از لذائذ جسمانی موجبات امرار وقت نداشتند و بالطبع قریحهٔ شعر و شاعری هم در ایشان پیدا گشت واین

۱ــ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۳۶۶ .

زندگانی پرنعمت و مرفه و خوشی و شادی وسرور وجوانی موضوع شعر آنان شد .

از سوی دیگر ، شعرای بادیه نشین که در اثر مراوده با شهر نشینان تحت تأثیر قرار گرفته بودند در نتیجهٔ این زندگانی جدید طبع شاعرانهٔ ایشان هم لطیفتر گشت و بوضعی بسیار تند و حاد عواطف عشقی در ایشان برانگیخته شد و شروع کردند به سرودن اشعار عشقی و تغزلات پرشور ، ولی به اقتضای طبیعت بادیه نشینی ، سروده‌هاشان هم از حیث لفظ پاك و عفیف بود و هم از حیث معنی مبری از آلایش شهوت وهوسهای ناروا، و به‌این‌ترتیب شعر تغزلی شورانگیز وشیوایی در ادبیات عرب جلوه‌گر شد که تا آنزمان باین شور و باین حدت و گرمی و به این صفا و پاکی شعری دیده نشده بود و این عشق همان است که درتاریخ ادبیات عرب بنام «عشق عُذری» (منسوب به قبیلهٔ بنی عذره) مشهور گشته ودر آن‌دوره انگیزهٔ داستانهای‌مفصل وشورانگیزی مانند حکایات لیلی و مجنون عشق عذری بوده است[1].

این اشعار عشقی تغزلی که سرچشمهٔ آن چنانکه دیدیم حجازبود کم‌کم به شام وعراق نیزسرایت کرد وبدعتی شد که هرشاعری هرچند بویی هم از عشق به مشامش نرسیده بود قصائد خود را با تغزلات سوزناك یا شور انگیزی می‌سرود . گویند شاعری بنام (ابن المولی) بنزد عبدالملك بن مروان آمد وشعر بسیار رقت‌آور وعاشقانه‌ای انشاد نمود در ضمن قصیده تغزلی بنام لیلی ساخته بود . عبدالملك چنان متأثر شد که دلش بحال شاعر سوخت واز او پرسید که این لیلی کیست

۱- عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۳۶۷ .

که تو تا این درجه مفتون ودلباختهٔ او هستی؟ بگو تامن وسایل ازدواج تو را با او فوراً فراهم کنم . شاعر گفت این لیلی وجود خارجی ندارد این کمان که در دست من است مدتهاست که نام لیلی براو نهاده‌ام و در اشعار خود بنام او تغزل می کنم[1].

بعد از این تفصیل این نتیجه بدست می‌آیـد کـه شعر در دورهٔ بنی‌امیه بدو صفت از شعر دورهٔ جاهلی ممتاز و متفاوت است :

اول از جنبهٔ سیاسی .

دوم از لحاظ عشقی وغزل .

البته سایر انواع شعر از قبیل مدح و رثا و حماسه و وصف و پند و حکمت و غیر ذلك هم بوده و به اقتضای زمان تطوری در آنها هم پدیدار گشته ، لیکن از جنبهٔ سیاسی و عشقی بکلی متفاوت با دورهٔ جاهلی است و از آن دو لحاظ باهم قابل مقایسه نیستند .

خصوصیات شعر در این دوره

از آنجایی که احوال کلی عرب در عصر اموی با دورهٔ جاهلیت و صدر اسلام تفاوت زیاد پیدا کرد قطعاً تـأثیر این اختلاف در زائیدهٔ قریحه و ذوق شاعران این‌عصر نیز بظهور رسید. خلاصه مختصات شعر دراین عصر عبارت است از :

۱- **خلو شعر ازکلام وحشی** ، نزدیکی عصر اموی به‌دورهٔ جاهلی و رغبت بنی‌امیه به بداوت و تقلید آنان ازادبیات واشعار جاهلی باعث

۱- عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۸۷ .

بود که شعر این عصر دارای بلاغت جاهلی و دور از رکاکت باشد و اسلام نیز اسلوب قرآن و حدیث را درآن واردکرد درنتیجه شعرعصر اموی از ترکیبات غریب و کلام وحشی بدور ماند و از حیث بلاغت بهتر از ادوار دیگر شد .

۲ــ کثرت تشبیب و غزل ، خلفای راشدیــن اجازه نمی‌دادنــد که شاعری در تغزل قدمی فراتر از ادب و عفت بگذارد تا آنجا که تشبیب را گناهی می‌شمردند که حد وتنبیه داشت. اما وقتی حکومت به‌بنی‌امیه رسید و پایتخت از مدینه به دمشق انتقال یافت ، و آمیزش بابیگانگان زیاد شد و عرب با مظاهر تمدن آشنا گردیـدند و هیبت عفت از دلها بیرون رفت و سخت‌گیــری خلفای راشدین در این مورد بفــراموشی سپرده شد، غزلسرایی مخصوصاً درشهرساده نمود چون معاویه شهریان را در نعمت ولهو ولعب سرگرم کرده بود تامبادا احدی به فکرخلافت بیفتد درنتیجه مردم برای مغنیان ودیگر وسائل عیاشی پول صرف کردند و عیش و عشرت جای فعالیت و کارهای جدی را گرفت ، شعرا نیز به تشبیب و غزلسرایی جسارت پیدا کردند .

۳ــ مهاجاة بین شعرا ، شاعران جاهلی به تفاخر می‌پرداختند و هرکدام شجاعت و بزرگواری و پیروزیها و دیگر فضایل قوم خود را بیان می‌داشت . و به ندرت شاعری به هجو می‌پرداخت . در حالی‌که در عصر اموی دایرهٔ هجو وسیعترشد و شعرا همدیگررا هجو کردند[1].

۴ــ وصف خمــر ، خمریات بی‌آنکه‌فن‌مستقلی‌باشد درشعراعشی یکی از اغراض قصیدهٔ جاهلی بود وقتی اسلام ظهور کرد ، چون اسلام

۱ــ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۲۶۶ و ۲۷۴ .

شراب را حرام کرده بود شاعران این دوره از وصف باده استنکاف کردند تنها اخطل که نصرانی بود بوصف شراب پرداخت و اشعار فصیح و زیادی در این موضوع ساخت البته او هم در این‌کار ازپیروان اعشی بوده است. علاوه براو در اواخر بنی امیه یکی از فحول شعرا بنام ابوالهندی که اوائل عباسیان را نیز درك کرده در وصف شراب ترانه‌های بسیار سروده و راه را برای شعرای عباسی هموار و آماده ساخته است.

خلاصه امتیازشعراین دوره از دورهٔ جاهلی بیشتراز لحاظ هدف ومنظور است لیکن ازنظر تخیلات و تصورات شاعرانه وازحیث سبك و اسلوب چندان با دورهٔ جاهلی تفاوت ندارد چون بیشتر شعرای این دوره مخضرمین بوده‌اند و غالباً زمان‌کودکی یا جوانی را در دورهٔ جاهلیت گذرانیده‌اند و تأثیر اسلام و قرآن در شاعرانی قوی بوده است که در سایهٔ اسلام پرورش دیده‌اند و در زمان اسلام تولد یافته و از دوران‌کودکی و طفولیت تحت تأثیر بلاغت و فصاحت و سبك و اسلوب قرآن قرار گرفته‌اند اینان هستندکه درالفاظ وعبارات، طراوت و تازگی خاصی دارند و نظم و ترتیب در اندیشه و افکارشان محسوس است و رقت ولطافتی بسزا در عواطف ایشان احساس می‌شود و جلال و شکوهی در طرز بیان و آهنگ سخن دارند والحاصل تأثیر قرآن در شعرعرب آنی نبوده بلکه تدریجی بوده است.[۲]

۱ــ عمرفروخ، ج ۲، ص ۶۴.
۲ــ زیات، ص ۱۰۶ و ۱۰۷.

شعرای این دوره از نظر اغراض شعری

اگر شاعران این عصر را از نظر اغراض شعری با دورهٔ جاهلیت مقایسه کنیم می‌بینیم کـه اغراض شعری عصر اموی بـا اغراض شعری دورهٔ جاهلی اختلاف فاحشی دارد . دردورهٔ جاهلی اکثریت با دلاوران و رزمندگان و امرا بود، درحالی که در عصر اموی چون دلاوران وامرا به کارهای دولتی و حکومتی پرداختند پس این قبیل شاعران در عصر اموی بسیار اندك بودند . آثار تمدن در عصر اموی با کثرت عشاق و اهل غزل ظاهر شد در حالی که در شعر دورهٔ جاهلی بنظر نمی‌رسد و غزل سرایان کم بودند. درعصر اموی چند نفر شاعر باده گسار ولاابالی پیدا شدند که درعصرجاهلی بسیار اندك بود. الا اینکه اکثریت شاعران در عصر اموی با طبقه‌ای است که برای دفاع از احزاب گوناگون به شعرسیاسی پرداخته‌اند و اینان را « شعرای سیاست »[1] نامیده‌اند .

از نظر اغراض شاعران ، این عصر به سه دوره تقسیم می‌شود :

۱- دورهٔ اول : از آغـاز دولت اموی (۴۱ ه .) تـا مرگ معاویه و آغـاز خلافت مـروان بن حکم (۶۴ ه .) می‌بـاشد . تعداد شاعـران این دوره (دورهٔ معـاویه) از تعداد انگشتان دو دست تجاوز نمی‌کرد ؛ و تقریباً نصف اینها دشمنان بنی امیه و ازطرفداران وانصار علی (ع) بودنـد . و اغلب اشعار سیاسی می‌گفتند یا بنفع بنی‌امیه یا علیه آنان .

شاعران ضد بنی‌امیه نعمان‌بن بشیر انصاری، ابن مفرغ حمیری،

۱- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۲۷۶ .

ابوالاسود دؤلی و مسکین دارمی بودند .

طرفداران معاویه عبارت بودند از: ولیدبن عقبه، ابن ارطاة محاربی، متوکل لیثی .

۲- دورهٔ دوم : ازخلافت مروان بن حکم (۶۴ ه .) تاخلافت یزید بن عبدالملك (۱۰۱ ه .) است .

خلفای این دوره ، مروان و پسرش عبدالملك ، ولید ، سلیمان وعمربن عبدالعزیزاست ولکن قسمت اعظم این دوره درزمان عبدالملك بن مروان می‌باشد تا آن جاکه این دوره را به او منسوب کرده ، دورهٔ عبدالملك گفته‌اند[1]. در ایام این خلیفه اختلاف احزاب شروع شد و طالبان خلافت رو به افزونی گذاشت و جنگها درگرفت و بازار شعر برای اتحاد احزاب یا تفرقه اندازی بین آنها رواج یافت .

اکثر شعرای عصر اموی دراین دوره (دورهٔ عبدالملك) ظهور کرده‌اند و تعدادشان به ۱۰۰ می‌رسدکه شعرای سیاست و غزل و ادب و غیره هستند . فحول شعرای این دوره اخطل وجریر و فرزدق بودند.

۳- دورهٔ سوم : از خلافت یزید بن عبدالملك (۱۰۱ ه .) تا ۱۳۲ ه . یعنی انقضای بنی‌امیه‌است. این‌دوره عصرفساد اخلاقی وعیش و عشرت بوده، ازخلفای این دوره ، یزید بن عبدالملك و ولید بن یزید می‌باشد . شعرای این دوره هم ازنظرتعداد به اندازهٔ شعرای دورهٔ اول است، ولی برخلاف آنها اغلب اهل عیش و نوش بودند . مشهورترین آنها عبارت بودند از : یزید بن طثریه ، ابن میاده ، رؤبةبن عجاج[2].

۱- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۲۷۷ .

۲- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۲۷۷ و ۲۷۵ .

برای تفصیل رك : الشعر فی‌العصر الاموی، خلیل‌مردم . التطور والتجدید فی‌الشعرالاموی ، شوقی ضیف .

رجز

رجز قدیمترین بحر و یکی از اوزان اصیل شعر عربی است . در دورهٔ جاهلیت بهنگام محاربه یا مفاخره بالبدیهه و ارتجالی رجز را در دو یا سه بیت می‌گفته‌اند ، رفته رفته برطول ابیات آن افزودند و به صورت طولانی درآمد . گفته‌اند اول کسی که رجز را طولانی کرده اغلب عجلی در زمان حضرت پیغمبر و بعد از او رؤبة بن عجاج بوده است[۱]. در عصر اموی عده‌ای ازشعرای بدوی مخصوصاً این فورم شعر را مورد توجه قرار دادند تا آنجاکه بعضی ازشاعران فقط رجز گفتند. ازمشهورترین رجزسرایان: اغلب عجلی، ابوالنجم وعجاج را می‌توان نام برد[۲] .

برای تفصیل رك : دائرة المعارف الاسلامیة .

اخطل

ابو مالك غیاث بن غوث تغلبی ملقب به اخطل و ذوالصلیب ، حدود سال ۲۰ ه . (۶۴۹ م .)[۳] در حیره بدنیا آمد و در همانجا پرورش یافت و جوانی فصیح زبان و خبیث نیت و میخواره بار آمد

۱– جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۶۷ .
۲– عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۳۶۹ .
۳– عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۵۵۵ .

با اینکه نصرانی بود ، اما چندان به رسوم مسیحیت پابند نبود .

اخطل ازهمان جوانی بهشعرپرداخت و کعب‌بن‌جعیل شاعر تغلب را هجو کرد و رسوایش ساخت و از این زمان شهرت او در همه جا پخش شد و بالاخره در شعر به جایی رسید که در تاریخ ادب عربی نامش به عنوان یکی از سه شاعر بزرگ دورهٔ اموی ثبت گردید[1].

یزید بن معاویه پیش از رسیدن به خلافت از کعب بن جعیل خواست که انصار را هجو کند اما کعب از اینکار خودداری کرد و برای این امر اخطل را نشان داد . یزید هم اخطل را فرا خواند و هجو انصار را از او خواست . اخطل گفت از معاویه می‌ترسم . یزید گفت از او مترس من پشتیبان تو هستم ، درنتیجه اخطل قصیده‌ای ساخت در هجو انصار که این از آن قصیده است :

ذَهَبَتْ قریشٌ بالمکارمِ و العُلیٰ

واللؤمُ تَحت عَمائِم الأَنصار

بزرگان انصار از شنیدن این شعر خشمناك شدند و بر معاویه شکایت کردند . معاویه وعده داد که زبان اخطل را ببرد . اخطل به‌یزید پناه برد و یزید هم مانع آن تهدید شد و وقتی خود یزید به خلافت رسید اخطل بیشتر مقرب شد حتی عبدالملك بن مروان آن قدر مقام اخطل را بالا برد که اخطل بدون اجازه به حضور خلیفه وارد می‌شد . عبدالملك عطایای زیادی بر او بخشید و او را «شاعر خلیفه» و «شاعر بنی‌امیه» نامید[2].

۱– جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۲۸۴ .

۲– جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۲۸۵ .

روزی فرزدق و جریر و اخطل در حضور بشر بن مروان والی کوفه (۷۰ ـ ۷۳ ه .) جمع بودند سیاست بشر اقتضا می‌کرد که میان شعرا فتنه اندازد . روی همین اصل در همان جلسه به اخطل گفت « بین جریر و فرزدق داوری کن » اخطل گفت . ای امیرالمؤمنین مرا معذور دار . بشر اصرار ورزید و بالاخره اخطل گفت : فرزدق شعر را از سنگ بیرون می‌کشد و جریر از دریا می‌گیرد . این حکم برجریر خوش نیامد بنابراین اخطل را با این شعر هجو کرد :

یا ذالغباوةِ إنّ بِشراً قد قضی

أن لا تجوزَ حکومةُ النَشوانِ

اخطل هم جواب جریر را داد و جریر دوباره اخطل را هجو گفت و این کار ادامه یافت و به مهاجات تندی منجر شد .

نقادان شعر اخطل را شبیه شعر نابغهٔ ذبیانی می‌دانند زیرا هردو بدوی بودند شهر نشین ؛ هردو شاعری بودند که مدح را وسیلهٔ کسب قرار دادند. اخطل حتی درمعانی شعر ازنابغه، تقلیدنموده‌است[۱].

شهرت اخطل اساساً به مدح ملوك و وصف خمر است .

در وصف خمر از اعشی متأثر شده و ادوات و مجالس خمر را بخوبی توصیف کرده ، البته نصرانی بودن او هم براین امر کمك نموده است زیرا شاعران اسلامی از ترس ، « حد » نمی‌توانستند به وصف خمر بپردازند .

اخطل تا زمان عمربن عبدالعزیز در دربار بنی امیه بود اما این خلیفه براو بی‌توجه‌بود. درزمان ولید نیزبازارش بکلی سرد شد ومورد

۱ـ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۵۵۷ .

بی‌مهری خلیفه واقع گشت تا به سال ۹۵ ه . درگذشت[1].

برای تفصیل رك : شعرالاخطل ، روایة الیزیدی عن السکری . نقائض جریر والاخطل، محمد بن حبیب. راس‌الادب المکمل فی‌حیاةالاخطل ، عبدالرحیم محمود مصطفی . شعراءالنصرانیة قبل‌الاسلام ، لویس شیخو .

فرزدق

ابو فراس همام بن غالب تمیمی دارمی به‌سال ۲۰ ه . (۶۴۲م.) در بصره بدنیا آمد و در همان شهر پرورش یافت[2]. به علت درشتی صورتش که شبیه فطیر بوده « فرزدق » لقب یافته است[3].

از همان دورهٔ طفولیت ملکهٔ شعر در او هویدا بود . پدرش در ۱۵ سالگی او را پیش حضرت علی آورد و گفت که شاعر است . امام فرمود به‌او قرآن یاد بده . فرمایش آن حضرت دردل فرزدق مؤثر افتاد، بحدی که قسم خورد پیش از حفظ قرآن شعر نگوید . روی این عزم علی رغم بی‌سواد بودن قرآن را حفظ کرد[4].

فرزدق یکی از سه شاعر بزرگ دورهٔ بنی‌امیه است و از لحاظ شعر فخری بهترین شاعر عصر اموی است .

فرزدق معاصرجریربود وپنجاه سال همدیگررا هجومی کردند و کاراین هجوبجائی‌رسید که عده‌ای‌شاعرازهرطرف جانبداری می کردند.

۱ـ عمر فروخ، ج ۱ ، ص ۵۵۷ .
۲ـ « « ، ج ۱ ، ص ۶۴۹ .
۳ـ « « ، ج ۱ ، ص ۶۴۹ .
۴ـ الوسیط ، ص ۱۷۲ .

شعر فرزدق در تاریخ ادبیات عرب چنان مقامی دارد که دانشمندان لغت معتقدند اگر شعر فرزدق نبود یك سوم زبان عرب ازبین می‌رفت زیرا اغلب اسالیب و الفاظ عرب جاهلی در شعر او آمده است[۱].

فرزدق به آل بیت علی علاقه داشت هرچند گاهی خلاف اعتقادش تظاهر می‌کرد. روزی هشام‌بن عبدالملك در مکه مشاهده کرد که مردم نظر به مهابت و اجلال امام چهارم برایش راه باز می‌کنند تجاهل کرد وپرسید این مرد کیست؟ فرزدق قصیدهٔ میمیه‌ای درآنجا خواند به‌مطلع:

هذا الذی تَعرفُ البَطحاءُ وطأتَه

و البیتُ یعرفُه والحِلُّ والحَرَمُ[۲]

از اقوال فرزدق که ضرب‌المثل شده:

فیا عجباً حتی کُلَیبٌ تسبُّنی کأنَّ اباها نَهْشَلٌ و مجاشعُ

فرزدق نزدیك به‌صد سال عمر کرد وبه‌سال ۱۱۰ هـ.[۳] یا ۱۱۴هـ.[۴] در بصره درگذشت.

برای تفصیل رك: دیوان الفرزدق، جمع عمر جمال. کتاب النقائض، نقائض جریر و الفرزدق، انطونی اشلی. تاریخ‌الاداب العربیة، نالینو.

جریر

جریر بن عطیه بن خطفی تمیمی، به سال ۳۰ هـ. (۶۵۰ م.)

۱ـ جرجی زیدان، ج ۱، ص ۲۹۵.
۲ـ « « ، ج ۱، ص ۲۹۴.
۳ـ « « ، ج ۱، ص ۲۹۳.
۴ـ عمر فروخ، ج ۱، ص ۶۵۰.

بدنیا آمده[۱]، در بادیه پرورش یافته و به شعر آغازیده است. گاهی به بصره و شام می‌رفت و به مدح بزرگان آنجا می‌پرداخت و وقتی مقام و منزلت فرزدق را دید که از راه شعر بدست آورده، آرزو کرد که ای کاش مانند او ترقی می‌کرد.

چون آتش مهاجات بین او و فرزدق شعله‌ور شد یمامه را بقصد بصره ترک کرد و با یزیدبن معاویه و حجاج بن بشر مروان و سپس با عبدالملك آشنا شد و در حضور خلیفه قصیده‌ای خواند و مورد توجه واقع شد و صلهٔ بزرگی دریافت کرد.

نقادان شعراتفاق دارند که جریر درغزل و رثا وهجا بر اقرانش برتری داشته وهمه‌کسانی راکه با او مهاجات داشتند مغلوب کرده غیر از اخطل و فرزدق که علیه او متحد بودند. جریر در هرباب شعر ابیاتی دارد که بصورت ضرب‌المثل درآمده و نمونهٔ اعلا شده. مثلا گفته‌اند بهترین شعر عشقی در ادبیات عرب این شعر جریر است:

ان العیونَ التی فی طرفها حَوَرٌ
قَتَلننَا ثم لم یُحیینَ قتلانا

و بهترین شعر مدحی این بیت اوست (امدح شعر):

ألستم خیرَ من رکِبَ المطایا وأندی العالمینَ بُطونَ راحِ

و بهترین شعر در فخر این بیت است (افخر بیت):

اذا غَضِبَتْ علیك بنوتمیم حَسِبتَ الناس کلُّهم غِضابا

و بهترین بیت در هجو بدون بکار بردن فحش این بیت است:

۱- عمر فروخ، ج ۱، ص ۶۶۴.

فَغضّ الطَرفَ انّك من نمیرٍ فـلا كَعبـاً بـلغتَ ولا كِـلابـا

و صادق ترین شعر این است (اصدق بیت) :

اِنـی لا رَجو منك خیـراً عـاجلاً
و النفسُ مـولعـه بحبِ العـاجلِ

و مشهور ترین شعر از لحاظ تهکم این بیت است :

زَعـم الفـرزدقُ اَنْ سَیُقتل مربعا
اَبشِرْ لطـولِ سلامـه یـا مِـربعُ[۱]

شهرت اصلی جریر در سایهٔ مهاجات با فرزدق و دیگر شاعران معاصر خود بود .

جریر به سال ۱۱۱ ه .[۲] یا ۱۱۵ ه .[۳] چند ماه بعد ازفوت فرزدق در یمامه در گذشت .

برای تفصیل رك : بروکلمان ، ج ۱ ، ملحق ، ج ۱ . دیوان جریـر ، عبدالله اسماعیـل الصاوی . نقـائض جریر والفـرزدق . نقائض جریر والاخطل ، صالحانی .

کمیت بن زید اسدی

ابو مستهل کمیت بن زید اسدی حدود سال ۶۰ ه . (۶۸۰م .) در کوفه تولد یـافت و در لغت و انساب و ایام عرب اطلاعات وسیعی

۱ــ الوسیط ، ص ۱۷۷ .
۲ــ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۲۸۸ .
۳ــ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۶۶۵ .

کسب کرد و در همان شهر مدتی به تعلیم کودکان پرداخت[۱].

از کودکی بـه شعر پرداخته و اشعار زیادی گفته است و چون شیعهٔ اهل بیت بود اغلب اشعارش در مدح حضرت پیغمبر و بنی‌هاشم است . این مدایح او مشهوراند به « هاشمیات » ، البته ارزش تاریخی هاشمیات بیشتر از ارزش ادبی آنها است[۲]. کمیت از آغاز از راه شعر کسب نمی‌کرد ولی بعدها شعر را وسیلهٔ درآمد قرار داد تا جایی که با وجود تشیع بخاطر کسب مادیات بنی‌امیه را هم مدح کرد .

دربارهٔ کمیت گفته‌اند که ده خصلت داشته که شاعران دیگر نداشتند : خطیب بنی اسد ، فقیه شیعه ، حافظ قرآن ، جسور ، کاتب خوشخط ، عالم به انساب، جدلی ومناظر واول کسی‌است که دربارهٔ تشیع آشکارا مناظره کـرده ، تیرانـدازی مـاهر و بی‌نظیر در بنی‌اسد دلاور میدان کارزار و سخی و مقدس بود[۳].

مرگ او به سال ۱۲۶ هجری‌اتفاق افتاد ، بدین ترتیب که یوسف بن عمر ثقفی والی کوفه را به سختی هجو کـرد ، نگهبانـان او هم با شمشیر وی را بقتل رساندند[۴].

کمیت قصیدهٔ درازی دارد که درآن بنی‌امیه را بعلت عداوتشان با بنی‌هـاشم عتاب و سرزنش می‌کند . ایـن قصیده در جمهرة اشعار العرب آمده به مطلع :

۱ــ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۶۹۷ .

۲ــ « « ، ج ۱ ، ص ۶۹۸ .

۳ــ تاریخ ادبیات عرب ، ترجانی زاده ، ص ۸۶ .

۴ــ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۶۹۸ .

آلا آری الایـــامَ یقضی عجیبهـا
بطولٍ ولا الاَحداثُ تَفنی خُطوبهـا

یکی از هاشمیات مشهور او ۱۴۰ بیت دارد به مطلع زیر :

طَربتُ وما شوقاً الی‌البیض اطربُ
ولا لَعباً منّـی و ذوالشوق یَلْعَبُ
ولـم تُلهنی دارٌ ولا رسمُ منـزلٍ
ولا یتطرْ بنـی بَنـانٌ مُخضَّبُ
ولکن الی اهلِ الفضائل والنُهی
و خیر بنی حَوّاءَ والخیرُ یُطلَبُ
بنی هـاشمٍ رَهطُ النبی فـانـنی
بهم و لهم ارضی مراراً و اَغضَبُ

برای تفصیل رك : الاغانی ، ابوالفرج‌الاصفهانی . الموشح ، المرزبانی . بروکلمان، ج۱، ملحق، ج ۱ . امالی المرتضی. التطور والتجدید فی‌الشعرالاموی ، شوقی ضیف . البیان والتبیین ، الجاحظ . الکمیت بن زیـد الاسدی شاعر الشیعة السیاسی ، احمد صلاح نجا .

غزلسرایان مشهور این دوره

مجنون لیلی

قیس بن ملوح بن مزاحم العامری معروف به « مجنون لیلی » اهل نجد است. بعضی‌از راویان او را شخص تاریخی موجود می‌دانند و بعضی‌ها نظر دارند که شخصیتی خرافی افسانه‌ای است[1].

۱ـ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۳۶ .

قیس عاشق لیلی دخترمهدی بن سعد بود هردو ازدوران کودکی همدیگر را دوست داشتند ، وقتی عشق‌شان زبانزد خاص و عام شد پدر لیلی راضی نشدکه دخترش را به قیس بدهد به‌زور او را به‌ازدواج مرد دیگری درآورد . از این ببعد عشق قیس به جنون تبدیل شد و همیشه لیلی را در اشعار خود ذکر می کرد و دیدار معشوق را آرزو می‌نمود تا بالاخره در ایام مروان بن حکم (۶۴ - ۶۵ هـ .) عمر بن عبدالرحمن عوف او را تهدیدنمودکه درصورت نزدیکی به‌لیلی وی را به قتل می‌رساند[۱] .

قیس شاعری است که الفاظ رقیق و لطیف دلکش دراشعار خود بکار برده است. راویان اشعار زیادی به او نسبت‌داده‌اند که اغلب همان اشعار را از دیگران هم نقل کرده‌اند .

قصهٔ لیلی و مجنون اثر عمیقی در ادبیات فارسی و ترکی هم بجای گذاشته است .

از اشعاری که به‌مجنون لیلی نسبت می‌دهند وخیلی مشهور است چند بیت در زیر می‌آوریم :

تَداویتُ مِن لیلی بِلیلی مِنَ الهَوی
کما یَتَداویٰ شاربُ الخمرِ بالخمرِ

و یا :

فیالیلَ کم من حاجةٍ لی مهمةٍ
اذاجِئتکُم باللیل لم آدرِماهیا

۱ــ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۲۳۷ .

مرگ او در حدود سال ۷۰ ه . اتفاق افتاده است[۱].

برای تفصیل رك : الاغـانی ، ابوالفرج الاصفهانی ، بروکلمان ، ج ۱ ، ملحق ، ج ۱ . دیوان قیس‌بن‌الملوح العامری المعروف بمجنون لیلی .

جمیل بن معمر

جمیل بن عبدالله بن معمر معروف به جمیل بثینه از قبیلهٔ عذره به سال ۴۰ ه . (۶۶۰ م .) در وادی‌القری در شمال حجاز بدنیا آمده[۲] و در جوانی به عشق بثینه دختر عموی خود گـرفتار شده ، گویـا تا سرحد پرستش همدیگر را دوست می‌داشتند .

جمیل از همان اوایـل عشق دربـارهٔ بثینه غزل گفته ، قصیده‌ها ساخته تا نامش مشهور شده است . اما خانوادهٔ بثینه او را به همسری مرد دیگری درآوردند ، جمیل نیز ، بستگان معشوق را هجو کرد ودر نتیجه خانوادهٔ بثینه از جمیل پیش مروان بن حکم والی معاویه شکایت کردند والی جمیل را تهدید بقتل کرد و او هم از بیم جان دربدر شد و به یمن فرار کـرد . بعد خانوادهٔ بثینه به شام مسافرت کردند . جمیل هم در پی آنان به شام رفت . باز از دست او شکایت کردند تا بالاخره به مصر پناه برد که والی آنجا عبدالعزیز مروان بود . عبدالعزیـز مقدم او را گرامی داشت[۳].

۱ــ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۴۳۷ .

۲ــ « « ، ج ۱ ، ص ۴۷۹ .

۳ــ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۳۲۳ .

جمیل شاعر فصیحی است و به نظر نقادان مقدم بـر تمام غزل سرایان معاصرش می‌باشد .

اغلب اشعارش غزلیاتی است در عشق بثینه که با عباراتی ساده و آرام و پر از احساسات گرم و آتشین سروده شده . قسمتی هم در مدح و هجاء و فخر است . از زیباترین اشعار او دربارهٔ بثینه :

الا لیتَ ریْعانَ الشبابِ جدیدُ
و دهراً تولّی یا بُثینَ یعودُ
آلا لَیتَ شِعری هل آبیتنْ لیلةً
بوادی القُری ؟ انّی اذن لَسعیدُ

مرگ او به‌سال۸۲ هـ . ناکام ونکو نام درمصر اتفاق افتاده‌است[1] .

برای تفصیل رك : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . المؤتلف ، آمدی . البیان والتبیین ، الجاحظ . تاریخ الاداب العربیة ، نالینو . دیوان جمیل بثینه ، بطرس البستانی .

عمر بن ابی ربیعه

ابوالخطاب عمر بن ابی ربیعه قرشی به سال ۲۳ هـ . (۶۴۴ م .) شبی که عمر بن خطاب وفات یافت در مدینه بدنیا آمد بنابراین بنام خلیفه نامیده شد و کنیه‌اش ابوالخطاب و ابو حفص شد[2] .

عمر در مدینه بزرگ شد و علوم زمان خود را از قبیل قرآن و

۱ـ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۴۷۹ .
۲ـ » » ، ج ۱ ، ص ۵۳۶ .

حدیث و فقه و روایت وادب وخواندن ونوشتن آموخت و از کودکی به شعر پرداخت .

شعرش اغلب دربارهٔ زنان و عشقبازی بـا زنان است بحدی که شعر او ممنوع‌الرویه بود . هشام بن عروة گفته : « نگذارید جوانان شعر عمر را بخوانند چون به زنا تحریك می‌شوند[1] » .

عمر در غزل از جمیل تقلید کرده ، الا اینکه جمیل تنها غزل را دربارهٔ معشوق خود می گفت ولـی عمر دربـارهٔ تمام زیبا رویان شعر می‌سرود ولو اینکه عشقی در میانه نبود .

عمر ازبزرگترین غزل سرایان عرب است. نقادان را نظر براین است که در حجاز کسی بهتر از جمیل و عمر غزل نگفته است . عربها به تقدم قریش در هرچیز مقر بودند جز شعر ، تا اینکه عمربن ابی‌ربیعه ظهور کرد و در شعر هم قریش را مقدم کرد[2].

عمر احتمـالا حدود سال ۹۳ هـ . در اواخـر خـلافت ولیـد بن عبدالملك در یمن درگذشته است[3].

از غزلهای اوست :

کِدتُ یومَ الـرحیل آقضِی حیـاتی

لیتنیْ متُّ قبلَ یـوم الـرحیلِ

برای تفصیل رك : الاغانی ، ابوالفرج‌الاصفهانی . الشعر والشعرا ، ابن قتیبه . ابن خلکان . العقد الفرید ، ابن عبدربه . دائرة المعارف الاسلامیة . دیوان عمربن ابی ربیعه ، بشیر یموت .

۱ــ الاغانی ، ج ۱ ، ص ۳۵ .

۲ــ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۳۲۴ .

۳ــ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۵۳۷ .

کُثَیِّر عِزَّة

ابو صخر کثیر بن عبدالرحمن از « بنی خزاعه » معروف به «کثیر عزه » (عزه نام معشوقه‌اش بود) به سال ۴۵ هـ . (۶۶۵) تولد یافته[۱]. از شیعیان بسیار متعصب دودمان ابوطالب بود . از همان آغاز جوانی « عزه » را دوست می‌داشت و به او عشق می‌ورزید . ولی عزه هم هرچند دراوایل او را دوست نداشت ، بمرور او هم عاشق «کثیر » شد . و با آنکه کثیر با عزه ازدواج کرد . بااین حال « همیشه » عاشق « عزه » بود . « عزه » قبل از «کثیر » در گذشت و «کثیر » دربارهٔ او مرثیه‌ای گفت .

کثیر در عین حال که از غلات شیعه بود « عبدالملک‌بن مروان » و برادرش « عبدالعزیز » والی مصر را مدح می گفت و ازصلات آنها بهره مند می‌شد[۲].

از اشعار اوست دربارهٔ عزه :

و ماکنتُ آدری قبل عِزة ما البُکا

و لا موجعاتُ القلبِ حتی تَوَلّتِ

مرگ او به سال ۱۰۵ هـ . اتفاق افتاد[۳].

برای تفصیل رك : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . الشعر والشعرا ، ابن

۱ـ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۶۱۷ .

۲ـ » » ، ج ۱ ، ص ۶۱۸ .

۳ـ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۳۳۲ .

قتیبه . بروکلمان ، ج ۱ ، ملحق ، ج ۱ . العقدالفرید . ابن عبدربه . شرح دیوان کثیر بن عبدالرحمن الخزائی المعروف بکثیر عزه ، هنری بیرس .

ذوالرُّمّه

ابو حارث غیلان بن عقبه از شعرای عشاق و معشوقه‌اش میه دختر مقاتل منقری است که دختری پری رخسار بود. او را «ذوالرمه» یعنی صاحب ریسمان کوتاه نامیده‌اند زیرا ستون وسط خیمه‌ای را که بسیار کهنه بود ولی هنوز قطعه‌ای از ریسمانهای اطراف خیمه را داشت توصیف کرده بود[۱].

ذوالرمه به‌سال ۷۷ ه . بدنیا آمد و در بادیه پرورش یافت[۲]. به کوفه و بصره بسیار رفت و آمد داشت . دربارهٔ او گفته‌اند که کوتاه اندام سیاه پوست زشت بود ؛ اما درعوض بسیار باهوش وبینا وفصیح بود. خواندن ونوشتن می‌دانست با اینکه این امر در بادیه عیب شمرده می‌شد . و در بادیه خواندن و نوشتن یاد می‌داد . خودش هم بسیار پارسا بود[۳].

ابو عمرو بن علاء متوفی در ۱۵۴ ه . گفته : « انّ الشعر فُتح بامری القیس و خُتم بذی الرُّمه »[۴] ابن قتیبه می گوید « او از لحاظ تشبیه بهترین شاعر و از نظر تشبیب قوی ترین و از حیث وصف بیابان

۱ـ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۶۷۷ .
۲ـ « « ، ج ۱ ، ص ۶۷۷ .
۳ـ « « ، ج ۱ ، ص ۶۷۷ .
۴ـ البیان والتبیین ، ج ۲ ، ص ۱۸۴ .

و ریگستان و آب و باران پرقدرت ترین است . ولی وقتی به مدح و هجو پرداخته ، طبعش بر او خیانت کرده است[۱].

درمهاجات جریر وفرزدق هم شرکت کرده است و طرف فرزدق را گرفته است .

از اشعار اوست :

مـا بـالُ عینكَ منها الماءُ یَنْبِکَبُ

کـانّهُ مِـن کلـیً مَفْریّـهٍ سَرَبُ

ذوالرمه در حدود ۴۰ سالگی به‌سال ۱۱۷ ﻫ . در گذشته ، قبرش در بادیه معروف بوده است[۲].

برای تفصیل رك : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . الشعر والشعرا ، ابن قتیبه . ابن خلکان . جمهرة اشعارالعرب ، ابو زیدالقرشی . تاریخ الاداب العربیة ، نالینو .

خلاصه

خلاصهٔ این فصل آنست که بنی‌امیه ادبیـات دورهٔ جاهلی را پرورش دادند مخصوصاً شعر وخطابه را . در روزگار ایشان بازار ادب در بصره و کوفـه رواج یـافت و ترقی کرد و تعداد شعرا رو بفزونی گذاشت . شعرا درهرباب شعر گفتند هرچند همهٔ سروده‌های آنها به ما نرسیده است .

۱ــ الشعر والشعرا ، ص ۲۹ .

۲ــ ابن خلکان ، ص ۵۳۵ .

تکوین فقه و تفسیر و نحو و ضبط و خط ونقطه وحرکه مربوط به این عصر است .

در این دوره زبـان عربی در ممالك اسلامی رسوخ کرد . و نقل علوم طبیعی از زبـانهای دیگر به عربی هم در اینعصر آغاز شد .

اما مهمترین کتابهائی که درعلوم شرعی یالغوی یا ادبی یا تاریخ و جغرافیا، یا هرنوع علم دیگر، تألیف یافته، محصول دورهٔ بعد، یعنی عصر عباسی است؛ حتی شعر عصر اموی هم بوسیلهٔ رواة عصر عباسی به دست ما رسیده است.[۱]

۱- جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۳۵۷ .

بخش چهارم

دورهٔ عباسی

عصر عبـاسی از سال ۱۳۲ ﻫ . (۷۴۹ م .) بـا سقوط دولت بنی‌امیه در شام و قیـام دولت بنی عبـاس در کوفـه (عراق) شروع می‌شود و به سقوط بغداد به دست هولاکو به‌سال ۶۵۶ ﻫ . (۱۲۵۸ م.) پایان می‌یابد .

دولتهای بزرگ و کوچکی که در طی این پنج قرن و نیم روی کار آمده‌اند ، همه عربی نبودند بلکه بعضی از دولتها غیر عربی وغیر عباسی بودند که در اطراف خلافت عبـاسی بوجود می‌آمدند و بعداً استقلال می‌یافتند و چه بسا نفوذ بعضی‌شان تا بغداد ادامه می‌یافت .

اما از حیث ادبیات ، اختصاصات ادبیات عباسی در شعر و نثر نه تنها تا آخر دوره پیشرو بود بلکه تا قـرن سیزدهم هجری هم ادامه داشت وعدهٔ زیادی از گویندگان و شعرا سبك عباسی را اصالة یا تقلیداً پیروی می‌کردنـد البته آنـانکه اصالت داشتند در ادبیات عرب نامی جاودان یافته‌اند و آثاری بی‌مانند بوجود آورده‌اند و کسانی که اصالت نداشتند به فراموش شدگان تاریخ پیوسته‌اند[1].

۱ــ عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۳۳ .

خلاصه‌ای از تاریخ دولت بنی‌عباس

به سال ۱۳۲ ﻫ . دولت عربی متعصب بنی‌امیه منقرض شدند و بنی‌عباس حکومتی دینی جامعی بوجود آوردنـــد و خلافت از شام به عراق منتقل شد .

بنی عباس از نسل عباس عموی حضرت رسول بودند . مؤسس خلافت عباس ابوالعباس سفاح (۱۳۶ ـ ۱۳۲ ﻫ .) بودکه به پشتیبانی ایرانیان بنی امیه را از میان برداشت و نخست کوفه را پـایتخت قرار داد ولی بعد چون کوفه مرکز علویها بود شهر انبار را به‌عنوان پایتخت برگزید .

سفاح چهار سال حکومت کرد و بعد از او بـرادرش ابو جعفر منصور روی کار آمد .

منصور به سال ۱۴۵ ﻫ . بغداد را بنا نهاد و آن را پایتخت خود قرار داد . این شهر از شام دور و به ایران نـزدیك بود ، از این زمان نفوذ ایرانیان در دربـار خلافت عباسی بیشتر شد و وزارت عباسیان به دست برمکیان افتاد . امـا رشید به سال ۱۷۸ ﻫ . بـرمکیان را از میان برداشت و درنتیجه مردم از تمدن ایرانی که بسختی اخلاق و عادات و آداب عربی را تحت الشعاع قـرار داده بود روی برتـافتند و دوباره تعصب عربی زنده شد . در ایام هارون علوم و آداب وهیبت حکومت و ثروت ملی و آبادی شهرهـا گسترش یـافت تا آنجا که عصر هارون الرشید اوج تمدن و شکوه و علم و ادب عباسیان شمرده شده است[۱].

۱ـ عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۳۶ .

بعد از هارون سه پسرش امین و مأمون و معتصم به خلافت رسیدند هارون به‌سال ۱۷۵ هـ . امپراطوری عباسی را بین مأمون وامین تقسیم کرد ، بغداد و سرزمینهای غرب آنرا که عنصر عربی در آنجاها بیشتر بود برای مأمون معین نمود و برای امین قسمتهای شرقی بغداد راکه عنصر ایرانی در آنها بیشتر بود تعیین کرد . شاید فلسفهٔ این تقسیم آن بوده که مادر امین عرب بود ومادر مأمون ایرانی. اما بزودی نزاع بین دو برادر درگرفت و بالاخره به قتل امین منجر شد (۱۹۹ هـ .) . از این ببعد امپراطوری عباسی تحت اختیار مأمون قرار گرفت. مأمون بعد از مرگ برادر سیاست ایرانی علوی راکنار گذاشت و حتی پایتختش مرو را ترك نمود و به بغداد رفت (۲۰۴ هـ .) . الا اینکه نفوذ ایرانی در دولت و آرتش و حیات اجتماعی بکلی نابود نشد .

اما وقتی معتصم به سال ۲۱۸ هـ . روی کار آمد ترکها را در آرتش واردکرد تا جلوی نفوذ ایرانی را بگیرد . چون لشکر ترك در بغداد رو به‌فزونی گذاشت شهر سامرا (درچهل کیلومتری شمال بغداد) را برای سکونت ارتشیان بناکرد . ذکر این نکته هم بجاست که مادر معتصم ترك بود ، بنابراین ، سامرا یعنی مرکز و مسکن لشکر ترك هم در این زمان برای مدتی پایتخت عباسی شد .

از حوادث مهم زمان خلافت معتصم خوابیدن فتنهٔ بابك خرم دین بود .

بعد از معتصم دو فرزندش الواثق بالله (۲۲۷ هـ .) و متوکل (۲۳۲ هـ .) بخلافت رسیدند . در این موقع قدرت ترکها در حکومت بیشتر شده بود چنانکه هرکه را می‌خواستند بقتل می‌رساندند وهرکس

را دوست داشتند روی کار می‌آوردند و بالاخره به سال ۲۴۷ هـ . خود متوکل را به قتل رسانیدند و از این به بعد خلافت عباسی تنها یك حکومت ظاهری و رسمی شد و خلفا به هیچ وجه قدرت ونفوذ واقعی نداشتند[1] .

دگرگونی اجتماعی در دورهٔ عباسی

دگرگونی اجتماعی عرب از زمانی آغاز شد که سپاهیان اسلامی به اقطار عالم در شرق و غرب حرکت کردند و عرب بدوی درشهرها سکونت گزیدند و بامردم مغلوب آمیزش کردند و با زیبا رویان ایرانی و ترکی و رومی ازدواج نمودند، این حوادث نتایج زیر را به بار آورد :

۱ـ عربها با غیر عرب معاشر شدند از تمدن مادی و اسلوب فکری ملل دیگر اقتباس کردند و در عقاید دینی بحث وجدل پیش آمد اعمال انسان ، ذات و صفات خدا، مسألهٔ جبر و اختیار وغیره مجادلات فکری وعقیدتی شد نتیجةً ازاواسط عصر اموی جنبش « معتزله » آغاز گشت و در عصر عباسی گسترش یافت ، معتزله عقل را حاکم برتمام امور می‌دانستند حتی در عقاید .

اما حکومت عباسی از این قبیل حرکتهای فکری بـه نفع خود بهره برداری کردند و هر کس را خلاف حکومت خود دیدند به‌عنوان دفاع از حقیقت و دین از میان برداشتند .

۲ـ ازدواج با غیرعرب در سبك طعام ولباس وآداب معاشرت

۱ـ عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۳۶ ـ ۳۳ .

عرب تأثیر فراوانی گذاشت همچنانکه عـرب خالص فضیلتی بـر غیر عرب قایل نبود ، نسل جدیـد هم عقیده داشتند که عرب در هیچ چیز بر دیگران فضیلتی ندارند این برابری بین عرب و غیر عرب «شعوبیه» نامیده شده است .

درحکومت عباسی طبقه‌ای تأثیر عمیقی در زندگی جدید گذاشت؛ این طبقه جاریه‌ها بودند . جاریه در اصل دختر و زن جوان است اما در اصطلاح یعنی کنیزك . جاریه‌ها در عصرعباسی خدمهٔ منازل نبودند بلکه زیر دست و تحت نظر استادانی انواع علوم را نظیر فقه و احکام و اقسام هنرها از قبیل خنیا گری ، رقص یا شعر یاد می گرفتند . آنگاه این جاریه‌ها به قیمتهای گزاف فروخته می‌شدند. حتی بعضی ازجاریه‌ها شاعر هم بودند . مردم با جاریه‌ها ازدواج می کردند و گاهی فرزندان جاریه‌ها مشهورتر ازفرزندان آزادگـان به‌بار می‌آمدند ، مانند منصور و رشید و مـأمون و معتصم ؛ البته کثرت کنیزکان در دربـارهای خلفا و امرا و محافل لهو و لعب باعث فساد اجتماعی و تباهی اخلاق شد .

۳ـ تعرب، یعنی تشبه به عرب در بین موالی زیاد شد ؛ تاآنجا که انساب عربی به‌خود می‌پیوستند چنانکه ابوتمام رومی شد : حبیب بن اوس بن حارث بن قیس... بن عدی بن عمروبن حارث بن طی‌بن ازد ... بن سبأ بن یشجب بن یعرب بن قحطان[۱] . همچنین مسلمانان از ترك و فرس و روم رنگ عربی به خود گرفتند . زبـان عربی زبانشان شد ، تاریخ عربی تاریخشان ، و زندگی عربی زندگی‌شان گـردید . حتی آنانکه به‌دین‌اسلام درنیامده بودند و اهل کتاب (یهود ونصاری)

۱ـ تاریخ بغداد ، ج ۸ ، ص ۲۴۸ .

بودند بظاهر فرقی از این نظر با مسلمانان نداشتند و چه بسا نام و کنیهٔ عربی بکار می‌بردند .

۴ـ عرب در اصل ـ جز اندکی ـ بدوی بودند وصحرا نشین، همیشه در پی آب و غذا کوچ می‌کردند و دوستی‌ها و دشمنی‌ها و تعصبات قومی خود را به همراه چادر خود ـ به هرجا می‌رفتند باخود می‌بردند . اما شهرنشینی آنان را به لهو و لعب وا داشت و شجاعت و بزرگواری وفاداری و دیگرصفات نیك را از دستشان گرفت وعادات تمدن را همانند شراب خواری و عیش و عشرت ها جانشین آن صفات نیك نمود . هرچند شهرنشینی هم مزایایی‌داشت ازقبیل توسعهٔ آبادانی و پیشرفت دانش و هنر ومسافرتهای زیادکه باعث می‌شد عربها با اقوام گوناگون و فرهنگ و تمدن جدید آشنا بشوند .

۵ـ فورم دولت وحکومتی که عرب پیش ازاسلام داشت برای امپراطوری جدید و جامعهٔ جدید مناسب نبود . سرزمینهایی که جدیداً فتح می‌شد برای خود حکومتهایی داشتند . عرب در استفاده ازمهارت و تخصص دولتیان این سرزمینها خودداری ننمودند ؛ مثلا ایرانیان برای رسیدن به حکومت عباسیان را یاری‌کردند ، عباسیان هم برای ادارهٔ حکومت ایرانیان را روی کار آوردند تا آنجاکه تمام‌کارهای حکومتی عباسیان را ایرانیان در دست داشتند[1].

برای تفصیل رك : تاریخ الادب العربی، شوقی ضیف . تاریخ‌الدولة العربیة و سقوطها ، قلهاوزن ، ترجمهٔ ابو زید .

۱ـ عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۳۹ .

دوره‌های عصر عباسی

دولت عبـاسی از چند نظر بـا دولت اموی اختلاف داشت : دولت اموی، عرب بدوی بود ، درحالی که دولت عباسی رنگ ایرانی داشت جز از حیث زبان و ادبیات که پیوسته عربی بود . در این عصر ادبیات و علوم عرب پیشرفت کـرد و ریشه گرفت و دانشهای پیشینیان به زبان عربی ترجمه شد ، شعرا و ادبا و نحویون و مورخان و لغت شناسان و فقها و مفسران و اهل حدیث و فلاسفه و اطبا پیدا شدند .

زمان دورهٔ عباسی در بغداد اندکی بیش از پنج قرن است ؛ از انقراض بنی امیه (۱۳۲ هـ .) تـا سقوط بغـداد بدست هلاکو بـه سال ۶۵۶ هـ .

ادبیات عرب ، در طول این مدت با تغییرات دولتها وغلبهٔ ملتها بنا به اقتضای انقلابات سیاسی یا اجتماعی دگرگون شد .

دانشمندان تاریخ ادبیات عرب ، عصرعباسی را بنا به خصائص هرعصر از نظر اختلاف اقوال اجتماعی یا سیاسی یـا نظر به اختلاف دولتهایی که زمام امور را در هرعصر بـدست گرفته‌اند به چهار عصر تقسیم کرده‌اند :

۱ـ عصر اول عباسی : از ظهور دولت عباسی یعنی ۱۳۲ هـ . تا اول خلافت متوکل به سال ۲۳۲ هـ .

۲ـ عصر دوم عباسی : از خلافت متوکل بـه سال ۲۳۲ هـ . تا استقرار دولت آل بویه در بغداد به سال ۳۳۴ هـ .

۳ـ عصر سوم عباسی : از استقرار آل بویه بـه سال ۳۳۴ ه . تا ورود سلجوقیان به بغداد به سال ۴۴۷ ه .

۴ـ عصر چهارم عباسی : از ورود سلجوقیان به بغداد تا سقوط آنان بدست تاتار به سال ۶۵۶ ه .[1]

۱ـ جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۱۱ .

ادبیات دورهٔ عباسی و خصایص آن

ادبیاتی که در صدر دولت عباسی بوجود آمد معروف است به « ادبیات عباسی » منسوب به حکومت آن‌عصر، و « ادب مولد » (چون بسیاری از ادبای آن دوره « مولدین » بودند یعنی از پدر و مادری به دنیا آمده بودند که یکی عرب و دیگری غیرعرب‌بوده) ، یا «ادبیات محدث» (زیرا ادبای این دوره نسبت به ادبای جاهلی و اموی متأخر بودند) . با این ترتیب خود ادبیات هم « مولد » بود زیرا از لحاظ معانی و اسلوب عربی خالص نبود .

در این دوره فنون ومعانی و اغراضی به ادبیات عرب وارد شد که قبلا در آن سابقه نداشت مانند غزل مذکر و خمریات وزیاده روی در اوصاف شهر نشینی و اهمال در تعصب عربی بدوی . شکوه جمل و طلل جای خود را به گردشگاهها و زیبا رویان داد . ذوق جدید ، آثار تقلید از پیشینیان و احترام برآنان راکنار گذاشت و به جای آن فرار از زندگی بدوی و اغراض گذشتگان را جایگزین کرد .

از نظر اسلوب، آشنایی به خصایص الفاظ و ترکیبات، ضعیف شد ولی تعبیرات رقیق گردید هرچند کثرت صنایع ادبی مخصوصاً جناس و طباق تکلف پیش آورد .

نثر هم دردورهٔعباسی دگرگونی بزرگی‌یافت وتألیف‌به‌اصطلاح

امروزی آغاز گردید[1].

علوم ادبی

مراد از ادبیات در آغاز اسلام ، جمیع اقوال و اشعار و اخبار و امثال عرب بود تا در تفسیر و ضبط الفاظ قرآن و فهم آیات از آنها کمك گرفته شود . این امر از قرن اول هجری مورد توجه قرار گرفت . چنانکه ابن عباس می گفت : « هر گاه درقرآن‌مجید چیزی را نفهمیدید حل آنرا در اشعار عرب جستجو کنید زیرا شعر دیوان عرب است[2]» .

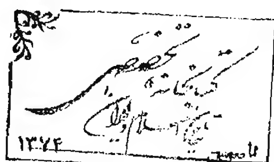
آنگاه ابوالاسود دؤلی برای ضبط معانی ، علم نحو را اختراع کرد . وبرای استشهاد درصرف ونحو نیز به جمع اقوال و اشعار عرب نیاز افتاد و دولت اموی دراحیای لغت وادب جاهلی کوشید و کسانی راکه در حفظ و نقل ادبیات جاهلی دستی داشتند مورد محبت قرار داد ؛ بدین ترتیب بنای علوم ادبی در این دوره پی‌ریزی شد .

ادبا در دورهٔ عباسی

رغبت به زبان و ادبیات مخصوصاً درعصر اول عباسی زیاد شد. چون خلفای اول عباسی و وزرای ایشان که برامکه بودند به‌علم وادب و شعر رغبت فراوان داشتند ، رغبت و علاقه‌شان هم منحصر به شعر

۱ــ عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۳۹ و ۴۰ .

۲ــ العمدة ، ج ۷ ، ص ۱۱ .



نبود بلکه دانشمندان و ادبا را از کوفه و بصره برای افاضه و تعلیم فرزندانشان می‌آوردند چنانکه منصور شرقی قطامی را آورد تا به‌پسرش مهدی ادبیات و نسب بیاموزد . مهدی هم به ادبیات و ادبا ، علاقه‌مند بار آمد و مفضل ضبی « مفضلیات » را برای او تألیف کرد . مجالس بسیاری برای‌مناظره بین ادبا و نحویون ترتیب می‌داد که کسائی و یزیدی ودیگران در آنها حاضر می‌شدند[1]. بعد، از کسائی خواست که به‌پسرش هارون الرشید تعلیم بدهد .

وقتی خلافت به هارون الرشید رسید احترام خاصی به استادش کسائی قایل شد تا آنجاکه وی را درحضورش روی‌صندلی می‌نشاند . و از او خواست که به پسرش امین تعلیم بدهد. هارون علاقهٔ شدیدی به استماع مناظرات ادبا داشت ؛ مجالسی برای مناظرهٔ اصمعی و ابو عبیده برپا می‌داشت . هروقت دلتنگ می‌شد راویان را دعوت می‌کرد که برایش اخبار عرب بگویند. وقتی خوشش می‌آمد پاداشی بالغ برصد هزار درهم می‌بخشید[2] وزرا و امرای این حکومت نیز در نزدیکی به اهل علم از خلفا پیروی می‌کردند چنانکه برامکه بزرگترین مشوق علم و ادب بودند .

عربها در صدر اول به جای ادبیات به سیاست و شعر و خطابه می‌پرداختند؛ زیرا در ضبط کلام یا قرائت قرآن از استشهاد و یادگیری قواعد و حفظ الفاظ بی‌نیاز بودند اما بیگانگانی که از ایرانیان وغیره، اسلام می‌آوردند ، برای فرا گرفتن زبان عربی برقواعد و شواهد

۱ـ الاغانی ، ج ۱۸ ، ص ۷۶ .

۲ـ طبقات الادبا ، ص ۱۶۲ .

محتاج می‌شدند زیرا زبان عربی زبان‌مادری‌شان نبود وچون اکثرشان چیزی‌نداشتند در پی کسب رزق و امرار معاش بودند ؛ برای یادگیری ادبیات به بصره و کوفه وارد می‌شدند. این دو شهر درمرز بادیه بودند یابعبارت‌دیگر واسطهٔ اتصال بین تمدن و بداوت‌بودند در زمان عباسیان ورودشان زیادتر شد چون عباسیان در عراق سکنی گزیدندکه نزدیك این دو شهر بود وجماعتی زیاد ازقبایل عرب‌هم درصدر اسلام درآنجا سکنی گزیده بودند وموالی شان نیز باآنان درآنجا زندگی می کردند از این موالی گروهی ادیب برخاستندکه در جهان ادب دارای فضیلتی بزرگ هستند . اکثرآنان از موالی بنی‌اسد بودندکه در جوارکوفه فرودآمده بودند وسایرین نیزجوار بصره را برای زندگی‌انتخاب کرده بودند[1].

روات ادب

عده‌ای از این ادبا به جمع اشعار واخبار وامثال‌عرب پرداختند که « رواة » نامیده شده‌اند زیرا آنچه را که از عرب بادیه ـ که زبانشان عربی خالص بود ـ می‌شنیدند روایت می کردند .

البته همانطورکه فساد و تباهی دراعراب کلمات، دانشمندان را وا داشت که در پی چاره سازی برآیند و علم نحو را تدوین کنند ، معانی لغات و طرز استفاده ازکلمات نیز بمرور زمان دست خوش‌عیب و لحن و فساد گشت و به‌همین سبب دانشمندان زبان متوجه این‌مطلب شدند و بجمع و تدوین لغات و تحقیق و بیان معانی آنها پرداختند

۱ـ جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۱۱۰-۱۰۷ .

و چون بیشتر لحن و فساد در شهرها دیده می‌شد و عربهای بادیه و صحرا نشین زبانشان خالص و خالی از فسادمانده بود دانشمندان لغت شروع بسیاحت و مسافرت بمیان قبایل عرب در بادیه نمودند . هرچه از آنان می‌شنیدند بقلم آورده وبطور صحیح و دقیق ضبط می کردند. بعد از چندی خود اهل بادیه هم‌چون دیدند که بازار ضبط لغات رواجی دارد و مردم شهرها و خواص بنظر احترام بکلام صحیح و فصیح می‌نگرند ، بشهرها روی آوردند و دانش‌پژوهان ازروی لهجه و آهنگ و ادای آنها کتاب و دفتر و دیوان ترتیب دادند تا آنجا که روایت لغات و کلمات یکی از موارد استفادهٔ مالی و مادی مردم گشت . این موضوع در اواخر دورهٔ بنی‌امیه آغاز گردید و در بصره و کوفه و سپس در بغداد رواج کامل یافت. برخی از فصحای مشهور که لغویون از آنها روایت کرده‌اند مثل ابوالبیداء و ابوالمهدیه وجرمازی نامشان در تاریخ لغت ثبت گردیده است و تنی چند از علمای لغت که رنج صحرا نوردی و بیابان گردی وکوه پیمائی را در راه جستجوها و کنجکاوی‌های علمی برخود هموار کرده‌اند و تاریخ ادبیات عرب مرهون زحمت و فعالیت ایشان است نامشان بدین قرار است : قتاده سدوسی و ابو عمروبن العلا وابو عبیده واصمعی و ابو زید انصاری و نضربن شمیل و ...[1].

برای تفصیل رك : الوسیط ، الشیخ احمد الاسکندری . تاریخ آداب اللغة العربیة ، جرجی زیدان . تاریخ ادب العربی ، احمد حسن الزیات .

۱- جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۱۱۲-۱۰۷ .

معروفترین رواة ادب

ابو عمرو بن علا

ابوعمرو زبّان بن علا یکی از قراء سبعه[۱] به‌سال ۶۷ ﻫ . (۶۸۷م.) در مکه بدنیا آمده[۲] ، از ترس حجاج با پدرش ازکوفه فرار کرد . ابو عمرو خود از اشراف عرب بود . فرزدق ودیگران او را مدح گفته‌اند در علم قراءت و ایام عرب آگاهترین مردم بود و به جمع کردن علوم و اشعار عرب علاقهٔ وافری داشت .

اکثر نحاة آن روزگار نحو را از او یادگرفته‌اند گویا دو کتاب هم تألیف کرده به نام : مرسوم المصحف و شرح دیوان خرنق ، ولی هیچیك به ما نرسیده است .

مرگ او به سال ۱۵۴ ﻫ . درکوفه اتفاق افتاده است[۳].

برای تفصیل رك : کتاب الاشتقاق ، ابن درید . البیان والتبیین ، الجاحظ . دائرة المعارف الاسلامیه .

ابو عبیده معمر بن مثنی

ابو عبیده معمر بن مثنی ایرانی الاصل و ازیك خانوادهٔ یهودی

۱ـ جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۱۱۶ .
۲ـ عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۷۳ .
۳ـ الاعلام .

است به سال ۱۱۰ هـ . (۷۲۸ م .) در بصره بدنیا آمده[1] و از اخفش کبیر و ابو عمرو بن علا و دیگران دانش آموخته است. معتقد بمذهب خوارج و ازطرفداران سخت شعوبیه بود[2]. در مجلس هارون الرشید با اصمعی مناظره و مناقشه داشت . عده‌ای از دانشمندان تربیت یافتهٔ او هستند . اخباری راکه مورخان عرب تا امروز نقل کرده‌اند همه را او روایت کرده است[3].

ابو عبیده تألیفات زیادی داشته، چنانکه صاحب‌الفهرست ۱۰۵ تألیف به او نسبت داده است . از آثار او کـه در دست است کتاب « نقائض جریر و فرزدق » می‌باشد .

مرگ او به سال ۲۱۰ هـ . در بصره اتفاق افتاده است[4].

برای تفصیل رك : الفهرست ، ابن الندیم . دائرة المعارف الاسلامیة . ابن خلکان .

ابو زید انصاری

ابو زید سعید بن اوس انصاری به سال ۱۱۹ هـ . در بصره به دنیا آمد[5]. در همانجا بـزرگ شد و از دانشمندانی نظیر ابو عمروبن علا و مفضل ضبی دانش آموخت . از نظر روایت لغت موثق‌تر ازاصمعی و ابو عبیده است چنانکه سیبویـه هـروقت می‌گفت : « سمعت الثقة »

۱ـ الاعلام .
۲ـ عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۱۸۳ .
۳ـ المزهر ، ج ۲ ، ص ۳۸ .
۴ـ دائرة المعارف الاسلامیه .
۵ـ الاعلام .

منظورش ابو زید بوده است . با عرب بـادیه تماس داشته و اشعار و اخبار بسیاری از آنان یاد گـرفته است . او تنها دانشمند بصری است که از کوفیون روایت کرده است . از کتابهای اوست : کتاب النوادر . کتاب المطر .

مرگ ابو زید به سال ۲۱۵ هـ . اتفاق افتاده است[۱].

برای تفصیل رك : ابن خلکان . الفهرست ، ابن الندیم . معجم الادبـاء ، یاقوت . دائرةالمعارف الاسلامیة .

اصمعی

عبدالملك بن قـریب اصمعی به سال ۱۲۳ هـ . (۷۴۰ م .) در بصره متولد شد[۲] لغت و حدیث و قـراءت را از دانشمندان زمـان فرا گرفت و باعربهای بادیه بسیار معاشرت کرد و از آنـان شعر و ادب و لغت یاد گرفت . در زمان هارون‌الرشید به‌بغداد آمد و شاگرد خلیل‌بن احمد و خلف احمر شد .

دربارهٔ اصمعی و ابو عبیده از ابو نواس پرسیدند : جواب داد که ابو عبیده اخبار اولین وآخرین را می‌داند ، اما اصمعی بلبلی است که با نغمه‌هایش شنوندگان را به طرب می‌آورد[۳].

اصمعی دانشمند لغت و راوی ونقاد شعر بود ، نحو را بخوبی

۱ـ عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۱۸۴ .
۲ـ « « ، ج ۲ ، ص ۲۰۵ .
۳ـ جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۱۱۵ .

می‌دانست چنانکه دربارهٔ نحو و ادب قولش معتبر بود . ادعا می کرده که ده هزار قصیده حفظ دارد . در اواخر عمر به زهد گروید ، و از دربار خلافت کناره گرفت حتی مأمون او را بحضور طلبید ولی او به بهانهٔ ناتوانی و پیری از رفتن سر باز زد . البته در آن اوقات فتنهٔ خلق قرآن برپا بود و اصمعی ازمعرکه بدور ماند و گوشه گیری اختیار کرد.

مأمون همواره برای رفع مشکلات ادبی و لغوی خود براو پیغام می‌فرستاد .

اصمعی در حدود ۴۲ جلد کتاب تألیف کرده که بیشتر آن دربارهٔ لغت عرب است. از آن جمله : کتاب‌الخیل، کتاب النخل، کتاب دلایل، کتاب اسماءالوحوش و کتاب معانی الشعر است ، اما متأسفانه اغلب این کتابها به دست نیامده . وفاتش به سال ۲۱۶ ه . درسن نود سالگی اتفاق افتاده است[1].

برای تفصیل رك : الفهرست ، ابن الندیم. ابن خلکان . الاصمعی ، احمد زکی . الاصمعی ، حیاته و آثاره ، عبدالجبار الجومرد .

رواة شعر

عده‌ای از راویان اغلب به روایت شعر پرداخته‌اند و تمام همّ خود را بـه جمع و حفظ و تـدوین شعر عرب جاهلی و غیره صرف کرده‌اند . البته این راویان غیر ازآن راویانی هستند که مخصوص شعرا بودند و هرکدام راویهٔ شاعری بودند و شعرشاعرخود را می‌خواندند .

۱ـ عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۲۰۵ .

شاعران جاهلی خیلی زیاد بودند ولی تنها اخبار در حدود صد و چند[1] نفر از آنان به ما رسیده و بقیه به علت اینکه خودشان و راویه هایشان در جنگهای زمان حضرت رسول و خلفای راشدین مرده‌اند از بین رفته است .

وقتی در صدر اسلام مسلمانان درتفسیر و قراءت به داشتن معانی الفاظ نیازمند شدند سعی کردند که اشعار واقوال وامثال عرب را جمع کنند بعد رفته رفته بعضیها اختصاصاً به جمع شعر پرداختند و بعضیها به شواهد نحو و یا امثال و یاروایت لغت مشغول‌شدند . مشهورآنست که اخبار جاهلیت پیش از اسلام مدون نبوده ، ولی ظاهراً بخشی از آن مربوط به ایام مناذره در نزد مردم حیره مدون بوده است[2] .

مشهورترین این راویه‌ها عبارتند از : حماد راویه ، مفضل ضبی ، خلف احمر .

معروفترین رواة شعر

حماد راویه

حماد بن میسره اصلش از دیلم و معاصر بنی امیه و بنی‌عباس است . در حدود سال ۷۵ ه . به دنیا آمده در آغاز جوانی معاشر راهزنان و دزدان بود روزی به خانه‌ای دستبرد زد و کتابی به دستش

۱ــ جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۱۱۹ .

۲ــ « « ، ج ۲ ، ص ۱۱۹ .

افتاد که حاوی اشعاری از انصار بود بـا خواندن آن به ادبیات و شعر علاقه پیدا کرد و به فراگیری ادب و شعر و ایام عرب و لغات پرداخت و در علم و ادب به جایی رسید که « راویه » لقب گرفت . ولیدبن یزید خلیفهٔ اموی از او پرسید که به چه مناسبت ملقب به راویه شدی ؟ گفت: من بـرای هریك از حروف هجا صد قصیده از اشعـار جاهلی روایت می کنم ، وهکذا ازهرشاعری که امیرالمؤمنین می‌شناسد یا از اوشعری شنیده، ونیزاز کسانی که آنان را نمی‌شناسی و ازآنان شعری‌نشنیده‌ای. هر کس شعری از قدیم و جدید برایم بخواند می‌توانم قـدیم و جدید آنرا تشخیص بدهم. ولید دراین‌مورد او را بوسیلهٔ متخصصان آزمایش کرد ودید راست می گوید بنابراین پاداش بزرگی برایش مقرر کرد . حماد در آن آزمایش دو هزار ونهصد قصیدهٔ جاهلی روایت کرد و صد هزار درهم پاداش گرفت[1].

گاهی شعری می‌ساخت و به شعرای قدیم نسبت می‌داد چنانکه عربی قصیده‌ای در پیش حماد خواند که‌گویندهٔ شعر معلوم نبود حماد گفت این قصیده را به طرفه نسبت دهید .

« معلقات سبع » را حماد جمع کرده ، بعلاوه اشعار اکثر قبایل و اکثر شعرای بنی‌امیه را هم او جمع آوری نموده است[2].

مرگ او به سال ۱۵۶ ه . اتفاق افتاده است[3].

برای تفصیل رك : الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی . معجم‌الادباء ، یاقوت . دائرة المعارف الاسلامیه .کتاب المعارف ، ابن قتیبه .

۱ــ جرجی زیدان ، ج ۲ ص ۱۲۰ .
۲ــ وفیات الاعیان ، ج ۱ ، ص ۲۹۲ .
۳ــ دائرة المعارف الاسلامیه .

مفضّل ضبّی

ابو العباس مفضل بن محمد ضبّی یکی از مشهورترین علمای کوفه است که به سال ۱۰۰ ه. در کوفه به دنیا آمده است[۱]. راویهٔ اخبار و لغوی و نحوی و نقاد شعر و یکی از قراء بود کتاب «المفضلیات» را به نام مهدی خلیفه عباسی تألیف کرده که ۱۲۶ قصیده از اشعار جاهلی و اسلامی در آن هست[۲].

علاوه بر «المفضلیات» کتاب «الامثال» و کتاب «الاختیارات» و کتاب «معانی الشعر» و «کتاب الالفاظ» را هم تألیف کرده است. مرگ او به سال ۱۸۷ ه. اتفاق افتاده است[۳].

برای تفصیل رك : الفهرست، ابن الندیم. معجم‌الادباء، یاقوت. میزان الاعتدال، الذهبی. غایة النهایة، ابن جزری. بغیة الوعاة، السیوطی.

خلف احمر

خلف بن حیان احمر اصلش ازفرغانه[۴] عالم نسب ونحو واخبار و یکی از مشهورترین راویه‌ها و نقادان شعر است. خودش شاعری خوب بود چنانکه کسی نمی‌توانست بین شعری که روایت می‌کرد و

۱ــ عمر فروخ، ج ۲، ص ۱۱۹.
۲ــ الاعلام.
۳ــ « « ، ج ۲، ص ۱۱۹.
۴ــ جرجی زیدان، ج ۲، ص ۱۲۱.

شعری که خود می‌ساخت فرقی بگذارد .

صاحب « الفهرست » یك کتاب از او نقل می کند[۱] .

وفات خلف در سال ۱۸۰ ﻫ . اتفاق افتاده است[۲] .

برای تفصیل رك : الفهرست ، ابن الندیم. معجم‌الادباء ، یاقوت . الاعلام، الزرکلی .

ادبا و مؤلفان معروف این دوره

ابن قتیبه

ابو محمد عبدالله بن قتیبهٔ دینوری به سال ۲۱۳ ﻫ . در کوفه به دنیا آمد[۳] و از علمای آنجا تفسیر و حدیث و لغت و نحو ادب و تاریخ یاد گرفت ، چون مدتی زیاد در دینور به قضاوت پرداخته ، به دینوری مشهور شده . بعداً مدتی هم در بغداد به تدریس اشتغال داشته است . او فقیهی دانشمند و ادیبی نقاد و لغوی و نحوی بود . خطیب اهل سنة، علیه معتزل بود و باشعوبیه مخالفت می کرد حتی کتابی در رد آنها تألیف کرده بنام « التسویة بین العرب والعجم وتفضیل العرب » از اینکه مردم به علوم جدید روی می‌آوردند انتقاد می کرد چون معتقد بود که این امر مردم را از علوم دین ولغت وادب باز می‌دارد . او اول کسی است که به نقد ادبی پرداخته، از جمله کتابهای مشهورش « الشعر و الشعرا » است که تاریخ ادبی شعرای جاهلیت و اسلام و قسمتی از عصر عباسی است .

۱ــ الفهرست ، ص ۵۵ .

۲ــ عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۱۲۲ .

۳ــ دائرة المعارف الاسلامیة .

و هکذا « ادب الکاتب » است که در آن از هنر نویسندگی و قوانینی که مورد نیاز نویسندگان و دانشمندان است بحث کرده . این کتاب نیز بسیار مشهور است .

عیون الاخبار ، که حاوی ده کتاب است .

کتاب المعارف ، که از قدیمترین کتب تاریخ است .

ابن قتیبه به سال ۲۷۶ ﻫ . در بغداد در گذشت[1] .

برای تفصیل رك : الفهرست ، ابن الندیم . بغیةالوعاة ، السیوطی . ابن قتیبه ، محمد زغلول سلام . ابن قتیبه العالم الناقد ، عبدالحمید سند . ابن خلکان . الانساب ، السمعانی .

ابن عبد ربه

ابو عمر احمد بن محمد بن عبدربه به سال ۲۴۶ ﻫ . در قرطبه بدنیا آمد[2] و پرورش یافت و بتحصیل علوم عربی از شعر و اخبار و نوادر و تاریخ و لغت و نحو پرداخت و در تمام این علوم به درجهٔ کمال رسید و بیشتر از همه دانشمندان از این علوم حفظ کرد . در جوانی به شعر دست یازید و قصاید و مقطعات بسیار لطیفی سرود تا آنجا که متنبی وقتی شعر او را شنید وی را (ملیح اندلس) نامید[3]. در اوایل عمر بسیار عیاش و خوشگذران بود ولی در اواخر عمر عیاشی را کنار گذاشت و توبه کرد و اشعاری را که در غزل ولهو سروده بود کار بیهوده شمرد و بجای آنها در همان وزن و قافیه قصایدی در زهد

۱ـ جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۱۹۷ .

۲ـ دائرة المعارف اسلامیة .

۳ـ زیات ، ص ۳۲۲ .

و پارسایی ساخت و آنها را «ممحصات» نامید[۱].

او یکی از مخترعـان «موشحات» است[۲] متأسفانه از اشعار او چیز زیادی به دست ما نرسیده است.

ابن عبد ربه همواره در قـرطبه محترم بود و در اواخر عمر چند سالی هم دچار فلج شد و بالاخره به سال ۳۲۸ ه. درگذشت[۳].

کتاب العقد الفريد :

شهرت عمدهٔ ابن عبدربه مربوط است بـه کتاب «العقد الفريد» که به نظر نقادان عرب گنجینه‌ای است کـه خلاصهٔ علوم آن عصر را در بر دارد : طب ، موسیقی ، اخبار ، انساب ، لغت ، امثـال ، شعر ، عروض و غیره ...

این کتاب نخستین کتابی است که بـابهای منظمی دارد . مؤلف کتاب را برحسب موضوعات تقسیم کـرده و هربـابی را بنام یکی از سنگهای قیمتی نامیده است . این کتاب تـا امروز همواره مورد توجه دانشمندان جهان قـرار گـرفته و جزو کتابهای کـلاسیك ادبیات عرب می‌باشد .

برای تفصیل رك : ابن‌خلکان . معجم الادباء ، یاقوت . یتيمة الدهر، ثعالبی . بغية الوعاة ، السیوطی . دائرة المعارف الاسلامية . تـاریخ علماء الانـدلس ، ابن الفرضی . الاعلام ، الرزكلی .

۱ـ الوسیط ، ص ۲۲۴ .
۲ـ زیات ، ص ۳۲۲ .
۳ـ دائرة المعارف الاسلامية .

ابوالفرج اصفهانی

ابوالفرج علی بن حسین اصفهانی به سال ۲۸۴ ه‍ . در اصفهان بدنیا آمد[۱] و در بغداد پرورش یافت . از ابن درید و ابوبکر اخباری واخفش اصغر و طبری و غیره دانش کسب کرد و از اخبار و انساب و اشعار وایام عرب بسیاری فرا گرفت . علاوه برلغت ونحو ازعده‌ای از دانشهای طبیعی نظیر طب و نجوم آگاهی کامل یافت وآنگاه پنجاه سال صرف تألیف کتاب اغانی کرد و آنرا به حلب آورد و به سیف الدولة بن حمدان تقدیم نمود اما سیف الدوله پاداش‌شایانی براو نداد او نیز به بغداد بازگشت و به سال ۳۵۶ ه‍ . در همان جا درگذشت[۲].

ابوالفرج مذهب شیعهٔ زیدی داشته و علاوه بر اغانی کتاب « دیارات » وکتاب « مقاتل‌الطالبین » را تألیف کرده که دومی به‌فارسی هم ترجمه شده است .

کتاب الاغانی :

هارون الرشید به خنیاگران ازجمله ابراهیم موصلی دستور داد که صد آهنگ برایش انتخاب کنند . ابوالفرج آن صد آهنگ را اساس کتاب خود قرار داد وکتابش را « الاغانی » نامید (ج اغنیه به معنی آهنگ و آواز) در بیان هرآهنگ شرح حال آهنگ‌ساز را بتفصیل آورده و به ذکرحال شعرا وادبا وخنیاگران مرد یازن پرداخته،

۱ــ الاعلام .

۲ــ دائرة المعارف الاسلامیة .

در ضمن آثار واخبار و اشعار، تاریخ عرب و ملوك عرب را هم به‌میان آورده است[۱].

مورخان و نقادان عرب متفقندکه این کتاب در موضوع خود بدیل ندارد و اگر این کتاب تألیف نمی‌یافت بسیاری ازاخبار جاهلیت و صدر اسلام و بنی‌امیه از بین می‌رفت .

گفته‌اندصاحب بن عباد هروقت مسافرت‌می کرد سی‌شتر کتابهای او را حمل می کرد وقتی این کتاب را بدست آورد از حمل دیگر کتب در سفرها بی‌نیاز شد[۲].

برای تفصیل رك : تاریخ بغداد ، خطیب بغدادی . یتیمة الدهر، ثعالبی . معجم‌الادباء ، یاقوت . ابن خلکان . بروکلمان ، ج ۱ . ملحق ، ج ۱ .

ابن رشیق قیروانی

ابوالعباس حسن بن رشیق بـه سال ۳۹۰ ه . در محمدیه بدنیا آمد[۳] و مقدمات ادبیات را درآنجا یاد گرفت سپس به قیروان مسافرت کرد و پادشاه‌آنجا المعز الفاطمی را مدح کرد وشهرت یافت ودرهمان شهر بود تا اینکه عربها بآنجا حمله‌کردند و ساکنان آنجا را بهلاکت رسانیدند وآنجا راویران کردند. ابن‌رشیق هم بناچار ازقیروان به‌صقلیه کوچ کرد و بالاخره به سال ۴۵۶ ه .[۴] یا ۴۶۳ ه .[۵]درآنجا درگذشت .

۱ـ زیات ، ص ۲۶۳ و ۲۶۴ .
۲ـ جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۳۲۶ .
۳ـ دائرة المعارف الاسلامیة .
۴ـ » » » .
۵ـ الاعلام .

ابن رشیق کتابهای بسیاری تألیف کرده که مشهورترین آنها کتاب « العمدة فی صناعة الشعر و نقده » است در نقد شعر .

برای تفصیل رك : بساط العقیق فی حضارة القیروان و شاعرها ، حسن حسنی عبدالوهاب . بغیة الوعاة ، السیوطی. فوات الوفیات ، الکتبی. دائرة المعارف الاسلامیة .

تدوین و تألیف

مظهر ادبی که در دورهٔ عباسی بسیار چشمگیر شد تدوین و تألیف بود . ادبیات قدیم بر روایت متکی بود ، یعنی مردم از طریق زبان و بطور شفاهی مطلب را بهم نقل می کردند . اما در دورهٔ عباسی تدوین شروع شد و راویان و علماء هرچه می‌شنیدند یا بر ذهنشان خطور می کرد می‌نوشتند .

تدوین در جهات متعدد حرکت می کرد :

۱ـ اثبات روایات همچنانکه شنیده می‌شد (مخصوصاً آنچه به حدیث و تاریخ مربوط بود) .

۲ـ اثبات معانی روایات بعد از ایجاز آنچه طولانی یا مکرر بود (خصوصاً در آنچه متعلق بود به‌تاریخ ادبیات و اصول اجتماعی) .

۳ـ تنظیم روایات (تا آنجا که امکان داشت متشابه آنها را در یك محل جمع می کردند) .

۴ـ تألیف ، یعنی تدوین کننده ، نظام معینی برای مواد ادبی یا علمی وضع می‌نمود .

۵ـ ترجمه در دورهٔ عباسی توسعه یافت و حکم و آداب سلوك

و فنون علم و فلسفه از زبانهای فارسی و سریـانی و یونانی و هندی معمول شد .

۶- چه بسا تدوین‌کنندهٔ روایات ، در صحت و ارزش روایت، نظری را بر نظری ترجیح می‌داد یـا آنچه را که از شعر و نثر تدوین می‌یافت تفسیر می‌کرد و این حرکت طلیعهٔ « نقد » شد و رفته رفته در کتابهای خود مقطع خاصی را به‌نقد لغوی یا بلاغی یا ادبی معین‌کردند و از این ببعد کتابهای نقد بوجود آمد[1] .

نثر در این دوره

انقلاب دورهٔ عباسی که تـأثیری شگرف در افکار و عقاید مردم بوجود آورده بود ، در زمینهٔ ادبیات نیز دگرگونی پـراهمیتی ایجاد کرد . تشکیلات بزرگ حکومتی و تـوسعهٔ مناطق تحت نفوذ خلفا و همچنین اختلاف و آزادی مذاهب و عوامل دیگر ، بـاعث شد که نثر علاوه بر دفترنویسی و انشای رسائل ،کـه تنها مقـاصد نثر دورهٔ اموی بود ، در زمینه‌های دیگر نیز از قبیل تألیف و ترجمه و مقالات و مقامات و عهود و مناظره و نامه‌های مختلف مـانند تبریك و امتنان و تسلیت و غیره ، پیشرفت و توسعه پیدا کنند .

در این دوره ، نویسندگی جای خطابـه را گـرفت و در ایفای وظایف سیاسی و تبلیغات به تبع دواوین تنوع پیدا کرد .

۱- عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۴۶ و ۴۷ .

در آغاز این دوره ، سبك نـویسند گی همان سبك عبدالحمید بود که عبارت از آوردن جملات کوتـاه و غلو آمیـز و آراسته بود خصوصاً این سبك در نـامه‌هـا و توقیعات بیشتر بچشم می‌خورد زیرا اکثر این نامه‌ها برای خلفا و وزرا بود .

بعد از آنکه عربها به خوشگذرانی پرداختند و بیشتر از پیش با ایرانیان اختلاط پیدا کردند و از خوی آنـان تأثیر پذیرفتند ، سبك پیشینیان را رها کردند و شیوهٔ دیگری برای نگارش انتخاب کردند . در این دوره نویسنده یك معنی را بـا جملات متوالی ادا می‌نماید و این تکرار را بلیغتر و مؤثرتـر از ایجاز می‌شمارد و از اختصار و کوتـاهی جملات صدر اسلام اجتناب می کند .

اما بعد از ضعف خلافت ، بتدریج این سبك نویسند گی ارزش خود را از دست داد و تطویل و تضمین اشعـار و سجـع در جملات ، که برای شرح و حلاجی هـرچه بیشتر معـانی و مضامین بـود ، جای خود را به یك عده جملات بسیار زیبا و آرایش یافته ومسجع ولیکن تو خالی و بی‌معنی داد. نویسند گان چنان در سجـع و ترصیـع وتضمین اشعار غلو و اغراق بخرج دادند که معانی و مبانی جملات فاسد و تباه گشت چنانکه شمشیری چوبین را در غلافی زرین قرار دهند حتی‌این روش در کتابهای‌تاریخی‌نظیر تاریخ عتبی وفتح قدسی نیزدیده می‌شود.

تقسیمات سبك نویسندگی در عصر عباسی : نـویسند گان این دوره نسبت به چهار دورهٔ عباسی به چهار طبقه تقسیم می‌شوند :

طبقهٔ اول : پیشوای این طبقه ابن مقفع است واختصاصات سبك این طبقه عبارتست از آوردن عبارات گونا گون و جملات بریده ازهم

و هموزنی کلمات و سادگی و توجه بمعنی و دوری از سجع و اجتناب از آوردن کلمات غریب و وحشی و الفاظ عامیانه ، چنانکه خود ابن مقفع در تعریف بلاغت می‌گوید : « بلاغت آنست که اگر جاهل بشنود گمان برد که توانا بر گفتن مثل آنست »[۱] از پیروان این سبك می‌توان یعقوب‌بن داود (متوفی در ۱۸۷ ه .) وجعفربن یحیی (متوفی در ۱۸۷ ه .) و حسن‌بن سهل (متوفی در ۲۳۶ ه .) و عمروبن مسعده (متوفی در ۲۱۷ ه .) و سهل بن هارون (متوفی در ۲۱۵ ه .) را نام برد .

طبقهٔ دوم : این طبقه را پیروان جاحظ تشکیل می‌دهند ، سبك جاحظ در سادگی و جزالت عبارت ، شباهت زیادی به‌طبقهٔ اول دارد، اما از اختصاصات این‌سبك می‌توان تقطیع جمله به‌قسمت‌های مختلف مقفی و مرسل و کثرت اطناب در الفاظ و جمله‌ها و آمیزش با شوخی و مزاح برای رفع خستگی و ملال خواننده و آوردن جمله‌های معترضه و عالی را نام برد . ابن قتیبه (متوفی در ۲۷۶ ه .) و مبرد (متوفی در ۲۸۶ ه .) و صولی (متوفی در ۳۳۵ ه .) از این طبقه‌اند .

طبقهٔ سوم : پیشوایشان ابن‌العمید است ، که بدیع ترین و دلچسب‌ترین سبکهای این دوره را بوجود آورد . دراین‌شیوه نویسنده نثر خود را مقید بقیود مختلف می‌کند. و نثر وی‌شباهت زیادی بسبك تقلیدی فرنگیها دارد . در واقع نثر این طبقه شعریست که وزن ندارد و از قیودی که در این شیوه رعایت می‌شود می‌توان : سجع کوتاه ، جناس ، تضمین لطیفه‌ها و آوردن نکته‌های ظریف تاریخی و علمی و

۱ــ زیات ، ص ۲۱۷ .

استشهاد بنظم در اثنای نثر، توسع درخیال و تشبیه ، بر گزیدگی معانی و مضامین را نام برد . رجال این طبقه عبارتند از : صاحب بن عباد ، (متوفی در۳۸۵ ه .) ، وزیر مهلبی (متوفی در۳۵۲ ه .) ، خوارزمی (متوفی در ۳۸۳ ه .) ، بدیع (متوفی در ۳۹۸ ه .) ، صابی (متوفی در ۳۸۴ ه .) و ثعالبی (متوفی در ۴۲۹ ه .) (مقامات از آثار این طبقه است) .

طبقهٔچهارم : پیشرو این طبقه قاضی فاضل است . این سبك در واقع همان اصول سبك سوم را رعایت می‌کند با این فرق که ، نویسندهٔ این طبقه، بیش از پیش به سجع و بدیع و نیز توریه وجناس اهتمام می‌ورزد ، تا جایی که نویسندگی در این طبقه به صناعت محض تبدیل شده است و بتدریج نوشته‌ها دارای الفاظ بسیار و معانی اندك شده‌اند . ابن‌الاثیر صاحب « المثل السائر » (متوفی در ۶۳۷ ه .) و کاتب‌اصفهانی (متوفی در۵۰۲ ه .) از رجال درجه اول این‌طبقه‌اند .

با وجود این تقسیمات ، ذکر این نکته ضروری بنظر می‌رسد، که سبکهای گوناگون و مختلف در یك عصر موجود بود ، فی‌المثل در عصر جاحظ ، ابن عبدربه ، پیرو ابن مقفع بود و شریف رضی، در عصر ابن‌العمید ، از حضرت امام علی (ع) تقلید می‌کرد . با همهٔ اینها نویسندگان هردوره‌ای را با توجه به اوضاع اجتماعی و سیاسی همان دوره ، رشتهٔ مخصوصی بهمدیگر مربوط می‌کرد[1].

برای تفصیل رك : تطور الاساليب النثرية، انيس‌المقدسی . الفن ومذاهبه فی‌النثر العربی ، شوقی ضيف .

۱ــ زیات ، ص ۲۱۸ــ۲۱۵ .

نویسندگان مشهور این دوره

ابن مقفع

عبدالله بن المقفع اصلا ایرانی و نـامش روزبـه بن دادویه[1] بود به سال ۱۶۰ ه . در قریه جور (فیروز آبـادکنونی) بدنیا آمد[2] و در بصره پرورش یافت . از همان دورهٔ طفولیت علاقمند علم و ادب بود. چون پدرش دادویـه مجوس بود ، ابن مقفع هـم در بادی امر مجوس بار آمد ولی بعد در زمان عباسیـان اسلام آورد و از آن ببعد معروف شد به عبدالله ابن مقفع[3].

ابن مقفع بسیار ذکی بود تا آنجاکه گفته‌انـد بعد از صحابه ، عرب ذکی‌تر از خلیل و عجم ذکی‌تـر از ابن مقفع نداشته است[4]. به ادبیات پهلوی و عـربی نیك آگـاهی داشت و در ادب عرب و عجم بسیار چیره دست بود دربلاغت زبان و ترجمه واختراع معانی وابداع سیر پیشوای همه بود ، تا آنجاکه گفته‌اند : ابن‌مقفع اولین مترجم در جهان اسلامی است[5].

در دورهٔ بنی‌امیه منشی داود بن عمر بود و در زمـان بنی‌عباس

۱ــ دائرة المعارف الاسلامية .

۲ــ عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۵۱ .

۳ــ زیات ، ص ۲۲۶ .

۴ــ « ، ص ۲۲۷ .

۵ــ « ، ص ۲۲۸ .

منشی عیسی بن علی عم منصور خلیفه عباسی شد . تا به سال ۱۳۹ ه.[1] یا ۱۴۳ ه.[2] در سن ۳۶ سالگی به قتل رسید .

ابن مقفع با اینکه ۳۶ سال بیشتر عمر نکرد با این حال در نثر پیشوای طبقهٔ اول از نویسندگان دورهٔ عباسی است. آثار گرانقدری از خود به یادگار گذاشته که عبارتند از :

۱ـ کلیله و دمنه که از اصل پهلوی به عربی بر گردانده .

۲ـ الأدب الصغیر در اخلاق .

۳ـ الأدب الکبیر در اخلاق .

علاوه براینها ابن مقفع اندکی هم شعر خوب دارد .

برای تفصیل رك : دائـرة المعارف الاسلامیة . ابن خلکان . الفهرست ، ابن الندیم . ابن المقفع ، حنا الفاخوری . ابن المقفع ، سلیم الجندی .

جاحظ

ابو عثمان عمرو بـن بحرالجاحظ بـه سال ۱۶۰ ه . در بصره بدنیـا آمد[3] و در همـان شهر علـم و ادب ، پـرورش یـافت و هوش سرشار و کوشش خستگی نـاپذیر و عشق بـه مطالعـه او را یکی از پیشوایان مسلم ادب کرد .

در پیش (مسجدیین) یعنی دانشمندانی کـه در مسجد تـدریس

۱ـ دائرة المعارف الاسلامیة .

۲ـ جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۱۵۲ .

۳ـ عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۳۰۴ .

می‌کردند ، به‌کسب علم و ادب پرداخت و علوم عربی را از ابوعبیده معمر بن مثنی و اصمعی و غیره، ونحو را از اخفش، وعلم‌کلام را از ابو اسحق ابراهیم نظام معتزلی فرا گرفت[۱].

جاحظ بسیار زشت منظر بود بحدی‌که وقتی نبوغ او به‌گوش متوکل رسید خواست بـرای تربیت پسرش او را بمعلمی انتخاب‌کند ولی چون او را دید دستور داد هزار درهم به‌او بدهند وبازش گردانند[۲].

جاحظ در زبان و ادب مکتب خاصی دارد وپیشوای ادبای دورهٔ دوم عباسی است .

جاحظ از فضلای معتزله بود اما درمسائلی ازمعتزله جدا شد و عده‌ای از او پیروی‌کردند‌که معروفند به جاحظیه[۳].

در اواخر عمر به مرض فلج گرفتار شد وبالاخره به‌سال ۲۵۵ ه. که نزدیك به ۱۰۰ سال عمر کرده بود در گذشت[۴].

جاحظ تألیفات بسیار دارد نـزدیك به ۲۰۰ جلد‌که مشهورترین آنها عبارتند از :

۱ـ کتاب الامامه‌که مورد توجه مأمون واقع شد .

۲ـ کتاب الحیوان‌که به ابن زیـات وزیر معتصم اهداکـرد و پنج هزار درهم جابزه گرفت .

۳ـ کتاب البیان والتبیین‌کـه به قاضی احمد بن ابی دؤاد اهدا

۱ـ عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۳۰۴ .
۲ـ جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۱۹۴ .
۳ـ الاعلام .
۴ـ عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۳۰۵ .

کرد و پنج هزار درهم جایزه گرفت .

۴ـ کتاب البخلاء .

۵ـ کتاب المحاسن والاضداد .

برای تفصیل رك : ابـن خلکان . الجاحظ والحاضرة العباسیه ، ودیعه طه النجم . الجاحظ ، حیاته و ادبه و فکره ، جمیل جبر .

ابن العمید

ابوالفضل محمد بن حسین معروف بـه ابن العمید اصلا ایرانی و اهل قم است . حدود سال ۳۰۰ ه . به دنیا آمد[1] و در خانوادهٔ علم و ادب پرورش یافت . و در انشاء و تـرسل و فلسفه و نجوم به درجهٔ کمال رسید .گفته‌اند «بدئت الکتابة بعبد الحمید و ختمت بابن‌العمید[2]» تا آنجاکه « استاد » نامیده شد[3] و درسایهٔ حافظهٔ بسیار قوی محفوظاتی زیاد ازجمیع دانشهای زمان خودکسب کرد تا آنجاکه ملقب به «جاحظ ثانی» شد. بعد بخارا را ترك‌کرد و به سرزمین‌جبل رفت و با حکومت آل بویه به کارهای دولتی پرداخت و روز به روز ترقی‌کرد تا اینکه به وزارت (رکن‌الدوله) رسید وهمانند برمکیها به‌بذل وبخشش پرداخت درنتیجه شعرا و دانشمندان از بغداد و شام و مصر به نزدش آمدند .

ابن العمید در هردو شعر و نثـر دست داشت و لکن شهـرتش

۱ـ عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۵۰۰ .

۲ـ جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۳۱۳ .

۳ـ عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۵۰۰ .

به نثر است . در نثر صاحب مکتبی می‌باشد که ممزوجی از سبك ابن مقفع و جاحظ است با بکار بردن صناعات لفظی و تمایل به تکلف .

از اشعار اوست :

و جفاءِ خِلٍّ کنتُ اَحسَبُ اَنّهُ
عَونی علی السَرّاءِ و الضَرّاءِ
اَبکی ویُضحکه الفِراقُ و لن تری
عجبا کحاضرِ ضِحکه و بُکائی

مرگ او به سال ۳۶۰ ه . در همدان اتفاق افتاد[1].

برای تفصیل رك : ابن خلکان . یتیمة‌الدهر ، ثعالبی . دائرة المعارف الاسلامیة . مثالب الوزیرین ، اخلاق الصاحب بن عباد و ابن العمید ، ابو حیان التوحیدی .

قاضی فاضل

قاضی فاضل ابو علی عبدالرحیم به سال ۵۲۹ ه . (۱۱۳۵ م .) به دنیا آمده[2]. ازپیشروان انشا در دورهٔ‌چهارم عباسی‌است و در صنایع لفظی و معنوی به اوج تکلف رسیده بود . گفته‌اند رسائل او بالغ بر صد مجلد بوده ولی آنچه بدست آمده بسیار اندك است . اسلوب قاضی فاضل درانشا به « طریقةالفاضلیه » معروف شده وبعد از او مورد تقلید نویسندگان واقع شده است .

۱ــ دائرة المعارف الاسلامیة .

۲ــ عمر فروخ ، ج ۳ ، ص ۴۱۱ .

مرگ قاضی فاضل به سال ۵۹۶ هـ . اتفاق افتاده است[۱].

برای تفصیل رك : دیوان القاضی‌الفاضل، احمد احمد بدوی . ابن‌خلکان . بروکلمان ، ج ۱ . الاعلام ، الزرکلی .

خطابه در عصر عباسی

در آغاز این دوره ، خطابه برای انجام مقاصد سیاسی ومملکتی اهمیت شایانی داشت ، و خلفا و داعیـان خلافت در آن مهارت تامی داشتند . چنانکـه منصور و مهدی و رشید و مـأمون و داود بن علی و خالد بن صفوان و شبیب بن شیبه از خطبای مهم این عصرند. اما پس از آنکه موالی به روی کار آمدند و قدرت خلفا به سستی گـرائید و بازار جنگ وجدال از گرمی افتاد ، خطابه نیزقدرت خود را ازدست داد و رساله‌ها و فرمانها ، نقش خطابه را ایفاکردند ومواردی که خطابه ایراد می‌شد به روزهای جمعه و جشنها محدود گردید .

موقعی که آل‌بویه برخلفا مسلط شدند، انشای خطبه را به علمای باکفایت سپرده و خلفا را خانـه نشین کردنـد . در این دوره بود کـه خطبائی نظیر خطیب بغدادی و خطیب تبریزی‌بوجودآمدند امارفته رفته خود عربها نیز مانند ملل دیگـر فصاحت خود را در تکلم صحیح بعربی از دست دادند و این ازدست دادن قدرت انشای خطبه، سبب شدکـه مردم و پیشوایان دینی به حفظ کردن خطبه‌های پیشین پناه برنـد و آنها را بدون توجه به معانی و مضامین آن در بالای منابر نشخوارکنند[۲].

۱ــ الاعلام .

۲ــ الوسیط ، ص ۱۸۹ و ۱۹۰ .

برای تفصیل رک: تاریخ الادب‌العربی، شوقی ضیف. جمهرة خطب العرب، احمد زکی صفوت.

علم لغت

علم لغت که منتهی شده بـه فـرهنگ نویسی، از اواخر دورهٔ اموی و اوایل عصر عباسی شروع شده و درقرن پنجم و ششم به‌کمال رسیده است. فرهنگها یا قاموسهای عربی کلا بر دو نوع‌اند:

اول «قاموسهای لفظی» که در آن از لفظ به‌معنی می‌رسند یعنی لفظ معلوم است ولی معنای آن مجهول می‌بـاشد در چنین قـاموسها معنی آنرا پیدا می‌کنند.

دوم «قاموسهای معنوی» یعنی معنی معلوم است و در این قبیل قاموسها لفظی راکه برآن معنی دلالت دارد پیدا می‌کنند.

نخستین کسی که در زبان عربی به تألیف فرهنگ پرداخته خلیل بن‌احمد (متوفی‌در۱۸۰ ه.) می‌باشد که کتاب لغتی به نام «العین» تألیف کرده‌است. پس از او مؤرج سدوسی (متوفی در ۱۹۵ ه.) و نضربن شمیل (متوفی در۲۰۳ ه.) و ابوعلی قطرب (متوفی در۲۰۶ ه.) و ابن الاعرابی (متوفی در۲۳۱ ه.) و ابوعمرو هروی (متوفی در۲۵۵ ه.) و ابو حاتم سجستانی (متوفی در ۲۵۵ ه.) و ابوالعباس مبرد (متوفی در ۲۸۵ ه.) هرکدام کتابهایی درلغت عرب تدوین کرده‌اند که بعضی چاپ شده و بعضی بصورت خطی درکتابخانه‌های دنیا محفوظ است وبعضی هم هنوز بدست نیامده است[1].

۱ـ جرجی زیدان، ج ۲، ص ۱۴۶ـ۱۴۰.

مشهورترین فرهنگهای عربی

۱ـ الجمهرة فی‌اللغة ، تألیف ابن درید متوفی در ۳۲۱ ه .
۲ـ التهذیب ، تألیف ازهری متوفی در ۳۷۰ ه .
۳ـ المحیط ، تألیف صاحب بن عباد متوفی در ۳۸۵ ه .
۴ـ المجمل ، تألیف ابن فارس ، متوفی در ۳۹۰ ه .
۵ـ الصحاح ، تألیف جوهری ، متوفی در ۳۹۸ ه .
۶ـ المخصص ، تألیف ابن سیده ، متوفی در ۴۵۸ ه ،
۷ـ لسان العرب ، تألیف ابن منظور ، متوفی در ۷۱۱ ه .
۸ـ القاموس ، تألیف فیروزآبادی ، متوفی در ۸۱۷ ه .

برای تفصیل رک : المعارف ، ابن قتیبه . معجم الادباء ، یاقوت . طبقات النحویین ، الزبیدی .

نحو و صرف

بصریون و کوفیون

چنانکه گذشت واضع علم‌نحو بالاجماع ابوالاسود دؤلی متوفی در ۶۹ هجری است که از سادات تابعین و یاران حضرت علی (ع) بود. راویان در علت اقدام او به وضع علم نحو اختلاف نظر دارند . خود ابوالاسود می گوید که نحو را از حضرت علی (ع) یاد گرفته است[۱]. البته ابوالاسود مقدمات نحورابنانهاد ودیگردانشمندان بصره و کوفه‌آن را تکمیل کردند .

دانشمندان بصره درضبط وتکمیل قواعد نحو به دانشمندان کوفه

۱ـ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۲۵۲ .

پیشی دارند. و همینها به ضبط قواعد و تألیف آن پرداخته‌اند چنانکه ابوالاسود واضح نحو است، ابن ابی اسحق خضرمی اول کسی است که در نحو علت را پیش کشیده[۱]، عیسی بن عمر ثقفی نیز اول کسی است که در این علم کتاب: «الجامع» و «الاکمال» را تألیف کرده[۲]. و هارون بن موسی نخستین کسی است که قواعد نحو را ضبط کرده است و سیبویه نخستین کسی است که به تهذیب ابواب نحو اقدام کرده و کتاب کاملی در این علم تألیف نموده است[۳].

تاعصر عباسی علم نحو درمساجد بصره و کوفه تدریس می‌شد و دانشمندان این دو شهر روابط و ضوابط این‌علم را تحقیق می کردند و در کتابها به تدوین آن می‌پرداختند.

با اینکه کوفیون علم نحو را از بصریون یاد گرفتند اما دربعضی از قوانین نحو با بصریون مخالفت کردند. بصریون معتقد به تواتر و قیاس‌بودند اما کوفیون به کلام عرب تکیه داشتند. مناظرات ومناقشات سختی بین دانشمندان دو شهر درگرفت وهر کدام دارای مذهب خاصی شدند چنانکه مناظرهٔ سیبویه و کسائی در مسألهٔ زنبوریه مشهور است[۴].

از طرف دیگر کوفیون هم در وضع علم صرف توفیق یافتند. مشهور آنست که واضع علم صرف معاذبن هراء می‌باشد[۵]. در پرتو تعلیمات معاذبن هراء گروهی بسیار از نحویون پرورش یافتند که بالاتر

۱ـ جرجی زیدان، ج ۲، ص ۱۳۱.
۲ـ طبقات الادباء، ص ۲۸.
۳ـ جرجی زیدان، ج ۲، ص ۱۳۲.
۴ـ رك به ص ۲۲۲ همین کتاب.
۵ـ المزهر، ج ۲، ص ۴۰۰.

از همهٔ ایشان علی بن حمزهٔ کسائی است که امام کوفیون و یکی ازقراء سبعه می‌باشد[۱] .

ذکر این نکته هم مهم است که بـا اینکه بصریون در عـالم علم عمیق‌تر از کوفیون بودند اما بعد ازقیام دولت عباسی‌سیاست این دولت چنان ایجاب کرد که کوفیون را بـالاتر از بصریون بگیرنـد و معلمان و مربیان فرزندان خود را از میان دانشمندان کوفی انتخاب کنند .

این طرفداری و ترجیح بخاطر آن بود کـه کوفیون در سیاست یار ویاور عباسیان بودند . اختلاف بصریون و کوفیون چنـان اهمیتی یافت که به عنوان علمی مستقل شناخته شد وبسیاری از علما درموضوع خلاف بصریون و کوفیون کتاب ورساله نوشتند. چنانکه کتاب «الانصاف» ابوالبـرکات بغـدادی (متوفـی در ۵۵۷ ﻫ .) در این بـاب معروف است .

حال براین منوال بود تا آنکه قدرت علمی به دنبال سیاست و حکومت به شهر بغداد انتقال یـافت و علمای هـردو شهر بصره و کوفه روی به بغداد نهادند .

در بغداد علما مکتب جدیدی تـأسیس کردند کـه حاصل آرای هردو مکتب بود . این‌مکتبهای سه گانه دانشمندان بزرگی بوجود آورد که تألیفات و رسالات گوناگون از ایشان به یادگار ماند .

برای تفصیل رك : به تاریخ آداب اللغة العربیة ، جرجی زیـدان . ضحی الاسلام . احمد امیـن . دائرة المعارف الاسلامیـة . الانصاف فی مسائل الخلاف ، جاروینه کوسوت . اسرارالعربیة ، سیبولد ، تحقیق محمد بهجة البیطار .

۱ــ رك به ص ۲۲۳ همین کتاب .

مشهورترین دانشمندان نحو

سیبویه

ابو بشر عمرو بن عثمان مشهور به سیبویه یکی از موالی است که به سال ۱۴۰ ه . در بیضا نزدیکی شیراز از نژاد ایرانی بدنیا آمد[۱] و در بصره پرورش یافت و علم نحو را از خلیل و یونس و عیسی بن عمر یادگرفت و پیشوای بصریون شد .

در ایام هارون الرشید به بغداد رفت و برای مناظره باکسائی در مجلسی جمع آمد . کسائی (کوفی) از او پرسید : یابصری ، چگونه می گویی : « قدکنتُ أظنُّ انّ العقرب أشدّ لَسعةً من الزُنبور فاذا هو هی او فاذا هوایاها » سیبویه پاسخ داد که می گویم : « فاذا هو هی » . کسائی گفت هردو وجه درست است. اهل مجلس هم باکسائی همرأی شدند[۲] (در حالی که نظر کسائی درست نبود) در این حال سیبویه از آنجا به شیراز برگشت و ظاهراً عمر زیادی بعد از آن نکرد و در حدود چهل سالگی به سال ۱۸۰ ه . درگذشت[۳].

۱ـ عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۱۲۰ .

۲ـ تفصیل این مناظره بطور منظوم درکتاب مغنی ذیل حرف (اذا) آمده است مطلع آن اینست :

والعُربُ قد یَحذِفُ الاَخبارَ بعد اذا
اذا عَنَتْ فُجأة الاَمرِ الّذی دَهَما

۳ـ جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۱۲۱ .

سیبویه ازبزرگترین علمای نحو واول کسی‌است که درعلم نحو منظم بحث‌کرده و اولین‌کتاب کامل در این علم « الکتاب » اوست . این‌کتاب از زمان تألیف ، مورد توجه دانشمندان قرارگرفته است .

سیبویه شاگردان زیادی هم تربیت‌کرده که مشهورترین آنها ابوالحسن اخفش است‌که مسن‌تر از خود سیبویه بود .

برای تفصیل رك : الفهرست ، ابن الندیم . ابن خلکان . معجم‌الادباء ، یاقوت . بروکلمان ، ج ۱ ، ملحق ، ج ۱ . اخبار النحویین البصریین . سیبویه امام النحاة ، علی‌النجدی ناصف .

کسائی

ابوالحسن علی‌بن حمزه مشهور به‌کسائی ایرانی‌الاصل، درعلم نحو امام‌کوفیون درکوفه به دنیا آمد و شاگرد خلیل بن احمد شد واز حمزه زیات علم قرائت فرا گرفت آنگاه قرائتی برای خود برگزید و از قراء سبعه شد[1] .

در ایام مهدی خلیفهٔ عباسی به بغداد آمد و ماه رمضان در دربار خلیفه قرآن قرائت می‌کرد. ازآن پس عهده‌دار تعلیم امین و مأمون شد و در یکی از سفرها هارون الرشید او و قاضی محمد بن حسن را همراه‌خود به‌خراسان برد و به‌سال ۱۸۹هـ. درمحلی به‌نام زنبویه نزدیك ری هردو درگذشتند . رشید در سوك‌آنان گریست و گفت « فقه و ادب عرب را در ری دفن‌کردم[2] » .

۱– عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۱۳۷ .

۲– الوسیط ، ص ۲۳۲ .

کسائی مورد توجه خلفای عباسی و برامکه بود حتی در مجلس مناظره با سیبویه در مسألهٔ زنبوریه تعصب امین نسبت به او سیبویه را مغلوب ساخت[۱].

کسائی در علم نحو و قرائت چند کتاب تألیف کرده که اغلب از بین رفته، تنها رساله‌ای به «نام‌لحن العامه» از او به‌جای مانده است.

برای تفصیل رك : الفهرست، ابـن الندیم. معجم الادبـاء، یـاقوت. الاعلام، الزرکلی. الانساب، السمعانی. ابن خلکان. تهذیب اللغة، ازهری.

مقامات

مقامات جمع مقامه است که از مقام گرفته شده، به معنی محل قیام و بتدریج در معنی مجلس به کار رفته و حتی به‌کسانی که درمجلس می‌نشینند، مقامه و مجلس گفته شده، تـا بالاخره خطبه یـا موعظه و نظیر آن را که مجلس برای آن برپا می‌شود، مقامه یا مجلس نامیده‌اند. مانند: مقامات خطبا و مقامات قصه سرایان و مقامات زاهدان[۲]. بطور کلی منظور از مقامات «مقامه» در ادبیـات، حکایت کوتاهی به شکل درام از زبان یك قهرمان خیالی مشتمل برعبرت و اندرز است.

علاوه برقهرمان، مرد دیگری هم‌پابپای قهرمان حرکت می‌نماید وجریانهای او را نقل می‌کند که این دومی را هم «راوی» می‌گویند[۳].

این انشای هنری یـا قطعهٔ ادبی از نظر فـورم ظاهـری تشکیل

۱ـ الاعلام.

۲ـ زیات، ص ۳۹۸.

۳ـ عمر فروخ، ج ۲، ص ۲۱۳.

می‌یابد از نثری مسجع و عبارت‌های فصیح و آراسته .

مقامه نویسی از اواسط دورهٔ عباسی بوجود آمدکه عصر تفنن ادبی و انشای هنری بود .

در اینکه چه‌کسی بـرای اول بـار «مقامه» نوشته ، اختلاف هست . حریـری[1] و قلقشندی[2] واضع آن را بـدیع الزمـان همدانی می‌دانند ، ولی جرجی زیدان می‌گوید که بدیع الزمان در مقامه نویسی از سبك رسائل استادش امام لغوی احمدبن فارس (متوفی در ۳۹۰ هـ.) اقتباس و پیروی نموده است[3].

ابن عبدربه[4] و ابن قتیبه هم مقامه نویسی را به عهدی دورتر از زمان بدیع الزمان می‌کشانند بدین معنی که ابن درید (متوفی در۳۲۱ هـ.) چهل گفتار ادبی ذوقی بوجودآورده[5]، بعد از او بدیع الزمان. ۴۰ مقامه به معارضهٔ او نوشته‌است. در هرصورت مقامه به شکل دقیق ومنظم آن مربوط است به بدیع الزمان همدانی .

برای تفصیل رك : کتاب العقد الفرید ، ابن عبد ربـه . دائرة المعارف الاسلامیة . مقامات بدیع الزمان الهمدانی .

بدیع الزمان همدانی

ابو الفضل احمدبن حسین همدانی معروف به‌بدیع‌الزمان به‌سال

۱ـ مقامات الحریری ، ص ۱۳ .

۲ـ صبح‌الاعشی ، ج ۱۴ ، ص ۱۱۰ .

۳ـ تاریخ آداب اللغة العربیه ، ج ۲ ، ص ۳۱۹ .

۴ـ العقد الفرید ، ج ۲ ، ص ۶۵ .

۵ـ زیات ، ص ۳۷۴ .

۳۵۸ ﻫ . در همدان بدنیا آمد[1]. از احمد بن فارس و عیسی بن هشام انصاری کسب دانش کرد، آنگاه همدان را ترك کرد و در ری به صاحب بن عباد پیوست و نزد او ثروت و شوکتی بدست آورد . ولی این ارتباط چندان دوام نیافت و بدیع به گرگان و نیشابور سفر کرد و در آنجا چهار صد مقامه املاکرد و در همان شهر با ابوبکر خوارزمی مناظراتی بعمل آورد بعد درسیستان به خلف بن احمد (متوفی ۳۹۹ ﻫ .) پیوست و در نزد او هم به نوایی رسید و بالاخره به هرات رفت و به سال ۳۹۸ ﻫ . در حالی که هنوز به چهل سالگی نرسیده بود این جهان را ترك کرد[2].

بدیع الزمان حافظه‌ای بسیار قوی داشت قصیده‌های بسیار طولانی را با یك بار شنیدن حفظ می کرد در بدیهه گوئی هم نابغه بود . سرعت انتقالش آنچنان قوی بود که یك قصیدهٔ فارسی را برایش می‌خواندند در همان حال آنرا به شعر عربی برمی گرداند و نیز نامهٔ مفصلی را از آخر شروع به نوشتن می کرد و به اولش می‌رسید .

در هردو شعر و نثر دست داشت اما شهرتش به نثر می‌باشد که در این قسمت آثارش عبارتند از رسائل و مقامات .

راوی مقامات بدیع الزمان عیسی بن هشام و قهرمان مقاماتش ابوالفتح اسکندری است .

علاوه بررسائل و مقامات ، دیوان شعری هم از بدیع‌الزمان در دست است .

۱- عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۵۹۵ .

۲- جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۳۱۹ .

برای تفصیل رك : یتیمة الدهر ، ثعالبی . معجم الادبـاء ، یاقوت . ابن خلکان . بدیع الزمان الهمدانی ، مارون عبود .

حریری

ابو محمد قـاسم بن علی بن محمد بن عثمان حریـری به سال ۴۴۶ ه . در بصره بدنیا آمد[1] و در همانجا بـه تحصیل لغت و نحو و ادب پرداخت تا نادرهٔ زمان خود شد .

هرچند حریری شاعر ، کاتب ، لغوی ، نحوی وصاحب مقامات است ، اما شهرت اصلی او مربوط به مقامات می‌باشد کـه پنجاه مقامه است به سبك مقامات بدیع الزمان همدانی .

مقامات حریـری حاوی فنون ادب و حکم و امثـال عرب ، از همان زمان مورد توجه دانشمندان شرق و غرب قرار گرفته و شرحهای بسیار برآن نوشته شده است . قهرمان این مقامات ابو زیـد سروجی و راوی آنها حارث بن همام می‌باشد .

حریری علاوه بـر اشعار زیاد و مقامات ، تـألیفات دیگری هم دارد بدین ترتیب :

درة الغواص فی اوهام الخواص ، در این کتاب اغلاطی را کـه نویسندگـان در آثار خود در غیـر معنی خود کلمه بـه کار بـرده‌اند توضیح داده است .

ملحة الاعراب، ارجوزه‌ای است در نحو .

۱ــ عمر فروخ ، ج ۳ ، ص ۲۳۸ .

حریری به سال ۵۱۶ ﻫ . در بصره درگذشت[1].

برای تفصیل رك : معجم‌الادباء ، یاقوت. ابن خلکان. الانساب ، السمعانی. المقامة ، شوقی ضیف . دائرة المعارف الاسلامیة .

داستان در ادبیات عرب

داستان در دورهٔ جاهلی و عصر اموی ازضعیف‌ترین شاخه‌های ادب عرب بود تا اینکه در دورهٔ عباسی ابن مقفع و دیگران بـه ترجمهٔ داستانهایی از قبیل «کلیله و دمنه» ، « رستم و اسفندیـار » ، « دارا و بت زرین » و غیره از زبان فارسی ، و «سند بادکبیر» و «سندباد صغیر» و غیره ، از زبان هندی شروع کردند .

اما داستانهای خاص عرب از قرن سوم ببعد بوجود آمده است. مشهورترین داستانهای عرب عبارت است از : « قصة عنترة » ، « الف لیلة و لیلة » ، « ابو زید هلالی » ، «قصةالزیر» ، «الملك سیف» ، « الملك الظاهر » ، « علی الزیبق » و « فیروز شاه » .

« قصه عنتره »

قصهٔ عنتره بزرگترین داستان حماسی عشقی عربی است که از چند داستان تو در تو ، تشکیل یـافته و آداب جـاهلیت و خلقیـات و جنگها و عادات ورسوم عرب جاهلی را مجسم می‌سازد. مشهور آنست که این داستـان در اواخر قـرن چهارم هجری بوسیلهٔ شخصی به نـام

۱ــ دائرة المعارف الاسلامیة .

یوسف ابن اسماعیل در زمان خلیفه العزیز بالله فاطمی (۳۷۶ - ۳۶۵) در مصر ساخته شده است . داستان عنتره بهترین و مفیدترین داستان عرب است که به زبانهای خارجی هم ترجمه شده است[۱].

« الف لیلة و لیلة »

الف لیله یا هزار و یك شب مجموع قصه‌هایی است که پیش از قرن چهارم هجری از زبان فارسی به عربی برگردانده شده ، بعدها داستانهایی برآنها اضافه شده و به صورت امروزی درآمده است . گویا اصل این کتاب در زبان فارسی کوچك بوده و به هزار افسانه شهرت داشته ، عربها این کتاب را از پهلوی به عربی ترجمه کرده و بمرور از اساطیر عرب و هند و یهود و اخبار خلفا و امرا و فارسان و سخاوتمندان دورهٔ جاهلیت و اسلام هم برآن افزوده‌اند[۲].

برای تفصیل رك : فی اصول الادب ، احمد حسن الزیات . تاریخ آداب اللغة العربیة ، جرجی زیدان . تاریخ الادب العربی ، شوقی ضیف .

تفسیر

علم تفسیر که در عهد اموی بوجود آمده بود مانند دیگر علوم، در این دوره نضج یافت و مفسران تفسیرهای بزرگی تألیف کردند که شرح حال چند تن از مشهورترین آنها را در زیر می‌آوریم :

۱- جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۳۳۸ .
۲- زیات ، ص ۳۹۵ و ۳۹۶ .

مشهورترین مفسران این دوره

طبری

ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید طبری بـه سال ۲۰۴ هـ . در آمل بدنیا آمد[1] علم حدیث را از علمای همان شهر فرا گرفت آنگاه به ری مسافرت کرد و از دانشمندان آنجا علوم مختلف را کسب کرد. در تفسیر و حدیث و فقه و تاریخ و نحو و لغت و علوم ادبی به درجهٔ پیشوایی رسید حتی بـه علوم دیگر نظیر حساب و جبر و منطق و طب و غیره آشنا شد و تصانیف زیادی بوجود آورد کـه مشهورترین آنها عبارتند از :

۱ـ جامع البیان عن تأویل آی القران معروف به «تفسیر طبری» قدیمترین تفسیر مفصل می‌باشد که بدست ما رسیده است .

۲ـ کتـاب الامم والملوك معروف بـه « تـاریخ طبری » که از زمان حضرت آدم تا سال ۳۰۲ هـ . را در بر دارد .

وفات طبری به سال ۳۱۰ هـ . اتفاق افتاده است[2].

برای تفصیل رك : الفهـرست ، ابن النديـم . الطبـری ، احمد محمد الحوفی . الانساب ، السمعانی .

زمخشری

جارالله ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشری ، به سال ۴۶۷ هـ .

۱ـ عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۳۸۸ .

۲ـ جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۲۳۱ .

در زمخشر خوارزم به دنیا آمد[1]، بعد به بغداد رفت ومسافرتهای زیادی کرد و چون مدتی هم مجاور مکه شد ، بهمین سبب او را «جار الله» نامیده اند .

در لغت و نحو و بیان و تفسیر وحدیث پیشوای عصرخود بود و در تمام این دانشها مردم به او رجوع می کردند .

زمخشری معتزلی بود و عقیدهٔ خود را آشکار می کرد . معتزله در آن روزگار آزادگانی بودند که اعتقاد خود را بصراحت آشکار می کردند[2].

تمام تألیفات زمخشری در ادبیات عرب مقام بزرگی دارند از جمله :

الکشاف عن حقائق‌التنزیل ،که تفسیر قرآن است بسیار مهم ، کشف الظنون پنج صفحه در توصیف این کتاب دارد[3].

المفصل فی‌النحو . که بعداً آنرا خلاصه کرده و « نموذج » نامیده است . این هردو کتاب مورد توجه دانشمندان قرار گرفته‌اند .

اساس البلاغه ، فرهنگی است به زبان عربی،که در روال خود بی بدیل است .

مرگ او به‌سال۵۳۸ ه . درجرجانیهٔ خوارزم اتفاق افتاده است[4].

برای تفصیل رك : ابن خلکان. الانساب، السمعانی . معجم‌الادباء ، یاقوت . دائرة المعارف الاسلامیة . الزمخشری ، احمد محمد الحوفی .

۱ـ عمر فروخ ، ج ۳ ، ص ۲۷۷ .
۲ـ جرجی زیدان ، ج ۳ ، ص ۴۹ .
۳ـ کشف الظنون ، ص ۱۴۷۵ .
۴ـ جرجی زیدان ، ج ۳ ، ص ۴۸ .

شیخ طبرسی

ابو علی فضل بن حسن بن فضل طبرسی ، محقق و لغوی و مفسر بزرگ ایرانی، ازاعاظم علمای امامیه درقرن ششم هجری (حدود سال ۴۷۲ هـ . به دنیا آمده وسال ۵۴۸هـ .[۱] فوت کرده است) تألیفات زیادی دارد ازآن جمله تفسیر معروف « مجمع البیان فی‌تفسیرالقرآن » است که از معروفترین تفسیرهای قرآن و جامع صرف و نحو ولغت و معانی و شأن نزول و مطالب تاریخی و فنون ادبی مربوط به آیات می‌باشد[۲].

برای تفصیل رك : ریحانة الادب ، محمد علی تبریزی (مدرس) . الاعلام ، الزرکلی . امل الآمل ، الحر العاملی. کشف الظنون ، حاجی خلیفه . سفینة البحار ، مجلسی . الذریعة ، حاجی آقا بزرگ .

فخرالدین رازی

ابو عبدالله محمد بن عمر بن الحسن بن الحسین الرازی ، معروف به « ابن الخطیب » به سال ۵۴۴ در ری به دنیا آمده[۳].

فخر رازی فقیه اصولی و عالم ریاضی و طبیعی و فیلسوف بود ؛ نحو و ادب را هم می‌دانست . بدو زبان عربی وفارسی وعظ می گفت و بالاخره در علم کلام و معقولات سرآمد زمان بود .

۱- مجمع البیان ، ج ۱ ، ص (و) .

۲- ریحانة الادب ، ج ۳ ، ص ۲۰ و ۲۱ .

۳- عمر فروخ ، ج ۳ ، ص ۴۴۲ .

او در غالب اصول مسلم فلسفی شك كـرده و به فلاسفهٔ پیشین ایراداتی واردآورده ، و روی همین تشکیك او را « امام المشككين » لقب داده‌اند[۱].

فخر رازی در علوم گوناگون تألیفات مهمی‌دارد که ازآن جمله « مفاتیح الغیب » یا « تفسیرالکبیر » است .

مرگ او به سال ۶۰۶ ه . در هرات اتفاق افتاده است[۲].

برای تفصیل رك : دائرةالمعارف الاسلامیة. الاعلام . الزرکلی. ابن‌خلکان.

فقه

علم فقه در صدر اسلام پیدا شد ولی ضبط و تـدوین احکام آن در این دوره انجام یافت .

در آغاز مرکز فقها و مقر محدثـان و کعبـهٔ طلاب فقه و رواة حدیث مدینه بود ، اما وقتی بنی‌عباس روی کار آمدند علم فقه درمیان مردم عراق هم شایع شد .

نظر به اینکه رواة حدیث در آغاز کار زیاد بودند فقهای حجاز بعضی احکام خود را روی استنباط از قرآن و حدیث قرار داده بودند روی همین اصل آنها را « اصحاب حدیث » گفته‌اند وپیشو ایشان مالك بن انس است . اما فقهای عراق چون در روایت قـدرت داشتند و از سنت چندان آگاه نبودند در استنباط احکام فقه ، قیاس را مبنای روش

۱ــ فرهنگ معین .

۲ــ الاعلام .

خود قرار دادند اینها را « اصحاب رای » نـامیده‌اند و پیشوایشان ابو حنیفه نعمان است[۱].

برای تفصیل رك : فجرالاسلام ، احمد امین . محاضرات فی تـاریخ الفقه الاسلامی ، محمد یوسف موسی . دائرة المعارف الاسلامیة .

فقهای بزرگ

ابو حنیفه نعمان

ابو حنیفه نعمان بن ثابت پیشوای مذهب حنفی اهل کوفه است و به سال ۸۰ ﻫ . بدنیا آمده[۲]، پدرش ایرانی بود. ابو حنیفه دانشمندی بود بسیار پارسا ، منصور خلیفهٔ عباسی‌خواست او را به‌قضاوت بگمارد ولی او خودداری کرد و مقاومت او در برابر منصور وتمایلش به‌علویها سبب شد که زندانی شود و به سال ۱۵۰ در زندان در گذشت[۳].

ابو حنیفه در فقه به « قیاس » اتکا داشت. تألیفات منسوب به او عبارتند از :

۱ــ الفقه الاکبر (در اصول دین)

۲ــ مسند ابو حنیفه ، که شاگردانش جمع کرده‌اند .

۳ــ المخارج فی‌الحیل (در فقه)

برای تفصیل رك : ابن خلکان . الفهرست ، ابن الندیم . تذکرة الحفاظ ، الذهبی . فجرالاسلام ، احمد امین .

۱ــ زیات ، ص ۳۸۰ .

۲ــ زیات ، ص ۳۸۱ .

۳ــ جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۱۶۲ .

مالك بن انس

ابو عبدالله مالك بن انس پیشوای مذهب مالکی به سال ۹۵ هـ . در مدینه تولد یافت[1] و بعد از فراگیری علوم دینی در فقه پیشوا شد گویند به خلع منصور و بیعت محمد بن عبدالله از آل علی فتوی داد و روی همین رأی هفتاد ضربه تازیانه خورد . اما روز بروز احترام و عزت بیشتری یافت[2].

مالك به سال ۱۷۹ هـ . درگذشت[3] .

تألیفاتش عبارتند از :

۱ـ الموطأ ، که اساس مذهب مالکی است .

۲ـ کتاب المسائل که شاگردش ابن عبدالحکم تدوین کرده.

۳ـ رساله‌ای در وعظ .

برای تفصیل رك : الانساب، السمعانی. فجرالاسلام، احمدامین. بروکلمان، ج ۱ ، ملحق ، ج ۱ . دائرة المعارف الاسلامیة .

امام شافعی

ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی پیشوای مذهب شافعی به سال ۱۵۰ هـ . در غزه بدنیا آمد[4] و بعد از دو سال به همراه خانواده به

۱ـ جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۱۶۲ .

۲ـ زیات ، ص ۳۸۲ .

۳ـ الوسیط ، ص ۲۳۷ .

۴ـ الوسیط ، ص ۲۳۷ .

مکه آمد و در میان بنی‌هذیل پرورش یافت هنوز ۱۵ ساله نشده بود که قرآن و علوم ادبی را فرا گرفت و الموطأ را حفظ کرد .

به سال ۱۹۵ به بغداد رفت علمای آنجا اطراف او را گرفتند و از حضورش فیض یافتند و به سال ۱۹۹ به مصر رفت وبقیهٔ عمر را در آنجا به عبادت وقراءت وتألیف پرداخت تا به سال ۲۰۴ ه . درهمانجا درگذشت[1].

به گفتهٔ صاحب الفهرست[2] بیش از صد تألیف داشته ولی آنچه باقی مانده عبارتند از :

۱ـ کتاب الام در فقه ، که ربیع بن سلیمان روایت کرده است .

۲ـ السنن الماثوره .

۳ـ اصول الفقه ، در اصول .

۴ـ مسند الشافعی در حدیث .

برای تفصیل رك : الانساب ، السمعانی ، معجم‌الادباء ، یاقوت . دائرة المعارف الاسلامیة . فجرالاسلام ، احمد امین . بروکلمان ، ج ۱ ، ملحق ، ج ۱ .

امام احمد بن حنبل

امام ابوعبدالله احمد بن حنبل شیبانی پیشوای مذهب حنبلی به سال ۱۶۴ ه . در بغداد به دنیا آمد[3]. برای جمع و حفظ احادیث سرزمینهای اسلامی را زیر پا گذاشت تا آنجا که یك ملیون حدیث

۱ـ جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۱۶۳ .

۲ـ « « ، ص ۲۶۳ و ۲۶۴ .

۳ـ الوسیط ، ص ۲۳۸ .

حفظ کرد و از بین آنها ۴۰ هزار حدیث برگزید و آنها را در کتابش «المسند» تدوین کرد. او ازشاگردان امام شافعی بود . در زمان معتصم از او خواستند که قائل به خلق قرآن باشد او نپذیرفت درنتیجه ۲۹ تازیانه خورد[1]، ولی بقیه عمر را در نهایت شرف و عزت به سر برد و به سال ۲۴۱ ه . درگذشت . در تشییع جنازهٔ او ۸۰۰۰۰۰ هزار مرد و ۶۰ هزار زن شرکت داشتند[2]. اهم مؤلفاتش عبارتند از :

۱ـ المسند فی‌الحدیث ، که پسرش عبدالله روایت کرده .

۲ـ کتاب السنة مؤصل المعتقد الی‌الجنة.

۳ـ کتاب الزهد .

برای تفصیل رك : دائرة المعارف الاسلامیة . تذکرة الحفاظ ، الذهبی . بروکلمان ، ج ۱ ، ملحق ، ج ۱ .

علم حدیث

در دورهٔ عباسی به تشویق خلفا ، دانشمندان به تدوین احادیث می‌پرداختند و ابو جعفر منصور اول خلیفهٔ عباسی است که براین امر توجه داشته است چنانکه در زمان او مالك بن انس کتاب «الموطأ» را در حدیث و فقه تألیف کرد .

اما با گذشت زمان هرکس برای اثبات حقانیت عقاید خود به جعل احادیث پرداختند و رفته رفته بدعت جعل حدیث رواج یافت . نتیجهٔ این جریان آن شد که عده‌ای به نقد وجدا کردن احادیث صحیح

۱ـ جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۱۶۴ .

۲ـ زیات ، ص ۳۸۵ .

از غیر صحیح اهتمام ورزیدند .

قدیمترین کسی که به نقد احادیث پرداخته اسحق بن راهویه (متوفی در ۲۳۸ ﻫ .) است که حدیث را از فقه جدا کرد[1]. و بعد ازاو بخاری و مسلم دو کتاب « الصحیح » را تألیف کردند. بعدازآنها چهار کتاب « الصحیح » در یك عصر تألیف شد .

برای تفصیل رك : دائرة المعارف الاسلامیة . فجرالاسلام ، احمد امین .

محدثان بزرگ

بخاری

ابو عبدالله محمد بن ابوالحسن اسماعیل بخاری به‌سال ۱۹۴ ﻫ . در بخارا بدنیا آمد[2] در همانجا پرورش یافت قرآن را حفظ کرد و از نه سالگی به فراگیری حدیث پرداخت ، هنوز به سن بلوغ نرسیده بود که ده ها هزار حدیث حفظ داشت . به‌ سال ۲۱۱ هجری در معیت پدر و مادر به مکه رفت و بعد از حج با آنان به موطن خود باز گشت تا براندوختهٔ احادیث خود بیفزاید . بعد به کشورهای شرقی مسافرت کرد و از علما وفقهای هر کشوری دانشی اندوخت وبالاخره به‌سرزمین اجدادی بر گشت . قضا را در آنجا گرفتار فتنهٔ بحث « خلق قرآن » شد و نظر داد که قرآن قدیم است و مخلوق نیست درنتیجه مطرود

۱ـ زیات ، ص ۳۷۸ .

۲ـ دائرة المعارف الاسلامیة .

شد و از بخاری تبعید گردید و به سال ۲۶۵ ﻫ . در سه فرسخی سمرقند در گذشت[1] .

کتاب او « الجامع الصحیح » است که مدت ۱۶ سال رنج برده و نه هزار حدیث در آن گرد آورده است .

برای تفصیل رك : الطبقات الشافعیة ، السبکی . طبقات الحفاظ ، الذهبی .

مسلم قشیری

ابوالحسن مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری به سال ۲۰۶ ﻫ . در نیشابور بدنیا آمد[2] و برای فرا گیری علم حدیث به حجاز و شام و مصر مسافرت کرد و ازبخاری و دیگران علم آموخت و کتاب « الجامع الصحیح » را که یکی از « الصحاح الستة » می‌باشد در علم حدیث تألیف کرد .

مسلم قشیری به سال ۲۶۱ ﻫ . در نیشابور در گذشت[3].

برای تفصیل رك : طبقات الحفاظ ، الذهبی . دائرة المعارف الاسلامیة .

ابن ماجه

محمد بن یزید بن ماجه قزوینی ازدانشمندان علم‌حدیث ومؤلف

۱ــ زیات ، ص ۳۷۹ . الاعلام .

۲ــ زیات ، ص ۳۷۹ .

۳ــ جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۲۴۶ .

یکی از « الصحاح » است . به سال ۲۰۹ هـ . تولد یافته[1] و درطلب علم حدیث به‌بصره و کوفه و بغداد ومکه وشام ومصرمسافرت کرده و کتاب «السنن» یکی از «الصحاح الستة» را در علم حدیث تألیف نموده است .

ابن ماجه به سال ۲۷۳ هـ . در گذشت[2].

برای تفصیل رك : طبقات الحفاظ ، الذهبی . دائرة‌المعارف الاسلامیة . الاعلام ، الزرکلی . بروکلمان ، ج ۱ .

ابو داود

ابو داود سلیمان بن اشعث سجستانی یکی ازبزرگترین حافظان حدیث بود به سال ۲۰۲ هـ . به دنیا آمد[3] و از جوانی برای جمع احادیث سفرهای‌طولانی کرده و کتابی بنام « السنن » یکی از «الصحاح الستة» در علم حدیث تألیف نموده است .

مرگ او به سال ۲۷۵ هـ . در بصره اتفاق افتاده است[4].

برای تفصیل رك : طبقات الحفاظ ، الذهبی . بروکلمان ، ج ۱ . دائرة المعارف الاسلامیة .

ترمذی

ابوعیسی محمدبن‌عیسی ترمذی مؤلف کتاب «الجامع‌الصحیح»

۱ـ دائرة المعارف الاسلامیة .

۲ـ جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۲۴۶ .

۳ـ دائرة المعارف الاسلامیة .

۴ـ جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۲۴۷ .

در علم حدیث است که به سال ۲۷۹ هـ . درگذشته است[۱].

برای تفصیل رك : الانساب، السمعانی. طبقات الحفاظ ، الذهبی . دائرة المعارف الاسلامیة .

نسائی

ابو عبدالـرحمن احمد بن علی نسائـی مؤلف کتاب « السنن » یکی از « الصحاح الستة » در حدیث می‌بـاشد و بـه سال ۳۰۳ هـ . در مکه فوت کرده است[۲].

برای تفصیل رك : طبقات الحفاظ ، الذهبی . دائـرة المعارف الاسلامیة . مفتاح السعادة ، طاشکپری زاده .

کلینی

شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی ، اهل ری از کابر علما وفقها ومحدثین‌شیعه درقرن سوم وچهارم هجری‌است.

کلینی تـألیفاتی دارد کـه معروفتر از همه کتاب « الکافی فی علم الدین » می‌باشد که تألیف آن بیست سال بطول‌انجامیده و یکی از کتب اربعهٔ شیعه است .

مرگ او به سال ۳۲۹ هـ . اتفاق افتاده است[۳].

۱ـ دائرة المعارف الاسلامیة .

۲ـ جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۲۲۷ .

۳ـ الاعلام .

برای تفصیل رك : ریحانةالادب ، محمد علی تبریزی (مدرس) . الاعلام ، الزرکلی .

ابن بابویه

ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بـن موسی بن بـابویه قمی معروف به « صدوق » از علما و محدثین بزرگ شیعه است . مدتی در بغداد تدریس می‌کرد اما در اواخر عمر در ری متوطن شد .

صدوق حدود ۳۰۰ جلدکتاب نـوشته‌که از جمله‌کتـاب « من لا یحضره الفقیه » یکی ازکتب اربعهٔ شیعه می‌باشد .

مرگ او به سال ۳۸۱ هـ . اتفاق افتاده است[1].

برای تفصیل رك : ریحانة الادب ، محمد علی تبریزی (مدرس) . فرهنگ معین ، محمد معین .

شیخ مفید

ابو عبدالله محمد بن محمد ملقب به « مفید » به سال ۳۳۶ هـ . به دنیا آمده و به سال ۴۱۳ هـ . درگذشته است[2].

شیخ مفید از بزرگان متکلمین و فقهای معروف شیعه و سردستهٔ علمای اصولی شیعه می‌باشد حدود دویست جلد دراصول و فقه وکلام تألیف دارد از آن جمله : « الاعلام فیما اتفقت الامامیة علیه من‌الاحکام »

۱ـ فرهنگ معین .
۲ـ الاعلام .

و « الارشاد » و « اصول الفقه » .

برای تفصیل رك : الذریعه ، آقا بزرگ تهرانی . الاعلام ، الزرکلی . ریحانة الادب ، محمد علی تبریزی (مدرس) .

شیخ طوسی

ابو جعفر محمد بن حسن طوسی به سال ۳۸۵ هـ . در طوس به دنیا آمد . و به سال ۴۰۸ هـ . از خراسان به بغداد رفت وچهل سال در آنجا اقامت کرد وبعد به‌نجف رفت وبه‌سال۴۶۰ هـ. درآنجادر گذشت[1].

شیخ طوسی از بزرگترین علمای دینی شیعه و صاحب تألیفات متعدد مهم است که از آن جمله کتاب « التبیان » درتفسیر قرآن و کتاب « تهذیب الاحکام » و کتاب « استبصار فی ما اختلف من الاخبار » که هردو از کتب اربعهٔ شیعه می‌باشند .

برای تفصیل رك : الذریعه ، آقا بزرگ تهرانی . الاعلام ، الزرکلی . ریحانة الادب ، محمد علی تبریزی (مدرس) .

علم کلام

علم کلام اساساً مربوط به دورهٔ بنی‌امیه‌است اما در عصرعباسی گل کرد و شکل گرفت. منظور ازآن بطور خلاصه بحث درعقاید دینی با دلایل عقلی و فلسفی است .

صحابهٔ پیغمبر و تابعین در عقاید خود به ظاهر قرآن و سنت

۱- الاعلام .

استدلال می‌کردند ، اما اقوام غیر عربی که با افکار و مذاهب گونه‌گون بدین اسلام درمی‌آمدند با این نوع استدلال قانع نمی‌شدند و مجادلهٔ آنان در شبهات عقیدتی با قیاسات صناعی و عقلی فزونی می‌یافت . در این برخورد عقاید ، علمای اسلامی هم بناچار با همان شیوه به‌معارضهٔ آنان برخاستند درنتیجه علم کلام بوجود آمد . البته انتقال فلسفهٔ یونان به عرب هم در ایجاد علم کلام بی‌تأثیر نبود[1].

تدوین علم کلام برای اول بار به تشویق مهدی خلیفهٔ عباسی به عمل آمد[2].

از این مباحثات و مناقشات دو فرقه جدا شدند :

فرقه‌ای که اعتقادی نزدیك به مذهب سلف داشتند جماعت و اصحاب حدیث نامیده شدند .

فرقه‌ای هم که در بعضی مسائل بـا آنان مخالفت ورزیدند و از آنان کناره گرفتند به « معتزله » معروف شدند ؛ حکومت عباسی هم از این مذهب جانبداری کردند و تقویتشان نمودند .

ابوالحسن اشعری نیز از مذهب معتزله و سایر مذاهب ، یك مذهب کلامی به وجود آورد که بعدها « مذهب اشاعره » نامیده شد .

متکلمان مشهور عبارتند از :

۱ـ امام ابو حنیفه که قدیمترین کتاب « الفقه الاکبر » را درعلم کلام تألیف کرده .

۲ـ ابو حذیفه واصل بن عطا . متوفی در ۱۳۱ ه .

۱ـ جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۲۴۲ و ۲۴۳ .

۲ـ الوسیط ، ص ۲۳۹ .

ابو هذیل محمد علاف متوفی در ۲۳۲ که در اعتزال شیخ بصریها بود.

ابو علی محمد جبائی متوفی در ۳۰۳ که در زمان خود امام متکلمین بود.

ابوالحسن اشعری متوفی در ۳۲۴ ه. شاگرد جبائی پیشوای مذهب اشعری و مؤلف «مقالات الاسلامیین»[1].

برای تفصیل رك: العقیدة والشریعة فی‌الاسلام، جولد تسیهر. دائرة المعارف‌الاسلامیة. ضحی‌الاسلام، احمد امین. فجرالاسلام، احمد امین. تاریخ الفلسفة فی‌الاسلام. دی بور.

تصوف

نشأت تصوف درمحیط اسلامی مربوط به‌اوایل‌قرن دوم‌هجری، یعنی پس از انقراض بنی امیه است و اولین‌کسی‌که لقب صوفی براو اطلاق شده، شیخ ابو هاشم‌کوفی متوفی در ۱۵۰ هجری است[2]. ولی نضج و تکامل وگسترش تصوف از اوایل قرن سوم، مخصوصاً بعد از انتقال فلسفهٔ یونان به جهان اسلامی شروع می‌شود.

مهمترین آثار نثری و نظمی دربارهٔ تصوف در دورهٔ عباسی تألیف یافته که از قدیمترین و مشهورترین آثار منثور تصوف کتابهای زیر را می‌توان نام برد:

۱ـ کتاب اللمع، تألیف ابو نصر سراج (متوفی در ۳۷۸ ه.)

۱ـ جرجی زیدان، ج ۲، ص ۲۴۵ ـ ۲۴۲.

2_ A. LIT. P. 229.

۲- قوت القلوب ، ابو طالب مکی (متوفی در ۳۸۶ ه .)
۳- الرسالة القشیریه ، تألیف ابوالقاسم عبدالکریم قشیری (متوفی در ۴۶۵ ه .)
۴- عوارف المعارف ، تألیف ابو حفص عمربن محمد ملقب به شهاب الدین سهروردی (متوفی در ۶۳۲ ه .)
۵- احیاءعلوم‌الدین،تألیف‌حجةالاسلام‌غزالی(متوفی‌در۵۱۲ه.)
۶- الفتوحات المکیه ، تألیف محیی الدین ابن عربی (متوفی در ۶۳۸ ه .)
۷- صفوةالصفوة،تألیف‌ابوالفرج‌بن‌الجوزی (متوفی‌در۵۹۷ه.)

برای تفصیل رك : فی‌التصوف الاسلامی و تاریخه ، نیکلسون ، ترجمة شریبة . العقیدة والشریعة فی‌الاسلام ، جولد تسیهر ، ترجمة محمد یوسف موسی .

علوم بلاغت

معانی و بیان و بدیع

پس از آنکه دانشمندان الفاظ پراکندهٔ لغت عرب را گردآوری کردند و قاموس‌ها ضبط گردید به بحث در بلاغت کلام پرداختند و از این راه بوضع و پیدایش علوم بدیع و معانی و بیان توفیق یافتند .

گویا اول کسی که در این علوم به تدوین کتاب پرداخته ابو عبیده شاگرد خلیل بن احمد است که در علم بیان کتاب «مجاز القران» را تألیف کرده است[1].

۱- عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۱۸۳ .

اما معلوم نیست در علم معانی چه‌کسی اولین تألیف را بوجود آورده ؟ الا آنکه جاحظ در کتاب « البیان و التبیین » خود قسمتی از اغراض علم معانی را بیان کرده است[1].

علم بدیع هم اول بار بوسیلهٔ ابن المعتز (متوفی در ۲۹۶ ﻫ .) و قدامة بن جعفر (متوفی در ۳۱۰ ﻫ .) تدوین یافته است[2].

این علوم بوسیلهٔ دانشمندان بعدی تکامل می‌یافت تا اینکه عبدالقاهر جرجانی (متوفی در ۴۷۱ ﻫ .) ظهور کرد و دو کتاب بسیار مشهور تألیف کرد : « دلائل الاعجاز » در علم معانی و «اسرارالبلاغه» در علم بیان[3].

بعد از او سکاکی (متوفی ۶۲۶ ﻫ .) کتاب بزرگ «مفتاح‌العلوم» را در این علم بوجود آورد[4].

اما مشهورترین کتاب علوم بلاغت بعد از مفتاح العلوم سکاکی، کتاب «تلخیص» خطیب قزوینی (متوفی در ۷۳۹ ﻫ .)[5] و کتاب «مطول» سعدالدین تفتازانی (متوفی در۷۹۱ ﻫ .) است که شرح کتاب تلخیص می‌باشد[6].

برای تفصیل رك : دائـرة المعارف الاسلامیة . نقد ، شوقی ضیف . المثل السائر ، ضیاء الدین بن الاثیر . اساس البلاغة ، الزمخشری .

۱ـ زیات ، ص ۳۷۵ و۳۷۶ .

۲ـ الوسیط ، ص ۲۲۹ و ۲۳۰ .

۳ـ عمر فروخ ، ج ۳ ، ص ۱۸۳ .

۴ـ « « ، ج ۳ ، ص ۱۸۴ .

۵ـ فرهنگ معین .

۶ـ دائرة المعارف الاسلامیة .

فلسفه

آزادی فکر در اسلام سبب تعدد فرقه‌ها از جمله ظهور معتزله شد ،که قوانین دینی را با احکام عقلی تطبیق می‌کردند . در حالی که بنی‌عباس به قیاس ورأی تمایل داشتند اما مأمون از مذهب اعتزال جانبداری کرد و به خلق قرآن قائل شد و آتش جدال بین‌سنت واعتزال انداخت و بهتر دید که برای قهر و غلبه بر دشمنان و مخالفان خود به منطق و فلسفهٔ یونان روی آورد و بهمین جهت دانشمندان را به ترجمهٔ کتب فلسفی وا داشت و مردم را تشویق کرد که فلسفه یاد بگیرند و در جدل از آن‌استفاده نمایند[1]. نتیجهٔاین مقدمات، علم کلام را بوجود آورد که مبدء ظهور فلسفه در عرب گردید .

معتزله فلسفه را سلاحی علیه اهل سنت گرفتند . اهل سنت هم مردم را از آموختن فلسفه برحذر داشتند تا آنجاکه فلسفه مرادف کفر و زندقه شد و فیلسوف مورد حمله و مسخرهٔ جامعه قرار گرفت . این شیوه در زمان مأمون و معتصم و واثق که حامیان فلسفه و پشتیبانان حکمت بودند در خفا بود ولی در زمان متوکل و اخلافش که به ظاهر می‌خواستند سنت را زنده کنند و بدعت را ازبین ببرند مخالفت بافلسفه آشکار شد و مجبور کردند که طرفداران و علاقمندان فلسفه مجامع پنهانی تشکیل دهند. از مشهورترین این مجامع «اخوان الصفا و خلان الوفا» است که در اواسط قرن چهارم هجری برای بحث دراقسام فلسفه

۱ـ زیات ، ص ۳۸۵ و ۳۸۶ .

و نشر آن تشکیل یافت ، اخوان الصفا پنجاه رساله در فلسفه نوشتند که حاوی زبدهٔ حکمت و فلسفه یونان‌اند[۱].

بدین ترتیب فلسفه در میان عرب رواج یافت و فلاسفهٔ اسلامی در کشورهای عربی پیدا شدند و آثار گرانقدری در فلسفه بوجود آوردند .

برای تفصیل رك : تاریخ الفلسفة فی‌الاسلام ، دی بور . دائرة المعارف الاسلامیة ، تاریخ الادب العربی ، احمد حسن الزیات .

فلاسفهٔ بزرگ این دوره

یعقوب الکندی

اولین‌فیلسوف عرب ابو یوسف یعقوب‌بن اسحق‌الکندی متوفی در ۲۴۶ ه . است که معاصر مأمون و معتصم عباسی بود[۲]. در طب و فلسفه و منطق و حساب و هندسه و نجوم و موسیقی متبحر بود و در این علوم ۲۳۱ جلد کتاب تألیف کرده است .

در ترجمه از یونانی به عربی از همه بهتر بود الا اینکه مثل دیگران ترجمه را وسیلهٔ کسب قرار نداده بود . اکثر آثار او از بین رفته و آنچه بجای مانده است عبارت است از :

۱ــ کتابی در الهیات ارسطو

۲ــ رساله‌ای در موسیقی

۱ــ جرجی زیدان ، ج ۲ ، ۳۹۴ .

۲ــ زیات ، ص ۱۸۷ .

۳ـ رساله‌ای در معرفة قوی الادویه‌المرکبه[1].

برای تفصیل رك: اخبار الحکماء، ابن قفطی. دائرةالمعارف الاسلامیة. الفهرست، ابن الندیم.

فارابی

ابو نصر محمد بن محمد فارابی ملقب به معلم ثانی به سال ۲۶۰ ﻫ. در فاریاب ماوراءالنهر بدنیا آمد[2] و به قصد تحصیل علوم به بغداد رفت و علوم فلسفی را آنجا یاد گرفت و همه‌کتب ارسطو را مطالعه کرد و آنها را شرح نمود و بعد به دمشق رفت و در آنجا به تألیف و تعلیم پرداخت تا به سال ۳۳۹ ﻫ. درگذشت[3].

فارابی یکی از بزرگترین فلاسفهٔ دورهٔ اسلامی‌است. آثار مهمی بوجود آورده که بعضی ازآنها به لاتینی ترجمه شده و مشهورترین آنها عبارتند از:

۱ـ مبادی آراء اهل المدینة الفاضلة.

۲ـ رسائل فارابی.

برای تفصیل رك: ابن‌خلکان. فارابی، عباس محمود. الاعلام، الزرکلی. دائرة المعارف الاسلامیة.

ابن سینا

ابو علی شیخ الرئیس حسین بن عبدالله بن سینا به‌سال ۳۷۰ ﻫ.

۱ـ الفهرست، ص ۳۱۵ و ۳۱۶.

۲ـ دائرة المعارف الاسلامیة.

۳ـ جرجی زیدان، ج ۲، ص ۲۵۰.

در قریهٔ خرمیثن یکی از قـراء بخارا به دنیا آمد[1]. در دورهٔ طفولیت به بخارا رفت ودر آنجا قرآن را حفظ کرد و مقدمات علوم را فرا گرفت. بعد به علم طب راغب شد اصول آنرا از ابو سهل مسیحی آموخت و فروع آنرا پیش خود خواند و هنوز ۱۶ سالگی را تمام نکرده بود که در این علم به مقامی رسید که اطبا ازهرطرف برای فراگیری واستشاره به نزد او می‌آمدند. آنگاه براثـر معالجهٔ نوح بن منصور سامانی به دستگاه سامانیان راه یافت و از کتابخانهٔ معتبرسامانی استفادهٔ بسیار نمود. در ۲۲ سالگی پدرش فوت کـرد و او بـه خوارزم رفت و از آنجا به گرگان وارد شد. بعد به همدان رفت و وزیر شمس‌الدولهٔ دیلمی شد، چندی بعد به اتهامی چهار مـاه زندانی گـردید و از آنجا به اصفهان پیش علاءالدوله فرارکرد تا در سال ۴۲۸ که بـا علاء الدوله به همدان می‌رفت بیمار شد و در همان شهر درگذشت[2].

ابن سینا طبیبی ماهر و فیلسوفی بزرگ بود. بیش از صد جلد کتاب و رساله تألیف کرده که مشهورترین آنها عبارتند از:

۱ـ الاشارات والتنبیهات، در منطق و حکمت

۲ـ کتاب الشفا، در فلسفه

۳ـ کتاب القانون، در طب

ابن سینا اشعاری به عربی و فارسی دارد کـه مشهورترین آنها قصیده‌ای است بسیار معروف که در آن کیفیت هبوط روح و حلول آن

۱ـ دائرة المعارف الاسلامیة.

۲ـ الاعلام.

در جسم و عود آن به عالم مجرد روحانی با بیانی شیوا آمده ، مطلع قصیده این است :

هَبِطَت إلیك مِنَ المحل الاَرفعِ
ورقاءُ ذات تعزز و تمنعِ

برای تفصیل رك : دائرة المعارف الاسلامیة . ابن خلکان . الاعلام ، الزرکلی .

غزالی

حجة الاسلام ابو حامد محمد بن حامد غزالی طوسی به سال ۴۵۰ در طایران طوس به‌دنیا آمد[۱] و مقدمات علوم را درآنجا آموخت بعد به نیشابور رفت و در خدمت امام الحرمین ابوالمعالی جوینی فقیه و متکلم بزرگ شافعی بتحصیل پرداخت . آنگاه به خدمت نظام‌الملك وزیر رسید . نظام الملك مقدم او را گرامی داشت و وقتی بر میزان فضیلتش آگاه شد منصب تدریس در نظامیهٔ بغداد را به او محول کرد. بعد از مدتی غزالی تدریس را کنارگذاشت تا تنها به مطالعه پردازد و پس از مطالعات فراوان براو مسلم شدکه فلسفه و دین سازگار نیستند از آن پس با سلاح و منطق خود فلاسفه به مخالفت آنان پرداخت و روی همین اصل ملقب به حجة الاسلام گردید[۲].

به سال ۴۸۸ یعنی در حدود ۴۰ سالگی تحولی در روح او پدید آمد و طریق تزهد و تصوف در پیش گرفت ؛ بغداد را به قصد شام و

۱ــ الاعلام .
۲ــ زیات ، ص ۳۸۹ .

اورشلیم و حجاز واسکندریه ترك کرد. بعد به طوس برگشت و به تعلیم و تألیف پرداخت و در خانقاه و مدرسه‌ای نزدیك خانهٔ خود به عبادت و افادت مشغول گردید تا به سال ۵۰۵ درطوس درگذشت و در طابران بخاك سپرده شد[۱].

آثار عربی غزالی عبارتند از :

۱ـ کتاب « البسیط والوسیط والوجیز » در فقه شافعی .

۲ـ احیاء علوم الدین، در تصوف و فلسفهٔ اخلاقی اسلام .

۳ـ تهافت الفلاسفه ، در رد فلاسفهٔ یونان و پیروان آنان .

۴ـ مقاصد الفلاسفه .

برای تفصیل رك : غـزالی نـامه ، جلال همـایی . الاعلام ، الزرکلی . شذرات الذهب ، ابن خلکان .

ابن رشد

ابوالولید محمد بن احمد بن رشد به سال ۵۲۰ ه . در قـرطبه بدنیا آمد[۲] فقه و طب و فلسفه را از علمای عصر خود یـاد گرفت و در حکمت به مطالعهٔ عمیقی پرداخت تا عالمی بزرگ شد .

به‌سال۵۴۸ ابن‌طفیل او را پیش ابویعقوب یوسف بن‌عبدالمؤمن برد که از علاقمندان فلسفه بود . ابن رشد کتابهای ارسطو را بـرای او خلاصه کرد . سپس مدتی قضاوت اشبیلیه را داشت و بالاخره به‌مراکش

۱ـ زیات ، ص ۳۸۹ .

۲ـ الاعلام .

رفت و سال ۵۹۵ ﻫ . در آنجا درگذشت[1].

ابن رشد می کوشید که بین فلسفه و دین وفق دهد و دراین باره کتاب « فصل المقال بین الشریعة والحکمة من الاتصال » و « مناهج الادلة فی عقائد الملة » را تألیف کرد. در رد « تهافت الفلاسفه » غزالی هم کتاب « تهافت التهافت » را نوشت .

برای تفصیل رک : دائرةالمعارف الاسلامیة. الاعلام، الزرکلی. ابن‌خلکان.

تاریخ

هرچند تاریخ نویسی در دورهٔ بنی‌امیه شروع به تکوین کرده بود و اول کتابی که در این فن تدوین یافته ،کتابی است که عبید بن شریه برای معاویه نوشته است[2]، اما شاید بدین علت که عباسیان در محو آثار اموی تعمدی داشتند چیزی از آن بدست ما نرسیده است . در هرصورت تاریخ نویسی به معنای حقیقی در عصر اول عباسی آغاز شد منتها تألیف کتابهای تاریخی مربوط است به دورهٔ دوم عباسی .

در آغاز کار ، تاریخ مقصور بود به تدوین مسائلی که به‌مقتضای دین مورد نیاز بود مانند « مغازی » برای آگاهی از زمانها و مکانهائی که آیات در آنها نازل شده بود یا احادیث درآنهاگفته شده بود و «فتوح» برای آگاهی از فتوحات اسلامی و تعیین خراج و جزیه . و «طبقات» برای آشنائی با صحابه و تابعین که رواة شریعت و ادب بودند ، البته

۱ــ دائرة المعارف الاسلامیة .

۲ــ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۲۵۸ .

عرب در این نوع تاریخ نویسی از قدیمترین ملتها هستند و هکذا « انساب » برای تمیز اشراف‌قریش وسادات قبایل، تا مراتب ومقامهای ایشان در ایام عرب معلوم گردد و غیره .

معروف ترین مؤلفان این قبیل تاریخها عبارتند از :

شیخ ابو اسماعیل محمد ازدی متوفی دراواسط قرن‌دوم هجری مؤلف کتاب « فتوح الشام »[1].

ابو عبدالله محمد واقدی متوفی در ۲۰۷ ﻫ . که در الفهرست ۲۸ کتاب از آثار او نام برده شده از جمله : کتاب « مغازی » و کتاب « فتوح الشام » و غیره[2].

اما ظهور تاریخ عمومی در ادبیات عرب مربوط است به دورهٔ دوم عباسی، چون وقتی عرب از راه ترجمه به تواریخ ملل دیگر آشنا شدند از روال آنان در تاریخ‌نویسی پیروی کردند و به تألیف تاریخهای عمومی پرداختند .

مهمترین این تاریخها عبارتند از :

۱ـ تاریخ‌الیعقوبی ، تألیف احمد بن ابو یعقوب معروف به یعقوبی (متوفی ۲۷۸ ﻫ .)

۲ـ فتوح البلدان ، تألیف ابو جعفر احمد بن یحیی البلاذری (متوفی در ۲۷۹ ﻫ .)

۳ـ الاخبار الطوال ، تألیف دینوری (متوفی در ۲۸۲ ﻫ .) تاریخ عمومی است شبیه تاریخ یعقوبی ، این کتاب در ۲۷۷ هجری به وفات معتصم خاتمه یافته .

۱ـ جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۱۶۹ .

۲ـ « « ، ج ۲ ، ص ۱۷۰ .

۴- **تاریخ طبری** ، تألیف ابو جعفرمحمدبن جریرطبری (متوفی در ۳۱۰ ه .) تاریخ عمومی است از خلقت آدم تا سال ۳۰۲ ه .

۵- **مروج الذهب** ، تألیف مسعودی (متوفی در ۳۴۶ ه .)

۶- **سنی ملوك الارض والا نبیاء** ، تألیف حمزه اصفهانی (متوفی در ۳۵۰ ه .)

۷- **الفهرست** ، تـألیف ابوالفـرج محمد بن اسحق بن یعقوب الندیم معروف به « ابن الندیم » اولین کتابی است که در ادبیات عرب و علوم مختلف آن تألیف یافته و در شرق و غرب بسیار مشهور است .

۸- **الکامل فی‌التاریخ** ، معروف به تاریخ ابن‌اثیر، که مشهورترین کتاب تـاریخ و از موثق ترین مصادر تاریخ اسلامی از زمـان حضرت آدم تا سال ۶۲۸ ه . است .

۹- **المنتظم فی‌تاریخ الامم** ، تألیف ابو الفرج‌بن الجوزی (متوفی در ۵۹۷ ه .) تاریخ عمومی است از خلقت آدم تا ظهور اسلام و از آن ببعد تـا ۵۷۵ هجری کـه بترتیب سالها تنظیم یافته است .

برای تفصیل رك : دائرةالمعارف الاسلامیة. علم‌التاریخ ، ترجمةالعبادی .

کتابهای طبقات

دانشمندان قرآن و قراءت و حدیث و نحو وادبیات برای تحقیق در علوم دینی به بحث در اسانید آنها و تفریق بین ضعیف و متین آنها پرداختند و این امر آنان را به نظر در شرح حال و سایر احوال راویان آن اسانید کشانید تا آنجا که آشنایی به متون و اسانید اخبار و احاطه به احوال ناقلان و راویـان و تعیین عادلان و ثقات و مردودان آنها از

شروط اجتهاد در فقه گردید روی این اصل رواة هر فنی را به طبقاتی تقسیم کردند ، درنتیجه کتابهایی در شرح حال علما و ادبا و فقها و نحویون و غیره به نام « طبقات » تألیف یافت ؛ از آن جمله : طبقات الشعراء، طبقات الأدباء ، طبقات النحاة، طبقات‌الفقهاء ، طبقات الصحابه والتابعین ، طبقات المحدثین ، طبقات المفسرین ، طبقات الحفاظ ، طبقات الاطباء ، حتی طبقات‌المغنین و غیره .

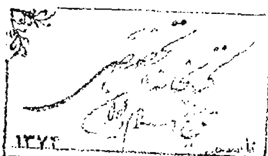
قدیمترین این کتابها ، « طبقات الشعراء » تألیف ابن سلام و « طبقات الصحابه » تألیف ابن سعد معروف به کاتب واقدی است[1].

برای تفصیل رك : تذکرةالحفاظ ، ذهبی . دائرة المعارف الاسلامیة .

انساب

انساب که عبارت از شناخت نسب یك قوم یا یك قبیله یا یك فرد است از دورهٔ جاهلیت مورد عنایت بوده تا آنجا که انساب عرب از زمانهای بسیار دور تا ظهور اسلام ، در شش مرتبه یا طبقه ترتیب یافته است : اول « الشعب » ، دوم « القبیله » ، سوم « العمارة » ، چهارم « البطن » ، پنجم « الفخذ » ، ششم « الفصیلة » . منظور از « شعب » دورترین نسب است مانند عدنان و قحطان . و منظور از « قبیله » تقسیماتی است که در شعب بوجود آمده مانند ربیعه ، مضر . و منظور از « عمارة » بخشهایی‌است که در انساب قبایل بعمل‌آمده. مانند قریش و کنانه . و منظور از « بطن » تقسیماتی است که در انساب عمارة پیش آمده، مانند بنی عبد مناف و بنی امیه . و مقصود از « فصیله » مانند

۱- جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۱۷۱ .



بنی ابوطالب و بنی عباس می‌باشد .

متخصصان علم‌انساب را « نسابة » می‌نامیدند. نسابه‌های جاهلی زیاد بودند تا آنجاکه هرقبیله ولوکوچك برای خود نسابه‌ای داشت. مشهورترین « نسابة »ها عبارت از « دغفل سدوسی » و « ابن‌لسان » و « عبدالله بن عبدالحجر »[1] بودند .

نیاز مسلمانان به انساب سبب شدکه این مسأله در دورهٔ اموی بصورت علمی درآید و اول کسی کـه بعد از اسلام نیـازمند نسب شد زیاد بن ابیه بودکه معاویه وی را به نسب خود منسوب کرد تا بوسیلهٔ او بر دشمنانش پیروز گردد . و بـدین منظور بگفتهٔ ابن الندیم « نسب نامه » ای تهیه کرد و به پسرش داد[2].

در دورهٔ عباسی هم چند نفـر از علمای انساب پیـدا شدندکه مشهورترین آنها عبارتند از :

۱ـ ابوالمنذر هشام بن محمدکلبی ، نسابه و عـالم بـه اخبار و ایام و مثالب و وقایع عرب بود . هشام بگفتهٔ ابن الندیم درحدود صد کتاب تألیف کـرده کـه مهمترین آنها کتاب « النسب‌الکبیر » است کـه حاوی انساب مهمترین قبایل عرب می‌باشد .

۲ـ هیثم بن عدی کوفی متوفی در ۲۰۷ هـ .

۳ـ المدائنی متوفی در ۲۲۵ هـ .[3]

۴ـ ابو سعد عبدالکریم محمد سمعانی متوفـی در ۵۶۲ هـ . که

۱ـ بلوغ الارب ، ج ۳ ، ص ۱۹۶. البیان والتبیین ، ج ۱ ، ص ۱۱۸ .

۲ـ جرجی زیدان ، ج ۱ ، ص ۲۵۸ .

۳ـ « « ، ج ۲ ، ص ۱۷۲ و ۱۷۳ .

مشهور ترین کتاب انساب را تألیف کرده و به نام « انساب السمعانی » در شرق و غرب شهرت یافته است[۱].

برای تفصیل رك : دراسات اسلامیة ، جولد تسهیر . تاریخ العرب قبل الاسلام ، جواد علی .

سیرهٔ نبوی

از اواخر قرن اول و نیمهٔ اول قرن دوم هجری عده‌ای به تدوین و جمع سیرهٔ نبوی که « مغازی » هم نامیده شده اشتغال ورزیده و کتابهایی تألیف کرده‌اند که ازجمله کتاب «المغازی» از زهری (متوفی در۱۲۴ ه .) و کتاب «المغازی» از موسی بن عقبه (متوفی در۱۴۱ ه .) می‌باشد[۲].

قدیمترین کتاب درسیرهٔ رسول اکرم را محمدبن اسحق (متوفی در۱۵۱ ه .) تألیف کرده‌است. ولی‌مشهورترین کتاب سیره را عبدالملك بن هشام (متوفی در۲۱۳ ه.) تألیف کرده که به «سیرهٔ ابن هشام» مشهور است . این کتاب در بارهٔ حضرت رسول قدیمترین و موثق ترین مأخذ است[۳].

برای تفصیل رك : تاریخ آداب اللغة العربیة ، جرجی زیدان . بغیة الوعاة ، السیوطی . المعارف ، ابن قتیبه .

۱ـ جرجی زیدان ، ج ۳ ، ص ۷۴و ۷۵ .

۲ـ « « ، ج ۲ ، ص ۱۷۴ .

۳ـ « « ، ج ۲ ، ص ۱۷۴ .

جغرافیا

علم جغرافیا بعد از نقل علوم قدما بهزبان عربی آغاز شده واز جمله ترجمهٔ کتاب بطلمیوس است که عربها در تقویم بلدان بر آن تکیه داشتند الا اینکه مسلمانان پیش از آگاهی از آن کتاب روی نیاز قومی به وضع جغرافیا شروع کرده‌بودند. البته‌تدوین کتابهای جغرافیا ازقرن سوم هجری شروع شده، ولی نضج وتکامل آن مربوط به قرن چهارم هجری می‌باشد[۱].

برای تفصیل رك: دائـرة المعارف الاسلامية. الحضارة الاسلامية فی‌القرن الرابع الهجری ، ترجمة ابی ریدة .

مشهور ترین مؤلفان کتابهای جغرافی

ابن خردادبه

ابوالقاسم عبیدالله بن خردادبه (متوفـی در اواسط قرن سوم هجری) مجوس بود بهدست برامکه اسلام آورد . چندین کتاب تألیف کرده که فقط کتاب « المسالك والممالك » اش بـدست آمده و منتشر شده است[۲] .

برای تفصیل رك: الفهرست ، ابن الندیم . دائرة المعارف الاسلامية .

۱ـ جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۲۳۵ و ۲۳۶ .

۲ـ « « ، ج ۲ ، ص ۲۳۶ .

یعقوبی

احمد بن ابو یعقوب معروف به یعقوبی که شرح حالش جزو مورخان هم آمده کتابی در جغرافیا به نام «کتاب البلدان» تألیف کرده که از امهات کتب می‌باشد و منتشر شده است[۱].

برای تفصیل رک : معجم الادباء ، یاقوت . الاعلام ، الـزرکلی . دائرة المعارف الاسلامیة .

ابن رسته

ابو علی احمد بن عمربن رسته دائرة المعارفی به نام « الاعلاق النفیسة » به سال ۲۹۰ ه . در اصفهان تـألیف کرده ، که معروف است و به زبان آلمانی هم ترجمه شده است[۲].

برای تفصیل رک: بروکلمان ، ج۱ . دائرة المعارف الاسلامیة. فی‌المکتبة الجغرافیة ، دی غویه .

ابن الحائك

ابو محمد حسن بن احمد معروف بـه « ابن الحائك » (متوفی در ۳۳۴ ه .) چندین کتاب در هیأت و طبیعیات و جغرافیا تألیف کرده از آنجمله کتاب « صفة جزیـرة العرب » در وصف کوهها و شهرهـا و معادن و آثار جزیرة العرب ، که دارای فواید بسیار مهمی می‌باشد[۳].

برای تفصیل رک : طبقات الامم ، صاعد . اخبار الحکماء ، ابن القفطی .

۱ــ جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۲۳۷ .
۲ــ « « ، ج ۲ ، ص ۲۳۸ .
۳ــ « « ، ج ۲ ، ص ۲۳۹ .

محاضرات

محاضرات جمع محاضره است بمعنی معلومات ادبی و تاریخی که در مجالس علما رد و بدل می‌شود. از طرف دیگر، علمی است که بدان ملکه‌ای حاصل می‌شود که سخنی از دیگری می‌آورند که از جهت معانی با مقام مناسب می‌افتد و فایدهٔ آن پرهیز از خطا در تطبیق آن سخن است با مقتضای مقام تخاطب از جهت معانی اصلی. خلاصه محاضرات عبارت از بکار بردن سخن بلغاست دراثنای سخن، بطریقی که در جایی مناسب برسبیل حکایت ایراد گردد[1].

عربها این فن را در دورهٔ خلافت ابو جعفر منصور بدست ابن مقفع با ترجمهٔ کتاب کلیله و دمنه از فارسی به عربی، اخذ کردند. بنابراین اساس این فن، همین ترجمهٔ کلیله و دمنه بوده است. اما رفته رفته این فن نیز مثل دیگر علوم نضج یافت و رو بتکامل نهاد.

مشهورترین مؤلف در این علم، ابوحیان توحیدی (متوفی در ۴۰۰ه.) است که کتاب «المحاضرات والمناظرات» را تألیف کرده‌است.

دیگر، کتاب «الدر والغرر»، تألیف الشریف الرضی (متوفی در ۴۳۶ ه.) است.

اما مشهورترین کتاب محاضرات، کتاب «محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء والبلغاء» تألیف راغب اصفهانی (متوفی در ۵۰۲ ه.) می‌باشد که چاپ و منتشر شده است[2].

برای تفصیل رك : تاریخ آداب اللغة العربیة، جرجی زیدان. فرهنگ معین، محمد معین.

۱ــ فرهنگ معین.

۲ــ جرجی زیدان، ج ۲، ص ۳۳۶.

شعر در دورهٔ عباسی

شعر دورهٔ عباسی مثل دیگر مظاهر امت عرب دگرگونی بزرگی نسبت به دورهٔ اموی یافت .

اشعار این دوره حکایت و تصویر از یك زندگانی جدید و پر پیچ و خم می‌کند که بکلی با زندگانی ایام بنی‌امیه هم ازحیث سیاسی و هم از جهات اجتماعی و مدنی و هم از نظر علمی و فرهنگی متفاوت است .

دورهٔ بنی‌امیه یك دورهٔ عربی‌خالص‌بود، درتمام مظاهر زندگی تعصب مخصوص عربی مشاهده می‌شد. در امور دینی وادبی و اخلاقی و سیاسی ، خلاصه در تمام شؤون زمام امور بدست عرب بود مگر در بعضی موارد که احتیاج شدید خواستار استخدام و بکارگماشتن افراد غیر عرب می‌گردید . در آن دوره هنوز عرب بتمدن کاملا آشنائی نیافته بود و امتزاج و آمیزش با ملل غیرعرب چندان پیدا نشده بود . اما دورهٔ عباسی در همان آغاز کار رنگ ایرانی گرفت ، زیرا انتقال خلافت و حکومت از بنی‌امیه به عباسیان بوسیلهٔ ایرانیان انجام یافت . و مرکز دولت را از شام بعراق که نزدیکترین نقطه به ایران بود، منتقل کردند[1] و پایتخت را بغداد که نزدیکترین شهر به‌ایران بود ، قراردادند

۱ـ عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۳۲ .

و زمام مهام امور سیاسی را ایرانیان بدست گرفتند .

خلفای عباسی تا دورهٔ مأمون بیدار ومحتاط ، و با هزاران چشم اطراف خود را مواظب بودند. قتل فجیع ابومسلم خراسانی وبرمکیان بدست منصور وهارون درجهٔ نگرانی و درعین‌حال بی‌وفائی بنی‌عباس را نسبت به رجال ایرانی بخوبی نشان می‌دهد ، ولی در زمان مأمون ، چون این خلیفه به مساعدت ایرانیان برتخت خلافت نشست ، دوباره ایرانیان بر سر کار آمدند[1].

مأمون می‌خواست به پاداش آن نیکی که از ایشان دیده بود زمام امور مملکت را به ایشان تفویض نماید اما چون نوبت به معتصم برادرش رسید بجای عربها و ایرانیها غلامان ترك را برکارها گماشت و زمام امور را بدست ایشان داد و چون ایشان در امور مملکتی و شؤون سیاسی ورزیدگی کافی نداشتند کارها از انتظام به اختلال گروید و هرروز فتنه و فسادی بظهور رسید و اختیار از دست خلیفه نیز خارج گشت و هیبت دولت از دلها برخاست و انقلاب بجای آرامش نشست و از هرسوی ، جایی از قلمرو حکومت خلیفه خارج شد تا آنکه آل بویه به سال ۳۳۴ بر بغداد مستولی شدند[2]و ترکان را از کارها مطرود و زمام امور را ازدست خلیفه بیرون‌کردند وفقط مقام خلافت را به‌عنوان یك رئیس دینی باقی گذاشتند ، ولی جمیع اختیارات را از او گرفتند و خود صاحب قدرت و اختیار مطلق و فرمانروای کل مملکت گشتند. حال براین منوال بود تا در قرن پنجم سلاجقه بنی بویه را شکست

۱ـ عمر فروخ ، ج ۱ ، ص ۳۶ .
۲ـ « « ، ج ۲ ، ص ۴۰۱ .

دادند و از بغداد خارج کردند. سپس دراثر اختلافی که درمیان خودشان ظاهر شد ، نوعی ازقدرت و حکومت دوباره بدست خلفا درآمد آنهم بالخاصه در عراق عرب .

بهمین ترتیب که ذکر شد هرروز جایی از حوزهٔ حکومت بغداد خارج می‌شد و در اینجا و در آنجا علم استقلال افراشته می گشت تا نوبت به اقوام مغول و تتار رسید و از اقصای ترکستان تند بادی وزید که غبار فتنه آسمان اکثرممالك‌اسلامی را تیره و تارساخت وصاعقه‌ای آمد که تر و خشك را بهم سوخت و دولت بنی‌عباس نیز آخرین رمق خود را وداع و هلاکو بغداد را فتح و تسخیر کرد .

بدون تردید این تحولات خطیر و انقلابات عظیم که در ممالك اسلامی روی داد تـأثیری شگفت انگیز در حیات اجتماعی و اوضاع عمومی عالم اسلام داشت . وضع اجتماعی اسلام در آغـاز کار چنان بود که ملل مختلف را درهـم آمیخته و ممتزج ساخت . این آمیزش و امتزاج بوسیلهٔ اتحاد دین و فرهنگ و خویشاوندی و غیرذلك بحصول پیوست و تقریباً وطنی واحد برای جمیع مسلمین بوجود آورد وتمدن و عمران از هرسو رو به افزایش رفت، خراج و درآمد دولت بطرزی عجیب وحیرت‌آور فزونی گرفت وتجارت وبازرگانی اهمیت وعظمتی بسزا یافت و مردم در ساختن عمارات عالی و خانه‌ها وبناهای باشکوه وترتیب باغها وبستانسراها وتنوع درخوردنیها ونوشیدنیها و پوشیدنیها و سایر لذایذ و مقتضیات تمدن ، طریق افراط پیمودنـد . مجالس لهو و لعب و بازی و بـاده خواری و نگهداشتن کنیزان و خدمتگزاران و سایر مظاهر رفاه و نشاط و عیش و نوش رواج کامل یافت[۱] .

۱ـ جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۲۲ و ۲۳ .

ملل اسلامی دراین دوره باآزادی مطلق دنبال کسب علم ودانش و فرهنگ و ادب رفتند و بانهایت آزادی‌نظریات خود را در رشته‌های گوناگون فلسفه و حکمت و ادب بیان کردند. بهمین سبب مقالات و مذاهب بیشمار در این دوره ظهور کرد که انسان در مطالعهٔ کتب ملل و نحل گرفتار حیرت می‌شود چون هر گونه قول و مذهب و مکتبی را در این دوره از غث و سمین و زشت و زیبا و ستوده و نکوهیده مشاهده می‌کند که با کمال بی‌پروایی و بی‌باکی صاحبان این افکار و آراء ومذاهب، عقائد خود را اظهار کرده ودر اثبات وتأیید اندیشه‌های خود با پافشاری تمام اصرار ورزیده‌اند وبهمه گونه دلیل اعم ازمعقول و واهی و سست و محکم تشبث کرده و بسیار اوقات در القای شبهات داد معنی داده‌اند[1].

اینگونه آزادی مطلق کمتر در تاریخ دیده شده است، تنها چیزی که در آن اظهار نظر کمتر دیده می‌شود سیاست دولتهای موقت و تعرض بمقام خلافت یا زمامداران متنفذ بوده است. در این قضیه آثار آزادی و حریت کمتر بنظر می‌رسد مگر آنکه گاهی شاعران رنجیده بصراحت یا بکنایت و تعریض در ضمن هجو متنفذی انتقادی در امور سیاسی بکنند یا واعظان با تقوی و شجاع برسبیل نصیحت و انذار دینی مصادر امور مملکتی را زجر و توبیخی کنند.

باری چیزی که بر رونق بازار علم و دانش و ادب و فرهنگ افزود شوق و رغبت خلفای عباسی و رؤسا و زمامداران مملکت بعلم و شعر و ادب و فلسفه بود درحقیقت بعضی از خلفا و امرا در تکریم و

۱ــ ندیم عدی، ج ۱، ص ۲۵.

تجلیل دانشمندان و شاعران اهتمام تمام بلکه مبالغه می‌کردند ، صلات و جوائز گرانمایه و بدره‌های زر سرخ به شاعران و ادیبان می‌دادند[۱].

اطباء و مترجمین در این دوره در نهایت احترام و رفاه حال می‌زیستند و بهمین سبب باغ علم و ادب بارور گشت و بسیاری از آثار علمی و فلسفی و فرهنگی یونان و ایران و هند بسرعت ترجمه شد و با حرص و ولع مفرط ، حکما و علما و ادبا روی بکار و کوشش آوردند و در تحریر افکار متقدمین و تنقیح آرای پیشینیان بذل مساعی کردند تألیفات گرانبها و ترجمه‌های روان و رسا و شیوا بطور وفور ظاهر شد و کالای ادب و دانش روز بروز بازارش گرمتر گشت. بغداد که پایتخت مملکت و مرکز خلافت بود کانون این نهضت وجنبش وتکاپوی علمی و فرهنگی شناخته می‌شد .

حال بدین قرار بود تا آنکه بغداد از جنبهٔ سیاسی گرفتار ضعف و انحطاط گردید و در ممالك اسلامی حکومتهای مختلف و نوبنیاد ظاهر شدند که هریکی از آن مراکز حکومت نیز برای خود دستگاه علمی و ادبی خاصی مستقیماً و مستقلا تشکیل دادند و ملوك و امراء بتقلید بغداد ، علما و ادبا را دور خود جمع کرده و اهل فضل و کمال و صاحبان فکر و فلسفه و طب و حکمت را نواختند وارباب قلم وشعر وبیان را بر کشیدند درنتیجه کانون‌های علم وادب بیشمار درعالم اسلام از هندوستان تا اندلس ظهور یافت و در این میان بهرهٔ کافی و سهم وافر نصیب ایرانیان گشت . حکما و دانشمندان ایران در انواع علوم و فنون سرآمد روزگار خود شدند و در تمام ممالك اسلامی شهرت

۱- جرجي زيدان ، ج ۲ ، ص ۲۱ .

ایشان بحد اعلی رسید. لیکن چون بیشتر اهتمام دانشمندان مشرق زمین در علوم و فلسفه و فقه و تفسیر و حدیث مصروف شد ، بـازار شعر و ادبیات عرب روی درکسادی نهاد و بـالاخص در ایـران کالای شعر و ادبیات فارسی رواج تمام یافت و با ظهور شعرای بزرگی مانند رودکی و عنصری و فرخی و بویژه فردوسی شعر عرب در ایران قدرت و بهای خود را از دست داد . اما در الجزیره و شام ومصر واندلس شعرعربی همچنان رواج و رونق داشت زیرا که این ممالك عرب زبان شده بودند و دربارها و حکومتها و دولتها در آن ممالك مشوق و مـروج شعر و ادب عربی بودند .

خصائص و ممیزات شعر در دورهٔ عباسی

در دورهٔ خلفای عباسی تمدن اسلامی نضج یـافت و این تمدن مشتمل برمظاهر گوناگونی بود از یکسو بـه اقتضای نفوذ اسلام زهد و تقوی و صلاح و ورع مظاهری پیداکرده و احکام وحدود شرع ظاهراً لازم الاجرا شده بود و ازطرفی همه گونه فرهنگها و دانشها بهم آمیخته و از تار و پود و مواریث معنوی و مادی ملل مختلف نسیجی بافته شده بود که رنگ وصبغهٔ خاصی بخود گرفته‌بود. ازجانب دیگر لطائف تمدن هند و روم وایران‌بجای خشونت وسادگی بادیه‌نشینی‌وزندگانی‌عشایری نشسته بود و مبدأ عیش و نوش و خوشگذرانی و تنعم و ثروت وجاه و جلال و جمال و لهو و لعب و بازی و سایر خصائص تمدن و شهری گری بطور افراط وسعت و گشایش یافته بود بنابراین مقدمات، مسلماً

شعر دورهٔ عباسی آیینهٔ این مظاهر مختلف زندگی است و این حیات پر ولوله و نشاط واشرافی را باهمه فضایل و رذائل آن تصویر می کند.

در این دوره بسیار تصادف می کنیم با شاعرانی که دیوان ایشان مشحون از اشعار دارای شکوه و رونق تمدن و جذاب و دلکش و بی‌پروا بقانون دین واخلاق می‌باشد یا مظاهر فسق و فجور وباده‌خواری وکامرانی وشهوت‌پرستی را وصف می کنند وهمچنین شاعرانی می‌بینیم که در تقدس و زهد و تقوی و عفت و پاکی و پرهیزکاری و اعراض از دنیا و توجه بدین و آخرت سخن می‌گویند و گروهی دیگر را می‌شناسیم که دارای مشرب فلسفی هستند و در اخلاق و تهذیب روح و تزکیهٔ نفس، بشکل قصه و حکایت، یا بصورت پند و عبرت، شعر می‌سرایند و لیکن نوع اول از شعر که معلول مظاهر مادی و جذاب، و بهره یابی و کامرانی از وسائل عیش و نوش است خیلی بیش از دو قسم دیگر است زیرا مفاسد اخلاقی و ضعف قیود دینی و معنوی و امتزاج و اختلاط اقوام و ملل متعدد و پیدا شدن افکار گوناگون فلسفی و شیوع الحاد و زندقه و ظهور فرقهٔ شعوبی و نفاذ امر امرای عیاش و تن پرور و ظهور بسیاری از شاعران بی‌بند و بار و بیباك نسبت به موازین دینی و اخلاقی، همهٔ اینها موجبات رواج نوع اول از شعر بود، از جمله بشار بن برد صریحاً عشق مادی و جسمانی نسبت به زن اظهار می کند و از شهوت پرستی و کامرانی سخن می‌راند و دربارهٔ دین و عقیده شك و تردید بلکه گاهی تمسخر و استهزاء می‌نماید و همچنین والبة بن الحباب باکمال بی‌پروایی در این موضوعها شعر می گوید و شاگرد او ابو نواس که قسمت بسیاری از دیوان خود را

بوصف باده و شرابخواری تخصیص می‌دهد و حتی اشعار بسیاری در وصف غلامان خوبروی می‌سراید[۱] و اول کسی است که در شعر عرب این باب را افتتاح کرده است و البته در دیوان او تعصب ایرانی گری و افتخار به ایرانی بودن و تحقیر عرب هم زیاد هست .

بهرحال موضوعات شعر عباسی بکلی از دوره‌های پیش ازخود ممتاز و متفاوت است اکثر مظاهر عالی و فنان و جذاب تمدن از قبیل وصف قصرها و کاخهای باشکوه و باغهای دلکش و زیبا و مناظر و گردشگاههای دلفریب و مجالس رقص و لهو و لعب و محافل انس و عیش و نغمات موسیقی و شراب و ندیم و ساقی و آلات طرب و اسباب شکار و حتی سگان و بازان شکاری و وصف سپاه و لشگر و ساز و برگ و جز اینها موضوع شعر در این دوره می‌باشد لیکن گفتنی است اشعاری که در زهد و تقوی و حکمت سروده شده نتیجهٔ تأثیر تعالیم دینی و انتشار فلسفهٔ یونان و فرهنگ ایران و هند است .

هنگامی که دولت عباسی رو به ضعف و تزلزل نهاد ، حکومتها و دولتهای مستقلی در اطراف و اکناف ممالك اسلامی نیرو گرفتند ؛ طرق مختلف تصوف شیوع یافت و سستی و کاهلی وبیکاری و ترك دنیا رایج و منتشر گشت ؛ انواع دیگری نیز از شعر پیدا شد که یکی از آنها شعر عرفانی و صوفیانه است .

یکی دیگر از انواع شعر که در دورهٔ انحطاط عباسی ظهور کرد اشعار هزلی و مضحك و فکاهی است .

یکی دیگر از انواع شعر که کمتر سابقه داشت و در این دوره

۱ـ جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۵۰ و ۵۱ .

شیوع و رواج یافت وصف معارك یا داستانهای رزمی است ، در این نوع شعر شعرای شام و مصر اشعار زیاد گفته‌اند . در اینگونه اشعار وقایع جنگی بسیاری که بین دولتهای شام ومصر از یکطرف و رومیان بیزانسی و صلیبیون از طرف دیگر غالباً اتفاق می‌افتاد توصیف شده است . در ضمن این شاعران مسلمین را برجنگ و جهاد و استخلاص وطن از چنگ کفار ، تحریض و تشویق می‌کرده‌اند و خیلی وقتها گریه و ندبه برملك و ولایت قدرت و شوکت ازدست رفته یاتبریك وتهنیت بفتح و فیروزی در اینگونه اشعار دیده می‌شود ، بالخصوص جنگهای صلیبی که مدت دو قرن تمام دوام داشت ، میدان وسیعی بسرودن این گونه اشعار داده است .

در قرن چهارم وپنجم هجری با ظهور متنبی و ابوالعلاء معری گنجینهٔ گرانبها و بزرگی از حکم و امثال و اشعار فلسفی و اجتماعی و انتقادی ، نصیب ادبیات عرب گردید . این فنون وانواع شعر عباسی که ذکر شد بعضی از آنها در دوره‌های پیش وجود نداشت وبرخی نیز در این دوره بشکل خاص و بارزی قوت و نیرو گرفت . اما سایر موضوعات شعری که در دوره‌های پیش نام برده شد ، چندان تمایز و تفاوت و فرقی نیافت الا آنکه می‌توان گفت مدیحه سرایی خیلی‌ترقی کرد ، زیرا که مدح وسیلهٔ معاش و مورد استفادهٔ شاعران بود .

هجو یا هجا گاهی خیلی شدید تر و بی‌پرده تر شد بلکه تا حد هرزه گویی و یاوه سرایی رسید . زیرا که نزاع و مخاصمت در مادیات در افزایش بود ورادع و مانع دین و تقوی و بیم حساب و عقاب هم رو بضعف نهاده بود ، لیکن این هجاها برخلاف دورهٔ بنی امیه تأثیر

اجتماعی و سیاسی نداشتند .

اگر بخواهیم این دوره را با دورهٔ پیش مقایسه کنیم باید بگوئیم که غزل و عشق عذری و پاك جای خود را بعشق ناپاك و تغزل بمذکر داد و هجاء سیاسی هم بکلی تحت الشعاع استبداد و حکومت مطلقه قرار گرفت و احزاب سیاسی جای خود را بسیطره و سلطه و زور فردی داد .

تطور فکری در شعر

همانگونه که به اقتضای تکامل حیات اجتماعی، موضوعات شعری در این دوره تطوری بسزا یافت ، در خیالات و تصورات شاعران ودر الفاظ و اسلوب شعر و در اوزان و قوافی آن نیز تطور و تنوعی پدید آمد . زیرا بدیهی است که حاصل و نتیجهٔ طبع و فکر شاعرانی که در دورهٔ نضج و تمدن پرورش یافته و در محیط علم و فرهنگی و منطق و فلسفه نمو می کنند با محصول قریحه و خیال شاعرانی که در محیطی ساده و بدوی ظهور می کنند خیلی متفاوت و متمایز خواهد بود .

تصورات و خیالات شاعران در این دوره لطیف‌تر و دقیقتر شده است ، حتی خیلی اوقات شاعر با بال خیال در فضایی پرواز می کند که در عالم خارج وجود ندارد ، فقط در جهان وهم و اندیشهٔ شاعر است . میدان شاعران این دوره در باب تشبیهات واستعارات و وصف و حسن تعلیل و تصرف در معانی و سیر در آفاق فکر و ابتکار مضامین و تعبیرات دقیق و تصویرات زیبا و ابداع مطالب عمیق بهیچوجه قابل مقایسه با دورهٔ پیش نیست[1].

۱ـ جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۴۷ و ۴۸ .

اما از لحاظ الفاظ ، باید گفت در این دوره مطابقت لفظ بامعنی به سرحد کمال رعـایت شده ، و حتی‌الامکان از الفاظ غریب و وحشی اجتناب نموده‌اند مگر در مواردی کـه احتراز امکان پذیر نبوده مانند : وصف صید و شکار که ناچار همان الفاظ دورهٔ جاهلی را بکار بـرده‌اند زیرا در اینگونه مطالب منطق و فلسفه و فـرهنگ و تحولات اجتماعی تأثیر نکرده و تطوری در آنها حاصل نشده بـود ، پس نـاگزیر همان کلمات دیرینه را بکار می‌بردند .

یکی دیگر از وجوه تمایز این دوره با دورهٔ سابق، ورود الفاظ فلسفی و اصطلاحات علمی و کلمات دخیل (غیر عربی) از قبیل الفاظ فارسی یا رومی بعالم شعر عربی بود، مخصوصاً کلمات فارسی به‌وفور وارد شعر و ادبیات عرب شد .

یکی دیگر از جهات تمایز این دوره استعمال صنایع ومحسنات بدیعی است . این محسنات در اشعار دورهٔ جـاهلی و در قـرآن و در اشعار صدر اول بطور طبیعی بکار رفته و تکلف و تعمدی در آن نبوده است ولی در این دوره شاعران از روی عمد و با اطلاع ازفنون صنایـع بدیعی ، سخنان خود را بـا این محسنات آرایش می‌دادند و جناس و طباق و توریه و ایهام و غیر ذلك را درکلام خود رعایت می کردند . نخستین شاعری‌که در این موضوع پیشرو شاعـران شد بشار بن برد بود ، مسلم بن الولیـد و ابـو نواس و حسین بن ضحاك هـم از بشار پیروی نمودند .

بعد از این هم فحول شعرای عرب مـانند ابو تمام و بحتری و عبدالله بن المعتزهمین رویه‌را اتخاذ کردند. این‌رعایت محسنات‌صنایع

بدیعی بطور مطلوب ومرغوب وزیبا بوجود این‌طبقه از شاعران بزرگ خاتمه یافت . زیرا اینان قوت طبع و قریحه و صناعت بدیع را توأم داشتند و بعلاوه افراط در این امر را جایز نمی‌شمردند . لیکن بعد از این طبقه هر کس بصناعت بدیع گرفتار آمد چنان در این کار راه افراط پیمود که شعر خود را بازیچهٔ این آرایشهای لفظی کرد و با پردهٔ ضخیمی از این محسنات بدیعی قدرت یا ضعف طبع وقریحهٔ شاعرانهٔ خود را از چشمها پوشیده ساخت و قامت عروس دلارای معنی را در زیر بار سنگین این زیورها و زینتها خمیده و بیچاره کرد[۱].

پس از این مقدمات تفاوتهای شعر دورهٔ عباسی را با شعردوره‌های پیش می‌توانیم به ترتیب زیر خلاصه بکنیم :

الف ـ آنچه در فنون و اغراض شعری بوجود آمد :

۱ـ زیادی تعصب قومی و مفاخرت در نسب و مذهب سیاسی و دینی و علمی و تحریض وتهدید والیان وانتقاد اعمال‌مسئولان کارها .

۲ـ اغراق در تملق بوسیلهٔ شاعران درباری ، چنانکه پاره‌ای از شعرا بخاطر کسب ثروت و دریافت صله ، در مدیحه سرایی ذوق و عقل حتی دین را کنار گذاشته‌اند .

۳ـ ازدیاد فکاهیات و عدم رعایت حرمت و متانت بسبب ضعف مانع دینی .

۴ـ اغراق شعرای مسلمان در وصف شراب و شرابخواری و ساقیان .

۱ـ جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۶۰ ـ ۴۳ و ۲۸۰ ـ ۲۷۳ .

۵ـ غزل مذکر ، که پیش از این سابقه نداشت .

۶ـ ازدیاد وصف باغها و قصرها و مجالس عیش و نوش .

۷ـ ازدیاد وعظ و حکمت و تأدیب نفس و ترغیب بر پارسایی در دنیا .

۸ـ بنظم کشیدن قصص و حکایات .

۹ـ ضبط قواعد علوم از فقه و غیره بوسیلهٔ شعر .

۱۰ـ ورود تصوف و عرفان و فلسفه در شعر[1].

ب ـ آنچه در اسلوب و الفاظ شعری بوجود آمد :

۱ـ الفاظ غریب بتدریج کنار رفت .

۲ـ کلمات عجمی بطور زیاد در شعر وارد شد .

۳ـ اسلوب شعر با حفظ جزالت و وضوح معنی رقیق شد .

۴ـ صنایع بدیعی بطور افراط در شعر بکار رفت[2].

ج ـ آنچه در اوزان و قوافی شعر بوجود آمد :

۱ـ خلیل بن احمد اوزانی (بحوری) کشف کرد که شعرای مولد اغلب در آن بحرها شعر گفتند .

۲ـ در بحوری نظیر مضارع و مقتضب که عرب در دوره‌های پیشین بندرت در آن بحرها شعر می‌گفت ، بسیار شعر گفته شد .

۳ـ غیر از اوزانی که خلیل بن احمد اختراع نمود ، اوزانی

۱ـ الوسیط ، ص ۲۲۵ و ۲۲۶ .

۲ـ « ، ص ۲۲۷ .

دیگر نظیر « المواليا » توسط مسلم بن الولید و ابونواس وابوالعتاهیه اختراع شد .

۴ـ شعرای اندلس هم اوزانی بنام « موشح » و « زجل » اختراع کردند .

۵ـ مخمس و مزدوج در این دوره معمول شد[۱].

برای تفصیل رك : تاریخ آداب العرب ، مصطفی صادق الرافعی . دائرة المعارف الاسلامیة . الفن و مذاهبه فی‌الشعر العربی ، شوقی ضیف . الوسیط ، الشیخ احمد الاسکندری . تاریخ الادب العربی ، ندیم عدی .

مکتب بغداد و مکتب شام

از زمان جاهلیت شعرا بدو گونه بودند : گروهی شعر خود را تنقیح و تهذیب می‌کردند مانند اوس بن حجر و زهیر بن ابی سلمی و نابغهٔ ذبیانی . گروهی هم در شعر ذوق و سلیقه را در پیش می‌گرفتند مانند : طرفه ، عنتره ، خنساء .

ارزش شعر گروه اول در توجه به تعبیر ازمعانی وایجاد تشبیهات و استعارات و به کار بردن آنها در صورتهای شعری بود و ارزش شعر گروه دوم در معانی بود که در شعرشان وجود داشت اما ترکیباتشان گاهی تعقد داشت و حتی مغلق بود .

این دو مکتب در عصر اموی هم ادامه داشت مثلا اخطل از کسانی بود که شعر خود را منقح می‌کرد ، در حالی‌که عمر بن ابی ربیعه در شعر ذوق را سرمشق قرار می‌داد .

۱ـ الوسیط ، ص ۲۴۷ .

اما در عصر عباسی طبع و ذوق در شعرحکمفرما بود همچنانکه در شعر بشار بن برد ، ابـو نواس ، ابن الرومی می‌بینیم و چون اکثر شاعرانی که معنی را برلفظ ترجیح می‌دادند دربغداد زندگی می کردند، طریق آنان « مکتب بغداد » نامیده شده . بعد شاعرانی هم مایل بودند به تأنق در لفظ ، وچون اکثر این قبیل شاعران در شام بوجود آمدند اتفاق را به بغداد رفتند نظیر ابو تمام و بحتری و یاهمیشه شام را برای اقامت بر گزیدند مانند متنبی و ابو فراس ومعری ، بنابراین طریقهٔ آنان هم « مکتب شام » نامیده شده است[1].

برای تفصیل رك : تـاریخ الادب العربی ، عمر فـروخ . تـاریخ الادب العربی ، احمد حسن الزیات . الفن و مذاهبه فی‌الشعر العربی ، شوقی ضیف .

شاعران مشهور این دوره

بشار بن برد

ابو معاذ بشار بن برد عقیلی ملقب به مُرعَّث اصلا از طخارستان ایران ، به سال ۹۱ هـ . در بصره بدنیا آمد[2] و درمیان بنی عقیل پرورش یافت و زبان و فصاحت عربی را از آنان یاد گرفت و هنوز بیست ساله نشده بود که شروع کرد به شعر گفتن . در هـردو دورهٔ اموی وعباسی شعر گفته و آخرین کسی است که نحویون بقول او استهشاد کرده‌اند . بشار نابینا بود ولی هوش سرشاری داشت . اشعار زیادی گفته

۱ـ عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۴۱ و ۴۲ .

۲ـ « « ، ج ۲ ، ص ۹۲ .

تا آنجاکه هیچ شاعری ازلحاظ کثرت شعر با او برابر نیست . خودش گفته : « من بزرگترین شاعر هستم زیرا دوازده هزار قصیده گفته‌ام هرگاه از هرقصیده‌ام یك بیت انتخاب شود دوازده هزار بیت نادر خواهد بود و هرکس دوازده هزار بیت نادر داشته باشد بزرگترین شاعر است[۱]. » اما چون او از طرف خلیفه و رجال دین و اکثر مردم مطرود بوده اغلب این اشعار از بین رفته ، حتی در بصره می گفتند خوشبخت کسی است که نه بشار را بشناسد و نه بشار او را بشناسد .

واصل بن عطا پیشوای معتزله همیشه در خطبه‌هایش به او حمله می کرد . و علت آن غزلی بود که بشار در هجو واصل گفته بود ومردم بصره آنرا حفظ داشتند[۲].

بشار از پیشگامان فرقهٔ شعوبیه بود و به فلسفهٔ جبر و شك اعتقاد داشت[۳].

هجوهای تند واعتقادات مذهبی بشار باعث شد که دولتیان بفکر رهایی از دست او بیفتند . قضا را مدحی دربارهٔ المهدی گفت و به تحریك وزیرش یعقوب بن داود مهدی صله‌ای به او نداد . بشار هم هردو را هجو کرد :

بَنی اُمَيَّةَ هُبّوا طالَ نَومُكُمُ
اِنَّ الخليفةَ يعقوبُ بنُ داودِ
ضاعَتْ خلافتُكم يا قومُ فالتَمِسوا
خليفةَ اللهِ بينَ الزِقِّ و العودِ

۱- ندیم عدی ، ص ۳۳ .
۲- « « ، ص ۳۳ .
۳- عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۹۳ .

مهدی هم دستور داد او را گرفتند و هفتاد ضربه شلاق زدند و درنتیجهٔ همین تنبیه به سال ۱۶۷ ه‍ . درگذشت[1] .

برای تفصیل رك : البیان والتبیین ، الجاحظ . ابن خلکان . دیوان بشار بن برد ، محمد الطاهر العاشور . بشار بن برد : شعره و اخباره ، حسین القرنی .

ابو نواس

ابو نواس حسن بن هانی به سال ۱۴۰ ه‍ .[2] در اهواز به دنیا آمد . پدرش عرب و مادرش ایرانی بود . در ۶ سالگی مادرش او را به بصره آورد و به‌شاگردی عطاری‌سپرد . قضا را والبة بن حباب شاعر کوفی به بصره آمد و در آنجا ابو نواس را دید و از ظرافت او متعجب شد و او را با خود به‌کوفه برد و در تربیت اوکوشید . بعد ابو نواس کوفه را بقصد بصره ترك نمود . به سن ۳۰ سالگی به بغداد رفت و به دربار خلفا راه یافت و ندیم مجالس هارون الرشید شد . بعد از حادثهٔ برامکه ابو نواس به مصر رفت در برگشت مغضوب هارون واقع شد و زندانی گردید بعد از مرگ هارون ، امین دوباره او را آزادکرد و شاعر و ندیم خویش نمود .

ابو نواس اغلب ایام عمر خود را درلهو و لعب وخوشگذرانی گذرانید ولی در پایان عمر توبه‌کرد و پارسا گردید .

ابو نواس شاعری محدث است . در اغلب اغراض شعری ،

۱ـ دائرة المعارف الاسلامية .

۲ـ عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۱۵۸ .

مدح ، هجا ، عتاب، غزل اشعار زیادی گفته اما شهرت او با «خمریات» و مقطعاتش در « مجونیـات » واراجیزش در « طردیـات » است حتی نظیر خمریات او در میان اشعار عرب پیدا نمی‌شود .

از خمریات اوست :

و نَـدمـانٍ سقیتُ الـراحَ صِرفـاً
وستـرُ الـلیل مُـنْسدَلُ السُّجوفِ
صَفَتْ و صفت زجُا جَتهـا علیـها
کمعنـی دَقَّ فـی ذهـنٍ لطیـفِ

مرگ ابو نواس به سال ۱۹۰-۱۹۹ هـ . در بغداد اتفاق افتاد[۱].

برای تفصیل رك : دائرةالمعارف الاسلامية. ابو نواس ، عبدالحليم المصرى. الحسن بن هانى ابو نواس ، عباس محمود العقاد .

ابو العتاهیه

ابو اسحاق اسماعیل بن قاسم ملقب به‌ابوالعتاهیه به سال ۱۳۰ هـ. درعین‌التمر نزدیك انبار به دنیا آمد[۲]، از دوران جوانی به شعر پرداخته وشعرآنچنان به گوشت و خون او نفوذکرده بودکه می گفت : «هرگاه بخواهم می‌توانم تمام سخنان خود را به شعر بگویم»[۳].

در زمان خلافت مهدی به‌بغداد آمد و خلیفه را مدح کرد و به نوا

۱ــ دائرة المعارف الاسلامية .
۲ــ « » »
۳ــ الوسيط ، ص ۲۶۱ .

رسید . بعد عاشق یکی از کنیزکان خلیفه شد به نام عتبه، اما وقتی از او ناامید گشت ، خود را به چیزهای دیگر سرگرم کرد وبه‌مطالعهٔ مذاهب متکلمین و شیعه و جبریــه و غیره پــرداخت در هریك از مذاهب چند روزی پیش می‌رفت آنگاه به دیگری می‌پیوست و درنتیجه ازهرکدام عقیده‌ای در ذهنش می‌ماند . حاصل این مطالعات و طی طریقتها آن شد که به‌کلی از مسائل دنیوی و مادی کناره گــرفت و بـه زهد و عبادت پرداخت .

در عصر هارون الرشید اول ازغزل روی برگردانید بعد ازخود شعر اعراض کرد حتی خلیفه روی این مسأله او را زنــدانی کرد وقتی بناچار قبول کرد که در حق او شعر بگوید آزادش ساخت . اما بـازهم غزل و هجو نگفت[۱].

ابوالعتاهیه شاعری است مطبوع خاص و عام مخصوصاً زهاد و پارسایان . شعرش روان و دارای معـانی سهل الفهم است . در اغلب فنون شعری شعر گفته ولی شهرت او در غزل و «زهدیات» است .

وفات ابوالعتاهیه به سال ۲۱۱ ه . در بغداد اتفاق افتاد[۲].

از اشعار اوست :

إنّ الشَبابَ و الفَراغَ والجدة
مَفسدةٌ لِلمرء أیُّ مَفسَدَة

و نیز :

و فی کلّ شیءٍ لَه آیَةٌ   تدلُّ علی انّه واحدٌ

برای تفصیل رك : دائــرة المعارف الاسلامیــة . ابوالعتاهیة : اشعاره و اخباره ، الدکتور شکری فیصل . العمدة ، ابن رشیق .

۱ـ زیات ، ص ۲۶۹ .

۲ـ دائرة المعارف الاسلامیة .

ابو تمام

ابو تمام حبیب بن اوس طائی به سال ۱۸۰ هجری در شام تولد یافت[۱]. در زمان طفولیت به مصر رفت و در مسجد عمرو به سقایی پرداخت. طول اقامتش در مسجد و سر و کار داشتن با علما علم و ادب را برای او مطلوب کرد. بنابراین به کسب ادب و دانش پرداخت و از اشعار عرب بی‌شمار حفظ کرد. آنگاه به‌مدح المعتصم پرداخت. معتصم او را برتمام شاعران مقدم داشت و نیز وزیرش عبدالملك بن محمد بن زیات و حسن بن وهب را مدح کرد و هکذا به مدح دیگر بزرگان پرداخت.

ابو تمام آن چنان خلیفه و وزیرش و دیگر بزرگانرا بشعرخود مشغول کرد که هیچ شاعری در زمان او نتوانست دیناری از راه مدح به دست آورد[۲].

ابو تمام بسیار فصیح و حاضر الذهن و سریع الجواب بود. گفته‌اند غیرازقصاید ومقطعات نزدیك به۱۴ هزار ارجوزه حفظ داشت[۳].

ابو تمام در یکی از سفرهایش بعلت برف سنگین به شهرهمدان پناه برد و بناچار مدتی در آن جا ماند و در کتابخانهٔ ابو سلمه به مطالعه پرداخت[۴]. حاصل این مطالعه پنج کتاب درشعر بود، ازآن جمله کتاب

۱ـ الاعلام.
۲ـ زیات، ص ۲۹۱.
۳ـ الاعلام.
۴ـ دائرة المعارف الاسلامیة.

« الحماسه » بسیار معروف است و شروحی بـرآن نـوشته‌اند . حتی گفته‌اند که « حماسه » بهتر از دیـوان ابـوتمام است یعنی در انتخاب اشعار دیگران بیشتر از اشعار خود توفیق یافته است[۱].

از اشعار اوست :

یَنـالُ الفتیٰ مِن عیشهِ و هو جاهلُ
و یُکدی الفَتی فی دَهرِه و هو عالمُ

گفته‌اند ابو تمام و متنبی حکیم‌اند و بحتری شاعر است[۲].

ابو تمام شاعری است دارای الفاظ محکم و تـرکیبات متین و شعرش پر از اشارات تـاریخی و فلسفی و نحوی است و معانی تـازه در اشعارش بسیار بکار برده است .

مرگ او به سال ۲۲۸ یا ۲۳۱ هـ . اتفاق افتاده است[۳].

برای تفصیل رك : ابن خلکان . دائـرة المعارف الاسلامیـة . الاعلام ، الزرکلی . حسن المحاضرة ، السیوطی . الفهرست ، ابن الندیم . دیوان ابی تمام ، محیی الدین الخیاط . دیوان ابی‌تمام ، شرح التبریزی . ابو تمام ، عمر فروخ .

ابن الرومی

ابوالحسن علی بن عباس معروف به ابن الرومی از مشهورترین شعرای مولدین است به سال ۲۲۱ هـ . از مـادری ایرانی در بغداد به

۱ـ زیات ، ص ۲۹۲ .
۲ـ الوسیط ، ص ۲۶۴ .
۳ـ دائرة المعارف الاسلامیة .

دنیا آمد[۱] . لغت و نحو و ادب و فلسفه و کلام را آموخت و از کاتبان ایرانی شد .

ابن الرومی شاعری مطبوع است . قصاید طولانی دارد حتی بعضی به ۳۰۰ بیت می‌رسد معانی ابتکاری بسیار در اشعار خود به کار برده است .

اشعارش در مدح و عتاب و هجا و وصف و حکمت و غزل و رثاست . اشعار زیادی هم دربارهٔ طعام و شراب دارد . مخصوصاً در وصف طبیعت داد سخن داده است . در هجا هم توانا بوده اما در اشعارش وصف برهجا غلبه کرده است .

از اشعار اوست در حکمت :

أریٰ فَضلَ مالِ المَرءِ داءً لِعِرضِه
کَما إنَّ فضلَ الزادِ داءٌ لِجِسمِه
فلیسَ لِداءِ العِرضِ شَیءٌ کبذلِه
ولیسَ لِداءِ الجِسمِ شیءٌ کَحَسمِه

ابن الرومی به سال ۲۸۳ ﻫ . بدستور قاسم بن عبیدالله وزیر خلیفه معتضد مسموم شد[۲].

دربارهٔ مرگ او چنین آورده‌اند که همهٔ بزرگان و وزراء از هجوهای تند او می‌ترسیدند از جمله ابوالحسن قاسم بن عبیدالله وزیر معتضد که مردی بسیار خونخوار بود از هجو او پیوسته هراس داشت و بالاخره در مجلسی او را مسموم کرد وقتی ابن الرومی سم را حس

۱ـ دائرة المعارف الاسلامیة .
۲ـ عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۳۴۱ .

کرد برخاست . وزیر گفت : کجا می‌روی؟ جواب داد ، می‌روم بجایی که مرا فرستادی . وزیر گفت به پدر من هم سلام برسان . ابن الرومی گفت من به جهنم نمی‌روم (راه من از جهنم نیست)[۱].

برای تفصیل رک : دیوان ابن الرومی ، محمد سلیم شریف . ابن‌الرومی ، حیاته و شعره ، روفون جست ، ترجمهٔ حسین نصار . الموشح ، المرزبانی . زهر الاداب ، الحصری . العمدة ، ابن رشیق .

بحتری

ابو عباده ولید بن عبید بحتری به سال ۲۰۶ ه . در منبج (بین حلب و فرات) به دنیا آمد[۲] و دربادیه درمیان قبایل طی وغیره پرورش یافت درنتیجه خیلی فصیح بار آمد . بعد به بغداد رفت و نزد ابو تمام تعلیم دید و در صنعت بدیع طریقهٔ او را در پیش گرفت . آنگاه به خدمت متوکل و فتح بن خاقان رسید و در نزد ایشان به‌احترام ونوایی رسید اما پس از مرگ آنان دوباره به منبج آمد و به سال ۲۸۴ ه . درگذشت[۳].

بحتری بزرگترین شاعر زمان خود بود . اما با وجود فضل و فصاحت و رقت کلام از بخیل‌ترین مردم بود و بسیار کثیف بود .

به نظر نقادان ادب بعد از ابو نواس هیچ شاعری به پایهٔ بحتری نرسیده و بعد از او هم احدی نتوانسته مثل او درعالم خیال ابداع کند .

۱ـ جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۱۸۲ و ۱۸۳ .
۲ـ عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۳۵۷ .
۳ـ جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۱۸۴ .

عبدالله بن المعتز گفته : « اعتذاریات او دربارهٔ فتح بن خاقان بعد از اعتذاریات نابغه در عرب نظیر ندارد[۱] » .

بحتری علاوه بر دیوانش که « سلاسل الذهب » نامیده می‌شود مانند ابوتمام « حماسه » ای دارد که منتخباتی از ۶۰۰ شاعر جاهلی و مخضرمین را در آن جمع کرده و هکذا کتابی تألیف کرده به نام « معانی الشعر » .

از اشعار اوست :

دَنَوتُ تَواضعا و علوت مجداً　　فَشأ ناك انحدارٌ و ارتفاعُ

بحتری در سفر اولش به بغداد به ایوان مداین رفته و قصیده‌ای در آن سروده است به مطلع :

صُنْتُ نَفْسی عَمّا یُدَنِّسُ نَفسی

وَ تَرفَّعتُ عَن جَدی کُلِّ جِبسٍ

برای تفصیل رك : دیـوان البحتری ، رشید عطیه . الحماسة ، غـایر و مرغولیوث . اخبارالبحتری . الصولی . حیاة البحتری وفنه ، احمد احمد بدوی .

ابن المعتز

ابوالعباس عبدالله‌بن المعتزخلیفهٔ یك روزهٔ عباسی به‌سال۲۴۷ ه . در شهر سامرا به دنیا آمد[۲] و در دربار خلافت پرورش یافت. به‌ادبیات و موسیقی علاقمند بود . از دانشمندان و ادبای عصر خود همچون مبرد و ثعلب ادبیات فرا گرفت . علاقهٔ او به دانش و ادب سبب شد که

۱ـ عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۳۵۹ .

۲ـ دائرة المعارف الاسلامیة .

از دبدبه وشکوه خلافت چشم پوشد الا اینکه عده‌ای ازپیروانش وقتی با استبداد درباریان و سختگیری شان روبرو شدند خلیفه المقتدر را از خلافت خلع کردند و ابن المعتز را بـه خلافت نشاندند ، منتها مدت خلافت او تنها یك شبانه روز دوام یافت زیرا طرفداران المقتدر دوباره قد علم کردند والمقتدر را برتخت خلافت باز گردانیدند و درنتیجه این تغییر ابن المعتز به سال ۲۹۶ ه . به قتل رسید[1].

ابن المعتز ادیب و شاعر و نقاد و مصنف بود . در هـردو نظم و نثر دست داشت . اشعارش اغلب در فخر و مدح و رثاء و هجاء و وصف خمر است . دربارهٔ هلال و نجوم نیز توصیفاتی دارد که بی‌شك از بهترین اشعارش می‌باشد .

ابن المعتز علاوه بردیوان اشعار، تألیفات ارزنده‌ای دارد که از آن جمله «کتاب البدیع » است که در علم بدیع اولین کتاب است . و نیز کتاب « طبقات الشعراء » می‌باشد که بسیار مشهور است .

از تشبیهات اوست دربارهٔ هلال :

و انظُر الیه کزورقٍ من فِضَّةٍ   قد أثقلتْه حمولةٌ من عَنبَرِ

برای تفصیل رك : الفهرست، ابن الندیم ، الاغانی ، ابوالفرج‌الاصفهانی. دیوان ابن المعتز، محیی الدین الخیاط. طبقات الشعرا فی مدح الخلفا والوزراء ، عباس اقبال .کتاب البدیع ، اغنا طیوس . عبدالله بن المعتز، ادبه وعلمه، عبدالعزیز سید الاهل .

متنبی

ابو طیب احمد بن حسین متنبی به سال ۳۰۳ ه . درکوفـه از

۱ــ عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۳۷۸ .

پدر و مادری تنگدست به دنیا آمد[۱]، در همان شهر پرورش یافت و از همان آغاز کودکی به علوم ادبی مشتاق شد و در سایهٔ هوش سرشار به درجه‌ای رسید که هرسؤال پیش می‌آمد از نظم و نثر عربی شاهدی بر آن بیان می‌داشت . مدتی در بادیه بسر برد و از بادیه نشینان لغت عربی اصیل فرا گرفت و شهرتی بهم رسانید .

چون طبعاً خواهان مقام و سیادت بود برای کسب این منظور اقوام بدوی را به جنگ و شورش وا داشت . اؤ لؤ والی حمص ، او را متهم کرد که ادعای پیغمبری کرده درنتیجه مدتی‌وی‌را حبس کرد . ولی متنبی توبه‌کرد و آزاد شد و ازآن زمان لقبش متنبی شد[۲]. بعد در حلب به دربار سیف الدوله راه یافت و او را مدح کرد و به کام و مقام نایل آمد . اما از متنبی پیش سیف الدوله سخن چینی کردند و یکی از حسودان بزرگش ابن خالویه نحوی معروف، مؤدب سیف‌الدوله بود. روزی در حضور سیف الدوله با ابن خالویه مناظره کرد ، ابن خالویه باکلید آهنی به سر متنبی زد و او را زخمی کرد و چون سیف الدوله جانب انصاف را رعایت نکرد متنبی هم امیر مصر کافور اخشیدی را قصد کرد و مدحهای عالی دربارهٔ او سرود اما کارش به جایی نرسید کافور گفت آیا کسی که ادعای نبوت کرده، ادعای کشور داری نمی کند؟ متنبی هم او را ترك کرد[۳] و در مدت اقامت در بغداد دیوان خود را برای عده‌ای از دانشمندان لغت ونحو نظیر ابن جنی وغیره شرح نمود.

۱ـ زیات ، ص ۲۹۷ .

۲ـ الوسیط ، ص ۲۷۳ .

۳ـ « ، ص ۲۷۳ .

در سال ۳۵۴ به‌ارجان رفت نزد ابن العمید وزیر رکن الدوله و بعد از سه ماه به دعوت عضدالدوله به شیراز آمد و در مراجعت به بغداد فاتك بن ابی جهل اسدی ، که متنبی خواهرش را هجو کرده بود، با عده‌ای سر راه متنبی کمین کرده بودند بر سر متنبی و همراهانش که پسرش و غلامش بودند ریختند متنبی قصد فرار کرد ولی غلامش ننگ فرار را براو یادآوری کرد که در یکی از قصایدش گفته بوده :

الخَیلُ واللیلُ والبَیداءُ تَعرِفُنی
والسیفُ والرُمحُ والقِرطاسُ والقَلَمُ

متنبی هم به جنگ ادامه داد تا کشته شد این حادثه بسال ۳۵۴ ه . اتفاق افتاد[1].

همهٔ ادبا متفق هستند که بعد از متنبی هیچ کس به مقام شعری او نرسیده ، حتی معرّی با وجود احاطه‌اش به علم و ذکاوت فوق العاده و تصورات عالی فلسفی‌اش متنبی را بالاتر از خود می‌داند[2].

متنبی درهرغرض‌شعر گفته و اغلب اشعارش قصاید مدحی است.

بیش از سه هزار سال‌است که ادبا دراشعار متنبی بحث می کنند و بردیوانش‌شرحها می‌نویسند وحتی اغلب شاعران و ادبای بعد از او اشعار او را مورد نقد قرار داده‌اند .

برای تفصیل رك : دیوان المتنبی ، بطرس‌البستانی . ابوالطیب المتنبی ، ماله و ماعلیه ، ابو منصور الثعالبی . الوساطة بین المتنبی و خصومه ، عبدالعزیز الجرجانی . الانساب ، السمعانی .

۱ـ جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۲۸۷ .
۲ـ الوسیط ، ص ۲۷۴ .

ابو فِراس حَمْدانی

ابوفراس حارث‌بن ابی‌العلاء حمدانی به‌سال ۳۲۰ هـ. در موصل به دنیا آمد[1]. علوم زمان خود را پیش دانشمندان مشهور آن عصر از جمله ابن خالویه فرا گرفت.

ابو فراس شاعری بود بزرگ و شجاع ، شعرش بسیار روان و سهل و فخیم است و اغلب اشعارش در غزل و فخر دور می‌زند. صاحب بن عباد گفته :

« بُدِیءَ الشعرُ بِملكٍ وخُتِمَ بملكٍ » منظورش امرؤالقیس وابو فراس بوده[2].

در یکی از جنگها به اسارت رومیان درآمد و چهار سال در قسطنطنیه زندانی شد در این مدت قصایدی ساخت بسیار رقیق و حزن انگیز که معروف‌اند به « رومیات » و « اسریات ».

بعد از مرگ سیف الدوله ابو فراس برسر حکومت حمص با ابوالمعالی پسر سیف الدوله جنگ کرد و به سال ۳۵۷ هـ. درحالی که هنوز بیش از ۳۷ سال نداشت در میدان جنگ مقتول افتاد[3].

از اشعار اوست در فخر :

أَلَمْ تَرَنا أَعزَّالناسِ جاراً وَ أَمْنَعَهُم وأَمْرَعَهُم جَنابا

۱ـ دائرة المعارف الاسلامية.

۲ـ جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۲۸۹.

۳ـ عمر فروخ ، ج ۲ ، ص ۴۹۵.

برای تفصیل رك : دیوان ابی فراس الحمدانی ، سامی البرهان . یتیمة الدهر ، ثعالبی . ابن خلکان .

شریف رضی

ابوالحسن محمد بن حسین که نسبتش به‌حضرت حسین بن علی می‌رسد و بهمین جهت ملقب بـه شریف رضی موسوی شده ، بـه سال ۳۵۹ هـ . در بغداد به دنیا آمده[1]. پدرش رئیس دینی علویها بود. بعد ازکناره گیری پدر ، او به سال ۳۸۸ هـ . به جای پدر نشست .

هنوز به‌۱۵ سالگی نرسیده بود که شعر گفت. اکثر نقادان ادب نظر داده‌اند که او اشعر قریش بود[2] امـا چون دارای همت عالی بود هرگز صله و جائزه‌ای از کسی نپذیرفت .

شعرش بسیار روان و محکم و فخیم است و اکثر در حماسه و فخر و رثا و غزل عفیف می‌باشد . قصائدی هم در مسافرتهایش به مکه سروده که به « حجازیات » مشهور است[3].

شریف رضی علاوه بر دیوان اشعار ،کتاب « معانی القرآن » و « مجاز القرآن » را تـألیف کرد . و نیـزکتاب « نهج البلاغه » را کـه عبارت از خطبه‌ها و نامه‌ها و وصیتها و کلمات قصار حضرت علی (ع) می‌باشد جمع آوری کرده است .

از اشعار اوست :

۱ــ الاعلام .

۲ــ جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۲۹۹ .

۳ــ ندیم عدی ، ص ۲۰۲ و ۲۰۴ .

لِغَیرِالعُلی مِنّی القِلیٰ والتَجَنُّبُ
وَلولاالعُلا ما کُنتُفیالحُبِّ أرغَبُ

مرگ او به سال ۴۰۶ ه. اتفاق افتاده است[1].

برای تفصیل رك : شرح دیوان شریف الرضی ، محیی الدین عبدالحمید . نهج البلاغه ، شرح الشیخ محمد عبده . عبقریة الشریف الرضی ، زکی مبارك .

مهیار دیلمی

ابوالحسن مهیار بن مَرْزَوَیْهْ دیلمی شاعر مشهور ایرانیالأصل که اول مجوس بود و بعد به سال ۳۹۴ بـه دست شریف رضی اسلام آورده است[2].

شعرش روان و محکم و قدرت او در وصف و نسیب و معانی روحی است .

وفات او به سال ۴۲۷ ه. اتفاق افتاده است[3].

از اشعار اوست :

مَتیٰ ضَنّتِ الدُنیا عَلَیَّ فَأبْصَرَتْ
لِسانِیَ فیها بِالسُؤالِ یَجودُ ؟
إذا کُنْتَ حُرّاً فَاجتَنِبْ شَهَواتِها
فَإنَّ بَنیها لِلزمانِ عَبیدُ

برای تفصیل رك : مهیار الدیلمی و شعره ، علی علی الضلال . تاریخ بغداد ، خطیب بغدادی .

۱ـ عمر فروخ ، ج ۳ ، ص ۵۹ .
۲ـ الاعلام .
۳ـ جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۳۰۱ .

ابو العَلاء مُعَرّی

ابو العلاء احمد بن عبدالله مُعَرّی تنوخی شاعر و فیلسوف و دانشمند معروف عرب به سال ۳۶۳ ﻫ . در مُعَرّه به دنیا آمد[۱] و در ۳ سالگی در اثر بیماری آبله از نعمت بینایی محروم گشت اما از کسب دانش و شهرت باز نماند نحو و عربی را در حضور پدر و بزرگان زمان فرا گرفت . در یازده سالگی به شعر گفتن شروع کرد . از سال ۳۹۸ تا ۴۰۰ به بغداد رفت و در آنجا به هرجا که بوی دانش از آن می‌آمد سر زد و کتابها و اشعار عرب را برایش می‌خواندند و او در سایهٔ حافظهٔ خارق العاده هرچه می‌شنید به خاطر می‌سپرد . با فلسفهٔ هندیان و ایرانیان آشنا شد و فلسفهٔ یونان را از راهبان فرا گرفت . به سال ۴۰۰ به معره بازگشت و با مرگ مادرش دنیا در دیدگان دل او نیز سیاه شد و بکلی ترك دنیا گفت و خود را رهین المَحْبَسَین نامید حتی گاهی زندان تن خاکی را هم به‌حساب می‌آورد و خود را در گرو سه زندان می‌پنداشت .

ابو العلاء از این پس به و شعر تألیف و تدوین افکار و آراء و محفوظاتش پرداخت و از آن زمان گیاه خوار شد و تنها به عدس و انجیر قناعت ورزید از ازدواج هم خودداری نمود . بر نماز بسیار مواظب بود و دیگرانرا هم برآن زیاده دعوت می‌کرد با این وجود گروهی او را ملحد شمرده‌اند .

۱ــ دائرة المعارف الاسلامیة .

این انزوا در حدود ۴۰ سال ادامه داشت فقط مردم به نـزد او می‌آمدند تا از دریای دانش و فضلش بهره‌مند شوند . بالاخره به سال ۴۴۹ در گذشت . و قبل از مرگ وصیت کرد کـه بر روی قبرش بیت زیر نوشته شود :

هـذا جَناهُ أبـي علـيّ   و ما جَنَيْتُ علی أحَدٍ[1]

بسیاری از اشعار ابوالعلاء متناقض همدیگرند در حقیقت جهان و ادیان و خدا ، ظاهراً شکاك متحیر بود .

ابوالعلاء شاعر و ادیب و دانشمند لغت وتاریخ و فکر و احوال اجتماع و نقاد و فیلسوف و حکیم است .

اما نظر دیگران دربارهٔ او دو گونه است : عده‌ای او را در بالا ترین مراتب فضل و دانش می‌دانند و بـه گفته‌هایش معتقدند ، گروهی نیزآثار او را مخلوطی ازحق و باطل وشك ویقین می‌دانند و می گویند اغلب سخنان‌او سبب گمراهی وباعث‌انحراف از راه راست می‌شود[2].

و اما دراشعارش اکثر اصطلاحات علوم را بکار برده ، از الفاظ محکم و قوافی دشوار و صنعت بدیع و جناس استفاده کرده ، و لزوم مالایلزم قسمتی از اشعار او را تشکیل داده است .

برای بیان فلسفهٔ خود الفاظ غریب و تـرکیبات غامض در اشعار خود بکار برده است .

نثر او هـم مثل شعرش دارای اصطلاحات علمی و تـرکیبات غامض است .

۱ـ زیات ، ص ۳۰۷ .

۲ـ « ، ص ۳۰۸ .

از اشعار اوست در رثاء :

تَعَبٌ کلّها الحیاةُ فما اعجب   اِلاّ مِنْ راغبٍ فی ازدیادِ
اِنّ حُزناً فی‌ساعة‌الموتِ اضعافُ   سُرورٍ فی ساعَةِ المیلادِ

ابو العلاء در نظم و نثر تألیفات بسیاری دارد که مهمترین آنها عبارتند از :

۱ـ اللُزومیات (لُزومُ مالایَلْزَمُ) ، این اشعار را در اثنای گوشه گیری و ایام پیری سروده وبسیاری از آراء خود را دربارهٔ وجود و آفرینش و نفس و دین در این دیوان بیان داشته است .

۲ـ سِقطُ الزَند ، که اشعار دورهٔ جوانی اوست .

۳ـ ضَوءُ السِقط ، که شرح سقط الزند ، و اشعار « الدرعیات » ضمیمهٔ این دیوان است .

۴ـ رسائل ابو العلاء ، که اکثرش ازبین رفته . اغلب این رسائل شعر منثور است .

۵ـ رسالة الغفران ، یك رسالهٔ فلسفی خیالی است که در دورهٔ عزلت نوشته است ، نظیر کمدی الهی دانته می‌باشد .

۶ـ کتاب الفصول والغایات .

برای تفصیل رك : حکیم المعرة ، عمر فروخ . عقیدة ابی‌العلاء ، فتوح حسین . آراء ابی‌العلاء المعری، معروف الرصافی . ابوالعلاء المعری، بنت الشاطی. معجم الادباء ، یاقوت .

طُغرائی

ابو اسماعیل حسین بن علی ملقب به مؤید الدین و معروف به

« طغرائی » به سال ۴۵۳ هـ . در اصفهان از خانواده‌ای ایرانی به دنیا آمد[۱]. در آغاز کار طغرا می‌نوشت بعد در موصل به وزارت سلطان مسعود سلجوقی رسید[۲].

در نظم و نثر نابغهٔ زمان بود . از علوم طبیعی و کیمیای قدیم هم آگاهی کاملی داشت . شعرش متین و در عینِ حال ساده است .

طغرائی علاوه بردیوان شعر ، آثاری درکیمیا داردکه از آن جمله جامع الاسرار و تراکیب الانوار وکتاب مصابیح الحکمه و مفاتیح الرحمة را می‌توان نام برد .

شهرت او به قصیده‌ای است معروف به « لامیّةُ العَجَم » که به سال ۵۰۵ هـ . در بغداد ساخته که مورد توجه ادبا واقع شده و شرح‌ها برآن نوشته‌اند . به مطلع زیر :

اصالَـةُ الـرّأیِ صانَتْنی عَـنِ الخَطَلِ
وَ حِلْیَةُ الفَضْلِ زانَتْنی لَدَی العَطَلِ

بـالاخره در اثر سخن چینی بعضی از حاسدان متهـم به الحاد شد و به سال ۵۱۳ هـ . به قتل رسید[۳].

برای تفصیل رك : دیوان الطغرائی . لامیـة العجم . الطغرائی ، حیاته ، شعره ، لامیته ، علی جواد الطاهر. معجم الادباء ، یاقوت . ابن خلکان . بروکلمان. دائرة المعارف الاسلامیة .

۱ــ عمر فروخ ، ج ۳ ، ص ۲۳۲ .
۲ــ زیات ، ص ۲۸۸ .
۳ــ دائرة المعارف الاسلامیة .

ابن الفارض

ابو حفص عمر بن علی معروف بـه « ابن الفـارض » بـه سال ۵۷۶ هـ . در قاهره به دنیا آمد[۱]. فقه و لغت و ادب را فرا گرفت ولی بعد درطریق تصوف وارد شد، به مکه رفت وبه زیارت بقعه‌های مقدس پرداخت روزگاری در آنجا اقامت‌کرد و بـالاخره به مصر بر گشت و بقیهٔ عمر را در نهایت اعزاز و اکرام در آنجا بسر برد .

ابن‌الفارض ، عـارفی نیك منظر و ظریف محضر ، شیك پوش ، وقور و بسیار پارسا بود . وقتی در شهر راه می‌رفت مردم برای تبرك وهمت‌طلبیدن از او ازدحام می‌کردند. هرگاه در مجلسی حاضر می‌شد هیبتش پرده‌ای از سکوت برمجلسیان می‌افکند[۲].

نقل‌کرده‌اندکه هروقت می‌خواست شعری بسراید روزها غایب می‌شد و در این مدت نه می‌خورد و نه می‌نوشید و حرکت نمی‌کرد ، وقتی از آن حالت بدر می‌آمد سه یا چهار بیت شعر املا می‌کرد .

ابن الفارض در عصر ایوبیان می‌زیست ، روزگاری که دو عامل گوناگون فضا و جامعه را بوجودآورده بود : عامل تصوف و زهدکه نتیجهٔ ارائهٔ جنگها و توالی رنجهای نـاشی ازکشتار و گرسنگی مردم بود . و عامل فسق و فجورکه سبب زوال اخلاق وغلبهٔ شهوات وانتشار فساد بود .

۱ـ الاعلام .

۲ـ جرجی زیدان ، ج ۳ ، ص ۱۶ .

دراین زمان شعر در مصر و خارج از مصر یا مبلغ راه خدا بود یا منادی طریق شیطان . ابن فارض توفیق طی راه خدا را یافت و به توصیف عشق وشراب پرداخت . ولی چنانکه شارحین‌اشعاراو گفته‌اند منظور او از «عشق» ذات خدا واز «شراب» محبت‌اوست وازاین‌بابت، او طریق رمزی را در شعر عربی بوجود آورده است .

بطور خلاصه اوج شعر عارفانهٔ عربی اشعار ابن فارض است . تا آنجاکه از آن زمان صوفیان اشعار او را در مجالس می‌خوانند .

از مشهورترین اشعار او تائیهٔ کبری است که درحدود ۷۶۰ بیت دارد به مطلع :

سَقَتْنی حُمَیا الحبْ راحةُ مُقلَتی
و کأسی مُحیّا مِنْ عَنِ الحُبّ جَلّتِ

و از بهترین اشعار او خمریه‌ای است به مطلع زیر :

شَرِبْنا عَلی ذِکرِ الحَبیبِ مُدامةً
سَکَرنا بِها مِنْ قَبلِ اَنْ یُخْلَقَ الکَرْمُ

ابن فارض در اشعار صوفیانه به تمام شعرای عرب برتری دارد و ملقب به « سلطان العاشقین » است .

ازبزرگان‌ادب‌ایران نیز براشعار اوشرحهانوشته‌اند. عبدالرحمن جامی بعضی از قصاید مفصل او را شرح کرده و از جمله شرح او بر خمریهٔ ابن فارض معروف است .

عبدالرزاق‌کاشانی از دانشمندان قرن هفتم نیزقصیدهٔ تائیهٔ کبرای او را شرح کرده است .

مرگ او به سال ۶۳۲ اتفاق افتاده است[۱].

برای تفصیل رك : دیوان ابن الفارض . ابن الفارض سلطان العاشقین ، محمد مصطفی حلی .

ابن عربی

ابو بکر شیخ محیی‌الدین محمد بن علی بن عربی ملقب به « شیخ اکبر » به سال ۵۶۰ در مرسیه به دنیا آمد[۲] و برای کسب دانش و ادب به بغداد و مکه و دمشق و بلاد روم سفر کرد .

ابن عربی شاعر و صوفی و فیلسوف بود . در زندگی شخصی دو مسلك داشته : در پیش مردم ، پارسا و متقی بود اما در حضور امثالش رند و لاابالی . از این جهت عده‌ای او را از اولیا دانسته‌اند و عده‌ای از ملحدان[۳].

« شطحیات » او اهل مصر را خشمناك کرد ، و قصد جان او را کردند حتی مدتی در زندان محبوس شد . بعد از آزادی به دمشق آمد و در آنجا قرار و آرام یافت[۴].

ابن عربی هرچند اشعاری گفته ، ولی شهرت اصلی او مربوط است به‌آثار منثور او ،که بیش از ۲۰۰ جلد می‌باشند و اغلب آثارش

۱ــ الاعلام .

۲ــ الاعلام .

۳ــ عمر فروخ ، ج ۳ ، ص ۵۴۲ .

۴ــ الاعلام .

در تصوف است . بعد از مولانا جلال الدین رومی بزرگترین متصوف اسلامی است .

خیالات او در « الفتوحات المکیه » عنصر اساسی در بنای کمدی الهی دانته شاعر ایتالیاست[1].

مهمترین آثارش بعد از « الفتوحات المکیه » عبارتند از :

۱ـ فصوص الحکم

۲ـ مفاتیح الغیب

۳ـ ترجمان الاشواق (مجموع قصاید) .

از اشعار غزلی اوست :

مَرَضی مِن مَریضةِ الأجْفانِ عَلّلاني بِذِكرِها عَلّلاني

وفات او به سال ۶۳۸ ه . در دمشق اتفاق افتاده است[2].

برای تفصیل رك : الشیخ الاکبر محیی‌الدین بن عربی سلطان العارفین ، ابن الحفیظ . محیی‌الدین بن عربی، من شعره ، عبدالعزیز سیدالاهل . بروکلمان . دائرة المعارف الاسلامیة .

شعر در اندلس

عربها بیاری موسی‌بن نصیر والی مغرب وسردار معروف طارق بن زیاد به سال ۷۱۱ م . وارد اندلس شدند و شهرها را یکی پس از دیگری فتح کردند و بر آن دیار حکومت راندند .

اندلس سرزمینی بسیار زیبا و آباد و سرسبز و حاصلخیز بود .

۱ـ عمرفروخ ، ج ۳ ، ص ۵۴۲ .

۲ـ الاعلام .

روی این اصل ، عربها از همهٔ بلاد اسلامی بدانجا مسافرت کردند و در شهرهای مختلف اندلس سکنی گزیدند .

حکومت عربی در اندلس از سال ۷۵۵ م . تا ۱۴۹۲ م . ادامه داشت . در طی این مدت سلاله‌های گوناگونی در آنجا حکومت کردند : بنی امیه ، ملوك الطوائف ، مرابطین ، موحدین و بنی‌احمر .

مردم اندلس هم در طی این مدت زبان و فرهنگ عربی را یاد گرفتند و با دین اسلام آشنا شدند و اسلام آوردند و به زبان عربی شعر گفتند و فرهنگ اسلامی را پذیرفتند تا آنجا که ادبیات لاتینی بفراموشی سپرده شد وادب وفرهنگ عربی در این سرزمین بشدت رو به رواج رفت تاحدی که گفته‌اند الحکم المستنصربالله درشهر قرطبه ۲۷ مدرسهٔ علمی ساخت و کتابخانهٔ خلیفه در قرطبه در حدود چهار صد هزار جلد کتاب داشت[۱].

و اما شعر اندلس هرچند در اغراض و تطور شباهت زیادی به شعر شرق (دورهٔ عباسی) دارد، اما شاعران اندلس شعر را دراغراض گوناگون نظیر : مدح و غزل و رثا و دعا و زهد و تصوف و فلسفه و مزاح بکار بردند، سیاست اجتماع را هم بنظم‌آوردند وحوادث‌تاریخی را به شعر بیان کردند بناها و مجسمه‌ها و قصرها واستخرها و باغات و بیابانها و رودها و درختان و بادها و مجالس عیش و نوش را با الفاظی دلکش و سبکی شیوا و هنری لطیف توصیف نمودند تاآنجاکه غربیها علاوه بردانش و موسیقی و معماری از انواع شعر اندلس‌هم بهره‌ها برداشته‌اند . حتی اگر تمدن اندلس دوام می‌یافت و زبان و ادب در

۱ـ تاریخ ادبیات عرب ، ترجانی زاده ، ص ۱۹۵ .

آنجا با گذشت زمان پیش می‌رفت بی‌تردید ادبا و شعرای اندلس آثاری بهتر از آثار روسو وهوگو ولامارتین و غیره بوجود می‌آوردند[۱].

شعرای اندلس در اوزان شعری نیز با اینکه از شعرای شرق پیروی کردند ولی به اقتضای رقت تمدن و پیشرفت غنا وزنهایی تازه به نام «موشح» بزبان فصیح و «زجل» بزبان عامیانه اختراع و بر اوزان قدیم عرب افزودند[۲].

برای تفصیل رك: تاریخ آداب العرب، مصطفی صادق الرافعی. تاریخ الادب العربی، احمد حسن الزیات. تاریخ الادب العربی، ندیم عدی.

مُوَشَّحات

موشح قصیده یاقطعه شعری است که برای آواز خوانی ساخته شده، بنابراین، اصل در توشیح موسیقی و آهنگ بوده است[۳].

رسم و عادت ادب عرب به این بوده که در قصاید تمام ابیات بریك وزن و قافیه می‌بایست سروده شود، حتی گاهی در تمام ضربها و عروضهای ارجوزه هم یك قافیه در نظر می‌گرفتند.

تا قرن سوم هجری شعرای اندلس در وزن و قافیه از شعرای شرق پیروی می‌کردند اما در اواخر این قرن ادبای اندلس به موسیقی روی آوردند و ازاین‌بعد تغییرات دراوزان‌شانزده گانهٔمعهود پیش‌آمد.

۱ـ زیات، ص ۳۱۴ و ۳۱۵.
۲ـ « ، ص ۳۱۴.
۳ـ تاریخ آداب العرب، الرافعی، ج ۳، ص ۱۶۳.

بسیاری از باحثان را نظر براین است که اول کسی که در اندلس اوزان موشحات را وضع و اختراع کرده ، محمد بن حمود القبری الضریر از شهر قبره (اواخر قرن سوم هجری) بوده است[1]. اما ابن خلدون واضع فن موشحات را مقدم‌بن‌معافی القبری می‌داند وچنین می گوید : «اما متأخران اندلس پس از آنکه شعر در سرزمین آنان فزونی یافت و مقاصد و فنون آن تهذیب‌شد و بمنتهای زیبایی و آرایش رسید فنی ازآن ابداع کردند که آنرا بنام موشح خواندند . آنها رشته رشته و شاخه شاخه سخن را نظم می کنند و بسرآنها و عروضهای آنها می‌افزایند و همهٔ آنها را یك بیت می‌نامند و عدد قوافی این شاخه‌ها و اوزان آنها را تا پایان قطعه پیاپی و یکی پس از دیگری می‌آورند . و حداکثر ابیاتی که در این شیوه می‌سرایند هفت بیت است و هربیتی مشتمل برشاخه‌هائی است که عدد آنها به نسبت مقاصد و شیوه های گوناگون متفاوت است و در آنها مضامین غزل و مدح بکار می‌برند چنانکه در قصاید متداول است و این فن را بمنتهای کمال رسانیدند و مردم آنرا می‌پسندند وظریف می‌شمرند و طبقات عوام وخواص آنرا بسبب سهولت فرا گرفتن و نزدیکی شیوهٔ آن بذهن ازبر می کنند و مخترع آن در جزیرهٔ اندلس مقدم بن معافر نیریزی (فریری) (مقدم بن معافی القبری)[2] از شاعران امیرعبدالله بن محمد بن مروانی بوده است و این شیوه را ابو عبدالله احمد بن عبدربه صاحب کتاب «العقد الفرید» از وی تقلید کرده است ولی با پدید آمدن متأخران در این

۱- شوقی ضیف ، ج ۲ ، ص ۲۰۰ .
۲- الجدید ، ج ۶ ، ص ۴۲۱ .

اسلوب کسی نام آن دو را نمی‌برد وموشحاتشان رونقی‌ندارد ونخستین کسی که پس از آنـان در این فن مهارت یـافته عبادة قزاز (متوفی در ۴۲۲ ه .) شاعرمعتصم بن حمادح خدایگان المریه بوده است. و اعلم بطلیوسی گفته است که وی از ابوبکر بن زهر شنیده است که می‌گفت : همهٔ شاعرانی که بشیوهٔ موشح شعر می گویند ریزه خوار وطفیلی عبادهٔ قزازند و از این گفتار وی تقلید می کنند[1]» .

نمونه‌ای از بهترین موشحات ، قول ابن بقی است :

خُذْ حدیثَ الشّوق عَن نفسی و عَنِ الدّمع الذی همعا

ماتَری شوقی قد و قدا

و همـا دمـعیَ و اطـردا

واغتدی قلبی عَلَیک سدی

آه مِـن مـاء و من قبس بین طرفی و الحشا جُمعا[2]

زَجَل

زجل در لغت بمعنی بشادی آوردن و بلند کردن آواز است و درتداول ادبیات اندلسیان برنوعی شعر آهنگ‌دارنظیرتصنیفهای‌امروزی یا تصنیفهایی که در رقص بکار می‌رفته ، اطلاق می‌شده است[3].

ابن خلدون دربـارهٔ « زجل » چنین می‌نـویسد : « و چون فن

۱ـ مقدمه ، ص ۱۲۵۵ - ۱۲۵۳ .

۲ـ زیات ، ص ۳۱۹ .

۳ـ حاشیه مقدمه ، ص ۱۲۵۴ .

موشح سرایی در میان مردم اندلس رواج یافت ، تمام مردم « شاعران » شهرهای گوناگون بدان سبك شعرها سرودند و بزبان محلی آن شیوه را تقلید کردند بی‌آنکه به اعراب (حرکات آخر کلمه) مقیدباشند وفن نوی از آن ابداع کردند که آنرا بنام « زجل » (تصنیف) خواندند . و نخستین کسی کــه این شیوهٔ زجل سازی را ابــداع کرده ابوبکر بن قزمان (متوفی در ۵۵۵ ه .) است[1]» .

نمونه‌ای از زجل :

لا زالَ سعــدك جدیــد دائــم وجــدك سعیــد[2]

خلاصه موشح و زجل در محیطها و محافل ادبی تأثیر سریع بخشید و به سرعت در اندلس و مغرب و مصر رایج گشت .

برای تفصیل رك : مقدمه ، ابن خلدون . تاریخ آداب العرب ، مصطفی صادق الرافعی . الجدید فی‌الادب العربی و تاریخه ، حناالفاخوری .

شاعران مشهور اندلس

ابن هانی اندلسی

ابوالقاسم محمد بن هانی اندلسی به سال ۳۲۶ در اشبیلیه که در آنزمان مرکز علم وادب بود به دنیا آمد[3] در محیط علم و شعر پرورش یافت و ادب عربی آموخت . بعد مثل شعرای دیگر معاصر خود شعر

۱ــ مقدمه ، ص ۱۲۶۹ .

۲ــ تاریخ آداب العرب ، الرافعی ، ج ۳ ، ص ۱۸۳ .

۳ــ جرجی زیدان ، ج ۲ ، ص ۲۹۲ .

را وسیلهٔ کسب ودرآمد قرار داد .

ابن‌هانی علاوه براینکه شعر خوب می گفت به‌فلسفه هم علاقمند بود اما چون درآن زمان مردم ازفلسفه نفرت داشتند به الحاد متهم گشت و به ناچار ترك وطن گفت و بالاخره در اثر افراط در باده خواری و عیاشی به سال ۳۶۲ در سن ۳۶ سالگی در گذشت[۱].

ابن هانی بزرگترین شاعر انــدلس و از مقلدین متنبی است در مدح بسیار مبالغه‌کرده ، حتی تا حد کفر افراط نموده است .

از اشعار اوست :

أَیُّ الحَیاةِ أَلَذُّ عیشتها   مِنْ بَعدِ علمی أَنَّنی بَشَرْ

برای تفصیل رك : نفح الطیب ، المقــری . الملتمس ، الضبـی . مطمح الانفس، ابن خاقان . دیوان ابن‌هانی. معجم‌الادباء، یاقوت. دائرة المعارف‌الاسلامیة.

ابن زیدون

ابو الولید احمدبن عبدالله بن زیدون به‌سال ۳۹۴ ﻫ . درقرطبه بدنیا آمد[۲]. ادبیات و علوم را در پیش پدرکه از علما و فقهای بزرگ بود یاد گرفت بعد وزیر ابوالحزم بن جمهور یکی از ملوك الطوائف اندلس شد و شهرت یافت ولی مدتی دراز بدستور همین ابن جمهور زندانی گردید .

شعر ابن زیدون نمایانگر صورت صحیح شعر انــدلس است .

۱ــ دائرة المعارف الاسلامیة .

۲ــ زیات ، ص ۳۲۹ .

مناظر طبیعت اندلس را بخوبی توصیف کرده ، دارای معانی ساده و خیالی بلند وصفای دیباچه می‌باشد مخصوصاً در تغزل وشرح عواطف طبعش فیاض و شبیه شعر بحتری است .

نثر ابن زیدون هم بسیار روان است سجع و تکلف کم دارد و به سبك جاحظ بسیار شبیه می‌باشد .

از قصیدهٔ شکوائیهٔ او :

مَن یسأل الناس عن حالی فشاهدها
محض العیان الذی یُغنی عن الخبرِ
إن طالَ فی السجن إیداعی فلا عَجَبٌ
قد یُودَعُ الجَفْنَ حدّ الصارم الذکرِ

مرگ او به سال ۴۶۳ ه . اتفاق افتاده است[۱].

برای تفصیل رك : تاریخ الادب العربی، ندیم عدی . تاریخ الادب العربی، احمد حسن الزیات .

ابن خفاجهٔ اندلسی

ابو اسحق ابراهیم بن خفاجه به سال ۴۵۰ ه . در جزیرهٔ شَقَر به دنیا آمد[۲] و بعد از فراگیری علم و ادب به شعر پرداخت .

در نثر و نظم یگانهٔ عصر خود بود . اشعار او را غزل و مدح و رثا تشکیل می‌دهند . در اواخر عمر از غزل دست کشیده به توصیف و

۱ــ ندیم عدی ، ص ۳۱۱ .

۲ــ زیات ، ص ۳۳۹ .

تصویر طبیعت پرداخته و ایــن یکی امتیازی خاص به شعر او بخشیده است اما نثرش پر از سجع و تکلف است .

ابن خفاجه عمری در خوشی و فــراغ بسر بـرده و بـالاخره به سال ۵۳۳ ه . در گذشته است[۱].

از اشعار اوست در توصیف گل :

و مـا نُسنةٌ تَزهیٰ و قـد خَلَعَ الحیا

علیها حِلیً حُمرا واردیةٌ خُضرا

یَـذوبُ لـهاریـقُ الغمائـم فِضّةً

و یجمدُ فی آعطافها ذهباً نضرا

برای تفصیل رك : تاریخ الادب العربی ، احمد حسن الزیات . الوسیط ، الشیخ احمد الاسکندری .

۱ـ الوسیط ، ص ۲۸۱ .

بخش پنجم

دورهٔ ممالیك

یـا

عهد مغولی و ترکی

از سال ۶۵۶ تا ۱۲۱۳ هجری

این دورهٔ تـاریك که زمانش در حدود ۶ قرن است از سقوط بغداد بـه دست مغول یعنی سال ۶۵۶ ه. شروع می‌شود و تـا تاریخ ۱۲۱۳ ه. یعنی قیـام محمد علی پـاشا برمصر ادامه می‌یابد و خود به دو عصر جداگانه تقسیم می‌شود:

۱ـ عصر مغولی کـه از استیلای هلاکـو (۶۵۶ ه.) به بغداد آغاز می‌شود و با ورود عثمانیها برمصر بدست سلطان سلیم فاتح (۹۲۳ ه.) پایان می‌یابد[1].

۲ـ عصرعثمانی که از۹۲۳ ه. شروع می‌شود وباحملهٔ ناپلئون به مصر یعنی سال ۱۲۱۳ ه. تمام می‌شود[2].

۱ـ جرجی زیدان، ج ۳، ص ۱۲۱.

۲ـ « « ، ج ۳، ص ۲۸۹.

در طول این‌مدت قلمرو اسلامی بین مغول و ترك و عرب تقسیم شد . مغول از هند تا سوریه و تـرك از حدود سوریه تا حدود مصر و عرب در سواحل آتلانتیك و یمن حکومت کردند[1].

مغول به هرجا می‌رسیدند کتابخانه‌ها را می‌سوزاندند و کتابهای سودمند را ازبین می‌بردند و اهل علم را دربدر می‌نمودند ، تاآنجاکه هرچه آثار نفیس علمی و هنری بود محو و نابود گشت و بسیـاری از شهرهای مشهور اسلامی بـالخصوص بغداد عظیم و بـزرگ که کانون علم و مرکز ثقل و جایگاه دانشمندان بـزرگ بود دستخوش قتل عام و نهب و غارت گردید[2].

از آن طرف اندلس بعد از چندی گرفتار حملات اسپانیا گشت مملکتی که در چندین شعر بزرگ آن کتابخانه‌های مجلل و گنجینه‌های علم و معرفت دایـر بود و دانشمندان بزرگ اسلامی به افاضهٔ علوم و فنون سرگرم بودند در اندك زمانی به‌کلی خراب و نابود ومنقرض‌شد. حتی بلایی که بر اندلس نازل شد صدها برابر از فتنهٔ بغداد وخرابی آن هول انگیزتر و بر باد دهنده‌تر بود، زیرا دراندلس اسلام وعرب تا ابد محو و نابود گشت . ولی فتنهٔ مغول با همهٔ خطر و زیـان و دهشت و وحشتی که داشت جاویدان ومؤبد نبود؛ هرچند ضایعات غیرقابل جبران بود ولیکن فنای مطلق و دائم نبود بلکه بعد از چندی دوبـاره کما بیش شهرها آباد شد و آرامش و نظم جای اضطراب و توحش را گرفت ، چنانکه فعلا مشاهده می کنیم بـاز بغدادی هست و نیشابور و هراتی ،

۱ــ ندیم عدی ، ص ۳۶۰ .

۲ــ « « ، ص ۳۶۰ .

نه ملتها و اقوام منقطع النسل شده‌انـد ، نه دین از بیـن رفته و نه نسل و زبان از بین رفتـه است . خلاصه ایـن دو فتنهٔ عظیم و این دو بلای بزرگ و مهیب دانش و فرهنگ عالم اسلام را عموماً و شعر وادبیات عرب را خصوصاً آشفته و سرگردان وپریشان وبلکه مشرف به انقراض ساخت . ممالك عربی نیـز هریکی بنحوی محکوم حکومتهای بیگانه یا بی‌عرضه ونالایق گردیدند که وجود ایشان نه تنها برای شعر وادبیات عرب مفید فـائده‌ای نبود بلکه اساساً در نهاد ایشان تـوجهی بعالم علم و معرفت وجود نداشت[1] .

اما مصر وشام که درقلمرو سلاطین ممالیك یا ترکها بود از این آفت به دور مانده بود . بنابراین ، این دو محل پیشرفته‌ترین دیار عربی در این عصر بـه شمار می‌رفت . نتیجهٔ این امنیت و تـرقی آن شد که مراکز علم و ادب از بغداد و بخارا و قرطبه وغیره که در دورهٔ عباسی مداین علم و ادب اسلامی بودند رفته رفته به‌قاهره و اسکندریه و دمشق و حمص و حلب و حماة و اسیوط منتقل شد واین شهرها پناهگاه علما و ادبا و شعرا ودر نتیجه کانون دانشهای گوناگون اسلامی شد وطلاب علم و مشتاقان ادب از شرق و غرب براین مراکز روی آوردند و مصر پایتخت جهان عرب گردید[2].

برای تفصیل رك : تاریخ آداب اللغة العربیة ، جرجی زیدان . تـاریخ الادب العربی . ندیم عدی .

۱ــ زیات ، ص ۴۰۰ .

۲ــ جرجی زیدان ، ج ۳ ، ص ۱۲۵-۱۲۱ و ۲۹۲-۴۸۹ .

ادبیات این دوره

با اینکه مغول برای پوشانیدن گناهانشان به حفظ آنچه ازعلوم و ادبیات مانده بود می‌کوشیدند با اینحال در عصر اول (دورهٔ مغول) علوم و ادبیات بظاهر رو بضعف نهاد. امـا سلاطین ترك به حفظ بقیهٔ میراث اسلامی عنایت خاص داشتند چنانکه در این روزگـار مدارس زیادی تأسیس یافت. مساجد بیشماری ساخته شد، بیمارستانها بوجود آمد علما و مؤلفان و ادبـا در این عصر در نهایت فراغ خاطر زندگی کردند و درنتیجه کتابهای زیادی تألیف نمودند. و علوم پراکنده شدهٔ اسلامی را نظم بخشیدند و پاداشهای کلانی دریافت کردند. فیروزآبادی ۵۰۰۰ دینار از تیمور لنگ پاداش گرفت[۱]. ابن خلدون تقرب زیادی یافت. خواجه نصیرالدین طوسی مقرب دربار هلاکو شد و کتابخانهٔ بزرگی تشکیل داد که ۴۰۰ هزار مجلد کتاب در آنجا گرد آورد و در مراغه رصدخانه‌ای بنا کرد.

فرهنگ عربی در یمن و حجاز و شمال آفریقا برای خود پناه یافت و درنتیجه مؤلفان زیاد بوجود آمدند و در لغت و ادب و تاریخ و سفرنامه و جغرافیا تألیفات کردند و دائرة المعارف‌های علمی و علوم دینی دراین سرزمینها بوجود آوردند.

لکن بسبب جنگهـا و کشتارهـای پی در پی از نظـر اقتصادی سرزمینهای اسلامی رو بزوال رفت. زراعت وصنعت درنتیجهٔ آسیبهایی

۱ــ ندیم عدی، ص ۳۶۱.

که در طول جنگها دیدند از بین رفتند . فقر و فلاکت همه جا را فرا گرفت وامراض جسمی و روحی گوناگون به‌جای سلامت جسم و فکر نشست . مردم از دنیا روی بر گرداندند و زندگی و کار و کوشش را فراموش کردند و نادانی و جهالت فراگیر شد .

حکام و فرمانروایان هم روز بروز بر تجاوز وتعدی افزودند. همۀ این عوامل دست بدست هم دادند و ملل شرق را بخواب عمیقی بردند و نشانه‌های زندگی و زنده بودن را از مردم مشرق زمین سلب کردند[1].

اختلافات دینی رو به ازدیاد نهاد و تعصب جای آزاد اندیشی را گرفت و این احوال تأثیر عمیقی برزبان و ادبیات نهاد. دیگر تحقیق ارزنده‌ای در زبان و ادبیات ظاهر نشد وکسانی که به علوم ادبی و پژوهشهای علمی می‌پرداختند کم شدند ونتیجهٔ پیوند ادبیات واجتماع قطع گردید . و تنها علتی که مردم را اندکی بر یادگرفتن نحو و لغت و ادب وادار می کرد ، اهتمام دینی بود .

اغلب کتابهایی که دراین عصر تألیف یافته ازقبیل شرح وحاشیه و شرح برشرح است[2].

در شعر نیز ذوق سلیم از بین رفت و تفکر و تعمق بفراموشی سپرده شد . و در عوض باب خاصی در فکاهیات و استهجان پیدا شد .

برای تفصیل رك : تاریخ الادب العربی، ندیم عدی . تاریخ‌الادب العربی ، عمر فروخ .

۱– ندیم عدی ، ص ۳۶۱ .

۲– « « ، ص ۳۶۱ .

نثر در دورهٔ ممالیك

چنانکه اشاره شد قدرت خلفا براثر منازعات شدید بین ترکها و ایرانیان (شیعه و سنی) به ضعف گرایید تا اینکه هلاکوی مغول آنرا بکلی منقرض ساخت . از طرف دیگر اندلس که به سبب تاخت و تاز واستیلای بربرها به حکومتهای محلی‌تقسیم شده بود درسال ۸۹۸ هـ . یکباره توسط فرنگیها بلعیده شد[۱] وحکومت فاطمیان نیز در مصر و شام جای خود را به سلاطین ایوبی و ممالیك داد[۲]. چنانکه در مدت بسیار کمی امپراطوری اسلامی به سوی نابودی و اضمحلال پیش رفت . به این ترتیب که صلیبیین در شام و مغول در بغداد و اسپانیایی‌ها در اندلس سخت دست به غارت و تطاول و از بین بردن فرهنگ اسلامی زدند . باید گفت که اگر زبان عرب با وجود فنای وحدت و یکپارگی و انقراض خلافت و حکومت و دولت موجودیت خود را حفظ کرد فقط وفقط به برکت تأثیر بی‌پایان قرآن‌مجید بودکه پیوسته درحوادث مختلف تنها سپر حافظ تمدن و فرهنگ اسلامی بوده است . نگفته پیداست که توجه سلاطین ایوبی و همچنین ممالیك به تمدن و فرهنگ عرب در موضوع بقای زبان عرب بی‌تأثیرنبوده است زیرا ایشان توجه خاصی به زبان و ادبیات عرب نشان دادند و بعضی از افراد این دو سلسله خود ادیب و شاعر بودند . چنانکه ملك افضل علی بن صلاح

۱ــ زیات ، ص ۴۰۰ .

۲ــ « ، ص ۴۰۰ .

الدین متوفی در ۶۰۱ و بهرام شاه صاحب بعلبك متوفی در ۶۲۸ تاریخ نویس و شاعر بودنفد همچنین قانصوه الغوری از ممالیك متوفی در ۹۲۲ ه . خود شاعری توانا بود[1].

نثراین‌دوره عموماً درپیروی وتقلیداز گذشتگان یعنی نویسندگان دورهٔ عباسی خلاصه می‌شود . لیکن این تقلید ناشیانه بود و با آوردن الفاظ مبتذل و همچنین غلو در صنعت وفنون لفظی و خروج از اعراب و تابع کردن معنی به لفظ همراه بود . با وجود این نویسندگانی نظیر ابن منظور صاحب « لسان العرب » و فیروزآبادی صاحب « قاموس » و ابن خلدون صاحب « مقدمه » مشهور و « قلقشندی» صاحب « صبح الاعشی » و الشاب الظریف و صفی‌الدین حلی وابن‌وردی وابن معتوق و صفدی و بسیاری از سرآمدان دیگر در این دوره می‌زیسته‌اند .

از عوامل دیگری که به افول خورشید ادب در آسمان ممالك عربی تأثیرمهمی بخشید انتقال حکومت ازبغداد به استانبول وبه‌قدرت رسیدن ترکان عثمانی بود که درنتیجه لغت عامی عربی و الفاظ ترکی با عربی خالص و فصیح اختلاط پیداکرد و ادبیات عرب بطورکلی در زمینه‌های نثر و نظم رو به سستی نهاد و ملت عرب را یك نوع خمود و تنبلی خاصی فرا گرفت . این وضع تا به غرش درآمدن توپخانهٔ سپاهیان ناپلئون بردروازه‌های قاهره که موجبات بیداری ملل عرب را تا حد زیادی فراهم ساخت ادامه داشت[2].

برای تفصیل رك : تاریخ الادب العربی ، احمد حسن الزیات . تاریخ آداب اللغة العربیة ، جرجی زیدان . تاریخ الادب العربی ، عمر فروخ .

۱ـ زیات ، ص ۴۰۱ .

۲ـ « ، ص ۴۰۲ و ۴۰۳ .

دانشمندان و ادبا و مورخان مشهور این دوره

ابن مالك طائی

جمال الدین محمد بن عبدالله بن مالك طائی معروف به « ابن مالك » ، بـه سال ۶۰۰ هـ . به دنیـا آمد[1] و در دمشق دانش آموخت و تمام کوشش خود را صرف فراگیری زبان عربی کرد و درعلم قراءت امام عادلیه شد و به جایی رسید که وقتی نماز می گذارد قـاضی القضاة ابن خلکان پشت سر او نماز می‌خواند[2].

شهرت ابن مالك به کتاب « الفیه » است که تمام قواعد عربی را در هزار بیت به نظم کشیده و به همین سبب بـه « الفیه » مشهور شده . الفیهٔ ابن مالك در شرق و غرب بسیار مشهور است مطلع آن :

قـالَ محمدٌ هـو ابنُ مـالكِ　　　أحمدُ ربـی اللّهَ خیرَ مـالكِ

دانشمندان بعد از او شرحها براین کتاب نوشته‌اند که مشهورترین آنها شرح بهاء الدین بن عقیل (متوفی در۷۶۹ هـ .) و شرح سیوطی (متوفی در۹۱۱ هـ .) است .

ابن مالك به سال ۶۷۲ هـ . درگذشته است .

برای تفصیل رك : فوات الوفیات ، ابن شاکـرالکتبی . دائرة المعارف الاسلامیة . بغیة الوعاة ، السیوطی .

۱– دائرة المعارف الاسلامیة .

۲– جرجی زیدان ، ج ۳ ، ص ۱۵۱ .

نصیرالدین الطوسی

ابو جعفر محمدبن محمد ، نصیرالدین الطوسی ، به سال ۶۰۷ ه . در طوس به دنیا آمد[۱]. علوم مختلف را فـرا گرفت و از علمای بزرگ ریاضی و نجوم و حکمت قـرن هفتم شد . مدتـی در دستگاه اسماعلیه بود . بعد از فتح بغداد بخدمت هلاکو درآمـد و وی را به ایجاد رصدخانه درمراغه وترتیب زیج جدیدی که بعداً به زیج ایلخانی مشهور گردید تشویق کرد .

نصیرالدین درفقه ومنطق وفلسفه وریاضیات ونجوم وطب به‌زبان عربی و فارسی تألیفاتی دارد که مهمترین آنها عبارتند از :

۱ـ جواهر الفرائض ، در فقه

۲ـ تجرید العقاید ، در علم کلام

۳ـ قواعد العقائد

۴ـ تحریر المجسطی

۵ـ التذکرة النصیریة ، در علم نجوم ...

مرگ او به سال ۶۷۲ در بغداد اتفاق افتاده است[۲].

برای تفصیل رک : حبیب السیر ، خواندمیر . دائرة المعارف الاسلامیة . دائرة المعارف العثمانیة .

۱ـ جرجی زیدان ، ج ۳ ، ص ۲۵۰ .

۲ـ دائرة المعارف الاسلامیة .

ابن خَلّکان

قاضی القضاة شمس‌الدین ابوالعباس احمد بن محمد بن ابی‌بکر ابن خلکان برمکی اربلی به سال ۶۰۸ ه.[۱] در شهر اربل (شرق موصل) در میان خانواده‌ای بزرگ منسوب به برامکه به‌دنیا آمد مقدمات علوم را در اربل فرا گرفت آنگاه برای تکمیل معلومات به حلب و دمشق مسافرت کرد.

ابن خلکان ادیب و مورخ و کاتبی بلیغ و شاعری مجلس‌آرا و خوش مشرب بود. اما شهرت او مربوط به‌کتاب «وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان مما ثبت بالنقل او السماع او اثبة العیان» است که دائرة المعارف تاریخی حاوی شرح حال ۸۴۶ نفر می‌باشد. تألیف کتاب بین سالهای ۶۵۴ و ۶۷۲ ه. انجام یافته است[۳].

مرگ او به‌سن ۷۳ سالگی به‌سال ۶۸۱ ه. در دمشق اتفاق افتاد[۴].

بعد از او محمد بن شاکر الکتبی متوفی در ۷۶۴ ه. کتاب «وفیات» او را با تألیف‌کتاب «فوات الوفیات» تکمیل کرد اما این کتاب شهرت «وفیات» را کسب ننمود.

برای تفصیل رك: حسن المحاظرة، السیوطی. طبقات الشافعیه الکبری. السبکی. دائرة ائمعارف الاسلامیة. الاعلام، الزرکلی.

۱ــ جرجی زیدان، ج ۳، ص ۱۵۱.

۲ــ دائرة المعارف الاسلامیة.

۳ــ عمر فروخ، ج ۳، ص ۶۴۷.

۴ــ دائرة المعارف الاسلامیة.

ابن منظور

ابو الفضل جمال الدین محمد بن مکرم معروف به « ابن منظور » به سال ۶۳۰ ه . به دنیا آمد[۱] و به تحصیل علوم لغت پرداخت ، یك چند وظیفهٔ دیوان انشای مصر داشت سپس قاضی طرابلس شد[۲].

ابن منظور ادیب و شاعر و نویسنده و دانشمند لغت و ادب و نحو و تاریخ بود .

شهرت ابن منظور به فرهنگ بزرگ « لسان العرب » است که دارای ۸۰ هزار لغت می‌باشد به ترتیب حروف اواخر کلمات ، این فرهنگ از موثق ترین و معروفترین فرهنگهای عربی است[۳].

مرگ او به سال ۷۱۱ ه . در قاهره اتفاق افتاده است[۴].

برای تفصیل رك : فوات الوفیات ، الکتبی . بغیة الوعاة ، السیوطی . دائرة المعارف الاسلامیة . الاعلام ، الزرکلی .

ابن هشام

جمال‌الدین عبدالله‌بن یوسف،ابن‌هشام به‌سال ۷۰۸ ه . درقاهره به‌دنیا آمد[۵]. دیوان زهیربن ابی‌سلمی را پیش‌ابوحیان فراگرفت‌اما بعد

۱ــ الاعلام .

۲ــ »

۳ــ عمر فروخ ، ج ۳ ، ص ۷۱۳ .

۴ــ الاعلام .

۵ــ دائرة المعارف الاسلامیة .

با او مخالفت کرد و پاره‌ای از دانشهای ادبی را از دیگران آموخت[۱].

ابن هشام یکی از بزرگترین دانشمندان علم لغت ونحو است. عدهٔ زیادی از او دانش آموخته‌اند. شهرت او در تمام عالم اسلام شایع و پخش است حتی ابن خلدون او را ستوده است[۲].

معروفترین اثر ابن هشام «مغنی اللبیب عن کتب الاعاریب» است که از زمان تصنیف تا حال همواره توجه دانشمندان شرق و غرب را بخود جلب کرده است.

مرگ ابن هشام به سال ۷۶۱ ه. اتفاق افتاده است[۳].

برای تفصیل رك: بغیة الوعاة. السیوطی. حسن المحاضرة، السیوطی. دائرة المعارف الاسلامیة. الاعلام، الزرکلی.

لسان الدین خطیب

ابو عبدالله لسان الدین معروف به «ابن الخطیب» به سال ۷۱۳ ه. در غرناطه به دنیا آمد[۴]. علوم زبانی و فقه و فلسفه و طب و ریاضیات و تاریخ را از دانشمندان اندلس فرا گرفت و دو بار به مقام وزارت رسید و بالاخره بعلت اشتغال به فلسفه باتهام الحاد زندانی شد و بقتل رسید[۵].

لسان الدین مشهورترین مورخ اندلس در این عصر می‌باشد.

۱ــ عمر فروخ، ج ۳، ص ۷۸۱.

۲ــ المقدمه، ص ۵۴۷.

۳ــ الاعلام.

۴ــ زیات، ص ۳۴۲ و ۳۴۳.

۵ــ الاعلام.

در نثر دارای شیوه‌ای روان و در شعر صاحب الفاظی رقیق و دلکش است . در حدود شصت کتاب درعلم تاریخ تألیف کرده که مشهورترین آنها « الاحاطة فی تاریخ غرناطة » می‌باشد .

نمونه‌ای از موشح مشهور او :

جادَكَ الغَیثُ اذا الغیثُ همی   یا زمان الوصل بالاندلس
لم یکُن وصلك الاّ حُلُماً   فی الکَری او خلسة المختلس

مرگ او به سال ۷۷۶ ﻫ . اتفاق افتاده.است[۱].

برای تفصیل رك : تاریخ الادب العربی ، احمد حسن الزیات . تاریخ آداب اللغة العربیة ، جرجی زیدان .

ابن بطوطه

محمد بن عبدالله الطنجی معروف به « ابن بطوطه » به‌سال ۷۰۳ ﻫ . در طنجه بدنیا آمد[۱]. و به سال ۷۲۵ ﻫ . از شهر خود حرکت کرد و به سیاحت پرداخت و پس از سفر به شام و عراق و فارس و آسیای صغیر و جنوب روسیه و بخارا و افغانستان و دهلی وچین و غیره به‌سال ۷۵۰ به شهر خود بازگشت و سال بعد به غرناطه و سودان و مالی سفر کرد و به سال ۷۷۹ در مراکش درگذشت[۳].

ابن بطوطه از مشهورترین سیاحان این دوره بوده و شرح سفرهای خود را در سفرنامه‌ای تدوین کرده و آنرا « تحفة النظار فی

۱ــ جرجی زیدان ، ج ۳ ، ص ۲۳۰ .
۲ــ دائرة المعارف الاسلامیة .
۳ــ جرجی زیدان ، ج ۳ ، ص ۲۳۹ .

غرائب الامصار و عجائب الاسفار » نـامیده که به « رحلة ابن بطوطه » معروف شده است .

برای تفصیل رك : دائرة المعارف الاسلامیة.کتاب الرحلات ، شوقی‌ضیف.

ابن خلدون

ابو زید ولی‌الـدین عبدالرحمن بن محمد بن خلدون معروف به « ابن‌خلدون » به سال ۷۳۳ هـ . در تونس به‌دنیا آمد[۱]. علوم معروف عصر خود را یادگرفت آنگاه به دعوت ابو عنان مرینی حاکم فاس به آن دیار رفت ولـی بسعایت حاسدان به زندان افتاد . پس از آزادی به سرزمینهای گوناگون مسافرت‌کرد و عاقبت عزلت گزیـد و بنوشتن تاریخ معروف خود مشغول گردید . بعد به تونس برگشت و بتدریس پرداخت . و بالاخره به سال ۸۰۸ هـ . در مصر درگذشت[۲].

شهرت جهانی ابن خلدون با یك‌کتاب تاریخ ، حتی بـا جزئی از آن‌کتاب است به نام « العبر و دیوان المتبدأ والخبر ، فی‌ایام العرب والعجم والبربر ، و من عاشرهم من ذوی‌السلطان الاکبر » . این‌کتاب طویل نام معروف است به « تاریخ ابن خلدون » .

ابن خلدون درکتاب اول از تاریخ خودکه معروف بـه « مقدمهٔ ابن خلدون » می‌باشد بحثهای دقیقی در علوم اجتماع و اقتصاد وفلسفهٔ تـاریخ و غیره داردکه همواره مورد تـوجه دانشمندان شرق و غرب

۱ـ جرجی زیدان ، ج ۳ ، ص ۲۲۴ .

۲ـ ندیم عدی ، ص ۳۸۱ .

واقع شده است .

برای تفصیل رك : ابن خلدون ، حیاته و تـراثه الفکری ، محمد عبدالله عنان . ابن خلدون و فلسفة الاجتماعیة ، طه حسین . دائرة المعارف الاسلامیة .

الفیروز آبادی

ابو طاهر مجدالـدین محمد بن یعقوب شیرازی فیروز آبادی ، به سال ۷۲۹ ه‍ . در کازرون نزدیك شیراز به دنیا آمد[۱] و مقدمات علوم را در شیراز فرا گرفت و به بلاد روم مسافرت کرده و به‌خدمت سلطان بایزید عثمانی رسید و در پیش او مقامی بلند یافت آنگاه در سرزمینهای شرق و غرب بگردش پرداخت و در همه جـا از دانشمندان کسب علم کرد تا آنجا که درتمام علوم ادبی سر آمد شد. فیروز آبادی حافظهٔ بسیار قوی داشت کـه در حفظ و ضبط لغت و حدیث و تفسیر بـه یـاری او رسیده است .

او در نظم و نثر هردو دست‌داشت ودرحدود چهل کتاب تألیف کرده که مشهورتر از همه « القاموس المحیط » است که از مشهورترین فرهنگهای عربی است . گویا مؤلف کتابی بزرگ درلغت تألیف کرده بوده به نام « اللامع المعلم العجاب الجامع بین‌المحکم والعباب » ولی از بین رفته و « قاموس » مختصر همین کتاب است . این فـرهنگ را بترتیب اواخر کلمات ترتیب کرده‌است . هرچند این کتاب ظاهراً کتاب لغت است اما دارای فواید تاریخی و جغرافیایی و ادبی می‌باشد . این

۱ـ الاعلام .

فرهنگ نظر نقادان ادب را بخود جلب کرده ایراد هایی برآن گرفته‌اند و به اصلاح خطاهـای آن بـرخاسته‌انـد ، از جمله « الجاسوس علی القاموس » تألیف احمد فارس الشدیاق متوفی در ۱۸۸۶ م می‌باشد[۱].

مرگ فیروزآبادی به سال ۸۱۷ هـ . در زبید یمن اتفاق افتاده[۲].

برای تفصیل رك : الروض العاطر ، النعمانی . دائرة المعارف الاسلامية .

القلقشندی

ابوالعباس شهاب الدین ، احمد بن علی مشهور به « قلقشندی » به سال ۷۵۶ هـ . درقلقشندة (شمال قاهره) به دنیا آمد[۳] بعد به اسکندریه رفت و حدیث و فقه و نحو و ادب را پیش علمای آنجا فرا گرفت .

مدتی به تدریس و تألیف پرداخت و به سال ۷۹۱ هـ . درقاهره به سرپرستی دیوان انشا معین شد .

قلقشندی به علوم زمـان خود و مخصوصاً علوم بلاغت احـاطهٔ وسیعی داشت . نثر را بر شعر ترجیح می‌داد و درعلوم ریاضی وطبیعی نیز دست داشت .

قلقشندی آثار گرانبهایی تـألیف کرده که مشهورترین آنهـا « صبح الاعشی فی صناعة الانشاء » است و در این کتاب تمام معلومات موردنیاز کاتب را گردآورده است .

مرگ او به سال ۸۲۱ هـ . اتفاق افتاده است[۴].

۱ــ جرجی زیدان ، ج ۳ ، ص ۱۵۸ .
۲ــ عمر فروخ ، ج ۳ ، ص ۸۱۹ .
۳ــ « « ، ج ۳ ، ص ۸۳۲ .
۴ــ جرجی زیدان ، ج ۳ ، ص ۱۴۴ .

برای تفصیل رك : دائرة المعارف الاسلامية . الاعلام ، الزرکلی . صبح الاعشی فی‌کتابة الانشاء . القلقشندی فی صبح الاعشی ، الدکتور مصطفی‌الشکعة .

تقی الدین المقریزی

تقی‌الدین ابوالعباس ، احمد بن علی‌بن علاء الدین معروف به « مقریزی » بسال ۷۶۶ ه . در قاهره به دنیا آمد[1]. و در آنجا پرورش یافت. علم حدیث را پیش جد مادرش‌شمس‌الدین‌بن صانع فراگرفت. بعد به حج رفت و از عده‌ای دانشمند تحصیل علم کرد . آنگاه به تحقیقات تاریخی مشغول شد . و بالاخره یکی از مورخان بزرگ دورهٔ ممالیك گردید وکتابهای مهمی در تاریخ تألیف کرد که مهمترین آنها «المواعظ والاعتبار بذکر الخطط والآثار» معروف به «خطط المقریزی» است ،کتابی حاوی علم و تاریخ و جغرافی و فلسفه و شرع و تمدن مصر .

مقریزی به سال ۸۴۵ ه . در قاهره درگذشت[2].

برای تفصیل رك : الخطط الجدیده، علی مبارك . دائرةالمعارف‌الاسلامیة. الاعلام . الزرکلی . بروکلمان .

ابن حجر العسقلانی

ابوالفضل احمد بن علی معروف به « ابن حجر عسقلانی » به

۱ــ الاعلام .

۲ــ جرجی زیدان ، ج ۳ ، ص ۱۹۰ .

سال ۷۷۳ در مصر به دنیا آمد[۱]. ازشیوخ مصر دانش آموخت درآغاز بازرگانی می‌کرد ولی بعد آنرا ترك نمود و تـوجه خود را صرفاً به حدیث و فقه معطوف داشت .

ابن حجر در حدیث دانشمندی بزرگ وموثق و به‌اخبار رجال آگاهی تمام داشت . بعلاوه خطیبی بلیغ و در حدیث و فقه و تاریخ دارای تألیفات بسیار است . معروف ترین اثـر او عبارت از « الاصابة في تمييز الصحابة » می‌باشدکه شرح‌حال صحابه وتابعین دراین‌کتاب آمده است .

مرگ او به سال ۸۵۲ ه . اتفاق افتاده است[۲].

برای تفصیل رك : دائرة المعارف الاسلامية. بدائع الظهور ، ابن اياس. حسن المحاضرة ، السيوطی . الاعلام ، الزركلی .

جلال الدين السيوطي

ابوالفضل جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی به سال ۸۴۹ ه . در قاهره به دنیا آمد[۳] و هنوز ۸ ساله نشده بودکه قـرآن را حفظ‌کرد و بعد به‌فراگیری متون فقه ونحو پرداخت و از مشایخ زمان علوم مختلف راکسب‌کرد و حتی برای اخذ دانش بیشتر به شام و حجاز و یمن وهند و مغرب سفرها کرد و در تفسیر و حدیث و فقه و نحو و معانی وبیان و بدیع به درجهٔ نبوغ رسید .

۱ـ الاعلام .

۲ـ جرجی زیدان ، ج ۳ ، ص ۱۷۹ .

۳ـ عمر فروخ ، ج ۳ ، ص ۸۹۸ .

سیوطی از ۱۷ سالگی به‌تألیف کتاب شروع کرد و بیش از ۳۰۰ جلد کتاب تألیف نمود. اغلب‌تألیفاتش بسیار ارزنده می‌باشد ومی‌توان گفت هریك از آن تألیفات برای اشتهار او بسنده بود .

سیوطی ۲۳ اثر در تفسیر و علوم مربوط به قرآن ، ۹۵ اثر در حدیث ، ۲۱ اثر در لغت ، ۴۳ اثر در اجزای مفرده ، ۳۵ اثر در علوم عربیه ، ۲۱ اثر در اصول و بیان و تصوف و ۵۰ کتاب در تاریخ وادب و غیره از خود به یادگار گذاشته است .

سیوطی از جمله کسانی است که راه دانش و تحقیق را برای آیندگان هموار کرده‌اند .

از مشهورترین آثار او کتابهای زیر را می‌توان نام برد :

۱ـ الاتقان فی علوم القرآن .

۲ـ المزهر فی علوم اللغة .

۳ـ طبقات المفسرین .

۴ـ تفسیر الجلالین .

سیوطی در اواخر عمر گوشه نشینی اختیار کرد و تنها به‌عبادت و تحقیق پرداخت و بالاخره به سال ۹۱۱ درگذشت[1].

برای تفصیل رك : الاعلام ، الزرکلی . دائرة المعارف الاسلامیة . حسن المحاضرة ، السیوطی . ذیل الطبقات الکبری ، الشعرانی .

طاش کپری زاده

احمد بن مصطفی طاش کپری زاده به سال ۹۰۱ در بورسه به‌دنیا

۱ـ عمر فروخ ، ج ۳ ، ص ۹۰۰ .

آمد[1] و پس از اخذ ادب و فقه در شهرهای مختلف ترکیه به تدریس فقه و حدیث و علوم عربی پرداخت و بالاخره به سال ۹۶۸ هـ. در گذشت[2].

طاش کپری زاده در اغلب موضوعات تألیفاتی دارد که مشهورتر از همه «مفتاح السعادة و مصباح السیادة» یا «موضوعات العلوم» است که در این دائرة المعارف حدود ۳۰۰ علم را تعریف کرده است.

برای تفصیل رك: ابن خلکان. تراجم الاعیان، البورینی. الاعلام، الزرکلی.

حاجی خلیفه

مصطفی بن عبدالله کاتب چلبی در آستانه به دنیا آمده و پس از فراگیری علوم ادبی بعنوان کاتب در آرتش استخدام شده و بعد از حج ملقب به «حاجی خلیفه» گردیده و به سال ۱۰۶۸ هـ. در گذشته است[3].

حاجی خلیفه عالم و ادیب و ازمؤلفان بزرگ است. مشهورترین آثارش عبارتند از:

۱- کشف الظنون فی اسامی الکتب والفنون، که دائرة المعارف تألیفات عربی است ۱۴۵۰۰ نام کتاب به ترتیب حروف ابجدی در آن جمع آمده. این کتاب در شرق و غرب بسیار معروف و مورد توجه دانشمندان است.

۱- الاعلام.
۲- جرجی زیدان، ج ۳، ص ۳۳۸.
۳- « « ، ج ۳، ص ۳۴۰.

۲ــ سلم الوصول الی طبقات الفجول ، در این کتاب شرح حال بزرگان با بیان مبهمات اسماء و انساب آمده است .

برای تفصیل رك : ذیل کشف الظنون . دائرة المعارف الاسلامیة .

موضوع شعری در دورهٔ فترت

در این دورهٔ فترت ، شعر و ادبیات از یکسو در مشرق زمین مورد تهدید سپاهیان مغول بود و از طرفی در اندلس بدست مهاجمین محکوم بمرگ و فنا شده بود . و در سایر ممالك عربی نیز ، بعلل و موجباتی که ذکر همهٔ آنها موجب ملال خاطر است ، شعر عرب حامی و مدافع و یاوری نداشت. بنابراین، مضمون و موضوع شعر عبارت بود از گریه و ندبه بر شوکت و جلال از دست رفته و التجا بدرگاه خداوند و تضرع و زاری و استغاثه ، و گاهی توسل به ارواح مطهر و پاکان دین .

شاعران دورهٔ فترت غالباً در اینگونه موضوعات و نیز از فنای دنیا وبی‌وفائی روزگار وتحول وتغییر اوضاع زمان وشکایت ازحوادث و مصائب و مواعظ و نصایح سخن می‌راندند .

گاهی نیز شاعران برای امرار وقت با نکته‌گویی و لغز و معما اوقات فراغ خود را می گذراندند. وبعضی اوقات نیز برای جلب توجه عوام ، بهرزه درآیی و هجو و وصف شراب و شکار و شوخ مشربی و فکاهه گویی ومزاح می‌پرداختند ، لیکن نه به‌آنصورت که در دورهٔ سابق دیدیم بلکه بیك شکل واهی وضعیف و سست که نمودارضعف و انحطاط

محیط و ذلت و بیچارگی اجتماع است .

خیلی وقتها هم شاعر از فرط تنگدستی و پریشانی مدیحه سرایی می‌کند ولی نه بـا آن قوت و نیرو و شخصیت که در شاعران پیشین بود بلکه با تملق و شعف و انکسار ، دست توقع وگدایی دراز می‌کند بسوی کسانی که در واقع ذمشان صد بار بهتر از مدح است و شایستهٔ نکوهش و تحقیرند نه ستایش و تعظیم .

در این دوره شعر عامیانهٔ « زجل »[۱] که بزبان عامی نه بـا عربی فصیح ساخته می‌شد ، شایع گردید . رواج این زجل عامیانـه بواسطهٔ آن بود که امرا و حکام دیار عرب فهم و ادراك معانی عـالی و عبارات فصیح نداشتند .

الحاصل حال شعر و ادبیات دراین‌دورهٔ تاریك متناسب با وضـع آشفته و نابسامان ممالك عربی‌بود و از اینجا این حقیقت روشن می گردد که ادبیات هرملتی آیینهٔ افکار و نمودار اوضاع و روحیـات آن ملت است با همهٔ این مراتب باید دانست درهمین دوره هم تنی‌چند ازفحول شعرا ظهور کرده‌اند که با سرآمدان و نوابـغ دوره‌هـای سابق تفاوت و فرقی ندارند. ولی البته اینان نادرند و «النادر کالمعدوم» که ازجملهٔ این نوابـغ بوصیری و صفی حلی را باید نام برد .

باری شعر این دوره تقلیدی است ازشاعران اواخر دورهٔ عباسی و لیکن نیکو از عهدهٔ این تقلید برنیامده‌اند و دراین‌کار توفیق نیافته‌اند، بالخصوص شعرای اواخر این دوره که بکلی شعرشان ضعیف و بی‌مایه است . با آنکه به‌آرایش الفاظ کوشیده وجانب معنی را اهمال کرده‌اند

۱ــ رك به صفحهٔ ۳۰۴ و ۳۰۵ این کتاب .

غالباً بر کاکت لفظی نیز گرفتارند . گاهی از حروف مهمله (بی‌نقطه) قصیده‌ای ساخته‌اند وزمانی ازحروف معجمه (منقوطه) قصیده سروده‌اند و زمانی بالتزام آنکه در هربیتی یکی از صنایع بدیعی از قبیل توریه ، جناس ، طباق ، تضمین ، اقتباس ، الی غیر ذلك باشد ، شعر ساخته مثل اینکه خواسته‌اند کتابی در علم بدیع بنویسند[1] .

یکی دیگر از بدعتهای این دوره ماده تاریخ است ، مثلا برای حادثه‌ای یا بنای‌مسجدی یاقصری‌شعری‌ساخته‌اند که هرمصراعی‌از آن یا هربیتی از آن بحساب ابجد ، هوز ، تاریخ آن حادثه یا تاریخ بنای آن عمارت بوده است و بسیار اوقات برای چیزهای خیلی ناقابل وحقیر زحمت ورنج زیاد کشیده وقصیدهٔ ماده تاریخی‌ساخته‌اند، البته موضوع ساختن ماده تاریخ آنهم باین ترتیب که هرمصراع یا هربیتی در قصیده بحساب جمل یا ابجد ، هوز ، مطابق سال حادثه یا بنای کاخ وعمارت درآید کاربسیارمشکلی‌است وخیلی هوش وفراست ومهارت می‌خواهد و لیکن این مطلب غیر از تضییع استعداد خدا داد ، ربطی بعالم شعر ندارد و بجز وزن وقافیه اثری ازطبع وقریحهٔ شعری درآن نیست و بکلی از این خانه بیگانه است[2] .

بهرحال در تمام مدت فترت بجز تنی چند از شاعران عالیقدر امثال بوصیری و صفی حلی که مقام شعری ایشان خیلی شامخ‌است باقی شعرای این دوره اثر قابل توجهی ندارند .

برای تفصیل رك : تاریخ آداب اللغة العربیة ، جرجی زیدان . تاریخ الادب العربی ، عمر فروخ .

۱ــ الوسیط ، ص ۳۰۸ .

۲ــ جرجي زیدان ، ج ۳ ، ص ۱۲۸ و ۱۲۹ .

شاعران مشهور این دوره

البوصیری

امام شرف‌الدین محمد بن سعید بوصیری به سال ۶۰۸ هـ . در بوصیر به دنیا آمد[1]. یکی از والدینش از بوصیر و دیگری از دلاص بود و بهمین جهت او را دلاصیری هم گفته‌اند[2].

شهرت بوصیری به قصیده‌ای در مدح حضرت پیغمبر (ص) است به نام « برده »که بسیارمشهوراست وعلما برآن شرحها نوشته‌اند این قصیده ۱۸۰ بیت دارد و معروف است « به الکواکب الدریة فی مدح خیرالبریة » بمطلع :

أَمِنْ تَذَكُّرِ جيرانٍ بذي سَلَمِ
مَزَجْتَ دمعاً جرى من مُقلَتِهِ بِدَمِ

بوصیری قصیدهٔ دیگری نیز « همزیه » در مدح حضرت رسول دارد به مطلع :

كيف تَرقى رُقِيْكَ الأنبياءُ
يا سماءً ما طاوَلَتْها سماءُ

و قصیده‌ای هم به نام « ذخرالمعاد » بروزن «بانت سعاد» ساخته به مطلع :

۱ـ دائرة المعارف الاسلامية .

۲ـ عمر فروخ ، ج ۳ ، ص ۶۷۳ .

اِلیٰ مَتیٰ انتَ باللذاتِ مشغولُ
وأنتَ عن کُلِّ ما قَدَّمْتَ مَسؤولُ

مدایح بوصیری دربارهٔ حضرت رسول بجزالت ومتانت وحسن استعمال بدیع ممتاز است ولی دیگر اشعارش مانند شاعران معاصرش دارای سخنان پیش پا افتاده و الفاظ عامیانه است[۱].

بوصیری علاوه برشاعر بودن فقیه و کاتب و مترسل بود . اما شهرتش در شاعری است مخصوصاً در مدح حضرت پیغمبر . شعرش سهل و روان و دور از تکلف است .

مطالعهٔ زیادی هم در تورات و انجیل و دیگر کتابهای یهود و مسیحیت داشته و در قصاید خود عقاید خلاف اسلام این کتابها را رد کرده است[۲].

بوصیری بعد از عمری طولانی به سال ۶۹۴ ه . در اسکندریه در گذشت[۳].

برای تفصیل رك : فوات الوفیات ، الکتبی . حسن‌المحاضرة ، السیوطی. دائرة المعارف الاسلامیة . الاعلام ، الزرکلی . دیوان البوصیری ، سیدکیلانی .

صفی الدین الحلی

عبد العزیر بن سرایاالطائی معروف به « صفی‌الدین الحلی » ، به سال ۶۷۷ ه . درحلهٔ عراق بدنیاآمد[۴] بعد به ماردین‌الجزیره مهاجرت

۱ـ تاریخ ادبیات عرب ، ترجانی‌زاده ، ص ۲۴۳ .
۲ـ عمر فروخ ، ج ۳ ، ص ۶۷۴ .
۳ـ دائرة المعارف الاسلامیة .
۴ـ عمر فروخ ، ج ۳ ، ص ۷۷۲ .

کرد و شاعـر دولت ارتقیه شد و قصایـدی در مدح آنان گفت که به « ارتُقیّات » مشهورند[1] در این قصایـد ابیـات بـا هر حرفی شروع می‌شوند بـا همان حرف پایان می‌یـابند . بنابـراین ارتقیات به تعداد حروف هجاء یعنی ۲۹ قصیده می‌باشند . نمونه‌ای از ارتقیات :

حَمراءُ لـو تَـركَ السُقاهُ مِـزاجها

أمَستْ لَنـا عِوَضاً عَـنِ المصبـاحِ

صفی‌الدین بهترین شاعر عصر خود بود ؛ مخصوصاً در قصاید طوال و مقطعات و موشحات سرآمد شاعران زمان بود .

او اول کسی است که به‌نظم بدیعیات (قصایدی که درحق‌حضرت پیغمبر سروده شده) اقدام کرده، یابعبارت دیگر بدیعیات را فنی مستقل قرار داد . بدیعیات او جامع انـواع بدیع است و « موشح مضمن » را هم او اختراع کرده است[3].

قصیده‌ای هم دارد که تمام کلماتش مصغر است :

نُقَیطٌ مـن مُنَیـكٍ فـی وُرَیـدِ

خُوَیـلكَ او وُسَیـمٌ فـی خُدَیدِ

مرگ او به سال ۷۵۰ ﻫ . در بغداد اتفاق افتاده است[5].

برای تفصیل رك : دیوان صفی الدین الحلی، حبیب خالد . فوات‌الوفیات . الکتبی . الاعلام ، الزرکلی .

۱ـ زیات ، ص ۴۰۵ .

۲ـ عمر فروخ ، ج ۳ ، ص ۷۷۳ .

۳ـ زیات ، ص ۴۰۵ .

۴ـ عمر فروخ ، ج ۳ ، ص ۷۷۳ .

۵ـ الاعلام .

ابن نباته المصری

جمال الدین ابوبکر محمد بن محمد مصری به سال ۶۸۶ ﻫ . در قاهره به دنیا آمد[۱] و از بزرگان آنجا علم و ادب آموخت و به مطالعهٔ شعر و رسائل قاضی فاضل پرداخت .

ابن نباته شاعر و نویسنده و باحث و مترسل بود . شعرش در رقت و حسن توریه و اقتباس از قرآن کریم و حدیث نبوی و تصوف و فقه ممتاز است و به مصطلحات شیعه هم توجه داشته است .

نثرش نیز فصیح و روان و از قاضی فاضل تقلید کرده است .

با صفی‌الدین بر سر پیشوائی شعر در آن روزگار رقابت ورزیده و در تمام ابواب شعر وارد شده ودر صناعت لفظی «امیر ادبا» لقب گرفته است[۲].

قصاید ابن نباته در مدح و رثا و خمر و نسیب و غزل و وصف طبیعت و قسمتی از مدحیاتش بدیعیات (مدایح نبوی) است .

از بدیعات او :

اما ترى الشيبَ قد دَلّت كواكبهُ
على الطَريقِ لَو اَنّ الصَبّ مدلولُ

مرگ او به سال ۷۶۸ ﻫ . اتفاق افتاده است[۳].

برای تفصیل رك : دیوان ابن نباته المصری . الاعلام ، الزرکلی . دائرة المعارف الاسلامیة . طبقات الشافعیه ، السبکی . حسن المحاضرة ، السیوطی .

۱ــ عمر فروخ ، ج ۳ ، ص ۷۹۴ .

۲ــ تاریخ ادبیات عرب ، ترجانی زاده ، ص ۲۴۵ .

۳ــ الاعلام .

عائشة الباعونية

عائشة باعونية در دمشق در یك خانوادهٔ علم و ادب بهدنیا آمد. پدر و عم و برادرانش از نوابـغ علمای فقه و حدیث و تصوف وتاریخ و ادب بودند.

عائشه در عصر انحطاط شعر و ادب بـوجود آمد و بـا اشعار دلکش و فاضلانـهٔ خود عاطفهٔ همه را بـه اعجاب وا داشت و آثـار گرانبهایی از خود به یادگار گذاشت:

۱ـ الفتح الامین فی مدح الامین.

۲ـ فیض الفضل، دیوان شعر در مدایح نبوی است.

۳ـ المورد الاهنی فی المولد الاسنی، که داستان تولد حضرت رسول ص است.

از اشعار اوست:

فی حُسن مَطْلَعِ أقمارٍ بذی سَلَمِ
أصبحت فی زمُرِ العُشاق کالعَلَمِ
أقولُ وَالدمعُ جار جارحٌ مُقلی
والجارُ جارَ بعدلٍ فیه مُتْهم

مرگ او به سال ۹۲۲ هـ. اتفاق افتاده است[۱].

برای تفصیل رك: الکواکب السائرة فی اعیان المائة العاشرة، نجم الدین الغزی. شذرات الذهب فی اخبار من قد ذهب، ابن العماد. تاریخ آداب اللغة العربية، جرجی زیدان.

۱ـ زیات، ص ۴۱۲.

بخش ششم

عصر جدید

اوضاع سیاسی :

با گذشت زمان، قلمرو وسیع عرب، بتدریج کوچك و کوچکتر می‌شد، تا آنجاکه در اواخر قرن ۱۸ م . تنها عراق وشام و بلاد عرب و مصر و سودان و مغرب (مراکش) ، در اختیار عرب بود . این شکست‌های پی در پی در زمینهٔ نظامی و سیاسی باعث انحطاط ادبی نیز گشته بود ، تا اینکه مصر در زمینهٔ سیاسی معرض نهضت و انقلاب شد و مهد فرهنگ و دانش عربی گشت و بکالبد افسرده و نیم مردهٔ آن جان دمید .

مصر در آن عصر جزو قلمرو سلطان عثمانی بود . بی‌سوادی و جهالت و عدم بهداشت و مصائب دیگر ، مردم را از پای درآورده بود تا حدودی که جمعیت مصر به ۳ میلیون نفر رسیده بود. این وضع اسفناك ادامه داشت تا اینکه درسال ۱۷۹۸ م . ناپلئون به مصر حمله برد[1].
از نظر جنبهٔ ادبی ، هیأت فرهنگی که همراه ناپلئون بمصر وارد شده

۱ـ زیات ، ص ۴۱۵ .

بود ، تخم تمدن و فرهنگ جدید عربی را در آنجا کاشت . بدین ترتیب که دو مدرسه و دو روزنامه تأسیس گردید ، و نیز مراکز متعددی نظیر تآتر و مجمع علمی و کتابخانه و قرائتخانه و کارخانه‌های شیمیائی و رصد خانه بنا شد و در اختیار مردم قرار گرفت .

در این عصر ملل اروپائی سیر ترقی خود را با سرعت هرچه بیشتر آغاز کرده، چهار نعل بسوی تمدن و فرهنگ جدید پیش می‌رفتند، درحالیکه ملل شرق ، از جمله عرب ، از قافلهٔ تمدن بسیار عقب بودند و در مقابل آنهمه اختراعات و اکتشافات ، مصریان مدهوش و متحیر می‌شدند ، تا اینکه محمد علی پاشا به خدیوی مصر رسید (۱۲۲۰ ه . = ۱۸۰۵ م .) ، و برای اینکه مملکت خود را ازچنگ عثمانی نجات دهد ، به امر آموزش و پرورش سخت توجه کرد و معلمین فرانسوی را استخدام نمود و ایشان را برای تعلیم سواد و دانش به شهرها و روستاها گسیل‌داشت. ۴۴ نفر از زبده ترین و با استعدادترین‌دانشجویان دانشگاه الأزهر را به اروپا ، مخصوصاً فرانسه اعزام داشت . این دانشجویان موقع بازگشت به وطن، بسیاری از مظاهر تمدن وفرهنگ اروپائی را با خود آوردند و با ترجمهٔ آثار مختلف فرانسوی به‌عربی سعی کردند که تمدن اروپائی و عربی را باهم مزج دهند[۱]. دراین زمان نخستین روزنامهٔ عربی به نام « الوقایع المصریه » تأسیس شد[۲]. وامیر بشیر شهابی نیز از لبنان ، به ندای محمد علی پاسخ داده ، با تألیف و ترجمهٔ کتب مختلف و نشر مجلات گوناگون و ایجاد مدارس متعدد ،

۱- ندیم عدی ، ص ۳۹۰ .
۲- « « ، ص ۳۹۳ .

مشعل دانش را برافروخت[1].

اما کوشش اصلی محمد علی در زمینهٔ پزشکی ونظامی وصنعتی و ریاضیات بود ، و به امر زبان چندان توجهی نداشت ، بطوریکه در عهد وی وجانشینانش زبان دربار عبارت بود ازمخلوطی مبهم از ترکی و عربی .

بعد ازمحمد علی، در زمان جانشینان وی‌نیز که به‌ادب وفرهنگ چندان علاقه‌ای نداشتند ، توقفی در جهان فرهنگ عربی بوجود آمد، لیکن اسمعیل که به مقام خدیوی رسید (۱۲۸۰ ه . = ۱۸۶۳ م .) مدارس بسته شده را بازکرد و به توسعهٔ آنها همت گماشت و اعزام دانشجویان به اروپا را ادامه داد و نظارت فرهنگی بوجود آورد و مدرسهٔ تربیت معلم را بنا نهاد وپرچمهای علم ودانش را برفراز شهرها به اهتزاز درآورد . عامل دیگری که به توسعهٔ فرهنگ و تمدن در مصر یاری نمود ، مرکزیت این مملکت ازلحاظ بازرگانی بود . دانشمندان ممالك‌مختلف، که بمصر رفت وآمد می‌کردند باخودعلوم وفنون متعدد را به ارمغان‌آورده ، در تحرك واحیای ادب گامهای مؤثری برداشتند . این سیر صعودی همچنان ادامه داشت ، تا اینکه در سال ۱۸۸۲ م . انگلیسیها بر مصر مسلط شدند وکلیهٔ این فعالیت‌ها را متوقف نمودند و جهت سیر آموزش و پرورش را عوض‌کردند و تعلیم و تربیت را اجباراً بزبان انگلیسی درآوردند . ازاعزام دانشجو بخارج جلوگیری کردند و تعلیم مجانی را ملغی ساختند، تا اینکه جسته وگریخته نهضت های متعدد مردان بزرگ مصر ، متوجه برانداختن وضع ایجاد

۱- زیات ، ص ۴۱۷ .

شده از طرف انگلیسیها گردید و مصری‌ها موفق شدند دوباره زبان عربی را به مدارس باز گردانیده و آنها را مجبور ساختند که مانع اعزام دانشجو بخارج نشوند . این انقلابات موجب شد که در مقابله با استعمار ، با تصویب قانون سال ۱۹۲۳ م . موفقیت‌های شایان‌توجهی نصیب ملت عرب شود و بعد از مواجهه با حوادث و وقایع بسیار و کشاکشهای بی‌شمار، بالاخره بمرور زمان، مصر استقلال خود را باطرد آثار استعمار باز یافت[1].

برای تفصیل رك : تاریخ الحركة القومیة ، عبدالرحمن الرافعی . الحملة الفرنسیة و ظهور محمد علی ، محمد فؤاد شکری .

نظری بفعالیت های مترقیانه در این دوره

در اثر استیلای فرانسویان و فکر استقلال طلبی محمدعلی پاشا نور امیدی در آفاق مصر و لبنان درخشیدن گرفت و کشور را بسوی پیشرفت و ترقی راهنمائی کرد اینك به مظاهر مختلف این پیشرفت و ترقی می‌پردازیم :

۱ـ مدارس

محمد علی دانشگاه الازهر را برای تدریس کلیهٔ رشته‌ها کافی نمی‌دید ، به همین سبب به ایجاد مدارس مختلف، ازقبیل مدرسهٔ طب و زبان و مدرسهٔ دارالعلوم پرداخت و بین این مدارس با اروپا ارتباط

۱ـ جرجی زیدان ، ج ۴ ، ص ۱۳ـ۱۱ .

برقرار نمود و اساتید اروپایی را استخدام کرد و آنها را بتدریس در مدارس مزبور مشغول داشت . از طرف دیگر فـارغ التحصیلان ممتاز این‌مدارس برای‌تکمیل معلومات به‌اروپا اعزام‌شدند . تعدد این مدارس موجب شد که مرکزی برای ادارهٔ آنها بنام (دیوان المدارس) تحت ریاست مصطفی مختار تأسیس گردد[1]. مدرسهٔ طب که استادان فرانسوی در آن تدریس می کردند نقش مهمی را در احیـای زبان عربی داشته است ، خصوصاً که بعد از تدریس استادان فرانسوی، بلافاصله مطالب مزبور بعربی ترجمه و در اختیار دانشجویـان قـرار می گرفت این امر موجب می‌شد که مترجمان فرنگی و لبنانی و ارمنی ، اجباراً به بحث در مصطلحات و کتابهای لغت و فنی قـدیم بپردازنـد . نا گفته نماند که مدرسه‌ای‌نیز برای تدریس زبانهای‌خارجی‌بوجود آمد وفارغ‌التحصیلان این مدارس مشغول ترجمهٔ آثار مختلف اروپائی شدند . مدیریت این مدرسه را شخصی بنام رفاعه بك طهطاوی بعهده داشت. مدرسهٔ دیگر، که در حد خود خدمات شایان توجهی نموده‌است ، دارالعلوم می‌باشد که بدستور خدیو اسمعیل و بـوسیلهٔ علی مبـارك پـاشا تأسیس یافت (۱۸۷۱ م.) ، کـه شاگـردان آن عموماً از محصلان ممتاز انتخاب می‌شدند ومواد تدریسی آن عبارت بود از : علوم عربی و دینی وعقلی و همچنین پـاره‌ای از دانشهای جدید . دانشجویان این مدرسه پس از فراغ از تحصیل به تدریس در مدارس کشور می‌پرداختند . این مدرسه ابتدا مستقل بود، لیکن بعدها به‌دانشگاه الازهر ملحق شد و به‌دانشکدهٔ

۱ــ زیات ، ص ۴۲۰ .

دارالعلوم معروف گشت[۱].

۲- دانشگاه الازهر

دانشگاه الأزهر، قدیمترین مدرسهٔ مصر بشمار می‌رود که جوهر صقلی درطرح ریزی شهرقاهره آنرا بنا نهاده‌است (۳۶۱ ه.[۲]). مدت بسیار مدیدی‌شعائر دینی وفقه‌شیعی علوی درآن‌تدریس می‌شد. یعقوب بن کلس‌وزیرالعزیزبالله که قبل ازمسلمان‌شدن یهودی بود، برای‌مدرسین وعلمای الأزهرحقوق مکفی تعیین کرده بود. این مرکزعلم همچنان بکار خود ادامه می‌داد تا اینکه حکومت فاطمیه منقرض شد و صلاح الدین ایوبی بر مصر استیلا یافت (۵۶۷ ه.) وی کـه مسلمان سنی مذهب بود فقه شافعی را جانشین فقه شیعه کرد و لیکن تدریس مـذاهب اربعه را نیز آزاد نمود[۳].

مهمترین نقش در مورد احیای تمدن و فرهنگ عربی در دورهٔ جدید، بعهدهٔ همین دانشگاه بود، خصوصاً که از دانشهای جدید اروپا نیز مایه گرفته بود. اگرچه دراوائل‌مقاومت‌هائی ازطرف علمای الأزهر در برابر ورود علوم‌مختلف به‌این‌دانشگاه مشاهده می‌شد، لیکن‌حکومت خدیوی در سال ۱۳۰۵ ه. این مخالفتها را از بین برد[۴].

بعد از مدتی یکی از دانشمندان عالیقدر مصری بنام محمد عبده باصلاح کلیهٔ مواد تدریسی این دانشگاه پرداخت، و در نتیجه دانشگاه

۱- جرجی زیدان، ج ۴، ص ۲۶-۲۱.
۲- ندیم عدی، ص ۳۹۰.
۳- زیات، ص ۴۲۲.
۴- « ، ص ۴۲۲.

الازهر علاوه برقسمتهای‌مختلف مربوط به‌تحصیلات‌ابتدائی ومتوسطه، شامل دانشکده‌های شرعیات ، لغت عربی و اصول دینی نیز گـردید . برای هردانشکده ساختمان مجهز و مجزائی بنا شد و تعداد دانشجویان آن تا بیست هزار نفر رسید ، که در میان آنان دانشجویـان خارجی از قبیل : عرب ، ترك ، ایرانی ، سعودی ، عراقی ، هندی ، پاکستانی ، اندونزی و افغانی نیز هستند البته برای همهٔ آنان از لحاظ مسکن وغذا کمك می‌شود و در نزدیکی شهر ، کوی دانشجویـان جهت این قبیل خارجیان ساخته شده است[1].

برای تفصیل رك : تاریخ الجامع الازهر ، محمد عبدالله عنان . تـاریخ الازهر فی الف عام ، محمد عبدالمنعم خفاجی .

۳ـ دانشگاه مصر

عده‌ای از مردمان خیرخواه مصر که به کافـی نبودن مدارس و دانشگاه در مملکت خود متوجه شده بودند ، به‌سال ۱۹۰۶ م . درصدد تأسیس دانشگاه‌ملی برآمدند وازملت برای توسعهٔ این مؤسسه استمداد نمودند ، تا اینکه در سال ۱۹۰۸ این دانشگاه تحت نظارت امیره فاطمه دختر اسمعیل ودرتحت ریاست افتخاری امیر احمد فؤاد افتتاح گردید. ابتدا گروهی ازعلمای اروپا سپس‌عده‌ای از ادبای مصری برای تدریس باین دانشگاه دعوت‌شدند وبه‌سخنرانی‌ها و کنفرانسهای بسیار ارزنده‌ای در تاریخ ادبیات عرب و همچنین زبان عربی پرداختند .

در سال ۱۹۲۵ ادارهٔ این دانشگاه در اختیـار وزارت معـارف

۱ــ دائرة المعارف الاسلامیة .

گذاشته شد . نظامهای خاص و تشکیلات ساختمانهای جدید در این دانشگاه بوجود آمد و علاوه بر دانشکدهٔ علوم وادبیات، دانشکده‌های حقوق و پزشکی به‌آن ضمیمه‌شد . مسلم است که وجود این دانشگاهها نمی‌توانست جوابگوی استقبال بیش از حد دانشجویان گردد و روی همین اصل دانشگاههای متعدد دیگر نظیر اسکندریه و عین شمس و اسیوط تأسیس گردید که عموماً در راه بسط دانش و فرهنگ سهم بسزائی دارند[۱].

برای تفصیل رك : تاریخ الادب العربی ، احمد حسن الزیات . تاریخ آداب اللغة العربیة ، جرجی زیدان .

۴- چاپخانه

صنعت چاپ در سال ۱۴۴۰ بوسیلهٔ گوتمبرگ آلمانی اختراع گردید . تأثیر این اختراع بزرگ در تمدن و فرهنگ جهانی بقدری آشکار و روشن است ،که نیازی به‌بحث دربارهٔ آن احساس نمی‌شود، بعد از اینکه این اختراع در اروپا کاملا شایع گشت ، حروف شرقی نیز ریخته شد و اول کتاب عربی به سال ۱۵۱۴ چاپ شد وازآن تاریخ به بعد ، مطبوعات عربی پیوسته به افزودن حجم خویش ادامه می‌داد وکتابهائی نظیر عهدین قدیم وجدید (تورات و انجیل) ونزهةالمشتاق ادریسی و قانون ابن سینا و تحریر اصول اقلیدس چاپ شد[۲].

نخستین چاپخانهٔ شرق در استانبول به سال ۱۴۹۰ بوجود آمد

۱- جرجی زیدان ، ج ۴ ، ص ۴۳ .

۲- زیات ، ص ۴۲۳ و ۴۲۴ .

که مدیر آن یکنفر یهودی بود و کتابهای علمی و دینی را چاپ می کرد تا این که یکی از مشهورترین چاپخانه های عربی در استانبول (مطبعة الجوائب) شروع بکار کرد وتعداد زیادی از کتب عربی را چاپ نمود . درممالك عربی چاپخانه قبل ازهمه در بیروت وبههمت مبلغین مسیحی برای چاپ آثار عربی بوجود آمد و بعد از آن درمصر بوسیلهٔ ناپلئون که چاپخانهای برای چاپ احکام و اوامر خود به زبـان عربی آورده ، و آنرا (مطبعهٔ ملی) نامگذاری کرده بود ، ایجاد گردید[۱]. این چاپخانه بعد از باز گشت ناپلئون بوسیلهٔ محمدعلی توسعهیافت و درحدود سیصد کتاب مختلف دربارهٔ علوم پزشکی وغیره چاپ کرد و به (مطبعهٔ بولاق) مشهور شد[۲]. حروف آن به اندازه هـای مختلف ریخته شده و بوسیلهٔ مشهورتـرین خطاط عصر ، جعفر بك ، نوشته شده بود . اکنون قسمت ادبی آن به مرکز « دارالکتب المصریة » ملحق شده و در قسمت دیگر آن فقط روزنامهٔ « الوقـایع المصریه » وکتابهای درسی واوراق دولتی چاپ میشود[۳].

برای تفصیل رك : تـاریخ مطبعة بولاق مع ملحة فی تـاریخ الطباعة فی بلدان الشرق الاوسط ، ابوالفتوح رضوان .

۵- روزنامه نگاری

روزنامه در حکم یك مدرسهٔ سیار میباشد که برای خود حد و

۱- زیات ، ص ۴۲۳ و ۴۲۴ .

۲- الادب العربی المعاصر ، ص ۴۳۰ .

۳- زیات ، ص ۴۲۴ و ۴۲۵ .

مرزی نمی‌شناسد و یکی از عوامل مهم ارتباط مردم روی زمین است. نخستین روزنامهٔ عربی چنانکه اشاره‌شد درسال ۱۲۴۴ به امر محمد علی و بوسیلهٔ استاد رفاعه بك طهطاوی، به نام «الوقایع المصریه» در آغاز بزبان‌های ترکی و عربی و سپس تنها بزبان عربی منتشر شد و درطی عمر خود نویسندگان پر ارجی را مانند شیخ حسن عطار وشیخ شهاب صاحب سفینة الملك و امام محمد عبده و شیخ‌عبدالکریم سلمان وسعد زغلول و غیره دیده است. این روزنامه هفته‌ای ۳ بار منتشر می‌شود. دومین روزنامهٔ عربی در شام (سوریه) بنام (مرآة الاحوال) بسال ۱۲۷۲ تأسیس یافت، که یك مجلهٔ سیاسی است و « حدیقة الاخبار » به سال ۱۸۵۸ و روزنامهٔ « الرائد التونسی » به سال ۱۲۷۸ ه. در تونس انتشار یافته است[۱].

در زمان اسماعیل، « الیعسوب » مجلهٔ طبی ماهانه انتشار یافت و به سال ۱۲۸۳ ه. روزنامهٔ سیاسی و ادبی علمی « وادی النیل » در قاهره منتشر شد. در سال ۱۲۸۶ ه. روزنامهٔ انتقادی « نزهة الافکار » بطور هفتگی انتشار یافت و در سال ۱۲۸۷ مجلهٔ علمی و ادبی « روضة المدارس المصریة » بوسیلهٔ عده‌ای از نخبهٔ علما منتشر شد. آنگاه به سال ۱۲۹۳ «الأهرام» انتشار یافت. به سال ۱۲۹۴ روزنامهٔ « الوطن » بعد روزنامه‌های « المحروسة » و « المقطم » و « المؤید » و « اللواء » منتشر شدند. مجله‌های هفتگی « الرسالة » و « الثقافة » و«اخبار الیوم» و « المصور » و « آخرساعة » و مجله‌های ماهانهٔ «المقتطف» و«الهلال» و « الکتاب » و « الازهر » در مصر و « الادیب والآداب » در بیروت و

۱– جرجی زیدان، ج ۴، ص ۶۳–۵۱.

«المجمع العلمی العربی» در دمشق را می‌توان بعنوان قدیمترین مجلات نام برد[۱].

برای تفصیل رک : تاریخ الصحافة العربیة ، فیکونت فیلیپ دی طرازی. تاریخ جریدة الاهرام ، ابراهیم عبده .

مجامع ادبی

۱ ـ مجامع علمی عربی در دمشق

سوریها اول کسانی هستند که در امر تشکیل مجمع علمی پیشرو عرب بوده‌اند همچنانکه لبنانیها نیز در ترجمه برهمه سبقت دارند . نخستین مجمع درسال ۱۳۳۵ به ابتکار استاد محمد کردعلی وزیرمعارف سوریه بمنظور احیای آداب عربی و تلقین اصول بحث و درس برای اهل ذوق و استعداد و وضع الفاظ برای اصطلاحات جدید و اصلاح بعضی از اوضاع اداری و تقویم و تهذیب لغت و دواوین و تصحیح اشتباهات نویسندگان و شعرا ایجاد گردید . این مجمع از برجستگان علما و ادبای شام و عراق و مصر وبعضی ازخاور شناسان اروپا دعوت می‌نمود تا در انتشار مجلهٔ ماهانه بمنظور نشر مباحث و سخنرانیها و مقالات سودمند یاری و شرکت نمایند .

۲ ـ مجمع زبان عربی در قاهره

در ۱۴ شعبان سال ۱۳۱۵ ه . از طرف دربار مصر فرمانی مبنی برتشکیل مجمع درباری برای تدوین لغت عربی صادر شد. هدف این

۱ـ زیات ، ص ۴۲۶ و ۴۲۷ .

۲ـ جرجي زیدان ، ج ۴ ، ص ۷۰ـ۶۸ .

مجمع که وابسته به‌وزارت آموزش وپرورش است ازاینقرار می‌باشد:

۱ـ اصلاح و حفظ زبان عربی ومعلوم کردن اینکه چه تغییراتی در کدام کلمات باید انجام بگیرد .

۲ـ وضع یك معجم کامل تاریخی و اصلاح کتب تاریخی با بحثهای دقیق .

۳ـ مطالعهٔ لهجه‌های مختلف عربی در مصر وسایر بلاد عرب .

۴ـ مطالعهٔ هرمطلبی که برای پیشرفت زبان‌عربی لازم وضروری تشخیص داده شود .

این مجمع مرکب است از ۴۰ عضو و کارمند که بدون ملاحظهٔ نژاد و ملیت ازمیان علمای متبحر در زبان عربی وفقه اللغه (زبانشناسی) انتخاب می‌شوند و علاوه بر افراد فوق ، ۲۵ نفر بعنوان خبرنگار ازکشورهای مختلف در آن مجمع عضویت داشته‌اند . این مجمع تا این اواخر تحت ریاست دکتر طه حسین بود و ۴۰ نفر مزبور شامل ۳۰ تن مصری، ۲ نفر فرانسوی وانگلیسی‌ویك عضو مغربی و ازتونس وسعودی وعراق هرکدام نماینده‌ای می‌باشد. مجمع مزبور دارای دو هیأت است که یکی در سال ۴ هفتهٔ متوالی و دیگری هر هفته یکبار تشکیل می‌شود . از مجموع فعالیتهای این مجمع وضع معجم لغوی بزرگ و معجم الفاظ قرآن و مصطلحات علوم جدید می‌باشد[1] .

۳ - مجمع علمی عراقی

یك‌مجمع علمی دیگرنیز برای‌بحثها ومباحثات ونشرمخطوطات دربغداد تشکیل یافته است .

برای تفصیل رك : تاریخ آداب اللغة العربیة ، جرجی زیدان . تاریخ الادب العربی ، ندیم عدی . تاریخ الادب العربی ، احمد حسن الزیات .

۱ـ زیات ، ص ۴۳۰ .

نثر در دورهٔ جدید

نویسندگی معاصر عربی :

در آغاز این دوره، نویسندگان عرب از دو سبك موجود زمان خود پیروی می‌کردند این دو سبك عبارت بود از :

۱ــ سبکی که در آن نویسنده از اسلوب هنری و آراستگی عبارات توخالی و فنون مختلف ادبی استفاده می‌کرد که نماینده و سرمشق این سبك ، مقامات حریری است .

۲ــ سبکی که در آن اسلوب طبیعی و روان و محکم رعایت می‌شد ، نمایندهٔ این سبك مقدمهٔ ابن خلدون است .

لیکن پس ازمدتی نویسندگان مطلع و آگاه به ادبیات فرنگی ، سبك مقدمهٔ ابن خلدون را بیشتر پسندیدند . معروفترین‌پیروان این سبك عبارتند از قاسم امین ، فتحی زغلول و لطفی رشید .

سبك اولی را نیز استادان دانشگاهها ازقبیل شیخ حمزه فتح‌الله و توفیق البکری و حفنی ناصف و غیره تعقیب کردند .

اما در لبنان بعلت آمیزش با آمریکائیان ، سبك سومی بوجود آمد که دارای فکر تازه و تحریك و تنوع بود ، لیکن رکاکت و سهل انگاری و عجمه از جملهٔ عیوب این سبك بشمار می‌آمد ، تا اینکه در اثر واکنشهای این سبك نسبت به یکدیگر سبك چهارمی پدید آمد که از محاسن و مزایای آنها برخوردار و از نقائص و معایب آنها برکنار

بود ، علی الخصوص که باب طبع مردم و موافق با ذوق وقریحهٔ آنان بود . ایـن سبك نگارش ، عبـارت بود از زنده‌کردن اسلوب عربی خالص و بدون نقص ، بـا رعایت سلاست و رقت و اعتدال. پیشوای این سبك منفلوطی و پیروان آن بشری و مصطفی الرافعی و مازنی و از معاصرین ، طه حسین و عقاد می‌باشد .

درخاتمه باید یادآورشد که اخیراً عده‌ای بی‌استعداد و کم قدرت کتابهائی بزبان عامیانه می‌نویسند که « سبك جدید » بر آن نام نهاده‌اند، که بهیچ‌وجه مطلوب‌ادبانبوده وغالباً دارای روشی‌بسیار سست ورکیك و عجمه دار و به‌اصطلاح ، عربی آب نکشیده است[1].

فنون جدید در نثر عربی

۱ـ مقاله

در عصر حاضر « مقاله » نوشتهٔ کوتـاهی است که غالباً از یك یا دو ستون روزنامه تجاوز نمی‌کند[2]. نویسندگان عرب در دوره هـای پیشین با این فورم و قالب مقاله آشنا نبودنـد بلکه فـورمی طولانی‌تر از آن داشتند که نوشته در واقـع بـه شکل کتاب کـوچکی درمی‌آمده وآنرا « رساله » می‌نامیدند مانند « رسائل الجاحظ » .

خود « رساله » هم اختراع عرب نبود بلکه آنرا از یونـان و

۱ـ زیات ، ص ۴۳۲ و ۴۳۳ .

۲ـ الادب العربی المعاصر ، ص ۲۰۵ .

ایران گرفته بودند و بوسیلهٔ آن موضوعات ادبی را برای طبقهٔ ممتاز زمان خودشان می‌رساندند[۱].

نویسندگان عرب از اواسط قرن نوزدهم میلادی فورم مقاله را از غربیها گرفته شروع به مقاله نویسی در روزنامه‌ها کردند . از این ببعد بمرور مقاله‌های سیاسی و اجتماعی در روزنامه های گوناگون عربی منتشر شد و البته تأثیر فراوانی در بیداری مردم بخشید .

مقاله‌های سیاسی مخصوصاً بعد از جنگ جهانی اول در مطبوعات عربی جای بزرگی اشغال کرد . ظهور احزاب مختلف سیاسی هم بر رواج این نوع مقاله ها افزود .

از بهترین نویسندگان مقاله‌های سیاسی : امین الرافعی ، عباس العقاد ، محمد حسین هیکل ، عبدالقادر حمزه ، طه حسین و ابراهیم عبدالقادر المازنی را می‌توان نام برد .

از معروفترین نویسندگان مقاله های ادبی که تأثیر فراوانی در حیات ادبی عربی داشته ، توفیق حکیم را می‌توان نام برد .

مقاله‌های اجتماعی هم بوسیلهٔ مصطفی صادق الرافعی و احمد امین و دیگران پا گرفت[۲].

ذکر این نکته هم لازم می‌نماید که از نخستین نویسندگانی که انشای روزنامه‌ای را شکل داده و خوب نوشته‌اند احمد فارس‌الشدیاق بود که در « الجوائب » می‌نوشته و نیز البستانی که در « الجنان » می‌نوشته است .

۱ـ الادب العربی المعاصر ، ص ۲۰۵ .
۲ـ » » » ، ص ۲۰۷ـ۲۰۵ .



در ترویج مقاله نویسی در جهان عرب ، جمال الدین افغانی هم سهمی بسزا دارد که پس از ورود به مصر نویسندگـان در اطراف او جمع شدند و بدین ترتیب مقاله نویسی مرحلهٔ تـازه‌ای پیدا کرد و در زبان و فورم و قالب و شکل تابع اصول علمی گردید[1].

برای تفصیل رك : تـاریخ آداب اللغة العربیة ، جرجی زیـدان . الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی ضیف .

۲ـ داستان

رمان ، نوول

رمان و نوول به معنی و مفهوم علمی امروزی در ادبیات عرب سابقه نداشت . زیرا در دورهٔ جاهلیت داستانهـا در اطـراف جنگها و دلاوریهای عرب و اساطیر الأولین دور می‌زد . البتـه این داستانها دهن بدهن نقل می‌شد و جنبهٔ فنی نداشت .

در دورهٔ اسلامی هم در قـرآن کریم داستانهای گوناگونی از پیغمبران آمده و هم داستانهـای رزمی و عشقی و دینی روایت می‌شده و البته در این دوره داستان سرایی وسیلهٔ کسب معاش هم بوده است[2].

در عصر عباسی بسیاری از داستـانهای بلند نظیر « سیرة عنترة » و نیز داستانهای کوتاه بوجود آمد . و داستانهایی از ملل غیر عرب به عربی ترجمه شد که از آن جمله « کلیله و دمنه » و « هزار ویك شب »

۱ـ جرجی زیدان ، ج ۴ ، ص ۲۴۶ .

۲ـ الجدید ، ج ۵ ، ص ۵۶ .

را می‌توان نام برد[1] .

داستانهای دورهٔ عباسی و ادوار بعدی ، غالباً به زبان عامیانه و غیرفصیح روایت شده وبجزمقامات، داستانهای‌دیگر، درمیان شاخه‌های مختلف ادبیات کلاسیك، مقامی نداشته است، زیرا به زبان عربی‌فصیح نبوده‌اند .

در دورهٔ نهضت ، پس از آنکه عربها باکشورهای اروپایی رابطه پیدا کردند و بالنتیجه به مطالعهٔ ادبیات غربی پرداختند ، ادبا و نویسندگان عرب با داستان نویسی و رمان نویسی غربی آشنا شدند و به ترجمهٔ آنها شروع نمودند .

هرچند لبنانیها در این کار ـ ترجمهٔ آثار غربی به عربی ـ پیش از دیگران اقدام کرده‌اند[2] اما پیشوای این حرکت رفاعة الطهطاوی است که « مغامرات تلیماك » از فنلون را به عربی ترجمه‌کرده و آن را « مواقع الافلاك فی وقایع تلیماك » نامیده است[3].

تغییر عنوان کتاب به این صورت مسجع می‌رساندکه رفاعه در ترجمهٔ‌کتاب سبك سجع و بدیع معروف در مقامات را در پیش گرفته است .

بعد از رفاعة، ازمشهورترین کسانی که به‌زبان‌ادبی وفصیح‌داستان ترجمه و یا نوشته‌اند حافظ ابراهیم و منفلوطی را می‌توان نام بردکه اولی « بینوایان » ویکتور هوگو را به عربی ترجمه‌کرده است .

البته همهٔ این ترجمه‌ها دقیق نبوده ، به اقتباس بیشتر شباهت

۱ـ رك به صفحهٔ ۲۲۸ و ۲۲۹ این‌کتاب .

۲ـ الجدید ، ج ۵ ، ص ۵۷ .

۳ـ الادب العربی المعاصر ، ص ۲۰۸ .

دارند تا ترجمه. با این وجود، این‌ترجمه‌ها شالوده واساس رمان‌نویسی در زبان عربی را پی ریزی نموده و نویسندگان جوان از آنها الهام گرفته به داستان نویسی پرداخته‌اند .

علاقهٔ بی‌حد نویسندگان جوان و استقبال خوانندگان درتوسعهٔ داستان نویسی سهمی بسزا داشت . چنانکه رفته رفته رمان و نوول در زبان عربی شکل گرفت و رمانهای ارزندهٔ فنی بوجود آمد که از آن جمله داستان « زینب » از محمد حسین هیکل قابل ذکر است که فورم رمان غربی در آن مشاهده می‌شود[۱].

بعد از هیکل ، محمود تیمور چند داستان کوتاه به نام « ماتراه العیون » به فورم نوول غربی منتشر کرد .

بعد از او محمود لاشین را بـا مجموعه‌اش « سخریة النای » و « یحکی ان » باید یاد نمود .

بعد از جنگ جهانی اول داستان نویسی درجهان عرب گسترش پیدا کرد و به صورت شاخه‌ای قوی درآمد تا آنجا که درجهان عرب هم داستان نویسها برای خود صاحب مکتبی شدند .

از مشهورتـرین داستان نـویسهای معاصر طه حسین و ابراهیم المازنی و توفیق الحکیم را می‌توان نام برد .

طه حسین در داستـانهایش از جمله « الایـام » بـه تصویر دقیق زندگانی مصری پرداخته و آنرا به وجه احسن نمایان ساخته است .

المازنی هم در داستـانهایش جنبه‌های روحی انسان را تجزیه و

۱ــ الادب العربی المعاصر ، ص ۲۰۹ .

تحلیل کرده و زندگی روز مرهٔ جامعه و رسوم و عادات و احساسها و مشاعر مردم را زیر ذره‌بین قرارداده‌است چنانکه درداستانهای «ابراهیم الکاتب» و « عود علی بدء » دیده می‌شود .

توفیق الحکیم در داستانهایش نظیر «یومیات نائب فی‌الاریاف» و « عودة الروح » مشکلات قومی وطنی وعیوب و زشتیهای اجتماعی را تجزیه و تحلیل می‌نماید .

و اما رمان تاریخی نیز از آغاز قرن‌بیستم میلادی توسط جرجی زیدان و فرح انطون و دیگران آغاز می‌شود .

جرجی زیدان بیست و یك رمان تاریخی نوشته[1] که از آن جمله « فتاة عنان » و « صلاح الدین و مکاید الحشاشین » را می‌توان یاد کرد .

بعد از جنگ جهانی دوم پیشرفت داستان نویسی در زبان‌عربی ادامه داشته چنانکه اکنون رمان و نوول در ادبیات عرب شکل علمی و فنی خود را یافته و به صورت یکی از شاخه های ادبیات عرب درآمده است .

علاوه بر داستان نویسانی که تا کنون یادکردیم دیگر داستان نویسان مشهور معاصر عرب عبارتند از :

کرم ملحم کرم ، توفیق عداد، نجیب محفوظ ، محمد عبدالحلیم عبدالله ، عبدالحمید السحار .

در پایان این مبحث جدول انواع داستانهای عربی را برای مزید اطلاع می‌آوریم :

داستانهای عربی کلا به دو قسم تقسیم شده :

۱ــ الجدید ، ج ۵ ، ص ۵۹ .

۱ـ داستانهایی که عربها خودشان وضع کرده‌اند .
۲ـ » » از زبانهای دیگر نقل شده است .

الف ـ داستانهای نقل شده :

۱ـ فارسی :

کتاب کلیله و دمنه
کتاب یوسفاس
کتاب خرافة و نزهة
هزار افسانه (یکی ازمأخذهای الف لیله ولیلة است) .
کتاب الدب والثعلب
کتاب روزبه الیتیم
کتاب نمرود
کتاب مزدك .

۲ـ هندی :

کتاب سندباد الکبیر والصغیر
کتاب بوادسف
کتاب الهند فی قصة هبوط آدم
کتاب ملك الهند القتال والسباح
کتاب الف لیلة و لیلة (بعضی از داستانهای این کتاب از اصل هندی است) .

ب ـ داستانهایی که خود عربها ساخته‌اند :

۱ـ داستانهای اخباری :

داستانهای غنایی

داستانهای عشقی

داستانهای فخری

داستانهای هجایی

۲ـ داستانهای رزمی و دلاوری و حماسی :

داستان عنتره

داستان بکر و تغلب

داستان براق

داستان کسری انوشروان ـ بشرالاسدی

۳ـ داستانهای دینی :

کتاب قصص الانبیاء ، الکسائی

کتاب العرائس ، الثعلبی

۴ـ داستانهای لغوی :

مقامات الهمدانی

مقامات الحریری

۵- داستانهای فلسفی :

التوابع والزوابع ، ابن شهید
رسالة الغفران ، المعری
حی بن یقظان ، ابن طفیل
الصادح والباغم ، ابن الهباریة[1].

برای تفصیل رك : الجدید فیالادب العربی و تاریخه ، حنا الفاخوری . الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی ضیف . القصة فیالادب العربی الحدیث ، محمد یوسف نجم . الفن القصصی فیالادب المصری ، محمود حامد شوکت . الادب القصصی عندالعرب ، موسی سلیمان .

۳- نمایشنامه

نمایشنامه نویسی نیز در ادبیات عرب سابقه ندارد . بنابراین عربها با نمایشنامه نیز کاملا بیگانه بودند . این فن در قرن نوزدهم از راه ترجمهٔ آثار غربی به عربی در بین نویسندگان عرب معمول گردید.

در آغاز کار اکثر نویسندگان آمادگی کافی و ابزار لازم برای تهیهٔ یك نمایشنامه را نداشتند ولی رفته رفته ، نخست بوسیلهٔ ترجمه و اقتباس و بعد بصورت تألیف به تهیهٔ نمایشنامه اقدام کردند .

نخستین کسی که نمایشنامه نویسی را در نثر عربی پیریزی کرد توفیق الحکیم بود در « مسرح المجتمع » و غیره[2]. بعد از او ، ادیب اسحق و خلیل یازجی و نجیب حداد و سلیم البستانی و سعید عقل و

۱- الجدید ، ج ۵ ، ص ۶۳ و ۶۴ .
۲- الادب العربی المعاصر ، ص ۲۱۶ .

محمود تیمور را می‌توان از مشهورترین نمایشنامه‌نویسهای عرب‌نام برد.

برای تفصیل رك : المسرحیة فی‌الادب العربی الحدیث ، محمد یوسف نجم. الادب العربی المعاصر فی‌مصر ، شوقی ضیف .

ادبا و نویسندگان معروف این دوره

الشیخ ناصیف الیازجی

ناصیف بن عبدالله الیازجی به سال ۱۲۱۶ ﻫ . در بیروت به دنیا آمد[۱]. هوش سرشار و عشق وافرش به تحصیل علم او را در علوم ادبی جزو بزرگان نمود تا جایی‌که یکی از پیشوایان لغت و نحو و بیان گردید . از دورهٔ جوانی شعر می‌گفت و درنتیجه نام او به همه جا رسیده بود .

اما شهرت اصلی یازجی با کتاب « مجمع البحرین » است‌که حاوی ۶۰ مقامه می‌باشد .

یازجی درمقامه نویسی ازحریری تقلید کرده وهمانند او مقاماتش را ترتیب داده است . مقامات او معلومات لغوی و امثال و حکم عربی و نکات بیانی و بدیعی فراوانی دارد .

آثار دیگر یازجی عبارتند از :

۱ـ فصل الخطاب ، مختصری است در صرف و نحو .

۲ـ عقدالجمان ، در علم بیان .

۳ـ نقطةالدائرة ، در عروض و قافیه .

۱ـ الجدید ، ج ۶ ، ص ۸۵ .

۴- قطب الصناعة ، در منطق .

۵- دیوانهای شعر .

نمونه‌ای از مقامات او :

المقامة الرملية

قال سهيل بن عباد : حللت بالرملة لوطر اقضيه و دين اقتضيه، فأقمت بها شهراً . وكنت احسبه دهراً . حتى اذا بلغت اللدنة خرجت تحت الدجنة . و كان الشهر قد وقع في الانين فاعتسفت بين الشك واليقين . اتجانف تارة ذات الشمال و اخرى ذات اليمين . و ما زلت احبط الظلماء حتى اقمرت السماء فتبينت وجه الهدى . و اذا انا امشي على مثل المدى من حرار تلك الكدى فوقفت كالحائر اللهف . لانظر من اين تؤكل الكتف .

مرگ او به سال ۱۲۸۷ ﻫ . اتفاق افتاد[۱].

برای تفصیل رك : تاریخ الادب العربی ، احمد حسن الزیات ، الجدید فی الادب العربی و تاریخه ، حنا الفاخوری . غرر التاریخیة فی الاسرة الیازجیة ، عیسی اسکندر المعلوف . الاداب العربیة فی القرن التاسع عشر ، شیخو .

بطرس البستانی

معلم بطرس البستانی به سال ۱۲۳۵ ﻫ . در لبنان به دنیا آمد[۲]، در مدرسهٔ عین ورقه زبانهای عربی ، سریانی ، لاتینی و ایطالیایی یاد گرفت و با فلسفه و فقه و لاهوت آشنا شد و در تاریخ و جغرافیا و حساب متبحر گردید . پس از مدتی تدریس و تعلیم و تبلیغ به تألیف

۱- زیات ، ص ۴۶۸ .

۲- « ، ص ۴۷۴ .

« دائرة المعارف » پرداخت که اولین دائرةالمعارف به زبان عربی است.

بستانی علاوه بر دائـرة المعارف ، خطابه هـایی در موضوعات اجتماعی مخصوصاً دربارهٔ زن درمشرق زمین ایراد کرده که مشهورترین آنها خطابه‌ای تحت عنوان « تعلیـم النساء » و نیز تـألیفات او « کشف الحجاب فی علم الحساب » و « مفتاح المصباح » می‌باشد .

نمونه‌ای از اجتماعیات او :

فوائد تعليم النساء

اما فوائد تعليم المرأة فكثيرة . فمنها ما يرجع الیالمرأة نفسها . و منها ما يعود الی زوجها . و منها ما يرجع الی أولادها . و منها ما يشمل العالم أجمع وقد سبقت الاشارة بالاجمال الی کثير من ذلك. فلنتقدم الان الیالكلام عنه بالافراد والتفصيل علی وجه الاختصار :

فوائد المرأة نفسها :

فمن فوائـد التعليم للمرأة نفسها انه يوسع قـواها العقلية و يهذبها . و يوقظ ضميرها وينبهه و يحييه . و يقوم ارادتها، و عواطفها الادبية و يرتب سلوكها و تصرفها . فيزيد رقة قلبها رقة ، و حنوها حنوا ، ولينها ليناً ، و هلم جراً من هذا القبيل . و يسهل طرق واجباتها و ييسر أعمالها و آمالها . و يأخذ بيدها فیمدافعة الاهواء المنحرفة المغروسة فيها طبعاً . و يؤازرهـا علیکبح الجماح الغريـزی ، وقمع الخصال والملكات الردية . ويقيها منالوقوع فیورطات الجهل والحماقة. و يلطف أوجاعها ، و يخفف آلامها . و يعطی راحة لجسمها ، وحرية لضميرها و عقلها ، و استقامة و اصابة لافكارهـا و تصوراتها ، و يعين لهـا واجبات و أعمالا تناسب بناءها و تليق بها . و يورثها خصالا و مـزايـا تلقی لها فـی قلب الجماعة اعتباراً وكرامة و محبة و هيبة و وقاراً . فلاتعود تحسب مجرد آلة منفعلة ، لاصوت لها ولا رأی، بحيث تلتزم بالامتثال طوعاً اوكرهاً لارادة سيدها وأوامره دون بحث

ولا سؤال . بل تصیر أهلا لان تکون فـی العالم عضواً مهما للجماعة یشارکها فی الحاسیات والرأی والعمل ، و بالتالی بجعلها تعیش بالراحة والغبطة والسعادة فی هذه الحیاة ، و ربما فی الحیاة الاتیة . وکل ذلك غیر خاف علی أصحاب البصیرة والنظر .

مرگ بطرس البستانی به سال ۱۳۰۱ هـ . اتفاق افتاد[۱].

برای تفصیل رك : الجدید فی الادب العربی و تاریخه ، حنا الفاخوری . تاریخ الادب العربی، احمد حسن الزیات. مناهل الادب العربی، بطرس البستانی (۱۱) .

احمد فارس الشدیاق

احمد فارس به سال ۱۲۱۹ هـ . در لبنان به دنیا آمد[۲] لغت ونحو را پیش برادرش اسعد فرا گـرفت و از ده سالگی به نظم شعر آغاز کرد و پس از سفرهای گوناگون در آستانه روزنـامهٔ « الجوائب » را بـه سال ۱۲۷۷ هـ . انتشار داد و از ایـن زمـان شهرت او در همه جا پخش شد .

احمد فارس در علوم زبانی متبحر بود وقریحهٔ شعری هم داشت، اما امتیاز او در نثر روان و شیوا بود . علاوه برمقالاتی که در مدت ۲۳ سال در روزنامهٔ «الجوائب» منتشر کرده ، کتابهای ارزنده‌ای هم تألیف نموده که همگی بروسعت اطلاعات او دلالت دارند :

۱ـ سرالليال فی القلب والابدال ، کتاب لغوی تحلیلی است .

۲ـ الفاریاق اوالساق علی الساق ، کتابی است فکاهی انتقادی .

۱ـ الجدید ، ج ۶ ، ص ۱۵۲ .

۲ـ زیات ، ص ۴۷۰ .

۳ـ الجاسوس علی‌القاموس ، انتقادی است بـرقـاموس فیروز آبادی .

۴ـ کشف المخبأ من فنون اوربا ، سفرنامه است .

۵ـ الواسطة فی‌احوال مالطة ، توصیفی است از جزیرهٔ مالطة .

نمونه‌ای از نثر او :

من‌الناس من یبـالغ فی مدح وطنه ، و یحن الیه حنینه الی سکنه ، فیصف مروجه و ریاضه ، و بروجه و حیاضه ، و وهـاده و جباله ، و تـلاعه و تلاله ، و ربوعه و دیاره ، و نباته و أشجاره ، و بقوله و ثماره ، و دوحه و أطیاره ، و طیب هوائه ، و لذة مائه ، و یـزعم ان فصوله کلها کالربیع حسناً ، و أن جمیع أقطاره تتدفق بـرکة و یمناً ، و أن شهراً فیـه خیر من ألف عام فی غیره ، و أن کل بلد مستمد من خیره ، و محتاج الی میره ثـم یزفر زفیـر الهائم الحیر ان ، و یصرخ صراخ الولهان : ألا ان حب الوطن من الایمان . لقـد جبت السهول والحزون ، و رکبت الذلول والامون ، و طوفت فی‌الامصار ، جولت فی‌الاقطار؛ وضربت فی مناکب الارض مستقصیاً ، و اختبرت أحوال من علیها مستفتیاً ؛ فلم أجد عیشاً هنیاً الا فی بلادی[1]. هی‌البلاد التی تغزلت بها الشعراء ، فقال فیها فلان ابیاتاً . و قال فیها فلان قصیدة غراء ، و اسمع مـاقیل فی جد اولها و نواعیرهـا ، و بلابلها و و عصافیرها ، و خمائلها و ازاهیرها و صروحها و قصورها ، و مصانعها و دورها، و ظبائها و مرائها ، و زکائها و مواقعها، و فی اریج آفاقها ، و بهیج اشفاقها[2] ...

مرگ او به سال ۱۳۰۵ ﻫ . اتفاق افتاده است[3].

برای تفصیل رك : سقر لبنان ، مـارون عبود . قصة الشدیـاق ، بطرس البستانی . الشدیاق والیازجی ، انطونیوس شیلی . معجم‌المطبوعات ، سرکیس عمود. اعیان البیان ، السندوبی . مناهل الادب العربی ، احمد فارس الشدیاق (۳) .

۱ـ زیات ، ص ۴۷۲ .

۲ـ زیات ، ص ۴۷۲ و ۴۷۳ .

۳ـ جرجی زیدان ، ج ۴ ، ص ۲۳۵ .

سید جمال الدین اسد آبادی

سید محمد جمال الدین بن صفدر اسد آبادی به سال ۱۲۵۴ هـ. در قریهٔ اسدآباد به دنیا آمد[۱]. ازهشت سالگی به‌تحصیل علوم پرداخت و علوم عربی و ادبی و شرعی و عقلی را تا درجهٔ احاطه فرا گرفت و بعد طی مسافرتهای خود به جاهای مختلف، زبـانهای عربی، اردو، فارسی، ترکی، فرانسه، انگلیسی و روسی را آموخت و با فرهنگ قدیم و جدید کشورهای گونـاگون آشنا شد و مـردی آزادیخواه و فیلسوف و طرفدار استقرار دموکـراسی در ممالك شرق و ایجاد دول اسلامی بار آمد.

در جوانی مدتی وزیر محمد اعظم خان امیر افغانستان شد بعد به هندوستان و از آنجا به استانبول مسافرت کرد، بعد به قاهره رفت و از آنجا به فرانسه تبعید شد، در پاریس روزنـامهٔ «العروة الوثقی» را منتشر ساخت. در لندن روزنامهٔ «ضیاء الخافقین» را بزبانهای عربی و انگلیسی منتشر کرد. سپس بدعوت ناصرالدین شاه به ایران آمد. (به سال ۱۳۰۶ هـ.) از اینجا هم به استانبول رفت و بـالاخره به سال ۱۳۱۳ هـ. در آنجا بدرود حیات گفت[۲].

سید جمال همهٔ عمر را با استبداد سلاطین ایـران و عثمانی و مصر وسیاست‌استعماری انگلستان درمبارزه‌بود وپیوسته درمسافرتهایش

۱ـ فرهنگ معین.

۲ـ جرجی زیدان، ج ۴، ص ۲۷۹.

می کوشید تا حکومتها را با حقایق آشنا سازد و ملتهای شرق را بیدار کند .

نمونه‌ای از نثر او :

نامه‌ای است که به عبدالله فکری پاشا نوشته است .

کتب الی عبدالله باشا فکری یعتب علیه وقد بلغه أن رجلا ذمه أمام الخدیو علی مسمع منه ، فسکت ولم یدافع عنه :

مولای ! ان نسبتك الی هوادة فی الحق وأنت ـ تقدست جبلتك ـ فطرت علیه و تخوض الغمرات الیه ، فقد بعث یقینی بالشك . و ان توهمت فیك حیداناً عی الرشد ، و جوراً عن القصد و أنا موقن أنك مازلت علی السداد غیر مفرط و لا مفرط فقد استبدلت علمی بالجهل . ولو قلت : انك من الذین تأخذهم فی الحق لومة لائم ، و تصدهم عن الصدق خشیة ظالم ، و أنت تصدع به غیر وان ولا ضجر ، ولو ألب الباطل الکوارث المردیة ، و أجری علیك الخطوب الموبقة لکذبت نفسی و کذبنی من یسمع مقالتی، لان العالم والجاهل والفطن والغبی کلهم قد أجمعوا علی طهارة سجیتك ، و نقاوة سریرتك ، و اتفقوا علی ان الفضائل حیث انت ، والحق معك اینما کنت . لاتفارق المکارم ولو اضطررت و أنت بحبول علی الخیر لا یحوم حولك شر ابداً ؛ ولا تصدر عنك نقیصة قصداً ، ولا تهن فی قضاء حق ، ولاتنی عن شهادة صدق ـ و مع ذا و هذا و ذاك انك مع علمك بواقع أمری ، و عرفانك بسر یرتی و سری ، اراك ماذدت عن حق کان واجباً علیك حمایته، ولا صنت عهداً کانت علیك رعایته ، و کتمت الشهادة و أنت تعلم أنی ما أضمرت للخدیو ولا للمصریین شراً ، ولا أسررت لاحد فی خفیات ضمیری ضراً . و ترکتنی و أنیاب النذل اللئیم (فلان) حتی نهشنی نهش السبع الهرم العظام، ضغینة منه علی السید ابراهیم اللقانی و اغراء من أعدائی أحزاب (فلان) ! ما هکذا الظن بك ، ولا المعروف من رشدك و سدادك ؛ ولا یطاوعنی لسانی ـ و ان کان قلبی مذعناً بعظم منزلتك فی الفضائل ، مقرا بشرف مقامك فی الکمالات ـ أن أقول : عفا الله عما سلف ، الا أن تصدع بالحق ، و تقیم الصدق ، و تظهر الشهادة ازاحة للشبهة، و ادحاضاً للباطل ، و اخزاء للشر و أهله . و أظنك قد فعلت أداء فریضة الحق

والعدل . ثم انی یا مولای أذهب الان الی لندن ومنها الی باریس مسلماً علیکم ، و داعیاً لکم والسلام علیکم و علی أخی الفاضل البار أمین بك .

برای تفصیل رك : جمال الـدین الافغانی ، قـدری حافظ طوقان . جمال الدین الافغانی ، عبدالستار الهواری . زعماء الاصلاح ، احمد امین . دائرةالمعارف الاسلامیة .

الشیخ ابراهیم الیازجی

الشیخ ابراهیم بن ناصیف الیازجی به سال ۱۲۶۳ ﻫ . در بیروت در یك خانوادهٔ علم و ادب به دنیا آمد[۱]. مقدمات علوم را پیش پدرش ناصیف یـازجی آموخت و بعد به مطالعـهٔ کتابهای لغت و ادب روی آورد و بسیاری از نظم و نثر را حفظ نمود . آنگاه به نگارش نثر و نقد و بحث و شعر آغاز کرد و نوشته‌ها و اشعار خود را در روزنـامه‌های «المصباح» و «الطبیب» چاپ می‌کرد بعد به قاهره رفت و مجلهٔ «البیان» را به‌سال ۱۳۱۳ ﻫ . بوجود آورد وبعد مجلهٔ دیگری به نام « الضیاء » را منتشر نمود .

شیخ ابراهیم لغت شناسی بـزرگ و ادیبی جامع و دانشمندی آگاه و یکی از ارکان نهضت جدید جهان عرب بود .

امتیاز او از معاصرینش در آنست که درسبك نگارش بین‌متانت و سهولت را جمع کرده است .

آثار او علاوه برمقاله‌های زیاد، کتاب «نجعة الرائد فی‌المترادف والمتوارد» است که تعبیرهای بلیغ برگزیـده را برای نویسندگان در

۱ـ الجدید ، ج ۵ ، ص ۲۴۵ .

این کتاب آورده و نیز کتاب « لغة الجرائد » است که اغلاط متداول در زبان ادباء را در این کتاب نشان داده است .

نمونه‌ای از نثر او :

الانتقاد

اما الانتقاد فمأخوذ من انتقاد الدراهم لتمییز جیدها من ردیئها . و یراد به فی العرف فحص شیء من المصنوعات اللسانیة والیدویة لادراك حسناته وعیوبه. و لم نجد فی العرب من تکلم عن هـذا الفن ، ولا من افرده فی کتـاب . انما جل وظیفة الناقد ، علی ما رأیناه من صنیع اکثرهم ، ان یسوی علی من ینتقد کلامه ما استطاع ، و یـزیف کل حسنة له حتی تنقلب سیئة . و ذلك کما فعل الخفاجی فیما سماه « شرحاً لدرة الغواص » . او ان یکون علی عکس ذلك، فیحتال فی تخریج کل وهم یسقط علیه فـی کلامه ، و تسدید کل هفوة تبدو منه، کما فعله اکثر شراح الکتب العلمیة من اقامة أنفسهم مقام الخدام للمتن ، فیأخذون فی التوجیه و التأویل و تمحل الاصابة فیما هو الغلط . ولا یخفی أن کلا من هـذین الطرفین من دواعی التضلیل و ستر وجوه الحقائق تحت براقع التمویه ، و فیه من الاضرار بالمستفید و افساد قواعد العلم والذوق ما لا یخفی علی الادیب .

اذ تقرر ذلك ، فمن البدیهی ان أول شروط المنتقد ان یکون خبیـراً فیما ینتقده ، بصیراً بحسناته و عیوبه ، لئلا یرسل الکلام عن مجازفة و خبط ، و یخلط بین الحسنات والسیئات ، متمکناً من اقـامة البرهان علی ما یحکم به ، او عرضه علی قیاس العقل والـذوق الصحیح ، کما فعل ابن خلدون فـی انتقاد بعض أقوال المؤرخین ، وکما فعل الامدی فی الموازنة بین أبـی تمام والبحتری ، و صاحب « المثل السائر » فـی المفاضلة بین کل من هـذین و ابی الطیب المتنبی ، و الا رد انتقاده علیه و عد جاهلا او متحاملا .

والشرط الثانی أن یکون ، بعد علمه بحقیقة ما ینتقده، منصفاً فیما یقوله . لا یغمط احساناً ، ولا یموه اساءة . فلا یدعی للمنتقد علیه أکثر مما له، ولا یبخس المحسن أشیاءه فـان ذلك من اعظم مفـاسد العلم ، بما یبعث علیـه من الاستخفاف

بالعلمیات ، و اهمال التحری والتحرز ، او من الانقباض عن العمل والاستسلام للقعود والقنوط ، و بما یؤدی الیه من خلط الحقائق علی من لا أداة عنده للحکم ، فیضیع الحق و راء حجب الهوی و شبه الاغراض .

والشرط الثالث ان یتجافی المنتقد عن الغلو فی المدح والاطراء ، عند ایراد الحسنة، او القدح والازدراء عند ایراد السیئة . فان ذلك یؤدی الی الریب فی شهادته ، و یبعث علی اتهامه بشبه التشیع او التحامل . فینبذ کلامه و تسقط الفائده المقصودة من نقده .

والرابع ان لا یخلط بین ما یری من صنیع الشخص الذی جعله محلا لانتقاده و ما یعلم او یظن من حاله فی خاصة نفسه فان وظیفته فی تلك الحال أن ینتقد الکلام من حیث هو کلام لا من حیث ان قائله فلان . فکم من الناس من تظنهم عند الذکر والسمعة شیئاً ، و تراهم عند ما تبلو أقوالهم و عقولهم شیئاً آخر .

والخامس ان لا ینظر الی ما بینه و بین من ینتقد کلامه من السوابق الشخصیة من مودة او موجدة ، لان انفعال النفس بالشخص یحول دون ادراك البصیرة و اصابة حکمها ، بحیث یصیر الانتقاد تعصباً او تعنتاً . و هو احدی عیوب النقد عند نابل أعظمها ، و أشیعها ، و اکثرها اضراراً بالعلم والاداب . حتی تری المنتقد بیننا یتکلم فی العبارة مثلا ، اذ یخرج الی ذکر العیوب الشخصیة ، مما لا دخل له فی تلك الحال ، فیعود الانتقاد ضرباً من الشتم والانتقاض ، و تضیع الحقیقة المقصودة من هذه الفن الجلیل . والله اعلم[1] .

مرگ الشیخ ابراهیم الیازجی به سال ۱۳۳۴ ه . اتفاق افتاد[2].

برای تفصیل رك : الجدید فی الادب العربی و تاریخه ، حنا الفاخوری . تاریخ الادب العربی ، احمد حسن الزیات . الشدیاق والیازجی ، انطونیوس شیلی . معجم المطبوعات العربیة ، سرکیس عمود . مناهل الادب العربی ، ابراهیم الیازجی (۱۲ و ۱۳) .

۱ــ الجدید ، ج ۶ ، ص ۲۸۰-۲۷۸ .

۲ــ زیات ، ص ۴۷۶ .

ابراهیم المویلحی

این نویسندهٔ بزرگ به سال ۱۲۶۲ ﻫ . در خانواده‌ای ثروتمند به دنیا آمد[1]. مدتی در کارهای مختلف مشغول شد تا بهمراه محمد بك عثمان جلال به نشر روزنامهٔ «نزهة الافکار» پرداخت اما خدیو اسماعیل از نیش قلم این روزنامه بیمناك شد و از انتشار آن جلوگیری کرد[2]. پس ازخلع خدیو، ابراهیم به‌ایتالیا رفت و به‌نشر دو روزنامهٔ «الاتحاد» و«الانباء»اقدام کردوپس‌ازبازگشت به‌مصرروزنامهٔ‌هفتگی«مصباح‌الشرق» را بوجود آورد و تاآخر حیات این روزنامه را هفتگی باعباراتی‌جالب و سبکی ظریف ولحنی تند درمسائل اجتماعی و انتقادی وسیاسی منتشر کرد و با انتشار این روزنامه نیاز و آرزوی ادبا را در موضوعات مختلف ادبی برآورد و راه درست نویسندگی را به نویسندگان نشان داد .

از آثار او علاوه برمقالات سیاسی و اجتماعی بسیار ، کتاب «الفرج بعدالشدة» و «ماهنالك» را می‌توان نام برد .

ابراهیم المویلحی به سال ۱۳۲۳ ﻫ . درگذشت[3].

برای تفصیل رك : تاریخ الصحافة العربیة ، الفیکونت فیلیپ دی طرازی. سلسلة ادب المقالة الصحفیة فی مصر ، عبداللطیف حمزه . الاعلام ، خیرالدین الزرکلی .

۱ــ زیات ، ص ۴۵۳ .

۲ــ جرجی زیدان ، ج ۴ ، ص ۵۵ .

۳ــ الاعلام .

شیخ محمد عبده

شیخ محمد عبده به سال ۱۲۶۶ هـ . در مصر به دنیا آمد[۱]. ابتدا قرآن را حفظ کرد و بعد وارد دانشگاه احمدی و دانشگاه الازهر شد اما طرز تدریس آنجا را نپسندید و از تحصیل درآنجا دست کشید. وقتی سید جمال الدین اسدآبادی در زمان خدیو اسماعیل به مصر آمد طالبان علم به محضر درس او حاضر شدند عبده بیش از دیگر طلاب توجه سید را جلب کرد. وعظ و درس و پرورش او، استعداد و کمال خدا دادی عبده را آشکار ساخت. به سال ۱۲۹۴ بەدرجهٔ عالمیت نایل گشت و به سال ۱۲۹۸ در دارالعلوم مدرس تاریخ عرب وادبیات شد. ولی بعداً رئیس هیأت تحریریهٔ روزنامهٔ (الوقایع الرسمیه) گردید. در این موقع شورش عرابی درگرفت و عبده نیز در آن شرکت‌نمود درنتیجه از مصر تبعید شد و به سوریه رفت در آنجا دو کتاب « نهج البلاغة » و « مقامات بدیع الزمان » را شرح کرد. از آنجا به پاریس رفت و با سید جمال الدین در انتشار جریدهٔ « العروة الوثقی » شرکت نمود. بعد ازمدتی به مصر برگشت و به سمت مستشار محکمهٔ استیناف تعیین گردید و به تدریس در الازهر هم پرداخت تا به سال ۱۳۲۳ هـ . به رحمت ایزدی پیوست[۲].

شیخ محمد عبده در احیای زبان عربی بسیار کوشیده. هنگامی

۱ـ زیات، ص ۴۲۳ .

۲ـ جرجی زیدان، ج ۴، ص ۲۸۰ .

که رئیس هیأت تحریریهٔ جریدهٔ رسمی بود اغلاط و ترکیبهای فاسد و اسلوب ناهنجار مطبوعات را انتقاد می‌کرد وعیوب و نقائص نوشته‌های نویسندگان را گوشزد می‌نمود و به جای آنها کلمات فصیح و عبارات درست می‌نشانید و بدین وسیله به نویسندگان جوان تعلیم می‌داد. در تدریس هم خلاف روش علمای الازهر رفتار نمود وکتابهای متداول آنزمان را در علم بیان کنار گذاشت و اسرار البلاغه و دلایل الاعجاز جرجانی را تدریس کرد و به‌احیای کتابهای عربی هم بسیار کمك نمود.

از آثار او: رسالة التوحید، شرح نهج البلاغه وشرح مقامات بدیع الزمان ورسائل وتفسیر جزء عم و کتاب «الاسلام والنصرانیة» را می‌توان نام برد.

نمونه‌ای از نثر او:

کتب الی بعض علماء الشام جواباً عن کتاب هنأه فیه بمنصب الافتاء، و قد شکا فیه الامام ما کابده من عنت الشیوخ فی سبیل الاصلاح:

أنصفنی قومك اذ سروا بنیلی الافتاء، و لعل ذلك لشعورهم بأننی أغیر الناس علی دین الله، و أضراهم بالدفاع عن حماه، و أدراهم بوجوه الفرص عند سنوحها، و احذقهم فی انتهازها لابلاغ الحق امله، او یبلغ الکتاب اجله، علی انهم منی بحیث لا یفسد نفوسهم الحسد، ولا یتقاذف بأهوائهم اللدد. وکل ذی دین یشتهی ان یری لدینه مثل ما احث الیه عزیمتی؛ و اخلص له فی العمل لتحقیقه نیتی، خصوصاً ان کفی فیه القتال، ولم یکلف بشد رحال ولا بذل اموال.

اما قومی فأبعدهم عنی اشدهم قرباً منی. و ما ابعد الانصاف منهم؟ یظنون بی‌الظنون، بل یتربصون بی ریب المنون، تسرعاً منهم فی‌الاحکام، و ذهاباً مع الاوهام، و ولعاً بکثرة‌الکلام، و تلذأ بلوك الملام. اقول فلا یسمعون، و ادعو فلا یستجیبون، و اعمل فلا یهتدون، و اریهم مصالحهم فلا یبصرون، وأضع ایدیهم علیها فلا یحسون، بل یفرون الی حیث یهلکون. شأنهم الصیاح والعویل،

والصخب والتهويل ، حتى اذا جاء حين العمل صدق فيهم قول القائل فى مثلهم :

لكن قومى و ان كانـوا ذوى عدد ليسوا من الشر فـىشىء وان هـانا

و اقول ولا فيالخير .

و انما مثلى فيهم اخ جهله اخوته ، او اب عقته ذريته ، او ابن لـم يحن عليه ابواه و عمومته ، مع حاجة الجميع اليـه ، و قيـام عمدهم عليه . يهدمون منافعهم بايذائه ، ولو شاءوا لاستبقوا باستبقائه، و هو يسعى و يـدأب ، ليطعم من يلهو و يلعب . على انى احمد الله على الصبر ، وسعةالصدر ، اذا ضاق الامـر ، و قوة العزم ، و ثبات الحلم ، و ان كنت فى خوف من حلول الاجل، قبلبلوغ الامل، خصوصاً عندما ارى العمل فى ارض ميتة و ذابت عليها السماء مطراً ، لما انبتت زرعاً ولا اطلعت شجراً . افزع لذكـرى ذلك و اجـزع ، و يكاد قلبى يتقطع ، ثم ارجع الى الله فأعلم انه مع الصابرين ، و انه لايضيع اجرالعاملين، فيثلج صدرى و امضى فى جهادى الدائم . و لعل الله يحدث بعد ذلك امراً ...

و ليتنى كنت اشكو الى الله جهل العاملين و حق المعلمين ، فـى مثل هذه الجاهلية التى بعث النبى صلى الله عليه و سلم لمحو احكامها ، و ازالـة ايـامها . تلك جاهلية كان الضلال فيها بعيداً ، و لكن كان فهـم القوم جديـداً ، لذلك عند مالاح لهم ضوء الهدى ابصروه ، و عندما قرع اسماعهم صوت الداعى اجابوه . كان القرآن يصدع افئدتهم فيلين من شدتهم و يفل من شرتهـم ، و يفجر من صخر القسوة ينابيعالحنان والـرحمة . و مـا كان اهل العناد فيهم الا قليلا عرفوا الحق فانكروه ، و طائفة كانوا يفرون منه خوف ان يعرفوه . ولو سمعوا لفهموا ، ثم لم يجدوا بداً من ان ينصروه . و ان الجهود مـعالفهم كاليقين مـع العلم ، كلاهما قليل فى بنىآدم . اما اليوم فانما اشكو من قلة الفهم ، و ضعف العقل ، و اختلال نظام الادراك و فساد الشعور عند الحاصة ، فلا تجنبهم فصاحة ولا تبلغ منهم بلاغة و غاية ما يطلبون ان يحمدوا بمالم يفعلوا ، و ان يوصفوا بالعلم و ان لم يعقلوا ، و ان تقضى حاجاتهم اذا سألوا ، و ان تـرفع مكانهم و ان نزلوا . و ان استعداد السامع للفهم يستدرك المقال ، و يسدد الفكر النضال فىالجدال ، اما عيشك فيمن لا يفهم فانه ينضب منك ينبوع الكلام ، و يطمس عينالفكر ، ويزهق روحالعقل .

براى تفصيل رك : تاريخ الادب العربى ، احمد حسن الزيـات . تاريخ ،

رشید رضا . الشیخ محمد عبده ، عبدالجواد سلیمان . زعماء الاصلاح ، احمد امین . کنزالجوهر فی تاریخ الازهر ، سلیمان رصد .

شیخ علی یوسف

شیخ علی یوسف به سال ۱۲۸۰ ه . به دنیا آمد[۱]. پس از حفظ قرآن مقدمات علوم را فرا گرفت و به سال ۱۲۹۹ ه . وارد الأزهرشد و چند سالی پیش استادان فقه و نحو و صرف و بلاغت و منطق و مقدمات فلسفه آموخت اما جمود و خمود الازهر روح بزرگی طلب او را خرسند نکرد تا اینکه احمد فارس الشدیاق به‌مصر آمد و روزنامهٔ « القاهرةالحرة » را تأسیس کرد وشیخ علی یوسف را به‌یاری خواست درنتیجه ، ذوق نویسندگی و اسرار روزنامه نگاری را به دست‌آورد و روزنامه‌ای به نام « الآداب » منتشر نمود که تاسال۱۳۰۷ ه . ادامه داشت بعد به همراه شیخ احمد مافی ـ یکی از یاران الأزهر ـ روزنامهٔ سیاسی « المؤید » را منتشر کرد ودانشمندان و نویسندگان همچون سعد زغلول و شیخ محمد عبده و عبدالکریم سلمان و مصطفی منفلوطی با نوشتن مقالات پر نغز و آتشین خود این روزنامه را بلندآوازه نمودند . تیراژ « المؤید » در جهان اسلامی نظیر نداشت و تا روزانه هشت هزار نسخه رسید .

شیخ علی یکی از پیشگامان دعوت به فضائل بود . با اینکه در الازهر تحصیلات خود را به پایان نرسانید اما سرآمد تمام روزنامه

۱ـ زیات ، ص ۴۴۸ .

نگاران عصر خود گردید . نویسنده‌ای مبارز بود ، در جوانی شعر هم می‌گفت . در نوشتن اسلوب خاصی نداشت ونوشتهٔ خود را باصنایع ادبی رنگین نمی‌کرد .

این نویسندهٔ بزرگ با اینکه محسود حسودان واقع‌شد ودشمنان زیادی پیداکرد اما زندگی خود را در کمال عـزت و مناعت بسر برد تا به سال ۱۳۳۹ ه . دار فانی را وداع گفت[۱].

نمونه‌ای از نثر او :

قال من رده علی خطبة اللوردکرومر عمیدالدولة البریطانیة فی مصر علی عهده و هی التی القاها علی مسرح الابرافی حفلة و داعه :

تقفون والفلك المحـرك دائـر و تقـدرون فتضحك الاقـدار !

وقف الخطباء مساء السبت الماضی موقف الممثلین فی‌دار التمثیل الکبری (الاوبرة الخدیویة) یحکمون علی‌الماضی والمستقبل حکم الاقدار فی‌الکائنات ، و یبرمون و ینقضون ، و یرفعون و یخفضون، والناس یسمعون مختارین اومکرهین لان فرسان میدان الخطابة کانوا ثلاثة لایزیدون ولا ینقصون ، ولو ان الموقف کان حراً لکل قائل لسمعوا ما یکرهون‌کما قالوا ما یحبون .

قلنا انهم وقفوا موقف‌الممثلین لانهم کانوا کذلك فی حقیقة الواقع . وقد مثلوا آخر فصل من روایة‌کثیرة الحوادث عدیدة الفصول طویلة الزمـان ، بطل وقائعها و فارس معمعانها ذلك الذی کان آخرالخطباء فی‌الحفلة کلاماً و اشدهم ایلاماً و اکثرهم آلاما .

وقف لیمثل آخر سلطة له فی هذه الدیار و لسان حاله یقول :

« ما فی وقوفك ساعة من باس »

مثلها فی مکان هو الیق ما کان عظة لقائل ، و مظهراً لسلطان راحل، ومجد زائل ، و اصدق ما ضرب له الامثال : « لکل مقام مقال » .

و منها : اما الاحتفال نفسه فلم یکن مظاهرة سیاسیة لاکرام الـرجل عند

۱ــ الوسیط ، ص ۴۰۶ .

رحیله کما ارادوا ، و لکنه انقلب بما جری‌فیه مظهراً عدائیاً من‌اللورد لم یرالراءون و لم یروالراوون مثله فی مقام وداع کهذا المقام !

برای تفصیل رك : ادب المقالة الصحفیة فـی مصر ، عبداللطیف حمزه . تاریخ الادب العـربی ، احمد حسن الزیـات . الوسیط ، الشیخ احمد الاسکندری . ذکریات من حیاة علی یوسف ، شعبی . الاعلام الصحافة العربیة ، ابراهیم عبده .

حفنی ناصف

محمد حفنی ناصف به سال ۱۲۷۳ ه . در قاهره بدنیا آمد[1]. پس از فرا گرفتن مقدمات خواندن و نوشتن و حفظ قرآن ، سیزده سال در الازهر بتحصیل پرداخت . و در شعر و ادب و فقه بدرجه‌ای رسید که در زمرهٔ شعرای برگزیدهٔ ازهر قرار گرفت .

حفنی ناصف یکی از ارکان نهضت جدید ادبـی بشمار می‌رود با تـألیفات و مباحثات و مقـالات و قصایـدش ادبیات عرب را زنـده کرده است .

آثارش علاوه بر یك سلسله قـواعد عربی ، کتاب « ممیزات لغة العرب » و کتاب « حیاة اللغة العربیة » کـه مجموعهٔ سخنرانیهایی است که در دانشگاه مصر ایراد کرده ، و نیز کتاب « القطار السریع فی علم البدیع » و غیره می‌باشد[2].

نمونه‌ای از نثر او ، تسلیتی است کـه بـه شیخ علی یوسف در مرگ پسرش نوشته است :

۱ــ الاعلام .

۲ــ زیات ، ص ۴۵۶ و ۴۵۷ .

« خفف الله لوعتك ، و ارقـأ دمعتك ، و جنبك الجزع و و قاك الهلع ، والهمك الصبر ، و اجزل لك الاجر ، و رزقك من البنين فی مستقبل السنين ، ما نقر به عيناك ، و يقوی به غناك ، و انت و الحمدلله فی قـوة ، و بقية مـن الفتوة ، تمكنك من الابوة ، لخير البنوة ، علی ان لك فی عالم السياسة ، و ضروب الكياسة ، فی هذه البلاد ، الـواناً من الاولاد ، و آثاراً كبری، تضمن لك الذكری، وتجعل لك علی مدی السنين ، لسان صدق فی الاخرين ، والسلام عليك و رحمةالله »[1].

مرگ حفنی ناصف به سال ۱۳۳۷ ه. اتفاق افتاده است[2].

برای تفصیل رك : الـوسيط ، الشيخ احمد الاسكندری . تـاريخ الادب العربی ، احمد حسن الزيات . الاعلام ، خيرالدين الزركلی .

باحثة البادية

سیده ملك دختر حفنی ناصف نویسنده و شاعر بزرگ معاصر به سال ۱۳۰۴ ه. در قـاهره بـه دنیا آمد[3]. پس از تحصیلات ابتدائی و متوسطه مدتی به امر تعلیم و تدریس پرداخت ولی کمی بعد تدریس را رها کرد و تنها به نویسندگی و تألیف روی آورد .

باحثة اول زن مصری است که به بیداری زن در مصر قیام کرده و با قلمی شیوا و دلکش و بسیار ساده و دور از تکلف سلسله مقـالاتی دربـارهٔ بیداری و آزادی و حقوق زن در روزنـامه‌ها با نـام و امضای « باحثة البادية » منتشر کرده ، بعد این مقاله‌ها را در کتابی تحت عنوان « النسائيات » جمع‌آوری نموده است . در اواخر عمر کتـاب مفصلی

۱ـ زیات ، ص ۴۵۷ .
۲ـ الاعلام .
۳ـ زیات ، ص ۴۵۸ .

شروع کرد به نام « حقوق النساء » که متأسفانـه اجل به اتمام این کتاب امان نداد.

نمونه‌ای از نثر او در کتاب « النسائیات » :

ما انقی الهواء، و اعذب الماء، و اصفی السماء فی‌القری! و ماأکذب الحیاة و اقرب الوفاة فی‌المدن! القری جمیلة لانها علی‌الفطـرة. اما المدن فلا تعدم اثراً للتکلف والریـاء. این دوی الکهربـاء، من خریـرالماء، والدخان المتعاقد فوق المداخن، من جو لا تری فیه الا تحلیق الصقور و الا رئوس‌النخل الباسقات! و این وحل الشوارع و عثیرهـا من ارض کسیت ببساط النبات؟ و این الرائحة المنبعثة من مقاذیر المنازل و روث الدواب من شذی ازهار الحقول؟ بل ما أضل البصر یرید الجولان فیرده من هنا جدار و من هناك سور، من نظر تسرحه حیث شئت فلا تجد الا اللانهایة فی‌الفضاء!

و از اشعار اوست دربارهٔ زن :

اعملت اقـلامی و حینـا منطقی — فـی‌النصح والمأمول لم یتحقق
أیسوؤکـم ان تسمعوا لبناتکم — صوتا یهزصداه عطف المشرق؟
أیسرکـم ان تستمـر بنـاتکـم — رهن الاساروره‍ـن جهل مطبق؟
هل تطلبون من الفتـاة سفورها؟ — حسن، ولکن این بینکم التقی؟
لا تنقی الفتیـات کشف وجوهها — لکن فساد الطبـع منکـم تتقی
تخشی الفتـاة حبائـلا منصوبة — غشیتموهـا فـی‌الکلام بـرونق
لا تظفروا بـل أصلحوا فتیاتکم — و بناتکـم و تسابقـوا لـلائق
ودعـوا النساء و شأنهن فـأنما — یدری الخلاص من الشقاوة من شقی
لیس السفور مع العفـاف بضائر — و بدونه فرط التحجب لا یقی[1]

مرگ باحثة به سال ۱۳۳۷ ه. اتفاق افتاد[2].

برای تفصیل رك : الـوسیط، الشیخ احمد الاسکندری. تـاریخ الادب العربی، احمد حسن الزیات. الاعلام، خیرالدین الزرکلی.

۱ـ زیات، ص ۴۵۹ و ۴۶۰.
۲ـ الاعلام.

ولی الدین یکن

ولی الدین یکن به سال ۱۲۹۰ هـ . در قسطنطنیه به دنیا آمد[1]. عربی وترکی و اندکی از انگلیسی و دیگر علوم یادگرفت و ازهمان دورهٔ جوانی به شعر و روزنامه نگاری راغب شد و پیش از بیست سالگی به سرودن شعر آغازکرد .

ولی‌الدین شاعری با احساس و عاطفی و نویسنده‌ای جسور و آزاده بود . دارای عقیده‌ای صادق و رأی مستقل بوده ، در راه مبارزه با فساد رنجها برده وآزارها دیده است وبخاطر دفاع ازآزادی و طلب اصلاحات مقامات عالی دولتی را رهاکرده و به فقر و فاقهٔ توأم با آزادگی دلخوش بوده است چنانکه گفته :

ترکت الغنی ، لا عاجزاً عن طلابه و انـزلت نفسی من منازل محتدی
و هـذی ، بحمدالله ، منی بـراءة فیا افق سجلها ، و یا انجم اشهدی

ولی الدین افکار اصلاحی خود را در روزنامه‌های « المقطم » و « الاهرام » و «المؤید» ، و « الرائد المصری » منتشرکرد . ازکتابهای او : «خواطر نیازی» ، «الصحائف السود» ، « المعلوم والمجهول » و « التجاریب » را می‌توان نام برد .

دیوان شعرش نیز پس از مرگ او که به سال ۱۳۳۹ هـ . اتفاق افتاد[2] منتشر شده است .

۱ــ مناهل الادب العربی ، ص ۳۷ .
۲ــ الاعلام .

نمونه‌ای از شعر او :

استغراق لحظة

بين صدق النهى وكـذب الامانى وقف الـراى والهـوى ينظـران
للهوى جـرأة و للـرأى حكـم والبـرايـا ، لـديهمـا شيعتـان

نمونه‌ای از نثر او :

الاستبداد والحرية

ملك من الملوك ، شديدالبطش ، قاسي الفؤاد ، دائم الحقد ، جرىء فى غضبه ، خائف فى حيلته ، مطلق اليدين على امة تنوجع ، ولا تدرى مكان وجعها ، يبعث بأمره الى رجل من رجاله فيجرده من مالـه و نشبه و يسلبه عزه و سلطانه ، و يخرجه من اهله و جيرته ، و يسجنه صاغراً . كل ذلك لنصح نصح به ، او قول صدق فيه ، او حق عرف حبه لـه ، او ظلم ابى ان يعين عليه . ثـم يفرق اهله و يشرد اولاده ، و يقفل باب داره ، و يختم عليهـا رجـال الشرطة بالشمع الاحمر ، و يمسي الرجل و ذووه خبراً من الاخبار . هذا هو الاستبداد !

دولة عظيمة ، جم ثراؤها ، رغد عيش ابنائها ، يتقلبون فى‌النعم ، ثغورهم باسمة ، والحاظهم غير زائغة ، يتسابقون ولكن الى المجد. يتنافسون الا ان‌تنافسهم فى‌الفضل. ربوعهم آهلة ، وخبراتهم عمية، لا يخافون مسيطراً الاكتاباً هوالقانون؛ ولا يتقون معادياً الا الاجل المحتوم . ايديهم مطلقة فى عمل مـا يفيد ، مغلولة عن عمل السوء . تخفض الملوك رؤوسها امـام ارادتهم و تنصاع الحكومـات الى اشاراتهم . لايعرفـون الحزن الا وصفاً ، ولا يجهلون من السرور طعماً ولا شكلا . هذه هى‌الحرية [1] !

برای تفصیل رك : الجديد فى‌الادب العربى و تاريخه ، حنا الفاخورى . مناهل الادب العربى ، ولی‌الدین یکن(۴) . الاعلام ، خيرالدين الزركلى .

۱ـ مناهل الادب العربي ، ص ۹۱ و ۹۲ .

فرح انطون

فرح انطون بـه سال ۱۲۹۱ ﻫ . در طـرابلس به دنیـا آمد[1] و زبانهای عربی وفرانسه را آموخت. و به‌مطالعهٔ ادبیات فرانسه پرداخت ترجمهٔ کتابهای گوناگون از فرانسه به عربی شاهد این مدعاست که وی با ادبیات فرانسه آشنایی کامل داشته است .

در آثارش آزادی و برابری وحقوق انسانی را تشریح می کند اما تنازع بقا و انتخاب طبیعی را نیـز انکار نمی‌نماید . آراء ابن رشد را در ازلیت ماده می‌پسندد و بـا رای غزالی در بـدایع دین و فلسفه توافق دارد زیرا سرچشمهٔ دین ازدل است اما فلسفه از عقل می‌تراود .

قصیده‌ای در نیویورك ساخته تحت عنوان « علی جبل » کـه در آن به آراء نیچه و تولستوی توجه داشته است .

فرح انطون درمذاهب ومکتبهای روسو ، ولتر، داروین، نیچه، مارکس ، تـولستوی ، ابـن رشد ، ابن طفیل ، غـزالی ، عمر خیام و دیگران اطلاعات وسیعی داشته ، از مصنفات آنان نقل کرده آراءشانرا خـلاصه نموده و تمام کـوشش خود را مصروف اصلاح و آزادی و خیر انسان کرده، اما مع‌الاسف در یك مکتب مخصوص ثابت‌نمانده و یك نظام فلسفی را تعقیب ننموده است .

فرح‌انطون در داستان نویسی ونمایشنامه‌نویسی شبیه‌نویسندگان

۱ـ الاعلام .

غربی و روسی است . زبـانش آنقدر ساده است کـه به زبان روزنامه مانده است .

فرح انطون مجلهٔ «الجامعة» را گاهی در اسکندریه و زمانی در آمریکا منتشر می‌کرد و تا آخر عمر به تصنیف و ترجمهٔ داستان و تمثیل پرداخت و بالاخره به سال ۱۳۴۰ هـ . در مصر درگذشت[۱].

از آثار او «ابن رشد و فلسفته» ، «تاریخ المسیح» و داستانهای «الوحش» و «اورشلیم الجدیدة» را می‌توان نام برد .

نمونه‌ای از نثر او :

خطبة لدى شلال نیاغرا

اتذکر ایها الشلال یوم کان شاطئاك مـرتعاً لاولئك الهنود المساکین قبل ان یصل الیك البیض و یغتصبوا ارضهم هـذه ظلماً و عدوانـاً ؟ لا ریب فی انك تذکره لانك کنت فیه معبودهم . فـأولئك البشر السذج المساکین الـذین کانـوا یصطادون التمساح من میاهك وهم عراة الابدان تکسو الریاش رؤوسهم و تحمل ایدیهم الفؤوس و الحراب و یعیشون بـالغزو والسطو فـی قفر یباب کانوا اسعد حالا و انعم بالا من هؤلاء البیض الوافدین علی شاطئیك من جمیع اقطار الـدنیا و قد ملاوهما بالمدن العامرة والمنازل الفاخرة والحدائق الـزاهرة والمرکبات الکهربائیة والسفن البخاریة و راحوا یتبخترون بینها تبختر الطاووس بثیاب جمیلة و شعور صقیلة . و صدقنی ایها الشیخ ان اولئك کانوا اسلم طبعاً وابعد عن الخبث من هؤلاء .

قد غیروا ارضك و مـن علیها ایها الشیخ ، و هم یظنون انهـم حسنوها و حسنوك ، و جملوها و جملوك . و ما جمالهم الا کجمال المرأة الدمیمة : زخرف خارجی و طلاء سطحی . حك هذا الطلاء قلیلا فتجد تحته جیفة منتنة . اظننی غیر

۱– اعلام .

مخطیء ولا مسی الیك ایها الشیخ اذا قلت لك انك كنت اجمل منك الیوم حین كان شاطئاك ملجأ للمتوحشین ومعتركاً للاسود والمنورة و مسبحاً للذئاب والتماسیح و مرقصاً للدببة والقردة. فقد كان جمالك یومئذ وحشیاً طبیعیاً یقشعر له جلدالتصور و یرتد عنه طرف الخیال مذعوراً . لقد كان جمالك یومئذ جمالا حقیقیاً ، اماالیوم فقد اسروك كما تؤسر الاسود فیالاقفاص و تجعل فرجة للناس ، فأصبح شاطئاك مرتعاً لذئاب ونمورة و دببة و قردة من جنس جدید لها طباع تلك و لكنها تمشی علی قائمتین لا علی اربع . ان روحاً مادیة هائلة هبت علی العالمین فضعضعت المبادیء و زعزعت الشرائع و سحقت الادیان والآداب و ساقت الناس بعصا الحاجة الحدیدیة الی مبادیء هائلة جعلتهم ذئاباً هائلة . فان الامم الآن تتعادی و تتسلح تأهباً لاقتتال افظع من اقتتال الذئاب . والشعوب یأكل فی داخلها كبیرها صغیرها و قویها ضعیفها كما تفعل اسماكك . فروكفار یملك من المال الف ملیون بینما ملایین من البشر یستعطون الخبز الآن و لا یجدون . و هو یستخدمهم باجور تافهة لزیادة ثروته الملطخة بدمائهم و عرفهم و هم یسكتون و یعملون لانهم مضطرون . والسلطة فی الأرض ضعفت وكادت تنحل . فان الناس اسقطوا العروش والملوك و لكنهم اقاموا مكانها ملوكاً لكل واحد منهم ملایین من الرؤوس ، فقویت بذلك سلطة المشعوذین والدجالین والجهلاء الناصحین الذین یتملقون الشعوب و یضلونهم كما كان اخصاء الملوك یتملقونهم و یضلونهم . والافراد یتخاصمون و یتعادون و یفترس بعضهم بعضاً بأیدیهم والسنتهم و اقلامهم تنازعاً علی الرزق والسیادة ، و قبح هذا الرزق و هذه السیادة اذا كان لا یبلغ الیهما الا بالرجوع الی وحشیة و همجیة اشد من الوحشیة والهمجیة الاولی . فاذا كان كل هذا هكذا ایها الشلال فأین الارتقاء الذی یزعمونه؟ و ما فائدتك فی استبدال ذئابك القدیمة بهذه الذئاب الجدیدة التی لها طباع تلك ؟ و ما هذه القبح الذی یدعونه جمالا ؟ من اجل هذا صرخ حكیم مشهور قائلا : یا وحوش البر و افاعی الغابات، خذینی الیك آكل من طعامك و اشرب من مائك ، فان صحبتك اهون علی الانسان من صحبة الانسان[1] .

برای تفصیل رك : مناهل الادب العربی ، فرح انطون (۲۹) . الاعلام ، خیرالدین الزركلی .

۱ــ مناهل الادب العربی ، ص ۴۴ــ۴۲ .

مصطفی لطفی المنفلوطی

سید مصطفی لطفی به سال ۱۲۸۹ ه . در منفلوط به دنیا آمد[۱]. بعد از حفظ قرآن علوم لسانی وادبیات را درالازهر فرا گرفت و اشعار زیادی حفظ کرد . و از محضر استادان بزرگی همچون شیخ‌محمد عبده و سعد پاشا زغلول فایده‌ها برد .

منفلوطی ادیب فطری و نابغهٔ انشا بود . نثر فنی در عصر او رنگی از ادب قاضی فاضل و اثری از فن ابن خلدون داشت . اما نمی‌توان گفت که سبك او بایکی از آن دو قالب ریزی شده است . بلکه اسلوب منفلوطی در عصر خویش مانند اسلوب ابن‌خلدون درعهد خود بدیع بوده و طبع توانای او اقتباس را نپذیرفته است .

منفلوطی نخستین کسی است که به داستان سرایی پرداخته و قصه‌های زیبا راکه آلام و عیوب جامعه مصری را توصیف می کرد بمیان آورده است .

آثار منفلوطی عبارتند از : « النظرات » در سه جلد که مجموعهٔ نوشته‌های او در روزنامهٔ « المؤید » است و «العبرات» که مجموعه‌ای از داستانهای منقول و موضوع است . و « مختارات » که برگزیده‌ای از اشعار و مقالات متقدمین و غیره می‌باشد .

نمونه‌ای از نثر او :

۱ــ الاعلام .

الغنى و الفقير

مررت ليلة امس برجل بائس ، فرايته واضعاً يده على بطنه كأنما يشكو المأ ، فرثيت لحاله ، و سألته ماله ، فشكا الى الم الجوع ، ففثأتـه عنه ببعض ما قدرت عليه . ثم تركته و ذهبت الى صديق لى من ارباب الثراء والنعمة فأدهشنى انى رأيته واضعاً يده الى بطنه ، و انه يشكو من الالم مايشكو ذلك البائس الفقير ، فسألته عما به ، فشكا الـى بطنه ، فقلت : يـا للعجب ! لو اعطى ذلك الغنى ذلك الفقير ما فضل عن حاجته عن الطعام ما شكا واحد منهما سقما ولا المأ . و لقد كان جديراً به ان يتناول من الطعام ما يشبع جوعته و يطفى . غلتـه ؛ و لكنه كان محباً لنفسه مغالياً بها فضم الى مائدته ما اختلسه من صحفة الفقير ، فعاقبه الله على قسوته بالبطنة ؛ حتى لايهنىء الظالـم ظلمه ، ولا يطيب لـه عيشه ، و هكذا يصدق المثل القائل . بطنة الغنى انتقام الجوع الفقير .

ما ضنت السماء بمائها ، ولا شحت الارض بنباتهـا ، و لكن حسد القوى الضعيف عليهما فزواهما عنه و احتجنهما دونه ، فأصبح فقيراً معدماً شاكياً متظلماً ، غرماؤه المياسير الاغنياء ، لا الارض والسماء .

ما اظلم الاقوياء من الانسان ، و ما اقسى قلوبهم ! ينام احدهم ملء جفنيه على فراشه الوثير ولا يقلقه فى مضجعه انه يسمع انين جاره ، و هـو يـرعد برداً وقرأ ، و يجلس امام مائدة حافلة بصنوف الطعام ، قديده و شوائه ، حاوه وحامضه ، ولا ينغص عليه شهواته علمه ان بين اقربائه و ذوى رحمه من تتوائب احشاؤه شوقاً الى فتات تلك المائدة ، و يسيل لعابه تلهفاً عن فضلاتها ، بل ان بينهم من لاتخالط الرحمة قلبه ، ولا يعقد الحياء لسانه ، فيظل يسرد على مسمع الفقير احاديث نعمته ، و ربما استعان به على عد ما تشتمل عليه خزائنه من الذهب ، وصناديقه من الجواهر ، و غرفه من الاثاث والرياش ، ليكسر قلبه و ينغص عليه عيشه ، و يبغض اليه حياته ؛ وكأنه يقول فى كل كلمة من كلماته و حركة من حركاته : « انا سعيد لانى غنى . و انت شقى لانك فقير » .

لا استطيع ان اتصور ان الانسان انسان حتى اراه محسنا ، لانـى لا اعتمد فضلا صحيحاً بيـن الانسان و الحيوان الا الاحسان . و انـى ارى الناس ثلاثـة :

رجل یحسن الی غیره لیتخذ احسانـه الیه سبیلا الـی الاحسان الی نفسه ، و هو المستبد الجبار الـذی لایفهم من الاحسان الا انـه یستعبد الانسان . و رجل یحسن الی نفسه ، ولا یحسن الی غیره ، و هذا الشره الذی لو علم ان الدم السائل یستحیل الی ذهب جامد لذبح فی سبیله الناس جمیعا ، و رجل لا یحسن الی نفسه ولا الی غیره ، و هذا البخیل الاحمق الذی یجیع بطنه لیشبع صندوقه .

اما الرابع الذی یحسن الی غیره و یحسن الی نفسه فلا اعلم لـه مکاناً ، ولا اجد الیه سبیلا . و احسب انـه هوالـذی کان یفتش عنه الفیلسوف الیونـانی دیوجین الکلبی حینما سئل ما یصنع بمصباحه و کان یدور به فی بیاض النهار فقال: « افتش عن انسان »[1].

مرگ منفلوطی به سال ۱۳۴۳ ه . اتفاق افتاده است[2].

برای تفصیل رك : الوسیط ، الشیخ احمد الاسکندری. تاریخ الادب العربی، احمد حسن الزیات . الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی ضیف . من اهل الادب العربی ، المنفلوطی (۳۱) . الاعلام ، خیرالدین الزرکلی .

محمد المویلحی

محمد المویلحی به سال ۱۲۷۵ ه . در قـاهره در یك خانوادهٔ دانش و ادب به دنیا آمد[3]. اصول دانش را پیش پدر فرا گرفت ، بعد به همراه پدرش به ایتالیا رفت ، اما جمال الدین افغانی او را به پاریس فرا خواند تا در انتشار « العروة الوثقی » با او یاری کند . این دعوت فرصتی پیش آورد تا او با زبان فرانسه و ادبا و نویسندگان فـرانسوی آشنا گردد . بعد از سه سال به قاهره برگشت و درتحریر روزنامه‌های

۱ـ زیات ، ص ۴۶۳و ۴۶۴ .

۲ـ الاعلام .

۳ـ الادب العربی المعاصر ، ص ۲۳۴ .

« الاهرام » و « المؤید » و « المقطم » شرکت نمود . آنگاه پدرش مجلهٔ « مصباح الشرق » را منتشر کرد او دراین کار به پدر یاری نمود و داستان « حدیث عیسی بن هشام » را در آن مجله نوشت که بعدها به صورت کتابی منتشر شد . در همین حال در روزنامهٔ « المقطم » نیز سلسله مقالاتی در شؤون سیاسی و اجتماعی منتشر می کرد ، و کتابی به نام « ادب النفس » تألیف نمود که حاوی رسائلی در اخلاق و شؤون زندگی است .

نمونه‌ای از نثر او در « حدیث عیسی بن هشام » :

« ولما وصلنا الی هذه المحکمة وجدنا ساحتها مزدحمة بالمرکبات ، تجرها الجیاد الصاهلات ، و بجانبها الراقصات من البغال والحمیر ، علیها سرج الفضة والحریر ، فحسبناها مراکب للعظماء و الامراء ، فی بعض مواکب الزینة والبهاء ، وسألنا لمن هذی الرکاب ؟ فقیل لنا انها لجماعة الکتاب ، فقلنا سبحان الملك الوهاب ، و من یرزق بغیر حساب . و نحونا نحو الباب ، فی تلك الرحاب ، فوجدنا علیه شبحاً حنت ظهره السنون ، فتخطته رسل المنون ، قد اجتمع علیه العمش والصمم ، و لج به الخرف والسقم . و علمنا انه حارس بیت القضاء ، من نوازل القضاء . ثم صعدنا فی السلم فوجدناه مزدحماً بأناس ، مختلفی الاشکال والاجناس ، یتسابون و یتشاتمون ، و یتلاکمون و یتلاطمون ، و یبرقون ویرعدون ، و یتهددون و یتوعدون ، و اکثرهم آخذ بعضهم بتلابیب بعض ، یتصادمون بالحیطان و یتساقطون علی الارض . و ما زلنا نزاحم علی الصعود . فی الدرج ، والعمائم تتساقط فوقنا و تتد احرج ، حتی من الله علینا بالفرج ، و یسر لنا المخرج ، فی وسط الجمع المتلاصق ، والمأزق المتضایق »[1].

مرگ محمد مویلحی به سال ۱۳۴۸ ﻫ . اتفاق افتاد[2].

برای تفصیل رك : الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی ضیف . الاعلام ، خیرالدین الزرکلی .

۱ـ الادب العربی المعاصر ، ص ۲۴۰ .

۲ـ الاعلام .

جبران خلیل جبران

جبران خلیل به سال ۱۳۰۶ ه. درلبنان به‌دنیا آمد[۱]. در دوازده سالگی مادرش او را به امریکا برد، پس از دو سال به وطن برگشت و بتحصیل علوم پرداخت و به‌سال ۱۳۲۱ ه. دوباره به‌امریکا وازآنجا به فرانسه رفت و به دانشکدهٔ هنرهـای زیبا وارد شد و نقاشی را پیش نقاش شهید «رودن» تمرین کـرد. بعد بـه امریکا رفت و به نقـاشی و نویسندگی پـرداخت و آثار خود را به زبـانهای عربـی و انگلیسی منتشر نمود.

جبران خلیل یکی ازپیشروان اندیشهٔ نو در شرق، و نویسنده‌ای است که همواره در آثارش به اوضاع شرق حمله کرده، و تقلیدهـای شرق را مورد انتقاد قرار داده و مردم را به آزادی و مساوات دعوت نموده است[۲].

ازآثار او به‌عربی: «الاجنحة المتکسرة»، «عرائس المروج»، «النبی»، «الارواح التمرده»، «المواکب»، «البدایع والطرائف» و «العواصف» را می‌توان نام برد.

آثار او به زبان انگلیسی عبارتند از: «المجنون»، «السابق» و «آلهة الارض».

نمونه‌ای از نثر او:

۱ــ الاعلام.

۲ــ الجدید، ج ۳، ص ۲۶۷.

بين الكوخ والقصر

جاء المساء و اشعت الانوار الكهربائية في صرح الغني ، فوقف الخدام على الابواب بملابس مخملية وعلى صدورهم الازرار اللامعة ينتظرون مجيء المدعوين.

صدحت الموسيقى بانغامها المطربة و تقاطر الاشراف والشريفات تجرهم الخيول المطهمة نحو ذلك القصر ، فدخلوا يرفلون بالملابس المزركشة ويجرون اذيال العزة والفخر .

قام الرجال و دعوا النساء للرقص فوقفن و اخترن الاعزاء و اصبحت تلك المقصورة روضة تمر بها نسيمات الموسيقى فتتمايل ازاهرها نيهاً و اعجاباً .

انتصف الليل فبسطت مائدة عليها كل ما عز من الفاكهة و طاب من الالوان و دارت الكؤوس على الجميع فلعبت بنت الكرمة في عقولهم حتى العبتهم .

جاء الصباح و فرق شمل اولئك الاشراف الاغنياء بعد ان اضناهم السهر و سرقت عاقلتهم الخمرة و اتبعهم الرقص و اذبلهم القصف و ذهب كل الى فراشه الناعم .

بعد ان غابت الشمس وقف رجل يرتدى اثواب الشغل امام باب كوخ حقير و قرع ففتح له و دخل وحيا مبتسماً ثم جلس بين صبية يصطلون بقرب النار . و بعد ردهة هيأت زوجته العشاء فجلسوا جميعاً حول مائدة خشبية يلتهمون الطعام ، ثم قاموا و جلسوا بقرب مسرجة ترسل سهام اشعتها الصفراء الضعيفة الى كبد الظلمة .

و بعد مرور الهزيع الاول من الليل قاموا بسكينة كلية و استسلموا لملك الرقاد .

جاء الفجر فهب ذلك الفقير من نومه و اكل مع صغاره و زوجته قليلا من الخبز والحليب ثم قبلهم و حمل على كتفه معولا ضخماً و ذهب الى الحقل ليسقيه من عرق جبينه و يستثمر و يطعم قواه اولئك الاغنياء الاقوياء الذين صرفوا ليلة امس بالقصف والخلاعة .

طلعت الشمس من وراء الجبل و ثقلت و طأة الحر على رأس ذلك الحارث و اولئك الاغنياء ما برحوا خاضعين لسنة الكرى الثقيل في صروحهم الشاهقة .

هذه مأساة الانسان المستتبة على مسرح الدهر و قد كثر المتفرجون المستحسنون و قل من تأمل و عقل[1].

۱ـ مناهل الادب العربي (۱) ، ص ۴۲ و ۴۳ .

مرگ جبران خلیل جبران به سال ۱۳۴۹ هـ . اتفاق افتاد[۱].

برای تفصیل رك : مناهل الادب العربی، جبران خلیل جبران(۱) . الجدید فی الادب العربی و تاریخه ، حنا الفاخوری . الاعلام ، خیرالدین الزرکلی .

مصطفی صادق الرافعی

مصطفی صادق الرافعی به سال ۱۲۹۷ هـ . در مصر به دنیا آمد[۲]. بعد از حفظ قرآن به مطالعهٔ کتابهای مختلف ادبی پرداخت . از سنین جوانی به نظم شعر آغاز کرد ، در اوایل قرن بیستم جزء اول دیوان اشعار خود را منتشر ساخت . اما بعد به نثر روی آورد و به سال ۱۳۳۰ هـ. نخستین جلد کتاب (تاریخ آداب العرب) را منتشر کرد .

الرافعی ادیبی است که با فکر عمیق و عبارات دقیقش ممتاز می‌باشد و در نثر از شیوهٔ قرآن کریم متأثر شده است . و نقادی است که همهٔ شاعران و نویسندگان متجدد را با زبانی تلخ نقد کرده است[۳].

آثار دیگر الرافعی « حدیث القمر » ، « المساکین » ، «رسائل الاحزان» ، « السحاب الاحمر » و « اوراق الورد » ، « تحت رایة القرآن او المعرکة بین القدیم والجدید » ر «علی السفود» و نیز سلسله مقالاتش که به نام « وحی القلم » در سی جزء انتشار یافته است .

نمونه‌ای از « وحی القلم » :

۱ـ الاعلام .

۲ـ »

۳ـ الادب العربی المعاصر ، ص ۲۴۴ .

« لا وجود للمقالةالبيانية الا فيالمعاني التي اشتملت عليها، يقيمهاالكاتب على حدود ، و يديرها على طريقة، مصيبا بألفاظه مواقع الشعور ، منيرا بها مكامن الخيال ، آخـذا بوزن ، تـاركا بوزن ، لتأخذ النفس كما يشاء و تتـرك . و نقل حقائق الدنيا نقلا صحيحا الى الكتابة او الشعر هو انتزاعها منالحياة فياسلوب، و اظهارها للحياة في اسلوب آخر يكون اوفي و ادق و اجمل ، لـوضعه كل شيء في خاص معناه ، وكشفه حقائق الدنيا كشفة تحت ظاهرهـا الملتبس . و تلك هي الصناعة الفنية الكاملة ، تستدرك النقص فتتمه ، و تتاولالسر فتعلنه ، و تلمس المقيد فتطلقه ، و تأخذ المطلق فتحده ، و تكشف الجمال فتظهره ، و ترفع الحياة درجة فيالمعنى ، و تجعل الكلام كأنه وجد لنفسه عقلا يعيش به . فالكاتبالحق لايكتب ليكتب ، و لكنه اداة في يدالقوة المصورة لهذا الوجود، تصور بهشيئا مناعمالها فنا منالتصوير . الحكمة الغـامضه تريده على التفسيـر ، تفسير الحقيقة ، والخطأ الظاهر يريده علىالتبيين ، تبيين الصواب ، والفوضى المائجة تسألهالاقرار، اقرار التناسب ، و ما وراء الحياة يتخذ من فكره صلة بـالحياة ، والدنيا كلها تنتقل فيه مرحلة نفـسية لتعلوا به او تنزل . و من ذلك لا يخلق الملهم ابدا الا و فيه اعصابه الكهربائية ، ولهفيقلبه الرقيق مواضع مهيأةللاحتراق، تنفذ اليها الاشعةالروحانية، و تتساقط منها بالمعاني. و اذا اختير الكاتب لرسالة ما شعر بقوة تفرض نفسهاعليه، منها سناد رأيه ، و منها اقامة برهانه ، و منها جمال ما يـأتي بـه ، فيكون انسانا لاعماله و اعمالها جميعا ، له بنفسه وجود ، ولـه بها وجود آخر ، و من ثم يصبح عالماً بعناصره للخير اوالشر كما يوجه ، و يلقى فيه مثل السرالذى يلقى فيالشجرة لاخراج ثمرها بعمل طبيعي يرى سهلا كل السهل حين يتم ، و لكنه صعب ایصعب حين يبدأ . هذه القوة هي التي تجعل اللفظة المفردة في ذهنه معنى تاماً ، و تحول الجملة الصغيرة الى قصة، و تنتهي باللمحة السريعة الى كشف عن حقيقة . و لهذا ستبقى كل حقيقة من الحقائقالكبرىكالايمان والجمال والحب والخير والحق ستبقى محتاجة في كل عصر الى كتابة جديدة من اذهان جديدة »[1] .

مرگ الرافعی به سال ۱۳۵۶ ه . اتفاق افتاده است[2].

۱ـ الادب العربی المعاصر ، ص ۲۴۵ و ۲۴۶ .

۲ـ الاعلام .

برای تفصیل رك : الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی ضیف . تاریخ آداب العرب ، مصطفی صادق الرافعی . الاعلام ، خیرالدین الزرکلی .

امین الریحانی

امین الریحانی به سال ۱۲۹۳ ه . در لبنان به دنیا آمد[۱]. پس از تحصیلات مقدماتی بهمراه‌خانواده به‌امریکا رفت ودرآنجا زبان انگلیسی را فرا گرفت و به‌مطالعات گونا گون ادبیات انگلیسی‌پرداخت‌مخصوصاً به نمایشنامه‌های شکسپیر علاقه پیدا کرد . پس ازمدتی به وطنش لبنان برگشت‌ورباعیات معری را به‌انگلیسی‌ترجمه‌کرد وبه‌تألیف ونویسندگی پرداخت و ریحانیات را در دو جلد منتشر نمود. آنگاه به جزیرةالعرب مسافرت کرد که حاصل این مسافرت دو کتاب نفیس « ملوك العرب » و « تاریخ نجد الحدیث » است و پس از دیدار از عراق نیز کتاب «قلب العراق» را تألیف نمود . بعد سیری در وطن خود لبنان کرد و کتاب « قلب لبنان » را نوشت . در این کتاب طبیعت و آثار لبنان و عبادات و عقاید مردم لبنان را بطور دقیق شرح و وصف کرده ، اما مع‌الاسف اجلش بر اتمام این کتاب امان نداد .

الریحانی‌دارای‌سبکی‌جذاب ، مخصوصاً دروصف وتصویراست به زیبایی طبیعت و زن احساسی عمیق داشت. عاشق آزادی وپیشرفت بود . و دربرابرآنچه مشاهده می کرد و می‌شنید سریع التأثر و خلاصه یکی از نوابغ لبنان بود[۲].

۱ـ الاعلام .

۲ـ مناهل الادب العربی ، ص ۶ .

نمونه‌ای از نثر او :

ضحية اصحاب المعادن

بيت حقير صغير ، بارد قاتم ، لا نور فيه ، غير نـور شمعة ضئيل ، و ما يدخله من نور الكهرباء في الشارع ، و كانون فارغ يصفر فيـه الهواء الآتي في المدخنة ، من السطح ؛ و امـرأة فقيرة تنظر رجوع زوجهـا مـن العمل ؛ و طفل مريض يئن من الالم و يرتعش من البرد . و نحن الآن في اقسى شتاء رآه الزمان!

اسواق المدينة مغطاة بالثلج ، والارصفة مغشاة بصفحات رقيقة من الجليد ، و مياه الانهر مجلدة ، و انابيب الماء والغاز متفجرة ، والنور منقطع عن البيوت و المساكن ، والمعدنون مضربون عن العمل ، و اصحاب المعادن لا يبيعون من الفحم الا القليل ، و شركات الاحتكار ترفع الاسعار اضعافاً ، وتقفل مخازنها في وجه الامة! و هذا اشد البلاء على الانسان !

امراة فقيرة ترتعش من البرد بالقرب من سرير طفلها المريض ، وقد بعثت ابنها الى المخزن بآخر فلس معها ليبتاع رطلا من الفحم ، حباً بهذا الطفل الذي يموت برداً ! فعاد الولد سريعاً ورمى السطل الفارغ ، الى الارض ، لاعناً شركات الفحم الاحتكارية ، و نافخاً في يديه المرتجفتين ليدفئهما: « لا فحم للبيع ، يااماه، لا فحم للبيع البتة . » و تقدم نحو الموقد البارد و صفعه بيده ، او لبطه برجله ، قائلا : « نعم ما كنت عليه امس ، و بئس مـا انت عليه اليوم ! كنا فـي الامس نحصل على رطل من الفحم ، يا اماه ، ولو بنصف مياومتي، و اما اليوم فعلى الفحم السلام ! و اصحاب المخازن لا يكلفون انفسهم الكلام على الاقل ؛ فترينهم جالسين على كراسيهم ينعسون ، او يدختون رافعين ارجلهم فـوق مكاتبهم ، غير مكتـرثين للنساء و الاولاد والرجال الواقفين تحت الثلج ، و في القر والزمهرير ، والسطول الفارغة بأيديهم . و عوضاً من ان يكلموهم بـالاحسان ، يعلقون رقعـة على الباب مطبوعاً عليها بأحرف كبيرة : « لا فحم اليوم للبيع . » اود والله لو وضعت اناملي هذه حول عنق احدهم ! » - لابأس يا بني ، فالحالة هذه لا تدوم .

و عند ذلك دخل الرجل بيته عائداً من العمل . فنفض عن قبعته وثيابه الثلج،

و جلس على كرسي بالقرب من نور الشمعة ، و اخرج من جيبه جريدة المساء و تصفحها، دون ان يكلم زوجته او ان يتفقد طفله، تصفحها غائصاً في اخبار المعدنين و اصحاب المعادن. ثم خاطب زوجته قائلا : « اليك هذا الخبر، قد اصر المعدنون على مطالبهم . و اتحد اصحاب المعادن المتمولون اتحاداً يمكنهم من امساك الفحم عن الامة هذا الشتاء برمته . و ما هذا ؟ اسمعي — و هو لم يزل يقلب صفحات الجريدة — قد ارتفعت اسعار الفحم ستة اضعاف . » ورمى ، اذ ذاك ، بالجريدة الى الارض قائلا بصوت منخفض بطيء : « وقد اقفل المعمل ابوابه الى اجل غير مسمى ، لقلة الفحم و ارتفاع اسعاره . فيجب علي ان ابكر غداً لابحث عن عمل جديد ، فما قولك ؟ لا بأس ، لا بأس ، يا حبيبتي ، الصبر جميل . » .

وضمها الى صدره ، و تقدم نحو سرير الطفل المريض . و بعد ان تفقده و قبله ، عاد فجلس الى جانب المائدة مع زوجته و ابنه ، فأكلوا قليلا ، وهم تارة يفركون ايديهم ، و طوراً يخبطون بأرجلهم الارض مرتعشين مرتجفين . والطفل يئن من الالم والبرد . و في اثناء ذلك ، كان الثلج يتراكم على اسكفة الشباك ، والزجاج المغشى بالصقيع يقرقع من شدة الرياح ، والعواصف في الخارج تنفخ في الثلج ، على الارض، فتنثره في الفضاء، والهواء ينفخ في المدخنة، على السطح، فيصفر في القاعة من الكانون الفارغ البارد. فوا اسفاه ا عوضاً من ان يخرج الدخان من المداخن ، في مثل هذا الوقت ، يخرج منها صدى صريخ الاولاد ، و تأوهات النساء و لعنات الرجال ؛ و يسقط فيها هواء الشتاء البارد ، ليملا البيوت و يقتل الاطفال !

قلت : ليقتل الاطفال ، و ليس في القول شيء من الغلو . فاسمع : قد اشتد انين الطفل في سريره ، فأسرعت الام اليه وجست نبضه ، وعضت على شفتها ، و نادت زوجها و ولدها . ثم دثرته سريعاً بالصوف و وضعته في حجرها ، وطفقت تقبله . الطفل بارد كالثلج و جامد كحديد سريره . لا الصوف ولا حرارة قبلات امه تعيد اليه الحياة .

نعم ، قدمات الطفل من الزمهرير . مات لان الكانون بارد. مات لان سطل الفحم فارغ . مات لان قلوب اصحاب المعادن والتجار خالية من الرحمة والحنان.

نعم ، ان الحرية تساعد في هذه البلاد اعداءها على بنيها . نعم ، ان

الجمهورية الآن تساعد المتمول ليظلم بماله، كما كانت الملكية تساعد المتوظف ليظلم بنفوذه. و قد قال احد الفرنسيس الحكماء ما معناه : « قد تسقط الملكيات من فقر شعبها، وقد تسقط الجمهوريات من غنى افرادها. » و لا تظن انك راتع، في هذه البلاد، بظل الحرية والاستقلال، و انك عائش، تحت سماء العدل والمساواة، لا، فهذه كلها اليوم اسم بلا مسمى، هذه امور لا تشعر بعدم وجودها، الا متى طلبتها مضطراً. اطلبها اذاً، و انا الكفيل بأنك لا تجدها. فأسرج سريعاً، والجم، ان الشتاء كالح، والليل دامس، والطريق وعرة، والمسافة بعيدة :

والدهر بالناس قلب، ان دان يوماً لشخص،
ففي غد يتغلب[1]

مرگ امین الریحانی به سال ۱۳۵۹ ه. اتفاق افتاد[2].

برای تفصیل رك : مناهل الادب العربی، امین الریحانی (۵). الجدید فی‌الادب العربی و تاریخه، حناالفاخوری. الاعلام، خیرالدین الزرکلی. الادب المهجر، عیسی الناعوری.

الامیر شکیب ارسلان

امیر شکیب ارسلان به سال ۱۲۸۶ ه. در بیروت به دنیا آمد[3] در دورهٔ تحصیل همواره اعجاب استادان را بر می‌انگیخت.

در هیجده سالگی به سال ۱۳۰۵ مجموعهٔ شعر دوران کودکی را به نام «الباکورة» منتشر کرد. ضمناً از محضر شیخ محمد عبده که در آن موقع در بیروت بود بهره‌ها برد. بعد مسافرتهای زیادی به کشورهای مختلف : ترکیه و فرانسه و انگلستان و غیره کرد و تجربه‌ها اندوخت و در سال ۱۳۴۸ ه. بیت الله الحرام را حج کرد. زیارت خانهٔ خدا او

۱ــ مناهل الادب العربی (۵)، ص ۱۴–۱۲.
۲ــ الاعلام.
۳ــ مناهل الادب العربی (۵)، ص ۳.

را به تحریر سفرنامهٔ « الارتسامات اللطاف فی خاطرالحاج الی اقدس مطاف » در لوزان آماده کرد که به سال ۱۳۵۰ ه . منتشر نمود .

امیر شکیب از اقطاب سیاست عربی و اسلامی است همواره با کردار خود و آثار گرانبهایش دراین راه کوشیده و هرچه از اصلاحات دینی و اجتماعی از استادش عبده و دوستش رشید رضا صاحب المنار آموخته بود همه را در کتابها و نوشته‌هایش به مردم رسانیده است .

امیر شکیب در تاریخ و سیاست و اجتماع آثار زیادی دارد که بعضی چاپ شده و پاره‌ای بصورت خطی مانده است مشهورترین آثارش عبارتند از :

احسن‌المساعی‌فی‌تاریخ الامام‌اوزاعی . لماذا تأخرون‌المسلمون. غزوات العرب . شوقی او صداقة اربعین‌سنة. السید رشید رضا او اخاء اربعین سنة . حاضر العالم الاسلامی (ترجمه) . بعلاوه دیوان شعری دارد که به سال ۱۹۳۵ م . منتشر شده است[۱].

نمونه‌ای از نثر او :

مناقب السید رشید رضا

لم یکن السید رشید استاذی بالمعنی‌المفهوم من هذه اللفظة لانی لم اقرأ علیه شیئاً من العلوم ولا کان من الفرق بیننا فی السن اکثر من بضع سنوات ، ففی سنة ۱۹۱۱ عندما مررت بمصر قاصداً الجهاد طرابلس الغرب جری بیننا حدیث العمر ، وکنت انا انتهیت من سن الاربعین ، فقلت له : انت اکبر منی بقلیل . لعل الفرق بیننا سنة . فقال : وکم عمرك الآن ؟ قلت : اکملت الاربعین . فقال : بینی و بینك خمس سنوات بالاقل .

و انما کنت اعده استاذاً لی بما استفید من کتبه و رسائله و بما استفتیه

۱– مناهل الادب العربی (۲۸) ، ص ۸ .

دائماً فی مشکلاتی من کل نـوع ، فما استوریت زنده فی فن الا اقبسنی و ازال حیرتی ، و ما وردت حوضه المشفوه فی حادث الا روانی و نقع غلتی .

و لقد روی الاخ الوفی الکاتب البارع السید محمد علی الطاهر صاحب « الشوری » انه رآنی فـی بورسعید عندمـا تـلاقیت مع السیـد رشید عانقته و عانقنی و جرت دموع الاثنین ثم اهویت علی یدء فقبلتها .

نعم قبلت ید العلم والفضل و قبلت الید التی طالما ناضلت عن الاسلام و تناولت قلماً من نـوادر الاقلام التی کشفت الکرب عن وجوه المسلمین ، و ان من اعظم حسرات قلبـی ان اکون بعیـداً عن مصر و ان احـرم تقبیل تلك الید قبلة الوداع الاخیرة .

عندما دعتنی لجنة المؤتمر الاسلامی برقیاً للسفر الی الحجاز بمهمة الصلح بین الامامین و ودعت العیال قالت لی ام البنین و انـا علی ثنیة الوداع : ستکون لك فرصة هذه المرة ان تـری الشیخ رشید . لـم تذکر سواه من اصحابی لانها کانت تعلم انه اعز علی من الجمیع .

ولم اکن انا اعتقد ان الحکومة المصریة تبلغ من التضییق علی فی اثناء مروری من الاسکندریة الی السویس المبلغ الذی رایته و دهشت له کما تحیر له جمیع الناس ، فکنت و انا راکب الطیارة من برندیزی الـی الاسکندریة طائـراً فرحاً بتصوری قرب لقاء الاخوان ولا سیما الشیخ رشید . فلما وصلت الاسکندریة و وجدت عند نزولی من الطیارة ذلك الماجور الانکلیزی مـاثلا یقول لی انه مأمور بمرافقتی الی السویس ، و حوله الجنود والضباط ، علمت ان الاذن لی فی التعریج علی القاهرة غیر مأمول . و لما جاء الدکتور سعید طلیع یسلم علی ، فحال الماجور الانکلیزی بینی و بینه حیلولة لا تدل علی شیء من الکیاسة ، علمت ما هو امر من عدم المرور علی القاهرة ، و هو انی لن اقدر ان اجالس اصحابی ، و انی سأحرم التحدث الی الاستاذ . و لما رکبنا القطار رکب معنا الاخ محمد علی الطاهر ، و لکنه برغم الصراع الذی وقع بینه و بین قـائد الالف البریطانـی المذکور لم یتمکن من محادثتی . و فی اثناء الطریق صعد الاستاذ المرحوم و تقدم حتی حاذی العربة التی کنت فیها . و کنت انـا اتحاشی مصافحـة ای انسان خشیة ان یتجرا البینباشی الانکلیزی علی بابداء ملاحظة بعد ان رایت ما رایت فیسرع بـی التأثر

الی ان اواجهه بما یکره . و لکنی لما بصرت بالاستاذ امام‌الباب اقامتنی من‌مکانی قوة فجائیة لم استطع ان اغالبها ، و ذهبت و صحافت السیـد و قلت للبینباشی : لا بد لی من مصافحة هذا الاستاذ الـذی هو عالم العالـم الاسلامی . فسکت و ابلس . و لکن لم یقع بینی و بین الاخ الفقید ای حدیث ، و لا قدر ان یقول لی الاهذه الجملة : « لاعجب . » و بقی املی معلقاً بالاتصال معه فی‌السویس، فخاب هذا الامل ایضاً ، لانهم حالوا بیننا و بینه هناك. و حالوا ایضاً بینی و بین زملائی فی و فد الصلح : الحاج امین الحسینی ، و محمد علی باشا علوبة ، و هاشم بك الاتاسی ، بحجة ان الکلام معی ممنوع علی اطلاقه ما دمت فی ارض مصر. و لذلك بقی الحجز علینا الی ان صرنا علی متن الباخرة .

اما فی رحلتی الاولی الی الحجاز فقد کانت الوطأة اخف ، و قـد کانوا اکتفوا بوضع الارصاد من حولنا بـدون منع الاتصال والاختلاط مع الاصحاب ، فجلسنا فی بورسعید نتحدث و بللنا مـن صدی الشوق مـا لا ازال اتنعم بمجرد ذکراه . و لما اراد السید الانصراف فیمن انصرفوا قلت لـه : لا . ارجو ان ننعم بالملازمة من البحر الابیض الی البحر الاحمر . فلم یفترق عنی‌من بورسعید الی السویس ، و هناك ذهب بنفسه و اشتری لی‌الاحرام حتی یکون حاضراً عند محاذاتنا لرابغ حیث یحرم الحجاج الواردون من الشمال، و ناولنی رسالة له فی مناسك الحج حتی اعمل بها ، لانه کان ، رحمه الله ، یعلم انی فـی‌الامور الشرعیة لا اقلد غیره . و قد کتب مـرة عنی فـی « المنار » : « انه لا یلذ لـه شیء مثل الصلاة بامامتنا » و هذا والله صحیح[1].

مرگ الامیر شکیب ارسلان به‌سال ۱۳۶۶ هـ . اتفاق افتاده است[2].

برای تفصیل رك : مناهل الادب العربی ، الامیر شکیب ارسلان (۲۸) .

ابراهیم المازنی

ابراهیم عبدالقادر المازنی به سال ۱۳۰۸ هـ . در قـاهره به دنیا

۱ــ مناهل الادب العربی (۲۸) ، ص ۱۲۷-۱۲۴ .

۲ــ « « « ، ص ۳ .

آمد[1]. پس از تحصیل مقدمات علوم از مدرسهٔ معلمین فارغ‌التحصیل شد و به‌تدریس وتعلیم پرداخت. زبان انگلیسی را خیلی‌خوب آموخت و آثار شکسپیر و بایرون و دیکنز و والتر اسکات را مطالعه نمود. این مطالعات ادبیات شرقی و غربی ، جهان تازه‌ای از فکر واندیشه برایش معلوم کرد ، که آثار آنرا در مقاله‌هایش می‌بینیم .

مازنی از جمله شعرا و نویسندگانی است که درایجاد ادب جدید مصر سهم بسزایی دارند . سبك خاص او درنویسندگی، وی را ممتاز می کند[2].

از آثار او : مجموعهٔ مقالاتش تحت عنوان « حصادالهشیم » و « قبض الریح » و مجموعهٔ داستانهای کوتاه به نام «الطریق» و «ابراهیم الکاتب» و «عود الی بدء» را می‌توان نام برد .

نمونه‌ای از نثر او :

« شوشو فتاة یقول لك جسمها انها ناهزت التاسعة عشرة، و یشهدحدیثها وحرکاتها انها لم تجاوز السابعة عشرة ، و هی ذات قامة معتدلة و جسم غض و وجه صبیح متألق ، ترتاح العین الی النظر الی معارفه جملة ، و تشغل بوقعها مجتمعة عن التعلق بواحد منها علی الخصوص . و قد قضت الشطر الاول من‌عمرها فی عزلة ، فلما اتیح لها فیها ان تخالط الرجال الا ان یکونوا من ذوی قرابتها الادنین ، فلم تألف اذنها عبارات الاعجاب بحسنها ، و بقیت نفسها مرسلة علی سجیتها ، و خلا کل ما فیها و لها من ذلك التعمل الذی یدرب الفتاة علیه تنبه الشعور بنفسها و توقعها من الجلیس ان تأخذها عینه من فرعها الی قدمها و ان تحس محاسنها و تنقدها . و قد انفردت عیناها بمزیة هی ان من یراهما لا یحتاج ان یعدوهما او ینقل لحظه الی سواهما ، ففیهما یجتلی نفسها و روحها و طبیعتها و

۱ــ الاعلام .

۲ــ الادب العربی المعاصر ، ص ۲۶۱ .

جمالها مرکزاً، و هما سوداوان غیرانه سواد فیه من العمق اکثر مما فیه من الاستماع، تحدق فیه تحدیقك فی بشر ، ولا یرنو الیه کما ترنو الی رسم »[1].

مرگ ابراهیم المازنی به سال ۱۳۶۸ ه . اتفاق افتاد[2].

برای تفصیل رك : الجدید فی‌الادب العربی و تاریخه ، حنا الفاخوری ، الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی ضیف . الاعلام ، خیرالدین الزرکلی .

محمد حسین هیکل

محمد حسین هیکل به سال ۱۳۰۶ ه . در مصر به دنیا آمد[3]. و به سال ۱۳۲۷ ه . از مدرسهٔ حقوق فارغ التحصیل شد . از دوران تحصیل علاقه‌ای به ادبیات پیدا کرد و به مطالعهٔ کتابهای عربی قدیم روی آورد . پس از اتمام مدرسهٔ حقوق برای ادامهٔ تحصیل به فرانسه رفت و در اقتصاد سیاسی به درجهٔ دکتری نایل آمد .

درپاریس داستان « زینب » را نوشت که درآن زندگی روستایی برزگران را به صورتی مجسم کرده که در مصر قبل از او احدی چنین توصیفی قشنگ نکرده بود .

پس از بازگشت به مصر به‌کار سیاست پرداخت و رئیس‌حزب « الاحرار الدستوریین » شد[4].

هیکل از بزرگترین نویسندگان سیاسی مصر بوده و ازنخستین کسانی است که به تحریر داستان بلند (رمان) دست یازیده و رمان

۱ـ الادب العربی المعاصر ، ص ۲۶۷ و ۲۶۸ .
۲ـ الاعلام .
۳ـ الادب العربی المعاصر ، ص ۲۷۰ .
۴ـ « « « ، ص ۲۷۱ .

عشقی « زینب » را نوشته است .

مقاله‌های او در روزنامه‌های مختلف چاپ می‌شد و علاوه برمقاله‌ها تألیفات دیگری نیز دارد که اهم آنها عبارتند از : « حیاة محمد » ، « فی منزل الوحی » ، « ثورة الأدب » ، « عشرة ایام فی السودان » و « هکذا خلقت » .

نمونه‌ای از نثر او در « زینب » :

« انساب المسکین بین المزارع ینهبها نهباً ، حتی جاء الی شط الترعة ، و هناك اخذ مقعده فی ظل توتة (شجرة) کبیرة ، و جلس کان بـه مساً من الجن یسائل نفسه : هل فی المستطاع اخراج تلك الفتاة من بین هؤلاء المحیطین بها ، لیجلس الیها جنباً لجنب ، و لتحدثه و لیضمها الیـه ، و لتکون ملکه ؟ . و مکث بقیة النهار فی حساباته هذه ، ثم قضی کل لیلته لا ینام الا غراراً ، و ما کادت تهتك ید الصبح ستار اللیل حتی نبأ به مضجعه ، و صاحبه القلق ، فانحدر الی الجامع ، و ما عهده به فی تلك الساعة التی عرفها ساعـة هجود و عمود . و انساب وسط ظلمات یتسلل فیها النور کما یتسلل الامل الی قلب الیائس . والسماء لم تمیز بعد، قد بهت علیها حجاب اللیل الهزیم والنجوم تتقلص واحدة بعد الاخری، والسکوت الاخرس یخیم علی الوجود فلا تسمع هسیساً ، الا ان یقطعه من حین لآخر صوت الدیکة تتجاوب من جوانب القریة ، ثم اذان المؤذن بالفجر یشق عباب الجو الی السماوات . و لما صلی حامد رکعتیه مع الجماعـة خرج الی جهة المزارع التی لا تزال خالیة من کل حی . و هواء تلك الساعة خالطته الرطوبة یزید فی نشاطه ، و کل شیء یخرج قلیلا قلیلا من دثـار الخفـاء . والافق یتجلی عنـد مرمی النظر ، فتنکشف امام العین المزروعات بعد ان اخـذت نصیبها من الطل . ثـم احمرت السماء فـی المشرق ، و طلعت الشمس تلامس الارض و تحیی الموجودات تحیة الصباح ، ثم تعلو و ترتفع، وینقلب لون القرص الاحمر الهادیء الباسم فی مطلعه ، و یرسل بأشعته فتتلالا تحتها قطع الطل علی اوراق الشجیرات والحشائش النابتة علی المروی ، فتطوق المزرعة الهائلة بقلادة تزینها. و حامد بین هاته الموجودات یمشی مفکراً یطرق احیاناً ، و یتطلع الی مـا حولـه اخری . ثم ابتدأ الفلاحون

یقدون الی عملهم فرادی ،کل ییمم نحو مــزرعته الصغیرة التــی یملک ورثها عن ابیه عن جــده ، او جاد بها الحظ و اعطته ایــاها المصادفة التی لا ینتظر، و معه بقرته او جاموسته ، او هو قد اکتفی بفأسه ، فاذا مربحامد القی علیه تحیةالصباح، ثم استمر فی سیره مندهشاً ، ما شأن هذا الانسان هنا فی تلک الساعة من النهار . و حامد یفکر کیف یتسنی له ان یکون الی جانب عزیزة و لیس علیهما من رقیب، او ان یبثها ما فــی نفسه لیسمع منها انها تحبه . یریــد ان یسمع تلک الکلمة من فمها ، فهل لذلک من سبیل ؟ و استولی ذلک علی کل جوارحه ، و ملک کل عواطفه، حی لجعله ینظر لاهله المحیطین بها نظرة الغضاضة . و مــا کان لیقــدر علی اطلاع غیره علی حبه ، و هو یعلم ما تکنه النفس المصریــة لذلک الاحساس من الضحک منه و الاستهزاء به . تلک النفس القاسیة التی تنظر لکل جمال فی الوجود اوالاحساس به نظرة ساخر لانها لا تفهم منه شیئــاً ، و تحسب ان حیــاة الجد هی التی یقضیها صاحبها بین العمل والتسبیح ، وکأن الوجود لم یك الاطاحونا نقطع فیه اعمارنا لاهثین لغوباً و نصباً ، مغمضین اعیننا عن کل حسن، واجبنا ان نرضی بحظنا ، ونقنع بما یقدم لنا بعدکل علفة من العلف ، و الا کان جزاؤنا ما یصیبنا من سخط الناس علینا و انهیالهم بما لا یقل عن سیاط السائق ایلاماً و وخزاً، او کأن النفس الانسانیة من الخسة والمیل الی الشر بحیث یجب الوقوف امام کل ارادتها و معارضتها فی اغراضها و تقییدها بما قیدتنا به العادات العتیقة البالیة[1]» .

مرگ محمد حسین هیکل به سال ۱۳۷۷ ه . اتفاق افتاد[2].

برای تفصیل رك : الجدید فی الادب العربی و تاریخه ، حنا الفاخوری . الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی ضیف .

احمد لطفی السید

احمد لطفی به سال ۱۲۸۹ ه . بـه دنیا آمد[3]. پس از تحصیلات

۱ــ الادب العربی المعاصر ، ص ۲۷۷ــ۲۷۵ .

۲ــ الجدید ، ج ۲ ، ص ۱۷۶ .

۳ــ الادب العربی المعاصر ، ص ۲۵۱ .

مقدماتی به مطالعهٔ کتب لغت و ادب روی آورد . بعد به مدرسهٔ حقوق رفت آنگاه به همراه عده‌ای از رفقا بـه انتشار مجلهٔ « التشریع » اقدام نمود . بعد به استانبول رفت و در آنجا بـا سید جمال افغانی آشنا شد و افکارآزادی خواهی و ضد استعماری و بیداری ملل شرق را از سید فرا گرفت . پس از بازگشت به مصر روزنـامهٔ « الجریدة » را به سال ۱۳۲۵ هـ . منتشر کرد . آنگاه به‌ترجمهٔ آثار ارسطا طالیس اقدام نمود .

احمد لطفی به سال ۱۳۷۹ هـ . بخاطـر کوششهای اجتماعی بـه دریافت جایزهٔ حکومتی نایل آمد .

مقالات او در دو مجلد به نام « المنتخبات » و « تأملات » جمع و انتشار یافته است .

نمونه‌ای از نثر از او مقالهٔ « غرض الامة هوالاستقلال » :

« استقلال الامة فی الحیاة الاجتماعیة کالخبـز فی‌الحیاة الفردیة لا غنی عنه ، لانه لا وجود الا بـه ، وکل وجود غیر الاستقلال مرض یجب التداوی منه ، و ضعف یجب ازالته، بل عار یجب نفیه . . . استقلال الامة عمن عداعا او حریتها السیاسیة حق لها بـالفطرة ، لا ینبغی لها ان تتسامح فیـه ، او ان تنی فـی العمل للحصول علیه ، بل لیس لها حق التنازل عنه لغیرهـا ــ لا بکله و لا بجزئه ــ لان الحریة لا تقبل القسمة و لا تقبل التنازل . فکل تنازل من الامـة عن حریتها کلها او بعضها باطل بطلاناً اصلیاً لا تلحقه الصحة بأی حال من الاحوال . فـلا جرم مع هذا المبدأ المسلم به عند علماء السیاسة ان قلت : انـه یجب علی‌الامة ان توجه کل قواها بغیر استثناء الی الحصول علی وجودها ای الحصول علی الاستقلال ... امانیة الاستقلال فهی فهمه و التشبث بمزایاه ، و تمثل هذا الفهم فـی شعور الامة تمثلا صحیحاً شائعاً ، ای اعتقاد الامة بضرورته و انه هوالعیش ، و هوالکساء ، و هوالمبیت و هوالوجود و بغیره لا وجود . و لا بـد لذلك من ان یربی فی‌الامة معنی القومیة المصریة . ان اول معنی للقومیة المصریة هو تحدید الوطنیة المصریة، و الاحتفاظ بها والغیرة علیها غیرة الترکی علی وطنه والانجلیزی علی قـومیته ، لا

ان نجعل انفسنا و بلادنا علی المشاع وسط ما یسمی خطأ بالجامعة الاسلامیة . . . یعجبنی فی هذا المعنی ان اورد عبارة احد الکتاب الانجلیز ، قال : مهما کان اللوم علی الامة المتغلبة علی غیرها فانه لا یصح ان تنجو الامة المغلوبة من اللوم ، فانه من السهل ان یدوس الانسان بقدمه حشرة، لکن اذا کانت هذه الحشرة من العقارب یصعب دوسها بالقدم . و عندنا ان الامة کائن طبیعی یستحیل مهما کانت ضعیفة ان تکون مجردة من آلات الدفاع عن نفسها ، لان الله قد سلح جمیع کائناته بسلاح الدفاع عن ذواتها ، والامة بصفتها احدی هاته الکائنات الطبیعیة لا یمکن ان تکون فاقدة السلاح ، فلئن ترکته او اساءت استعماله فاللوم علیها بمقدار تقصیرها . و لقد کتب علی مصر ان ترتقی بالسلام و تستقل بالسلام ، فما اسلحة السلام الا ذکاء فی العقل والقلب یهدینا الی معرفة مصریتنا، وقصر عملنا علی مصرنا و انماء کفاءتنا قبل کل شیء[1] » .

مرگ احمد لطفی السید به سال ۱۳۸۴ ه . اتفاق افتاد[2].

برای تفصیل رك : الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی ضیف .

محمود تیمور

محمود تیمور به سال ۱۳۱۰ ه . در مصر به دنیا آمد[3]. پدرش احمد تیمور پاشا از نظر جمع‌آوری کتب خطی عربی یکی از مفاخر مصر جدید بود و در عین حال یکی از علما و دانشمندانی بود که در زبان و ادبیات و تاریخ تحقیق و تتبع و بحث می‌کرد . خانه‌اش نیز مأوای دانشمندان شرق و غرب بود .

محمود و برادرش محمد و دیگر برادرانش درچنین خانواده‌ای

۱ــ الادب العربی المعاصر ، ص ۲۵۱ .

۲ــ « « « ، ص ۲۵۷ و ۲۵۸ .

۳ــ الجدید ، ج ۱ ، ص ۵۲ .

پرورش یافتند ، و به مطالعهٔ آثار جدید از منفلوطی ودیگران پرداختند. آنگاه محمود شروع کرد به نظم شعر و قطعاتی از شعر منثور . و به نگارش داستانها پرداخت و در این فن به مقامی رسید که او را حقاً باید مؤسس هنر داستان نویسی در ادب معاصرعربی نامید[۱]. هرچند برادرش محمد براو سبقت دارد و لکن محمود تیمور است که داستان نویسی عربی را شبیه داستان‌پردازی‌غربی کرده، چنانکه داستانهای او به‌زبانهای فرانسه وانگلیسی و ایطالیایی و آلمانی و روسی ترجمه شده است .

محمود تیمور در جهان عرب حقاً به اوج داستانسرایی رسیده و به اخذ جایزه‌های گوناگون نایل آمده و در سایهٔ مقام ادبی‌اش به عضویت مجمع اللغة العربیة بر گزیده شده است[۲].

مشهورترین مجموعه‌های داستانهای کوتاه او عبارتند از :

۱ـ مکتوب علی الجبین .

۲ـ کل عام و انتم بخیر .

۳ـ احسان لله .

۴ـ شفاه غلیظة .

۵ـ شباب و غانیات .

و از مهمترین رمانهای او « ثائرون » ، « نداء المجهول » ، «کلیو باترا فی‌خان الخلیلی » ، «سلوی فی مهب الریح» و «فن القصص» را می‌توان نام برد .

نمونه‌ای از نثر او :

۱ـ الادب العربی المعاصر ، ص ۳۰۳ .

۲ـ « « « ، ص ۳۰۴ .

ناظر الضیعة

ظل طول حیاته فلاحاً قلباً و قالباً . حسبك ان تجالسه بــرهة تصغی الی رنین صوته الممتلیء ، و تنظر الی عینیه البراقتین ، یتــراءی لك بــأسره : الریف العظیم ، بشمسه الوهاجة و ظلاله الوارقه، بهوائه اللافح ونسیمه‌الودیع، بغدرانه الهادئة و سواقیه النواحة ، بخوار بهائمه و اغانی فلاحیه .

و کانت له دار متواضعــة لیست اکثــر اتساعاً ولا ارفع شأنــاً من دور الفلاحین سکنها ابوه من قبل ، و تشأ هو فیها و ترعرع ، و شب فیها اولاده ، فلم یشأ ان یغیر ، و عاش منها کانه فی قصر رحب[1].

مرگ محمود تیمور به سال ۱۳۹۳ هـ . اتفاق افتاده است[2].

برای تفصیل رك : الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی ضیف. الجدید فی‌الادب العربی و تاریخه ، حنا الفاخوری .

طه حسین

طه حسین به سال ۱۳۱۷ هـ . در مصر به دنیا آمد و در سه سالگی بینایی خود را از دست داد اما هوش سرشار او جبران نابینایی او را کرد . قرآن را حفظ نمود و بعد بــه حفظ مجموع متون نظــم و نثر پرداخت . و به سال ۱۳۳۳ هـ . به درجهٔ دکتری نایل‌آمد. آنگاه برای مطالعات علمی و ادبی به فرانسه رفت و در دانشگاه سوربن بـه مطالعهٔ مسائل فلسفی و اجتماعی پرداخت .

پس از بازگشت به مصر بــه تدریس و تعلیم در دانشگاه دولتی

۱ــ الجدید ، ج ۲ ، ص ۲۶۲ .

۲ــ الادب العربی المعاصر ، ص ۲۹۹ .

مصر مشغول شد و آثار علمی و ادبی ارزنده‌ای بوجود آورد .

در سال ۱۳۴۵ ه . کتاب « فی‌الشعر الجاهلی » را منتشر کرد و به سال ۱۳۴۸ ه . شرح حال خود را به نام « الأیام » انتشار داد. علاوه بر اینها آثار دیگری نیز در زمینهٔ نقد ادبی و تاریخ ادبی تألیف کرده که بعضی از آنها بحثهای زیادی در میان ادبا برانگیخته است .

طه حسین دانشمند و ادیب و نقاد و نویسندهٔ بزرگی بود. نثرش از یك طرف یادآور نثر ادبای قدیم نظیر جاحظ است و ازطرف دیگر شیوه و سبك نویسندگان و محققان غربی را درآثارش پیروی می کند.

نمونه‌ای از نثر مرسل او :

امام مرآة نفسی

اذا اقبل الصیف دنوت من نفسی فاستفتحت بابها ، فاذا فتح لی هذا الباب نظرت فما اسرع ما اذکر الحطیئة حین رأی وجهه فی صفحة الماء فهجاه . استعرض ما عملت ، فاذا هو منقوص ، و اذا التقصیر یعیبه و یفسده ، واستعرض ما قبلت من الناس فاذا هو ردیء مشوه تهین، و اذا انا قد هدأت حین کانت تجب الثورة ، و سکنت حین کانت تجب الحرکة ، و سکت حین کان یجب الکلام . و اذا انا ساخط علی ما اعطیت ، ساخط علی ما تلقیت منکر لکل ما اتیت ، و اذا انا ضیق بنفسی . و اذا نفسی ضیقة بی . و اذا انا اود لو ینقضی الصیف، واتمنی لو استقبل فصل العمل ، فان النشاط علی ما به من قصور و تقصیر خیر من هذه الهدوء الهادیء الذی لایری الانسان فیه الانفسه . ما اشد عجبی للذین یطیلون النظر فی‌المرآة ! [1] .

مرگ طه حسین به سال ۱۳۹۳ ه . اتفاق افتاد[2].

برای تفصیل رك : الادب العربی المعاصر فی مصر، شوقی ضیف . الجدید فی‌الادب العربی و تاریخه ، حنا الفاخوری .

۱ــ الجدید ، ج ۴ ، ص ۹ .

۲ــ الأدب العربی المعاصر ، ص ۲۷۷ .

میخائیل نعیمه

میخائیل نعیمه بـه سال ۱۳۰۷ ه . در لبنـان بـه دنیا آمد[1]. در مدارس مختلف فلسطین و سوریـه و لبنان بتحصیل پرداخت و بـرای ادامهٔ تحصیلات عالی به روسیه مسافرت کرد ومطالعاتی درادبیات روسی و دیگر کشورها بعمل آورد . بعد به فرانسه و امریکا رفت و درآنجا با نویسندگان و ادبای بزرگی نظیر جبران خلیل و ابو مـاضی و رشید ایوب آشنا گردید . و بعد ازجنگ جهانی اول بهموطن خود باز گشت و به تألیف و نویسندگی پرداخت .

میخائیل نعیمه در اغراض گونـاگون ادبیات : شعر ، داستان ، نمایشنامه و مقاله کار کرده و آثار مشهوری بوجود آورده است مشهور ترین آثارش عبارتند از : الآباء والبنون ، الغـربال ، المراحل ، کان ماکان ، همس الجفون ، جبران خلیل جبران ، زاد المعاد، البیادر، کتاب مرداد .

نمونهای از نثر او :

القومیة

لیست العصبیة القومیة بالشیء الجدید . فالشعور بها یرقی الی اقدم العصور یوم لم یکن بد للقبیلة من ان تتکاتف للنضال ضد الطبیعة و ضد قبائل اخری کانت تشن علیها الغارات لتسلبها ما لدیها من مقومات العیش . و یوم کانت القبیلة وحدة منکمشة علی ذاتها تأبی التخالط مع غیرها من القبائل .

۱ــ مناهل الادب العربی ، ص ۳ .

ولكن التطور دأب الحياة . و اكره ما نكرهه الجمود . فهي ما فرقت البشر قبائل لاسباب الا عادت تجمعهم لاسباب اخرى سالكة الى جمعهم مسالك شتى اهمها الحرب والتجارة والصناعة و ما يهتدى اليه الفكرالبشرى من اختراعات و اكتشافات لا تلبث ان تعم الارض . و علامات هذه الاتجاه اكثر من ان تحصى. و هي مرسومة بخطوط من نار على الافق البعيد . و ليس ينكرها الا الاعمى او المتعامى . فالناس سائرون نحو الوحدة الانسانية بخطى قد تكون وئيدة الا انها ثابتة . اما ترون الى افكارهم كيف يلقح بعضها بعضاً حتى انكم لا تجدون اقل غرابة في فرنسي يحدثكم عن الحلاج وعربي عن برغسون ؟ او في روسى معجب بالفردوسي و فارسى معجب بدوستويفسكى ؟

ام ماترون الى ابدان الناس في كل مكان كيف تكتسي بما ينسجه الناس في كل مكان ، وكيف تغتذى بما تنتجه كل بقعة من بقاع الارض؟ حتى انكم تبصرون اليوم و تسمعون و تعملون و تسعون لا بأعينكم و آذانكم و ايديكم و ارجلكم لا غير بل بأعين كل الناس و آذانهم وايديهم و ارجلهم . و ذاك كلام ليس من المجاز في شيء بل هو الحقيقة العارية من كل زخرف و مجاز .

ام ما ترون الى مساكن الناس بماذا تفرش و بماذا تنار ؟ والى مراسمهم الاجتماعية والسياسية و الى ملاهيهم و مواصلاتهم كيف تكاد تكون واحدة ؟ ثم اما ترون الى دمائهم كيف مزجتها و تمزجها الحروب والهجرة من بلاد الى بلاد ؟

اذن ماذا تبقى لكم من القومية ؟ هيكل اجوف لا غير لكنه هيكل صلب عنيد يأبى التفكك الا عظمة عظمة . والذى ساعد على بقائه حتى اليوم هو حليفه الاكبر .

او تدرون ما هو حليف القومية الاكبر ؟ هو الاستعمار .

اجل ، لقد كان الاستعمار الاعمى - و ما يزال - حليف القومية العمياء لا عدوها . و انا ما اعرف اسخف تفكيراً و اقصر بصراً من شعب يحاول ان يزدرد بالقوة شعباً آخر . فالشعوب ليست باللقمة السائغة التي يسهل ازدرادها. واتحادها لا يتم بابتلاع واحدها الآخر . بل يتم كاتحاد الاوكسجين بالهيدروجين في الماء فلا ذاك يفنى في هذا ، ولا هذا في ذاك . بل يكون اتحاد الاثنين عنصراً جديداً قوياً و نافعاً و جميلا هو الماء .

ما من قوة الا تخلق معانـديها . و قـوة الاستعمار الغـاشمة خلقت عناد القومية الجاهلة اذ دفعتها الـى التفتيش عن سلاح تـدافع بـه عن كيانها و تبرر وجودها . فما استنكفت نى تفتيشها عن نبش القبور . و فـى القبور اهتدت الى السلاح الامضى فى يدها والاحب الى قلبها . الا و هو التبجح بـامجاد السلف : «العالم مدين لاسلافنا بكيت وكيت» . كان العالم افترض يوماً ولم يف . او كان شأن العالم مع نفسه ان يدينها او يستدين منها .

اى فخر للحبشة فى ان يكون النيل حبشى المولد ؟ ان يكن هنالك من فخر فهو فخر البحر الذى فجر النيل من جبال الحبشة و ارسله رياً و حياة لارض موات .

اى عز لآثينا فى ان تكون مهد سقراط و قد اكـرهته على ابتلاع السم لتتخلص من عزه؟ ان يكن هنالك من عز فهو عز الانسانية التى تمخضت عن سقراط فى اثينا .

اى مجد لليهود فى ان يولد المسيح من فتاة يهودية ، و قـد علقوه على خشبة بين لصين ليهربوا من مجده ؟ ان يكن هنالك من مجد فهو مجد القدرة التى اختارت للمسيح اماً يهودية لتجعله هادياً لكل من تـاقت نفوسهم الى الهدى من ابناء الارض .

و ثمة سلاح ثان اهدت اليه القومية ، عليه بريق من سناء العلم و جلاله . و هو المبدأ القائل بتنازع البقاء و بقاء الانسب . امـا الانسب فليس مـن يعرف حتى اليوم ما هو او من هو . و اما تنازع البقاء ، اى نضال الواحد ضد الكل ، فذهب شاخ و هرم . و ها هـى الطبيعة رغم مـا فيها من نزاع ، تقوم حياتها على التعاون اكثر منها على النزاع بكثير . اعتبروا النحل والنمل والجراد و اجناساً لا تحصى من الطير والحيوان . فاكثرها يتعاون لاعلى البقاء وحسب بل على الاستمتاع بلذة الوجود و جذل الحياة . ثـم اعتبروا الانسان فهو حتى فـى حروبه يلجأ الى التعاون . و ما السلاح الذى يستخدمه الا نتيجة تعاون افكار الناس و عضلاتهم فى كل مكان . و ما الجنود يسوقها افواجاً الى حومة الوغى الا مظهر رائع من مظاهر التعاون .

لقد آن للقومية الهوجاء العمياء امـا ان تنتحى جانباً من الطريق ، او ان

تسیر مبصرة مؤمنة مع قافلة الانسانية المؤمنة المبصرة الی هدفها البعید . الا وهو توحید قوی الانسان و تحریره من قیود الحدود لراحة کل قوم و لمجدالناس اینما کانوا و من ای جنس کانوا[1] .

برای تفصیل رك : الجدید فی الادب العربی و تاریخه ، حنا الفاخوری . مناهل الادب العربی ، میخائیل نعیمه (۲) .

توفیق الحکیم

توفیق حکیم به سال ۱۳۱۳ ﻫ . در اسکندریه به دنیا آمد[2]. پس از تحصیلات ابتدائی و متوسطه از دانشکدهٔ حقوق فارغ التحصیل شد و برای ادامهٔ تحصیل بـه فرانسه رفت . امـا در فرانسه به جای ادامهٔ تحصیل در رشتهٔ حقوق به مطالعه و بررسی در داستان‌نویسی وموسیقی غربی پرداخت و از آن پس به نگارش داستانی آغاز کرد کـه مبارزهٔ مردم مصر را در راه آزادی مجسم می‌نمود. این داستان را به‌نام «عودة الروح» نخست بـه زبـان فـرانسه و بعد به زبـان عـربی در دو مجلد منتشر نمود .

پس از باز گشت به مصر داستانها و نمایشنامه های گونـاگونی نوشت که مشهور تـرین آنها عبارتنـد از : « اهل الکهف » ، « مسرح المجتمع » ، « اهل الفن » و « القصر المسحور » .

توفیق حکیم در تکوین نمایشنامه نـویسی در جهان عرب سهم بسزایی‌دارد او را پایه گذارنمایشنامهٔ منثور جهان عرب معرفی کرده‌اند[3].

۱ـ مناهل الادب العربی ، ص ۱۱۹ـ۱۱۶ .
۲ـ الادب العربی المعاصر ، ص ۲۸۸ .
۳ـ » » » ، ص ۲۱۶ .

نمایشنامه‌های او مردم مصر ، مخصوصاً روستا نشینان مصر را مجسم می‌سازند .

نمونه‌ای از نمایشنامهٔ « شهرزاد » :

قمر ـ انی ... اردت ان اقول انك غیرته ، و انه انقلب انساناً جدیداً منذ عرفك .

شهرزاد ـ انه لم یعرفنی .

قمر ـ لقد قلت لك قبل الیوم ان الملك بفضلك قد امسی ایضاً لغزاً مغلقاً امامی ، وکانما کشف لبصیرته عن افق آخر لانهایة له، فهو دائماً یسیر مفکراً باحثاً عن شیء ، منقبا عن مجهول ، هازئاً بی کلما اردت اعتراض سبیله اشفاقاً علی رأسه المکدود .

شهرزاد ـ اتسمی هذا فضلا یا قمر ؟ .

قمر ـ وأی فضل یا مولاتی ، فضل من نقل الطفل من طور اللعب بالاشیاء الی طور التفکیر فی‌الاشیاء .

و یشید قمر بحبها للملك ، فتعرضه قائلة :

ما ابسط عقلك یا قمر ! اتحسبنی فعلت ما فعلت حباً للملك ؟ .

قمر ـ لمن غیره اذن ؟ .

شهرزاد ـ لنفسی .

قمر ـ لنفسك ماذا تعنین ؟ .

شهرزاد ـ اعنی انی ما فعلت غیر انی احتلت لاحیىا .

و یعود شهریار من لدن الساحر کاسفاً مقهوراً، شاعراً بالفناء ککل قوة فی نهایتها . و تحاول شهرزاد ان تسترده من قلقه و حیرته ، و تقول له : انها جسد جمیل و قلب کبیر فیقول : سحقاً للجسد الجمیل والقلب الکبیر ویکون بینهما حوار طویل ، تتخلله هذه القطعة :

شهریار ـ ما عدت احفل بك ولا بشیء .

شهرزاد ـ تشیح بوجهك ایها الاعمی ! لو کنت تبصر قلیلا ! .

شهریار ـ لقد ابصرت اکثر مما ینبغی .

شهرزاد ـ انت غافل یا شهریار .

شهریار ـ انا اطلب شیئاً واحداً .

شهرزاد ـ ما هو ؟ .

شهریار ـ ان اموت .

شهرزاد ـ لماذا ؟ ما الذی بك ؟ .

شهریار ـ لیس فی الحیاة من جدید ، استنفدت کل شیء .

شهرزاد ـ الطبیعة کلها لیس فیها لذة تغریك بالبقاء ! .

شهریار ـ الطبیعة کلها لیست سوی سبحان صامت یضیق علی الخناق .

شهرزاد ـ اقسم انك جننت ، اجهدت عقلك حتی اضطرب ، ای سر تبحث عنه ایها الابله ؟ الاتراك تضیع عمرك الباقی و راء حب اطلاع خادع ؟ .

شهریار ـ ما قیمة عمری الباقی ؟ لقد استمتعت بکل شیء و زهـدت فی کل شیء .

شهرزاد ـ وهل تحسب هذا هوالسبیل الـی مـا تطلب ؟ بل من ادراك ان ما تطلب موجود ؟ اتری شیئاً فی ماء هذا الحوض ؟ الیست عینای ایضاً فی صفاء هذا الماء ؟ اتقرأ فیهما سراً من الاسرار ؟ .

شهریار ـ تباً للصفاء وکل شیء صاف! لشد ما یخیفنی هذا الماء الصافی! ویل لمن یغرق فی ماء صاف .

شهرزاد ـ ویل لك یا شهریار .

شهریار ـ الصفاء ! الصفاء قناعها .

شهرزاد ـ قناع من ؟ .

شهریار ـ قناعها ، هی ، هی ، هی .

شهرزاد ـ انی اخشی علیك یا شهریار .

شهریار ـ قناعها منسوج من هذا الصفاء، السماء الصافیة ، الاعین الصافیة، الماء الصافی ، الهواء ، الفضاء ،کل ما هو صاف ، ما بعد الصفاء ؟ ان الحجب الکثیفة لاشف من الصفاء ! .

شهرزاد ـکل البلاء یا شهریار انك ملك تعس ، فقد آدمیته وفقد قلبه .

شهريار - انی براء من الآدمية ، براء من القلب ، لا اريد ان اشعر، اريد ان اعرف .

و يمضی شهريار متحدثا عن حقيقة شهرزاد ، وكيف تحولت فی نفسه الی لغز عقلی هائل ، يقول موجهاً الخطاب اليها عنها :

« قد لا تكون امرة ، من تكون؟ انی اسألك من تكون ؟ هی السجينة فی خدرها طول حياتها ، تعلم بكل ما فی الارض كانها الارض ! هی التی ما غادرت خميلتها قط تعرف مصر والهند والصين ! هی البكر تعرف الرجال كامرأة عاشت الف عام بين الرجال ! و تدرك طبائع الانسان من سامية و سافلة ، هی الصغيرة لم يكفها علم الارض . فصعدت الی السماء ، تحدث عن تدبيرها و غيبها كانها ربيبة الملائكة ، و هبطت الی اعماق الارض تحكی عن مردتها و شياطينها و ممالكهم السفلی العجيبة ، كانها بنت الجن ! . من تكون تلك التی لم تبلغ العشرين، قضتها كاترابها فی حجرة مسدلة السجف ، ما سرها ؟ اعمرها عشرون عاماً ام ليس لها عمر ؟ اكانت محبوسةً فی مكان ام وجدت فی كل مكان ؟ ان عقلی ليغلی فی وعائه يريد ان يعرف ... اهی امرأة تلك التی تعلم ما فی الطبيعة كأنها الطبيعة[1]» .

برای تفصيل رك : الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی ضيف. الجديد فی الادب العربی و تاريخه . حنا الفاخوری .

کرم ملحم کرم

کرم ملحم کرم به سال ۱۳۲۱ ه . در دیرالقمر به دنیا آمد[2] . و پس از تحصیل علوم به سال ۱۳۴۷ ه . به نشر مجلهٔ داستانی «الف ليلة و ليلة» آغاز کرد که تاکنون هشتصد شماره از آن انتشار یافته است .

در سال ۱۳۵۱ ه . روزنامهٔ هفتگی « العاصفة » را منتشر کرد که باب نقد سیاسی و ادبی را باز نمود .

۱ـ الادب العربی المعاصر ، ص ۲۹۸-۲۹۵ .

۲ـ مناهل الادب العربی ، ص ۳ .

کرم ملحم کرم درجمیع مباحث ادبی‌وانتقادی مخصوصاً داستان نویسی قدم برداشته و در قصه نویسی از پیشروان است . زبانش روان وفصیح ودارای شکوه و فخامت می‌باشد .

آثار چاپ شده‌اش عبارتند از : « صرخة الالم » ، «المصدور» ، «اشباح القرية» ، «صقر قريش» ، «الشيخ قرير العين» و «دمعة يزيد» .

نمونه‌ای از نثر او :

سلاماً اخا الجهاد

سلاماً اخا الجهاد !

ارنو اليك في وثبتك فيروعني حثيث سعيك . فانت كتلة نار تتأجج ابداً و تنير السبيل لمن اعمتهم الفحمة . كتلة و قودها نهيتك وجنانك . فتغرف من العقل والقلب هداية للضالين ، و انذاراً للغافلين ، و بلسماً لنزاة الجراح .

ما عرفتك فـي سوى طليعـة الكماة . تقتحم المكاره ، و تعـرض صدرك للمهالك ، لبلوغ هدف تتفانى في ان تشق اليـه الطريق . و ربما التوى الجميع عن مبغاهم و اقمت سادراً في مبغاك . تذلل العقبات العند بايمانك و سنانك . ولا بأس ان تنفرد في المضمار و قد انثني من جولك عن المشقة لاهنين، متعبين، يهولهم ايغار صدر ، و نظر شزر ، و قطوب جبين .

*

و ما ايمانك ؟ ... حرية وطنك و كفاية امتك . فترد عن بني قومك الظلم خواض مخاطر ، جواب غمرات . و تصغى الى كل انة فتأسوها، و الى كل شكوى فتجبر العظم المكسور حتى ينقشع الـوبل ، و يسود الحق . فكـل ظلامـة ينفثها اخوانك ظلامتك ، فتتبناها و تشعر بها كأنك وحدك المفجوع ، ولا ترتد عنها الا و قد نعم بالراحة المنكود ، وهنيء في وكنته المقصوص الجناح .

و ما سنانك ؟ ... ما سنانك و قد فلقت به الهامات ، و خرقت الاكباد ، و ارويته من دم الخانعين الجناة ؟ ... ان هو الا هذا القلم الحاد المنتفض في يمينك

لصد الغوائل ، وكبح الزوائف . فيلقي العالم سلاحه و تظل شاكي السلاح . و يميع الناس في نعيمهم و انت حاضر الذهن ، ساهرالعين . ابداً على اهبة ، كأنك وحدك موكل ببني قومك تحميهم من مراوغة الايـام . فيخشى الحاكم صولتك و يتقيها بما لاتك فتنفر عنه لتقدر عليه انتهاج الطريق الحق ، و الا نساله من نقمتك على الزيغان ، و من حرصك على العدالة ، ما يزعزعه في منصة ادركه عليهاالبطر فعسف وطغى و احتـال . رحمك الله ، هل من هوادة لقلبك و انت غيـر المشفق عليه فوهبته لوطنك يدرعه في مغالية العثرات ؟

*

اراك ، على متمادى بساطك . نحلة و نملة . نحلة في اصطفاء الريـاحين تختار منها لنشر فوحك اشهاها و انداها . و نملة في الجهد الدائم و لست تني . فانت في كل مكان تستنشىء و تستقصي . في دواوين الحكم ، و فـيالشوارع ، و في اعماق الدور ، و في اقاصي الارض ، كأن الالوهية تجسدت فيك فحللت في كل زاوية و ما تهيبت مصاولة الأفلاك. افلست تقرع اذن العالم بكل رعشة تعروه، و تزوده كل نغشة ترف بها اهداب الشمس والقمر والنجوم ، حتى اذا ما هبت في متباعد الأثير نسمة ريح اذعت خبرها فـيالناس و عللت حافزها الـى الاختلاج و الانطلاق ؟

*

تقنن سادة الحروب فـي اغراء ذرى المروءات بـان شيدوا نصباً للجندى المجهول تتمثل به المعاندة فيالكفاح، و لكن من هو الجندى المجهول ؟ ... هو انت . انت النافخ فـي الارواح حب الوطن و تماسك الحزمـة . فمنذ ما تقبض يمناك على القلم و انت تلقى في بني امك امثولة الاباء و الوفاء . فتدرأ بحكمتك و جرأتك الواقعة عن الشمل مخافة التصديع ، و تلهم النخوة للمنافحة عنالحرية المشدودة الوثاق . ولو انصفوا لانشأ والك النصب و انت الرافع علم الاستشهاد بلاكلال . فالجندى يهب للذود عن بلده مرة ، او مرتين فيالعمر على مـداه ، اما انت فلا تنفك في مجاهدة . تستيقظ لتخوض معركة ، و تنام و ذهنك يتواثب في تنظيم معركة غد !

و من الهب جنان الجندى المجهول بعزمـة المغامـرة و لهبة الفداء ؟ ...

انت. فانت من وراء منضدتك تقود الجيوش الى اللظى وتهب لها صدق الاستبسال. و اذا شئت صددتها عن فوهة النار . فما لك سوى تزهيدها في ما تسخو عليه بالانفاس لترتد عن مسيل الدم كافرة ببذل الارواح .

*

اسمك في كل فم . فما عرفت عظيماً ينافسك في الشهرة. قد تبقى و يموت هؤلاء المتعرشون على النباهة يبتغونها بالتطبيل و التزمير . و كم يستعينون بك عليها و يستعدونك على السدة . وهل لهم عنك غنية اذا شاؤوا الفلاح؟... على ان الاجيال لا تردد اسماءهم كما تردد اسمك و تتغنى بسموقك . ولا تتحدث عن فعالهم كما تلهج بفعالك. فان معظمهم في ضمير الزمان لذرات من غبار تطايرت في مهب الاعصار الماحي ، اما انت فانك لرفيق الاجيال و الاحقاب . يموت العظماء في كثرتهم و يلحدون و انت حي على الآباد .

و ربما انقلب عليك من رفعتهم الى القمة . غاظهم فيك الشح بالبخور و ما قاءوا بعمل يفترض امتداحاً فثلمت منهم هالة المجد . و تقع الواقعة فينقضون على قلمك يرضونه . و ما انبلك و انت المضطهد ، طريد الجور . فالحمية تترقرق في اساريرك كأنك من سلالة الابطال . و ما الشهيد المصلوب على خشبة بارفع منك مجداً ولا امضى فداء . الا مرحباً بكلوم العدوان تسمو بك و تـذلهم . انها فيك شهود عدول على التواء الطغاة . بيد ان الاثر والضغط قصير عمرهما . فهما في كل من تجانف فقسا خاتمة المطاف . و انت هو الديان . كلمتك مطبوعة في جبين العصور . فيا لك من سيد قاهر تكره الزمن على الاصغاء ، و على بث ما صدعت به البطل من بينات !

*

يا نديم الاقيال والمكتوب له ان يمسي يوماً من الاقيال ، اتدري كيف ينظر اليك الناس ؟ ... انهم ليرون فيك نديم الحاكم و انت المشرف على اعمال الحكام تكيل لها التنديد ان ضلت ، و تخلع عليها التأييد ان جلت ، فكن رفيقاً بالناس و اذكر مقامك فيهم و هم يرقبون ساعة فساعة الالمام بما تطلع به عليهم لينتشوا برحيقه ، و يتغذوا بلبانه . و احذر ان تبتذل لديهم فتسف وقوتك كل قوتك في استبقاء عرشك في القلوب والحلوم . هذا العرش المحفوف بالمهج ، النامي

بضرم الانفاس . ولن تبقى لك منزلتك الا و قـد كتبت و صدقت فـی ماكتبت ، فتحمل علی الباغی حيث بغی ، و علی الخائن حيث ايقنت انه خان ، ولا تمتدح الا من حسن فيه البيان ، فعز فی‌الشدة و انصف فی‌الاحتكام .

*

محرر ! ... يا للاسم الجياش ! ما انت محرر الفاظ بـل محرر عقول و اوطان . فان يكن من حق الغازی ان يفاخر بكونـه دفع امته الی المجد و رحبة السلطان ، فمن حقك ان تباهی بتحريرها من العسف ، والعفن ، والزؤان . و انك لابعد شأواً والفاتح مدين لك فی قرارة نفسه بـاحياء روح الاقدام فـی حناياه . فما درج فی سوی معبر شققت ، و ما اقتات بسوی غذاء اعددت . ان انت الاخالق ابطال . سلاماً اخا الجهاد![1]

برای تفصيل رك : الجديد فی‌الادب العربی و تاريخه ، حنا الفاخوری . مناهل الادب العربی ، كرم ملحم كرم (۱۷) .

شعر در عصر نهضت

شعر عرب تا نيمهٔ اول قـرن نوزدهم ميلادی بـه همان صورت ناپسند عصر عثمانی حركت می‌كرد . اغراض نامطلوب، معانی مبتذل و اسلوبها متكلف و اسير بندهای بديع بود .

شعرا نمونهٔ عالی كه بتوانند آنرا راهبر و پيشوای خود قـرار بدهند نداشتند. تنها چيزی كه می‌دانستند علم عروض و به‌نظم در آوردن سخن برابر قوانين آن علم بود . شعرشان كاملا بی‌روح و مرده بود . عـاطفهٔ حقيقی و شعور واقعـی نـداشت و رنگ تقليد كـلا در شعر حكمفرما بود .

هنر شاعر در آن بود كه صنايع لفظی و ظاهری را هرچه بيشتر

۱ـ مناهل الادب العربی ، ص ۲۲ـ۱۷ .

در نظم بیفزاید . مثلا قصیده‌ای بسازد که تمام کلمه‌هایش بی‌نقطه باشد. یا قصیده‌ای بگوید که همچنانکه از اول به آخر خوانده می‌شود بهمان ترتیب از آخر به اول خوانده شود . یا بحساب جمل تاریخی از آن استخراج بشود .

از نیمهٔ دوم قرن نوزدهم که عربها اندك اندك به‌حقوق سیاسی و اجتماعی خود پی بردند و حقایقی را در تاریخ خود ـ غیر از آن اساطیری که مورخان روایت کرده‌اند کشف کردند . و از طرف دیگر دیوانهای شعرای پیشین چاپ و منتشر شد و با مطالعهٔ این دیوانها با نمونه‌های عالی آشنا شدند که خلاف تمام نمونه‌هایی بودند که با آنها انس و الفت داشتند . مثلا دیوانهای شعرای دورهٔ عباسی و ادوار پیش از آن را مطالعه کردند و در اشعار دورهٔ جاهلی دقت نمودند ومتوجه شدند که شعر عربی ـ مخصوصاً منابع قدیم آن ـ شعری طبیعی بوده که زندگانی مردم آن عصر را دقیقاً بتصویر درآورده است و دیدند که شاعر عصر جاهلی همانند امرؤالقیس و شاعر دورهٔاسلامی همچون جریر ، همهٔ مسائل زندگانی جامعهٔ عصر خود را مانند آیینه‌ای بدقت نشان داده ، معلومشان گردید که شعر در اصل وسیله است نه هدف .

این مطالعات از یك طرف ، و ارتباط با کشورهای اروپایی و آشنایی با ادبیات غربی ، که شعرشان از این‌تعقیدات و بی‌معنایی بدور است ، از طرف دیگر ، ذوق و اندیشهٔ شاعران عرب را تغییر داد و ذهنشان را اصلاح نمود ، چنانکه نیمهٔ دوم قرن‌نوزدهم را عصر اصلاح نامیده‌اند اصلاح در دین و سیاست و ادبیات[۱].

۱ـ الادب العربی المعاصر ، ص ۴۳ .

نشانه‌های این تغییر و تحول در اشعار محمود صفوت‌الساعاتی، علی ابوالنصر ، عبدالله فکـری ، علی اللیثی ، عبـدالله ندیم و عائشه التیموریة دیده می‌شود . الا اینکه اینها هـم نتوانستند از قیود بدیعیات و مخمسات و تضمینات بکلی رهایی یابند. اما اول کسی که توانست این قیود ظاهری را در شعر کاملا کنـار بگذارد ، محمود سامی البـارودی بود که او را بحق باید پیشرو حقیقی این تحول و حرکت نامید[1].

بارودی زندگی مردم معاصر خود و مبارزاتی را که خودش هم در آنها شرکت کرده بود و نیز دردهـا و غمها و شادیهای خود را در اشعار خود نمایان ساخته است .

بعد از او ، احمد شوقی و حافظ ابـراهیم ، سبك بـارودی را پذیرفتند و دنبال آنرا گرفتند .

آنگاه خلیل مطران در اواخر قرن نوزدهم همین سبك را تعقیب کرد و در اشعار خود پیاده نمود .

این سه شاعر ـ شوقی ، حافظ و مطران ـ راهی را که بارودی باز کرده بود بخوبی هموار و طی کردند ، بدین معنی که شعر بارودی و اشعار عصر عباسی را بدقت خواندند و بنحو اکمل از سرچشمه‌های اصیل شعر عربی بهره‌ها بردند تـا آنجا که اسلوبشان محکم شد و راه شعر خوب و مـردمی بـر ایشان هموار گشت . از اینجاست کـه نسل آینده ، این سه‌تن را « محافظین » خوانده‌اند[2]. بدین معنی کـه اینها ، در اشعار خودشان بر مواد ادبی قدیم عرب تکیه کـرده‌اند و فخامت

۱ـ الادب العربی المعاصر ، ص ۴۴ .

۲ـ « « « ، ص ۴۶ .

شعر قدیم را در شعر خود حفظ نموده‌اند .

خلیل مطران در عین حال که در شعر خود فخامت زبان فصیح عربی را دارد ، در قصاید غنایی خود روح وجدانی خاصی دارد که از پاره‌ای جهات شبیه شعر رمانتیك غربی می‌باشد . هرچه در طبیعت اطرافش می‌گذرد ، همه را در شعر خود منعکس می‌کند ، شعر او صورت تازه‌ای دارد که در شعر قدیم عرب بی‌سابقه است ، بدین معنی که داستان را به فورم غربیها در شعر بلند می‌گنجانند و مخصوصاً از این جهت ، او از جملهٔ نخستین کسانی‌است که درام را وارد شعرعرب کرده‌اند[1].

نظیر خلیل مطران ، شوقی است که ادبیات فرانسه را خوب می‌داند ؛ آثار ویکتور هوگو و دیگران را مطالعه کرده و به ترجمهٔ آنها اقدام نموده ، حتی «دریاچهٔ» لامارتین را به‌عربی بر گردانده‌است. در اسطوره‌هایش به تقلید از « لافونتین » اشعاری از زبان حیوانات ساخته و نیز در دیوانش « اساطیر القرون » قصیده‌ای بلند به تقلید از ویکتور هوگو سروده است با این مطلع :

همّت الفُلك و احتواها الماءُ

و حَداها بمن تُقِلُّ الرجاءُ

همچنانکه هوگو و دیگران از اطلال رم و یونان یاد می‌کنند او هم قسمت بزرگی از اشعارش را به‌اطلال و آثار مصرقدیم اختصاص می‌دهد . در اواخر عمر هم شعر تمثیلی را برای اول بار در زبان عربی

۱ــ الادب العربی المعاصر ، ص ۲۷ .

می‌سازد[1]. اینها می‌رساند که شوقی همه‌اش در شعر قدیم عرب درجا نزده، بلکه به تجدید و ابداع معتقد بوده است.

اما حافظ ابراهیم با اینکه همانند بارودی به ادبیات اروپایی توجهی نداشته و از آن تقلید نمی‌کرده و بلکه تکیهٔ او بر ادبیات قدیم بوده، با این حال از روزگار خود عقب نمانده و اغلب با روح عصر و نیاز جامعهٔ خود پیش رفته است.

نکتهٔ قابل ذکر آنست که این شعرا (بارودی، شوقی و حافظ) فورم شعر عربی را کاملا حفظ کرده‌اند. منتها تأثیر چاپ کتابها وانتشار تعلیم و نشر روزنامه‌ها در شعر آنان ظاهر می‌گردد بدین معنی که شعر که تا این زمان برطبقهٔ اشراف و خواص منحصر بود به میان عموم مردم وارد می‌شود.

در دوره‌های پیشین یك شعر یا یك دیوان، در یك یا حداکثر در چند نسخهٔ خطی تهیه می‌شد. مثلاشاعری همانند ابوتمام درشعرش متوجه معتصم خلیفه بود و تنها خشنودی خلیفه یا رضایت و پسندیدن طبقه‌ای را که افراد پیشرفته و با فرهنگ آن زمان بودند درنظر داشت.

کوشش هرشاعر بزرگ در این بود که خلفا یاطبقات خاص که لغت شناسان و فلاسفه و دیگر علما بودند، شعرشان را بپسندند و بپذیرند بنابراین میدان شعر شاعران قدیم کوچك بود و تنها در دائرهٔ اشراف و ثروتمندان و امرا و علما خلاصه می‌شد.

از زمانی که صنعت چاپ معمول شد و روزنامه‌ها انتشار یافت و تعلیمات جدید عمومی گردید، شعرا توانستند اشعار خود را از

۱ــ الأدب العربی المعاصر، ص ۴۷.

طریق روزنامه یاچاپ دیوانها به‌اکثریت‌مردم مملکت برسانند. بنابراین شعر ، مثل سابق ، خاص اشراف نشد بلکه مـردمی شد و از حیث علم و فرهنگ و ذوق و اندیشه همهٔ طبقات مردم مراعات گـردید حتی در قصاید صرف مدح نیز شاعر علاوه بر ممدوح ، مردم اطراف را نیز در نظر دارد و می‌خواهد بموازات رضایت ممدوح ، مـردم اطراف نیز خشنود شوند ، زیرا در این عصر ، شاعر دیگر تنها با صلهٔ یك امیر و یك‌حاکم‌زندگی نمی کند بلکه‌سفرهٔ رضایت‌ملت درپیش او باز است و او را از پناه بردن به یك سفرهٔ اشرافی قدیمی بی‌نیاز می کند .

این تحول ، دگـرگونیهای زیـادی در اشعار شعرای معـاصر بوجود آورد . از جمله ، شاعران سعی کردند کـه سبك گفتار خود را آسان و ساده و عوام فهم بکنند و همانند ابوتمام و ابوالعلاء ، معانی غریب بکار نبرند . زیرا می‌خواهند عموم طبقات مردم مقصود و منظور آنان را درك و هضم کنند .

از سه شاعر فوق الذکر ، حافظ ابراهیم روی طبقهٔ خانوادگی و کیفیت زندگی‌اش ، بیش از دیگران به مردم نزدیك است، برای‌اینکه این شاعر جزو طبقهٔ اشراف نیست و به مردم متوسط تعلق دارد .

شوقی نیز از نظر سبك و اسلوب نسبت بـه دو نفر دیگر ، در مقام بلندی قرار دارد با این حال الفاظ عامیانهٔ روزنامه‌ای هم در اشعار او کم نیست .

اما مطران در اشعار خود معانی عمیق کـه فهم و هضم‌شان نیاز به تعمق و تفکر دارد بکار می‌بـرد و از این بـابت در نقطهٔ مقابل حافظ قرار می گیرد .

شوقی در مرحلهٔ وسط قرار گرفته، نه کاملا عامیانه شعر می گوید و نه کاملا در سطح عالی و عمیق و غریب .

در شعر معاصر عرب ، مخصوصاً شعر شاعران نو پرداز از نظر فنی و قالبی ، تطور زیادی بچشم می‌خورد . در عصر عباسی شاعران محدث ، مکتبهای جدیدی درشکل وفورم وقالب شعر بوجود آوردند. چون مخاطبشان طبقه‌ای خاص بود و این طبقه خاص ، تجدید نظر در اوزان و تهذیب الفاظ و معانی را می‌خواست ، لذا اوزان جدیدی اختراع شد و از نظر اغراض و موضوعات نیز دگرگونی‌هایی پیش آمد و اوزان شعر برای تناسب با موسیقی و غنا کوتاهتر شد .

در دورهٔ معاصر، نوپردازان‌شعر را کاملا وکلا مردمی کرده‌اند به‌این‌معنی که طبقهٔ خاصی‌مخاطب شعرا نیست . شاعرمعاصر می‌خواهد دیوانش را هرچه بیشتر مردم بخوانند و آرزو می کند که شعرش در روزنامه‌ها چاپ ومنتشرشود . هدف او ارضای خاطرجمهور واکثریت مردم است نه یك فرد خاص .

اغراض شعری شاعر معاصر ، عبارت از چیزهایی است که در زندگی روزمرهٔ مردم مهم است . شاعر معاصر دردها و رنجها و گرفتاریها و نیازهای مردم خود را بیان می‌دارد . از این جهت است که به جای زندگی شخصی و خصوصی شاعر و آرزوها و امیال شخصی او ، مسائل زندگی وعواطف و هوسها وآرزوها و نیازهای عموم مردم در شعر امروز انعکاس می‌یابد .

شاعرمعاصر برخلاف شاعر دورهٔعباسی تنهابخودش نمی‌اندیشد بلکه خواست دیگران و تمایلات عموم مردم برایش مهم است . حتی

خود را فراموش می‌کند و احساسات همهٔ مردم و عواطف همهٔ انسانها را بنام خودش بیان می‌دارد .

البته یادآوری این مسأله بسیار ضروری است که شاعران معاصر از این حیث ، به شعر قدیم عرب برگشته‌اند . زیـرا شاعر جاهلی هم بیش از خود به قبیله‌اش می‌اندیشید ، وقتی کسی را مـدح می‌کرد به مدح قبیلهٔ آن شخص می‌پرداخت. وقتی می‌خواست مفاخره کند افتخارات قبیله را می‌شمرد. هرگاه شخصی را ارقبیلهٔ دشمن هجو می‌کرد ، خود قبیلهٔ طرف را مورد هجو قـرار می‌داد . بطور خلاصه شاعر جاهلی ، شاعر قبیله یـا بعبارت امـروز ، شاعر مردم بـود و همیشه عواطف و احساسات مردم را زمزمه می‌کرد و از مفاخر مردم سخن می‌راند .

در دورهٔ نهضت نیز شعر عربی بـه این سیرت و اسلوب قدیم برگشته است . شاعر معاصر ، خود را به لندازهٔ مردم مهم نمی‌شمارد .

البته شاعران عصر جاهلی در پرداختن به احساسات و عواطف مردم یکسان نبودند . چنانکه بعضی از آنها بکلی در قبیله فـانی شده بودند و بعضی تا حدودی قبیله را در مد نظر داشتند و تا حدودی خود را . مثلا عمروبن‌کلثوم در معلقه‌اش از گروه اول بود . ولی طرفه در معلقه‌اش از گروه دوم .

شاعران معاصر هم از این بـابت یکسان نیستند و بـه دو گروه تقسیم می‌شوند : گـروهی خود را در بین مردم فـراموش کـرده‌اند و هدفشان فقط بیان‌کردن احساسات و خواسته‌های مردم است . شوقی را از سردسته‌های این گروه می‌توان شمرد کـه هدفش تنها خواست و میل و احساس جامعه اش می‌بـاشد . تـا آنجا که او را شاعری غیری

می‌نامند[۱]. در اشعارش سخنی از خود اظهار نمی‌کند بلکه همواره از دیگران سخن می‌راند. خلیل مطران هم از گروه دوم و به‌طرفه شبیه‌تر است، چون هرچند در اشعارش برای مردم زندگی می‌کند اما خود را هم کاملا فراموش نمی‌کند شخصیتش در دیوانش واضح و آشکار می‌شود و بنابراین بیش از آنچه شاعر اجتماعی باشد شاعر وجدانی است. سرچشمه‌های عواطف قلبش از زبانش جاری می‌شود. با این حال حس نوع دوستی گاهی در اشعار اجتماعی و گاهی در اشعار سیاسی او موج می‌زند. داستان اجتماعی «الجنین الشهید» او که در آن پسری ثروتمند پست دختر فقیر بیچاره‌ای را فریب می‌دهد و نیز داستان تاریخی «نرون» که ستمکشی رعیت را مجسم می‌سازد، شاهدان این نظر می‌باشند. مطران در این قبیل داستانها آزادی و رفاه و سعادت را برای همهٔ مردم آرزو می‌کند[۲].

شعر قصصی شعر نوع‌پروری است نه شعر ذاتی. از این بابت، مطران در میان شعرای معاصر، باب جدیدی باز کرده و طریق تازه‌ای هموار ساخته است.

خلاصه، شعرای نهضت جدید و کسانی که منوال ایشانرا تعقیب می‌کنند در شعر خود مردم را منظور نظر دارند نه خود را. آرزوها و آمال مردم و شؤون اجتماعی عامه از سیاست و دین و اجتماع و هرچه با جامعه رابطه‌ای دارد در دواین شعرای معاصر انعکاس می‌یابد[۳].

۱ــ الادب العربی المعاصر، ص ۵۱.

۲ــ « « «، ص ۵۱.

۳ــ « « «، ص ۵۲.

یکی دیگر از حرکت‌های بزرگ و نو که در اوایل قرن بیستم بوجود آمده و اهمیت بسیار دارد ،کوشش قاسم امین است برای بیداری زن عرب. قاسم امین در اشعار خود صحبت از آزادی زن می کند ومی گوید که زن باید حق اجتماعی وخدادادی خود را بگیرد. هرچند در مراحل نخست ، جامعهٔ مصری به این دعوت پاسخ مثبت نداد اما با گذشت زمان و بمرور ایام ، حافظ ابراهیم و احمد شوقی نیز این دعوت را دنبال کردند چنانکه حافظ ابراهیم در بیت مشهور خود چنین گفت :

الاُمُّ مدرسةٌ إذا أعددتَها　　　اعددتَ شعباً طيّبَ الاَعراقِ

تمدن و پیشرفت علمی و اختراعات صنعتی غرب را نیز این شعرا به بهترین وجه دراشعار خود مجسم ونمایان می‌سازند. هواپیماها وکشتی‌ها و زیر دریاها و دیگر وسایل حمل و نقل وابزار واختراعات را توصیف می‌نمایند .

بی‌تردید همهٔ این مظاهر و بابها و اغراض ، تجدید و نهضت گسترده و پهناور شعر معاصر عربی است .

پس شعرای نهضت اخیر ، که در رأس‌شان حافظ ابراهیم و احمد شوقی قرار دارند در تجدید و تحول شعر عربی بزرگترین سهم را دارند . و می‌توان گفت که چون در وزن و اسلوب از شعر دورهٔ عباسی تقلید کرده‌اند و از طرف دیگر ، مشاعر و عواطف عرب را در شعر خود دقیقاً بیان داشته‌اند و بعبارت دیگر ، حیات قدیم شعر عرب را دوباره زنده کرده‌اند و بدین وسیله، زندگانی جامعهٔ عرب را نمایان

ساخته‌اند ، بیش از دیگران در رسانس شعر عرب قدم برداشته‌اند[۱] .

در دوره‌های پیشین دیگر مناطق عربی ، از نظر ادبیات و شعر بر مصر برتری داشتند ، چنانکه در دورهٔ اموی ، حجاز وعراق بر مصر برتری داشتند ، در دورهٔ عباسی‌عراق‌تفوق خود را همچنان حفظ کرده بود . در عصر سیف‌الدوله برتری از آن شام بود . در عصر ملوك الطوایف اندلس برتری داشت . در این ادوار ، مصر امتیاز وتوفق خاصی در شعر عربی نداشت . اما در عصر جدید ، با ظهور بارودی و شوقی و حافظ ، مصر شروع به پیشروی و کسب امتیاز کرد تا آنجا که در اوایل این قرن ، در شعر و شاعری مصر گوی سبقت را از دیگر ممالك عربی ربوده است[۲].

نسل جدید

در نیمهٔ اول قرن بیستم ، نسل جدیدی در عرب پیدا شده‌اند که به ادبیات غرب و به ویژه ادبیات انگلیسی آشنایی کامل دارند . این نسل جدید در فهم و تصور با نسل پیشین اختلاف دارند . زیرا نسل جدید شعر را تعبیری از ذات انسانی به معنی خاص نمی‌داند بلکه به معنی انسانی عام و هرچه از خیر و شر و غم و شادی و رنج و لذت اورامتأثرمی‌سازدمی‌دانند و نیزشعرتعبیری است ازطبیعت‌وحقایق‌واسرار ثابت درآن. بنابراین، شعر درواقع وطنی و قومی و ثبت و یادداشت

۱ــ الادب العربی المعاصر ، ص ۵۶ .

۲ــ » » » ، ص ۵۷ .

حوادث قومی و ارقام سالها نیست. شعر بیش ازهرچیزتصویرعواطف انسانی است که برزبان شاعر جاری می‌شود و پیوند او را با جهان و پدیده‌های آن مصور می‌سازد .

پیشروان این نسل عبدالرحمن شکری ، مازنی و عقاد هستند ، این سه نفر مکتب نوی تأسیس کردند که روح تازه‌ای در شعر غنایی عرب دمید[1].

عبدالرحمن شکری ، به سال ۱۹۰۹ نخستین محصول این‌مکتب را با نشر دیوان « ضوء الفجر » بیرون داد .

شکری در این اشعار با معانی انسانی عام برخورد می کند ؛ احساسی صادق ازدلش سرچشمه می‌گیرد و به‌مشاعرش جاری می‌شود و طبیعت اطرافش براو الهام می‌بخشد . شعر او در این دیوان، شعری کاملا ذاتی است نه مثل دیگر شعرای نهضت ، شعر مردمی و شعر برای دیگران ، بلکه حدیث نفس است که از وسوسه‌ها و دردها و رؤیاهای انسان سخن می گوید .

شکری در این اشعار ، غالباً از شعرای رمانتیك قرن نوزده انگلستان متأثر شده است حتی در اوزان و قوافی هم مانند شعرای رمانتیك غربی تازگی پیش آورده وفورم شعر آزاد غربی را وارد شعر عربی کرده است[2].

طریق شکری را در مکتب جدید ، مازنی و عقاد ،که هردو هم ناقد و هم شاعر بودند ، پیمودند . این دو نفر، شروع کردند به نزدیك

۱ــ الادب العربی المعاصر ، ص ۶۰ .

۲ــ » » » ، ص ۶۱ .

کردن مکتب جدید با مکتب بارودی و شاگردانش : مازنی و عقاد در مقاله‌ها و مقدمه‌های دیوانهـای شعر ، مکتب جدیـد را بطور گسترده معرفی کردند و شعر شوقی و حافظ را مورد انتقاد قرار دادند .

عقاد همواره پرچمدار مکتب جدید شد و تـا سالهای اخیر در اشعار خودطرفدار این‌مکتب‌بود. چنانکه دردیوانهایش «هدیةالکروان» و «عابر سبیل» بخوبی مشاهده می‌شود .

این شاعران البته از شعر قدیم عرب بکلی دور نیستند حتی در بسیاری از اشعار ، از قریحهٔ قدما الهام گرفته‌اند .

بطور خلاصه، اساس مکتب جدید عبارت است از وحدت شعر، و اینکه شعر باید صورت نفس باشد و احساس صحیح و شعور صادق آدمی را بیان دارد[۱].

برای تفصیل رك : دراسات فـی‌الشعرالعربـی المعاصر ، شوقـی ضیف . الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی ضیف . الجدید فی‌الادب العربی و تاریخه، حنا الفاخوری .

جمعیت آپولون

در نیمهٔ اول قـرن بیستم ، بـا گسترش تعلیم و تـربیت و نشر فرهنگ ، طبعاً تعداد شاعران هم رو به افـزایش گـذاشت . در دهٔ چهارم این قرن ، « جمعیت آپولون » در قاهره تشکیل یافت . مؤسس این جمعیت احمد زکی ابو شادی بود که به‌سال ۱۹۳۲ جمعیت آپولون

۱ــ الجدید فی‌الادب العربی ، ص ۶۹ .

را تأسیس کرد وریاست آنرا به‌عهدهٔ احمد شوقی واگذار نمود شوقی در همان سال در گذشت . از این ببعد ، ریاست آنرا خلیل مطران پذیرفت و مجله‌ای بهمین نام منتشر کرد[۱]. در نخستین شمارهٔ آن ، فکر و غایت و وجه تسمیهٔ جمعیت آپولون را معلوم ساخت . فکر این جمعیت ، علو مقام شعر و هدفش توجه به شعرا و زندگی مادی آنان بود . نامش را هم از یك اسطورهٔ یونانی که معتقد بودند « آپولون » رب النوع شعر و موسیقی است ، انتخاب کرده بودند .

شاعران زیادی به این جمعیت پیوستند از قبیل ابراهیم ناجی ، علی محمود طه ، حسن الصیرفی ، مصطفی السحرتی ، محمود ابوالوفاء ، عبداللطیف النشار ، الهمشری ، محمود حسن اسماعیل ، مختار الوکیل ، صالح جودت ، عبدالحمید الدیب و محمد عبدالغنی حسن[۲] .

از این ببعد ، مجلات زیادی که در رأس آنها مجلهٔ آپولون قرار داشت انتشار یافت و توجه خاص به شعر وادب شد. نویسندگان بحثهای مفصلی در ارزش و مقام ادبیات نوشتند و آثار شعرای بزرگ غربی را ترجمه کردند و مکتبهای ادبی غربی را بجهان عرب معرفی نمودند و نمونه‌های شعر غربی را نشان دادند . بنابراین، ادبیات غربی به عربها معرفی شد و دیگر حجابی بین ادب شرق و غرب باقی نماند.

این جمعیت در حقیقت مکتبی متمیز درشعر معاصر عرب بوجود آوردند که دارای خصایص و آرای خاص خود بود که از آن جمله

۱ــ الادب العربی المعاصر ، ص ۷۰ .

۲ــ » » » ، ص ۷۱ .

مختصات زیر را می‌توان نام برد :

۱ـ تجربهٔ شعری ، شاعـر این مکتب شعر را بمناسبت خاصی نمی‌سازد بلکه شعر از اعماق قلبش می‌جوشد . البتـه در اینجا منظور از تجربه فکر یا احساسی است که به انسان عارض می‌شود .

۲ـ وحدت موضوع ، این مکتب متعهد بود که شعر باید وحدت موضوع داشته باشد بدین معنی که همچنانکه دربدن موجود زنده تمام اعضا مکمل‌همدیگرهستند همهٔ عناصر شعر نیز بایدمکمل‌یکدیگرباشند.

۳ـ تعبیر با صورت ، شعر از تعبیر با الفاظ و جمله‌ها به تعبیر با صور شعری انتقال می‌یابد .

شاعران این جمعیت در عشق به طبیعت راه افراط پیموده‌اند ، طبیعت برای آنان مادری مهربان است و پناهگاهی است کـه آرامش را در آغوش آن پیدا می‌کنند .

از نظر فورم شعری هم ، جمعیت آپولون ، دربنای شعر تجدید بزرگی پیش آوردنـد و شعر آزاد و شعر مرسل را معرفـی نمودند و در اوزان و قوافی شعری دگرگونیها بعمل آوردند .

خلاصه شعر را در شکل و مضمون و اندیشه وصورت موسیقی از قیود زیاد آزاد ساختند[1].

در خاتمهٔ این بحث چند بیت از قصیدهٔ شوقی راکه بمناسبت تأسیس این جمعیت و نشر مجلهٔ آن سروده ، می‌آوریم :

ابولـو !! مرحباً بك یـا ابولـو
فـانـك من عـكاظ الشعر ظـل

۱ـ دراسات فی‌الادب المقارن ، ص ۲۶-۱۵ .

عکاظ و انت للبلغاء سوق
علی جنبانها رحلوا و حلوا
عسی تأتیننا بمعلقات
تروح علی القدیم بها ندل
لعل خفیت مواهبا و ضاعت
تذاع علی یدیك و تستغل[1]

برای تفصیل رك : الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی ضیف . ادب المهجر ، عیسی الناعوری . شعراء الرابطة القلمیة ، نادرة جمیل سراج . دراسات فی‌الادب المقارن ، محمد عبدالمنعم خفاجی .

شعر وجدانی اجتماعی

پس از سال ۱۹۵۲ میلادی مبارزات استعماری عربها دگرگونی گسترده‌ای در شعر عربی بوجود آورد. بدین معنی که شعر دراستخدام مبارزه علیه استعمار درآمد . این نوع شعر مبارز در راه جامعه « شعر وجدانی اجتماعی » نامیده شده است[2].

شاعر در این زمان برای خود زندگی نمی‌کند و به خاطرخود شعر نمی‌گوید ، بلکه زندگی او برای مردم است وبالنتیجه شعرش هم بخاطر مردم می‌باشد ، حتی در اشعار احساسی و عاطفی شخصی نیز اثر مردم دیده می‌شود .

چنین شعری غیر از نمونه‌های شعر شعرای نهضت جدید و

۱ـ دراسات فی‌الادب المقارن ، القسم الثانی ، ص ۲ .
۲ـ الادب العربی المعاصر ، ص ۷۵ .

جمعیت آپولون است . این نوع شعر مخصوصاً بباب طبع شاعران جوان می‌باشد .

در شکل و فورم شعر معاصر نیز دو گونه تجدید بعمل آمده : یکی اینکه شعر از هرنظر برمیراث گذشته تکیه دارد تنها در اوزان و قوافی آن تنوعی پیش آمده ، دوم اینکه ، شعر عربی برشعر غربی و شعر آزاد و شعر سپید نزدیك شده است .

نخستین کسانی که به شعر سپید و آزاد روی آوردند شاعران مهجر بودند یعنی شاعرانی که به آمریکا مهاجرت کرده بودند . احمد زکی ابو شادی نیز در پاره‌ای از اشعارش از آنها متأثر شده است[1].

برای تفصیل رك : الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی ضیف . دراسات فی‌الادب المقارن ، محمد عبدالمنعم خفاجی . دراسات فی الشعر العربی المعاصر ، شوقی ضیف .

نمایشنامه

نمایشنامهٔ منظوم تا ظهور شوقی بمعنی واقعی در شعر عرب سابقه نداشت . شوقی در اواخر عمر فورم نهایی شعر تمثیلی را با « علی بك الکبیر » در شعر عربی بوجودآورد . شوقی پس‌ازباز گشت از تبعید اسپانیا کلا به شعر تمثیلی روی آورد و هفت منظومهٔ تمثیلی ساخت که شش منظومه تراژدی و یکی کمدی است . در منظومه‌های تراژدی کوشیده است که مردم مصر را بطور خاص و عرب را بطور

۱ــ الادب العربی المعاصر ، ص ۷۸ .

عام راضی کند. سه منظومهٔ «مصرع کلئو پاترا»، «کامبیز» و «علی بك الکبیر» تصویر کنندهٔ عواطف وطنی است و سه منظومهٔ «مجنون لیلی»، «عنترة» و «امیرة الاندلس» نمایانگر عواطف عربی اسلامی است. منظومهٔ کمدی «الست هدی» زندگانی عرب را در قرن گذشته به تصویر درمی‌آورد.

نمایشنامه‌های شوقی معلوم می‌دارد که او فن نمایشنامه نویسی غربی‌را بخوبی مطالعه کرده‌است. می گویند شوقی‌درضمن‌مسافرتهایش نمایشهای مشهور پاریس‌را می‌دیده، تا آنجا که روال و اندیشهٔ نمایشنامه نویسی در ذهن او جایگزین می‌شده و درنتیجه نمایشنامه‌های خود را به رشتهٔ تحریر درمی‌آورده است.

نمایشنامه‌های شوقی نمایشنامهٔ کلاسیك است بدین معنی که او نمایشنامه‌های خود را به سبك کلاسیك فرانسه در قرن ۱۷ و ۱۸ ساخته و توجهی به نمایشنامهٔ بورژوازی که پس از آن بوجودآمده، نداشته و حتی سبك نمایشنامه‌های زمان خود در فرانسه را در نظر نداشته که مشکلات اجتماعی و انسانی مردم را مصور می‌ساختند.

پس از شوقی شاعر معاصر عزیز اباظه در تنظیم نمایشنامه دنبال کار شوقی را گرفته، نمایشنامهٔ میهنی بنام «شجرة الدر» و نمایشنامهٔ عربی «قیس و لبنی»، «العباسة»، «الناصر» و «غروب الاندلس» را ساخته. آنگاه نمایشنامهٔ تاریخی «شهریار»، «اوراق الخریف» و در تاریخ اسلامی نیز «قافلة النور» را تنظیم کرده است.

با این حال شوقی پیشوای هنر نمایشنامه در شعر جدید عربی می‌باشد[1].

۱ــ الادب العربی المعاصر، ص ۸۲ــ۷۹.

برای تفصیل رك : الادب العربـی المعاصر فـی مصر ، شوقـی ضیف . دراسات فی‌الادب المقارن ، محمد عبـدالمنعم خفاجی . دراسات فی الشعر العربی المعاصر ، شوقی ضیف .

ادبیات مهجر

از اواخر قرن نوزدهم میلادی ، گروهی از عربها مخصوصاً از سوریه و لبنان به امریکای شمالی و امریکای جنوبی مهاجرت کردنـد ، در میان این گروه عده‌ای از روشن فکران و انـدیشمندان و صاحبان قلم و شعر نیز بودند .

این صاحبان قلم و شعر و یـابطور کلی ادبای مهجر به دو دسته تقسیم می‌شوند : مهاجران شمالی یعنی ایالات متحدهٔ امریکا ومهاجران جنوبی و مخصوصاً برزیل .

هریك از این دو گروه خصائص و ممیزاتی برای خود دارند که پاره‌ای اصیل وپاره‌ای مکتسب می‌باشد . در پاره‌ای ممیزات هم اتفاق دارند . این مختصات و ممیزات از اوایـل قـرن بیستم و مخصوصاً از جنگ اول جهانی آشکار می گردد تاآنجاکه این دو گروه مهاجرمدرسهٔ مهجر ادبی بوجود می‌آورنـد که هریك از آنها تأثیری در تکوین این مکتب نهاده است .

مهاجران شمالـی ـ با وجود کمی تعداد ـ بیشتر از مهـاجران جنوبی اثر دارند . محصول ادبی ایـن مکتب اغلب شعر است هرچند در روزنامه‌های ادبی آثار نثری هم منتشر کرده‌اند .

از مهاجران شمالی جبران خلیل جبران ، میخائیل نعیمه و ایلیا ابو ماضی و نسیب عریضه و رشیـد ایوب و عبدالمسیح حداد و ندرة

حداد و امین الریحانی و امین مشرق و مسعود سماحة و نعمة الحاج را باید نام برد .

از مهاجران جنوبی ، الشاعر القروی ، الیاس حبیب فـرهات ، عقل الجر ، فوزی معلوف ، شکرالله الجر قابل ذکر هستند .

مکتب ادبی ادبیات مهجر بالاجمال ، اولا مکتب رمانتیسم است که مهاجران در افکار و سبك شان از این مکتب متأثـر شده‌اند ، ثانیاً مکتب رئالیسم می‌باشد .

هدف همهٔ مهجریون ، خلق ادبیات آزاد و قوی بـا اندیشه‌های بزرگ بود و روی همین اصل ، ادبیات مهجر در نفوس و اقلام تأثیر فراوان گذاشته است[1].

الرابطة القلمیة

در سال ۱۹۲۰ ده نفر از ادبـای مهجر شمالـی (از لبنـانیها و سوری‌ها) بـرای نجـات ادبیـات عـرب از جمود و خمود جمعیت « الرابطة القلمیة » را تشکیل دادند. رئیس جمعیت جبران خلیل جبران ومعاونش میخائیل نعیمه وخزانه دار ولیم کانسفلیس بود ودیگر اعضایش عبارت بودند از ایلیا ابو ماضی ، نسیب عـریضه ، عبدالمسیح حداد ، رشید ایوب ، ندرة حداد ، ودیع باحوط ، الیاس عطاء الله .

آثار فکری و محصولات قلمی جمعیت « الـرابطة القلمیة » در روزنامهٔ « السائح » بمدیریت عبدالمسیح حداد منتشر می‌شد و درپایان

۱ــ ادب المهجر ، ص ۲۱ــ۱۷ .

هرسال شمارهٔ مخصوصی از این روزنامه انتشار می‌یافت که در جهان عرب اسم و رسمی داشت و بدین ترتیب نام «الرابطة» در دنیای عرب پخش گردید .

در سال ۱۹۲۱ نیز « مجموعـة الرابطة القلمية » از طرف این جمعیت منتشر شد که حاوی مقالات واشعار زیادی از اعضای جمعیت بود[۱] .

العصبة الاندلسية

در سال ۱۹۳۳ گروهی از ادبای مهجریون جنوبی جمعیتی به‌نام « العصبة الاندلسية » تشکیل دادند، ریاست این جمعیت باميشال معلوف و معاونت آن با نظیر زیتون و اعضای نخستین آن عبارت بودند از : داود شکور ، یوسف البعینی، جورج حسون معلوف ، نصر سمعـان ، حسنی غراب ، یوسف غانم ، حبیب مسعود ، اسکندر کریاج ، انطون سلیم سعد ، شکرالله الجر .

هدف این جمعیت نجات ادبیات از ابتذال و تهذیب ذوق فنی و شعور اجتماعی و بالا بردن مقام و ارزش ادبیات بود .

این جمعیت نشریه‌ای تحت عنوان « العصبة » منتشر کردند کـه حاوی رسالت آثار اعضای جمعیت بود .

بعد از انتشار « العصبة » تعدادی از بزرگترین ادبـای مهاجر به این جمعیت پیوستند که عبارت بودنـد از : شفیق المعلوف ، الشاعـر

۱ـ ادب المهجر ، ص ۲۶-۲۱ .

القروی ، توفیق قربـان ، الیاس فـرحات ، عقل الجر ، نجیب یعقوب و جبران سعادة .

با گذشت زمان « العصبة الاندلسیة » مرکز ادبای مهاجر و مجلهٔ « العصبة » محل نشر آثارشان گـردید و درنتیجه اعضای این جمعیت نیز اثر بارزی درتاریخ ادبیات جدید عرب بجای گذاشتند[1].

برای تفصیل رك : ادب المهجر ، عیسی النـاعوری . دراسات فـیالادب المقارن، محمدعبدالمنعم خفاجی. شعراءالرابطة القلمیة، نادرةجمیل سراج. دراسات فیالشعر العربی المعاصر ، شوقی ضیف .

شاعران مشهور این دوره

محمود سامی البارودی

محمود سامی پاشا به سال ۱۲۵۵ هـ . در مصر بهدنیا آمد[2]. علوم مختلف ادبی را فرا گرفت و به کارهای لشکری پرداخت .

بارودی کتابهای شعر و ادب را شخصاً مطالعه میکرد بیآنکه پیش معلمی درس بخوانـد و از همان دورهٔ جوانـی بتقلید از پیشینیان به نظم شعر آغاز کرد و شعرش آن چنان پخته و قوی بود که اشعار او همسنگ اشعار شعرای قرن سوم و چهارم بود ؛ خالی از تکلف بدیع و دارای معانی سنگین و الفاظی دلکش واسلوبی متین بود . اما اشعار اواخر عمرش بعلت خمود قـریحه و زوال حافظه چنـدان دلچسب و قوی نبود .

بارودی هرچند از نظر معنی مبتکر نبود و در اسلوب ابـداعی

۱ـ ادب المهجر ، ص ۳۰ـ۲۶ .

۲ـ الاعلام ص ۹۱ .

نداشت اما این هنر را در حد اعلا داشت که معانی عمیق را بسا الفاظی زیبا و دلچسب بیان دارد و فخر و حماسه و وصف را درعصر تاریك شعر و ادب دوباره زنده کند و اولین کسی است که تجدید را در شعر عربی بوجود آورد؛ تجدیدی که در نزد او روی دو پایه قرار داشت: تجدید اسلوب قدیم در شعر از لحاظ جزالت و متانت، و اینکه شاعر باید خودش و خلقش و محیط و عصرش را بطور دقیق وصادق مجسم سازد[۱].

بارودی علاوه بر دیوان اشعار خود کتاب «مختارات البارودی» را تألیف کرده که در این کتاب گزیده‌هایی از اشعار سی شاعر عصر عباسی را در اغراض مختلف آورده است .

نمونه‌ای از شعر او :

لکننا غرض للشر فی زمن	اهل العقول به فی طاعة الخمل
قامت به من رجال السوء طائفة	ادهی علی النفس من بؤس علی ثکل
ذلت بهم مصر بعدالعز واضطربت	قواعد الملك حتی ظل فی خلل
و اصبحت دولة الفسطاط خاضعة	بعد الاباء و کانت زهرة الدول
فبادروا الامرقبل الفوت وانتزعوا	شکالة الریث فالدنیامع العجل
و قلدوا امرکم شهماً أخا ثقة	یکون رداً لکم فی الحادث الجلل
یجلوا البدیهة باللفظ الوجیز اذا	عجز الخطاب وطاشت اسهم الجدل[۲]

مرگ بارودی به سال ۱۳۲۲ ه . اتفاق افتاده است[۳].

برای تفصیل رك : شعراء المصر و بیئاتهم فی الجیل الماضی ، العقاد . شعراء الوطنیة ، الرافعی . تراجم شرقیة و غربیة ، محمد حسین هیکل . الاعلام ، خیرالدین الزرکلی . الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی ضیف .

۱- الادب العربی المعاصر ، ص ۹۱ .

۲- « « « ، ص ۹۰ .

۳- جرجی زیدان ، ج ۴ ، ص ۲۳۴ .

اسماعیل صبری

اسماعیل صبری به‌سال ۱۲۷۴ هـ . درقاهره به‌دنیا آمد[1]. مدارس مختلف ابتدایی و متوسطه را طی کرد، آنگاه بـرای ادامهٔ تحصیل به فرانسه رفت و در آنجا بـه اخذ درجهٔ لیسانس در حقوق نـایل آمد . این مسافرت او را با تمدن و ادبیات فرانسه آشنا کرد . در بـازگشت بمصر به کارهـای حکومتی پـرداخت و بـالاخره به سال ۱۳۲۵ هـ . از خدمات دولتی بازنشسته شد .

پس از بازنشستگی منـزل او مـأوای شعرا و ادبـا بود . شعرا اشعار خود را پیش او می‌خواندند او هم آنها را نقد می‌کرد وهمانند یك معلم اصلاحشان می‌نمود .

صبری از اوایل جوانـی عواطف قلب و خواطر فکـرش را به وسیلهٔ اشعارش بیـان می‌داشت ، شعرش از لحاظ الفاظ بسیار روان و از نظر آهنگ در حد اعلاست .

صبری قصاید طولانی کم دارد و بـرعکس مشاعـر خود را در عشق و سیاست و دین در نهایت صدق و اخلاص در مقطوعات کوتاه بیان کرده است .

نمونه‌ای از اشعار او :

یا لواء الحسن احـزاب الهوی   أیقظوا الفتنة فـی ظـل اللواء
فـرقتهم فـی الهوی ثـاراتهم   فاجمعی الامر وصونی الابریاء

۱ـ الادب العربی المعاصر ، ص ۹۲ .

ان هــذا الحسن کالماء الــذی فیــه لــلانفس ری و شفــاء
لا تــذودی بعضنــا عــن ورده دون بعض و اعدلی بین الظماء

مرگ او به سال ۱۳۴۱ ه . اتفاق افتاده است[۱].

برای تفصیل رك : الادب العربی المعاصر فی‌مصر ، شوقــی ضیف . تاریخ الادب العربی ، احمد حسن الزیات . الاعلام ، خیرالدین الزرکلی .

احمد شوقی

احمد شوقی به سال ۱۲۸۵ ه . در قاهره به دنیا آمد[۲] . پس از اتمام مدارس ابتدائی و متوسطه برای تکمیل معلومات به فرانسه رفت پس از بازگشت به مصر در مشاغل حقوقی مشغول شد و درزمان خدیو عباس دوم به ریاست مدرسهٔ زبان خارجه منصوب گردید . در جنگ جهانی اول دولت انگلیس خدیو را خلع نمود و شوقی هــم ازکشور خارج شد وبه اسپانیا رفت. بعد از جنگ دوباره بــه مصر برگشت .

شوقی از دوران طفولیت شعرخود را درراه خلق به‌کار می‌برد و ازحقوق مردم دفاع می‌نمود تاجائی‌که جان و مال وجاه ومقام خود را دراین راه بذل‌کرد و بالاخره به‌سال ۱۳۵۱ ه . درگذشت[۳].

نقادان عرب اتفاق دارند‌که در مدت ده قرن‌گذشته بعد از متنبی شاعری نظیرشوقی ظهور نکرده، زیرا او درسایهٔ نبوغ فطری خود به روح پژمرده و منحط شعر عرب تجدید حیات بخشید .

۱ــ الاعلام .
۲ــ الادب العربی المعاصر ، ص ۱۱۰ .
۳ــ الاعلام .

او هم مانند متنبی با طبقات مردم محشور بود و از طبایع آنان آگاهی داشت . اوضاع اجتماعی را بخوبی توصیف می‌کرد و امثال سائر و سخنان حکمت آمیز را در شعر می‌گنجانید .

آثار منظومش عبارتند از : «الشوقیات» در چهار جلد . « دول العرب » و « مصرع کلئوباطرة » .

شوقی نثر را هم روان می‌نوشت . سجع غیر متکلفانه به کار می‌برد. کتاب چاپ شده‌اش « اسواق الذهب » که درحقیقت شعرمنثور است بهترین شاهد قدرت او در نثر می‌باشد . داستانهایی نیز به نثر روان فصیح دارد که عبارتند از : « امیرة الاندلس » ، « البخیلة » ، « ورقة الاس » و « مذاکرات بنتائور »[1].

نمونه‌ای از اشعار او :

وطنی لو شغلت بالخلد عنه فازعتنی الیه فی‌الخلد نفسی
شهد الله لم یغب عن جفونی شخصه ساعة ولم یخل حسی

و نیز :

الثعلب المخدوع

قد سمع الثعلب اهل القری یدعون محتالا بیا ثعلب ا
فقال : حقاً هذه غایة فی الفخر لا تؤتی ولا تطلب
من فی‌النهی‌مثلی حتی الوری اصحبت فیهم مثلا یضرب
ما ضر لو وافیتهم زائراً اریهم فوق الذی استغربوا
لعلهم یحیون لی زینة یحضرها الدیك او الارنب
و قصد القوم وحیاًهم وقام فیما بینهم یخطب

۱ـ زیات ، ص ۵۰۲ .

فأخذ الـزائـر من أذنـه واعطـى الكلب بـه يلعب !
فـلا تثق يـومـاً بـذى حيلة اذ ربمـا ينخـدع الثعلب !

برای تفصیل رك : تاریخ الادب العربی ، احمد حسن الزیات . الوسیط ، الشیخ احمد الاسکندری . مناهل الادب العربی ، شوقـی (۳۷ و ۳۸) . الاعلام ، خیرالدین الزرکلی .

محمد حافظ ابراهیم

محمد حافظ ابراهیم به سال ۱۲۸۶ ه . در دیـروط از نـواحی اسیوط به دنیا آمد[1]. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را تمام کـرد و وارد مدرسهٔ نظام شد و به درجهٔ افسری نایل گردید بعد مأموریتی به سودان یافت و سال ۱۳۱۵ ه . با جمعی از افسران از حکومت سرپیچی نمود و درنتیجه محاکمه شد و از کار برکنارگردید. روزگاری به بیکاری و بلاتکلیفی بسر برد تا به فیض محضر شیخ محمد عبده نـایل آمد . در سال ۱۳۲۷ ه . حشمت پاشا وزیر معارف او را مدیر کتابخانهٔ مصر کرد در آن منصب باقی بود تا بازنشسته شد و به‌سال ۱۳۵۲ ه . درگذشت[2].

محمد حافظ ابراهیم چون زنـدگی کودکی را در فقر بسر برده بود رغبت چندانی بـه‌کسب دانش و حال پیکار بـا مشکلات نـداشت همانند مسلم بن ولید و ابو نواس که چشم طمـع به دربـار دوخته و از راه صله و جایـزه وسایل لهو و لعب خود را تهیه می‌کردنـد زندگی می‌کرد . برای جلب عنایت خدیو مصر وخلافت عثمانی اشعار مطبوعی

۱ــ الوسیط ، ص ۴۰۲ .
۲ـ زیات ، ص ۵۰۴ .

در مدح عباس و تمجید عبدالحمید سرود حتی قصایدی در رثـای ملکه ویکتوریا و تاجگذاری ادوارد هشتم و تودیع لردکرومر ساخت . اما در اواخر عمر احساس وطن دوستی او را به زیـر پرچم مصطفی کامل درآورد ازاین‌ببعد در اشعار خود زبان حال ملت گردید و با سرودن اشعار انقلابی و تشویق مردم به مبارزه پرداخت .

او در سایهٔ حافظهٔ فـوق‌العاده قوی ، بسیاری از اشعـار شعرا و نوشته‌های پیشینیان را حفظ داشت تاآنجاکه در روایت اشعار برگزیده و سخنان نغز همتا و نظیر نداشت .

از نظرمقام شعری شوقی یکی از پنج شاعرمشهور (بارودی ، صبری ، شوقی ، حافظ و مطران) می‌باشدکه نهضت شعرتوسط ایشان برپا شد و شاید امتیازش در میان آنان بصدق تعبیر از درد دل و تفسیر آرزوهای ملت و تصویر عیوب عصر می‌باشد[1].

از اشعار اوست :

من لـی بتربیة النساء فـانها	فی الشرق علة ذلك الاخفاق
الام مـدرسة اذا اعـددتها	اعـددت شعباً طیب الاعراق
انا لااقول دعواالنساء سوافرا	بین الرجال یجلن‌فی‌الاسواق
یدرجن حیث‌اردن، لامن‌وازع	یحـذرن رقبته ، ولامـن واق
کلا ولا ادعوکم ان تسرفوا	فی‌الحجب‌والتضییق‌والارهاق
فتوسطوا فی‌الحالتین‌وانصفوا	فالشر فی التقیید والاطلاق
ربوا البنات علی الفضیلة انها	فی الموقفین لهن خیروثاق

برای تفصیل رك : تاریخ الادب العربی، احمد حسن الزیات . الوسیط ، الشیخ احمد الاسکندری . الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی ضیف .

۱- زیات ، ص ۵۰۶ .

ابوالقاسم الشابی

ابوالقاسم الشابی به سال ۱۳۲۴ ه. در تونس به دنیا آمد[1]. مدرسهٔ حقوق را تمام کرد اما مع‌الاصف درسنین جوانی به مرض سینه درد از دنیا رفت.

الشابی شاعری بی‌باك بوده، طغیان و قدرت در شعرش تجلی یافته، بافلسفه یأس و بدبختی رو در رو ایستاده و خلق خود را به آزادی و پیشرفت دعوت نموده است. شعرش رقیق و دلکش می‌باشد واثرش «دیوان شعر» است که چاپ شده.

نمونه‌ای از شعر او:

یا ابن امی

خلقت طليقاً كطيف النسيم — وحراً كنور الضحى في‌سماه
تغرد كالطير اين اندفعت — وتشدو بما شاء وحي الاله
وتمرح بين ورود ... الصباح — وتنعم بالنور أني ... تراه
وتمشي كما شئت بين المروج — وتقطف ورد الربى في رباه
كذا صاغك‌الله يا ابن‌الوجود — والقتك في‌الكون‌هذی الحياه
فما لك ترضى‌بذل ... القيود — وتحنى لمن‌كبلوك الجباه ! ؟
وتسكت‌في‌النفس‌صوت‌الحياة — القوى اذا ما تغنى صداه
وتطبق اجفانك الناعسات . . . — عن‌الفجر، والفجر عذب ضياه
وتقنع بالعين بين الكهوف — فأين النشيد وأين الاياه[2] ؟

مرگ او به سال ۱۳۵۳ ه. اتفاق افتاده است[3].

۱- الاعلام.
۲- الجدید، ج ۲، ص ۶۹ و ۷۰.
۳- الاعلام.

برای تفصیل رك : الجدید فی‌الادب العربی و تاریخه ، حنا الفاخوری . الاعلام ، خیرالدین‌الزرکلی. الادب‌التونسی‌فی‌القرن الرابع عشر. دراسات فی‌الشعر العربی المعاصر . شوقی ضیف .

جمیل صدقی الزهاوی

جمیل صدقی الزهاوی به سال ۱۲۷۹ ﻫ . در بغداد به دنیاآمد[۱]. پدرش محمد فیضی مفتی دار السلام و برادرش یکی ازفقها بود . بااینکه نیت پدر و برادرش در آن بود که او هم فقیه و قاضی بار آید ولی علاقه و ذوق، وی را صاحب فلسفه وشعر نمود . بموازات کارهای مهم دولتی و تدریس وتعلیم، هرگز از مطالعهٔ شعر و ادب دست برنداشت و همواره‌به نگارش و ترجمه پرداخت .

جمیل صدقی الزهاوی زبانهای ترکی و فارسی و کردی را می‌دانست و بالنتیجه با فرهنگ این زبانها آشنا بود و مقاله‌های علمی و فلسفی برای مجله‌ها وروزنامه‌ها ترجمه می‌کرد. اما شهرت اصلی او در شعر است . او شاعری متفکر و دارای بصیرت وذوق وقریحه بوده، همانند احمد شوقی به پیروی از عصر وتجدد اشتیاق‌داشته وازپیشروان نهضت ادب عربی معاصر است .

آثارش اکثر در شعر « الکلم المنظوم » ، « دیوان الزهاوی » ، « رباعیات الزهاوی » ، « اللباب » و « الاوشال » است .

نمونه‌ای از شعر او :

۱- زیات ، ص ۵۰۸ .

الجهل والعلم

يريد اناس فرقة الشعب جهدهم فلاعطست باليمن تلك المعاطس
ونحن الالىما فرق الدين بيننا وان كثرت بعض الاوان الدسائس
فعشنا و عاشت من عصور كثيرة جوامعنا فى جنبهن الكنائس
ولا يعدم الانسان طول حياته صديقاً يواسى او عدواً يعاكس
ولكننا عشنا جميعين أعصراً كلانا اخو صدق كلانا مؤانس
و انا سنحيا والعمائم عندنا لها حرمة محمودة والقلانس
سنحيا نعم فى و حدة عربية لها العلم نظام لها العدل سائس
ونغرس فى قلب الشبيبة جرأة على الصدق حباً ان تطيب الغرائس

مرگ او به سال ۱۳۵۴ اتفاق افتاده است[1].

برای تفصیل رك : تاریخ الادب العربی ، احمد حسن الزیات ، الجدید فی الادب العربی و تاریخه ، حنا الفاخوری . الاعلام ، خیرالدین الزرکلی . ملوك العرب ، الریحانی . دراسات فی الشعر العربی المعاصر ، شوقی ضیف .

رشید ایوب

رشید ایوب به سال ۱۲۸۸ هـ . در لبنان به دنیا آمد[2]. مدتی به فرانسه مسافرت کرد و بعد به نیویورك رفت وجزو شعرای مهجر شمالی به عضویت جمعیت « الرابطة القلمیة » درآمد .

رشید ایوب از شعرای بزرگ مهجر شمالی است. عصارهٔ شعر او عشق و درد و شراب می‌باشد . مخصوصاً حزن و حیرت در اغلب اشعار او متجلی است تا آنجاکه او را « الدرویش الشاکی » گفته‌اند[3].

۱- الاعلام .
۲- »
۳- شعراء الرابطة القلمیة ، ص ۳۴۰ .

اشعار او در دیوانهای : « الایوبیات » ، « اغانی الدرویش » و « هی‌الدنیا » انتشار یافته است .

نمونه‌ای از شعر او :

وقفنا عند مرآة حیاری ما عرفناه
عجیب فی معانیه غریب فی مزایاه
له سربال جواب غبار الدهر غشاه
ووجه لوحته الشمس غارت فیه عیناه
تراه ان سری برق تمناه مطایاه
وان اصغی لصوت النای اشجاه و ابکاه
اذا اعطیته شیئاً ابت جدواك کفاه[1]

مرگ او به سال ۱۳۶۰ ه . اتفاق افتاد[2].

برای تفصیل رك : ادب المهجر ، عیسی الناعوری . شعراء الرابطة القلمیة ، نادرة جمیل سراج . الاعلام ، خیرالدین الزرکلی .

ابراهیم طوقان

ابراهیم طوقان به سال ۱۳۲۳ ه . در فلسطین به دنیا آمد[3]. تحصیلات ابتدایی را در آنجا فرا گرفت و بعد به دانشگاه امریکایی بیروت رفت و پس از اخذ اطلاعات ادبی عمیق در عربی و انگلیسی به نظم شعر پرداخت .

ابراهیم طوقان شاعر فلسطین است . شعرش پر از احساس و زندگی‌می‌باشد . بدبختی‌های وطنش وخلقش را درشعرش شرح‌داده

۱- ادب المهجر ، ص ۴۲۳ .
۲- الاعلام .
۳- الجدید ، ج ۲ ، ص ۱۰۹ .

و دردفاع از آزادی ورهایی مردم‌فلسطین فریادش به‌همه‌جا رسیده است.

دیوان شعرش به سال ۱۹۵۵ در بیروت چاپ‌شده . وخواهرش فدوی طوقان در بارهٔ او کتابی دارد به نام « اخی ابراهیم » .

نمونه‌ای از شعر او :

حمامات الغدیر

بیض الحمائم حسبهنه	أنی اردد سجعهنه
رمز الوداعة والسلا	مة منذ بدء الخلق هنه
فی کل روض فوق دا	نیة القطوف لهن أنه
ویملن والاغصان ما	خطر النسیم بروضهنه
فاذا صلاهن الهجیر	هبین نحو غدیرهنه
یهبطن بعد الحوم مثل	الوحی لا تدری بهنه[1]

ابراهیم طوقان به سال ۱۳۶۰ ﻫ . درگذشته است[2].

برای تفصیل رك : الجدید فی‌الادب العربی و تاریخه ، حنا الفاخوری . الاعلام ، خیرالدین الزرکلی .

معروف الرصافی

معروف الرصافی به سال۱۲۹۴ ﻫ . در بغداد به‌دنیا آمد[3] . علوم لغوی ودینی و زبانهای خارجی را درآنجا یادگرفت وسپس به مطالعهٔ مباحث فلسفی وعلمی پرداخت نتیجة تحولات شگرفی در روح اوپدید

۱- الجدید ، ج ۲ ، ص ۱۰۹ و ۱۱۰ .
۲- اعلام .
۳- مناهل الارب العربی ، ص ۶ .

آمد[1] . به کشورهای ترکیه و لبنان و سوریه مسافرت کـرد و همه جا اشعاری رقیق‌ولطیف ساخت که عاطفهٔ انسانی‌ورقت قلب‌اونسبت به‌یتیم و فقیر و ستمدیده درآنها متجلی است .

شعرهای « ام‌التیم » و « التیم فی‌العید » و « ابودلامة والمستقبل» و نیز « فی منتدی التهذیب » پر از احساس نفـرت از فقر و جنگ و ذلت و بـردگی است . از بهترین اشعارش قصیدهٔ « التربیة والامهات » می‌باشد به مطلع :

هی الاخلاق و تنبت کالنبات	اذا سقیت بماء المکرمات

علاوه براینها اشعارقومی نیز داردکه درآنها عرب را به اتحاد و تعاون دعوت می کنند. در شعر « فی‌سبیل الـوطن » حتی مسیحیان را دعوت می کندکه با مسلمانان متحد شوند و در مقابل دشمن و استعمار بایستند . در قصیدهٔ « سیاسة لاحماسة » عـرب را تحریض می کند که به خواری و بردگی گردن ننهند .

اشعاری نیز در دفاع از دین اسلام دارد :

لقد ایقظ الاسلام للمجدو العلی	بصائر اقـوام عن المجد نـوم
فاشرق نور العلم من حجراته	علی وجه عصر بالجهالة مظلم

نمونه‌ای از شعر او :

الا قل فی الطلاق لموقعیه	بما فی‌الشرع لیس‌له وجوب
غلوتـم فـی دیانتکم غلواً	یضیق ببعضه الشرع الرحیب
اراد الله تیسیـراً وانتـم	من التعسیر عندکـم ضروب
وقد حلت بامتکم کـروب	لکـم فیهن لا لهـم الـذنوب

۱ـ مناهل الادب العربی ، ص ۶ .

وهی حبل الزواج ورق حتی یکاد اذا نفخت له یذوب[1]

مرگ او به سال ۱۳۶۴ ه . اتفاق افتاد[2].

برای تفصیل رك : مناهل الادب العربی، الرصافی (۳۳ و ۳۴) . الجدید فی‌الادب العربی و تاریخه ، حناالفاخوری . الاعلام . خیرالدین الزرکلی .

نسیب عریضة

نسیب عریضه به سال ۱۳۰۴ ه . در حمص به دنیا آمد[3] . مدرسهٔ روسی را در همان شهر تمام کرد واصول دو زبان عربی و روسی را آموخت و از آثار هر دو زبان بحد وفور مطالعه کرد تا آنجا که رفقایش به‌علت کثرت‌اطلاعات به اولقب «دائرة المعارف » داده‌بودند.

به سال ۱۹۱۲ مجلهٔ « الفنون » را منتشر کرد که با استقبال روبرو شد اما جنگ جهانی اول امکان نداد که بیشتر از یک سال انتشاریابد.

نسیب عریضه یکی ازشعرای مهاجر سوری است که شعرش در نوع و آهنگ ومعنی‌بسیارلطیف و دور ازتصنع‌است . واغلب اشعارش دارای احساس زنده و ذوق سلیم و فطری می‌باشد[4] .

از آثار او دیوان اشعارش به نام « الأرواح الحائرة » منتشر شده و علاوه برآن آثار منثور ارزنده‌ای دارد که هنوز انتشار نیافته ، ازآن جمله دو داستان بدیع« دیک‌الجن‌الحمصی » را می‌توان نام‌برد.

نمونه‌ای از اشعار او :

۱- دراسات فی‌الشعرالعربی المعاصر ، ص ۶۴ .

۲- الاعلام .

۳- »

۴- مناهل الادب العربی ، ص ۵ .

رفعت لطـرفك من مكان قـاص
تختـال بين حـدائق وعـراص
اعرفت يا قلبي عروس العاصي ؟
محبي امانينا ومحيا الجود ونعيم راض بالوجود سعيد
اعـرفتها تلك الربـوع العـاليه
مـا بين لبنان و بين الباديـه ؟
الذ كريات وقد بـرزن علانيه[۱]

مرگ او به سال ۱۳۴۵ ه . در شهر بروکلن اتفاق افتاد[۲].

برای تفصیل رك : مناهل الادب العربی ، نسیب عریضه (۳۰) . الجدید فی‌الادب العربی و تاریخه ، حنا الفاخوری . ادب المهجر ، عیسی الناعوری .

الیاس ابو شبکه

الیاس ابو شبکه به‌سال ۱۳۲۱ ه. در ولایات متحده به دنیا آمد[۳]. بعد بـا پدرش به وطنش لبنان بـرگشت و پیش از اتمام تحصیلات به جنگ زندگی رفت و با رنجها و ستمها و بدبختیهای گوناگون روبرو شد و بالاخره همانند اغلب شعرای رمانتیست درسن‌جوانی درگذشت.

الیاس ابو شبکه یکی‌ازبزرگترین‌شاعران‌مکتب جدید لبنان‌است. شخصیت او که کفر و ایمان در آن جمع بود در اشعارش متجلی شده ، تصنیفهای قشنگی هم خوانده که بیانگر جوانی و جوانمردی و جمال ابدی و حسن ازلی لبنان می‌باشند .

۱- دراسارت فی‌الشعرالعربی المعاصر ، ص ۲۶۰ و ۲۶۱.
۲- الاعلام .
۳- »

از منظومات او « افاعی الفردوس » ، « غلواء » ، « الحان » و « الی الابد » را می‌توان نام برد .

علاوه برمنظومات « تاریخ ناپلئون » و نیز نمایشنامه‌هایی از مولیر را به عربی برگردانده است .

نمونه‌ای از منظومات او :

یا بلادی

یا بلادی لك قلبی لك آمالی وحبی
و جهادی
یا بلادی ؟
انت هذا العطر یأتی من فم الوادی مع الصبح الطری
انت کل الحسن ، انت نظرة الله الی القلب البری
وعیون الکوثر
وسریر الاعصر
وجلال الخلد باد
یا بلادی ؟
ینشر المجد علیك رایة من مفرقیك
و ینادی : یا بلادی! [1]

مرگ او به سال ۱۳۶۶ هـ . اتفاق افتاده است[2].

برای تفصیل رك : الجدید فی الادب العربی و تاریخه ، حنا الفاخوری . الاعلام، خیرالدین الزرکلی . اعلام اللبنانیین. دراسات فی الشعر العربی المعاصر ، شوقی ضیف .

۱ــ الجدید ، ج ۱ ، ص ۹ و ۱۰.
۲ـ الاعلام .

خلیل مطران

خلیل مطران بـه سال ۱۲۸۸ هـ . در بیروت به دنیاآمد[۱] ، زبان عربی را پیش الیازجیهاآموخت و بعد زبان فرانسه را یادگرفت وبدین ترتیب با دو فرهنگ عربی و غربی‌آشنا شد . آنگاه به فرانسه رفت و از نـزدیک تمدن غـربی را شناخت . بعد از این بـه روزنامه نگاری پرداخت و در روزنامه‌های « الأهرام » و « المؤید » مقاله نوشت .

با گذشت زمان شاعری در وجود اونویسندگی را تحت‌الشعاع قراردارد بنابراین نـویسندگی را کنارگذاشت و به شعر روی‌آورد و اشعاری دلنشین‌سرود که درآنها ملل شرق را تحریض می‌کرد که از زیر ستم و بندگی و بردگی رها شوند و آزادگی وحریت بدست‌آورند . اشعار او اغلب شادیها و غمهای مردم را بیان می‌کنند وبطورکلی شعر او شعر طبیعت وزندگی است. شعر «اسدالباکی» و «فی‌تشییع جنازة» و « الجنین الشهید » با بهترین اشعار رمانتیک غربی برابری می‌کنند. درقصاید « مقتل بزرجمهر » و « فتاة الحبل‌الأسود » و «نیرون» زنـدگی عرب ستمکش را به بهترین وجه نمایـان می‌سازد . خلاصه او شاعر وجدان و تاریخ و اجتماع است[۲] .

درمیان‌حافظ وشوقی به‌اخطل تشبیه می‌شد. منفلوطی هم بجهت اینکه بیش‌ازالفاظ به‌معانی توجه داشت او را به‌ابن‌الرومی تشبیه کرده[۳].

۱ـ الادب العربی المعاصر ، ص ۱۲۱ .
۲ـ الجدید ، ج ۳ ، ص ۷۳ .
۳ـ الاعلام .

از آثار او « دیوان الخلیل » و « مرآة الایام فی‌ملخص التاریخ العام » می‌باشد .

نمونه‌ای از شعر او :

المساء

داء الم حسبت فیه شفائی / من صبوتی فتضاعفت برحائی
یا للضعیفین استبدا بی ، و ما / فی‌الظلم مثل تحکم الضعفاء
قلب اذابته الصبابة والجوی / وغلالة رثت من الادواء
والروح بینهما نسیم تنهد / فی‌حالی التصویب والصعداء
والعقل کالمصباح یغشی نوره / کدری،ویضعفه‌نضوب‌دمائی[1]

مرگ او به سال ۱۳۶۸ اتفاق افتاده است[2].

برای تفصیل رك : الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی ضیف . الاعلام ، خیرالدین الزرکلی . دراسات فی‌الشعر العربی المعاصر ، شوقی ضیف .

علی محمود طه

علی محمودطه به سال ۱۳۰۲ ه . در دمیاط به دنیا آمد[3] . بعداز مدرسه ابتدائی تحصیلات خود را درمدرسهٔ فنون تطبیقی ادامه داد . ودیوانهای حافظ وشوقی ومطران وازقدما نیز اندکی‌از دیوان بحتری و غیره را مطالعه‌کرد . اما فرهنگ عمیق وعالی بدست نیاورد . از از زبانهای غربی نیز فرانسه و انگلیسی را پیش خود مطالعه‌کرد .

۱- الجدید ، ج ۳ ، ص ۷۳ و ۷۴ .
۲- الاعلام .
۳- الادب العربی المعاصر ، ص ۲۶۱ .

ازشعرای غربی باآثارلامارتین و بودلر تااندازه‌ای آشنا شد . بنابراین شخصیت ادبی علی‌محمودطه به‌جوهرملکاتش بیش‌ازمطالعاتش مربوط می‌شود. تمایل‌شدیدش به‌مکتب سمبولیسم باعث شده که عنایت‌خاصی به موسیقی‌شعرش‌بکند . ازطرف دیگرمکتب رمانتیسم را نیزمی‌شناخت اما در هرحال از نظر رعایت موسیقی و کلمات شعری توجه خاصی به سمبولیسم داشته است .

اولین دیوانش به نام « الملاح‌التائه » پیروی از مکتب رمانتیسم را به نظر می‌آورد . در این دیوان، که اکثر اشعارش درعشق و طبیعت می‌باشد ترجمهٔ دریاچهٔ لامارتین را هم آورده است .

آخرین دیـوانش هم « شرق و غرب » است که از دو بخش شرق وغرب تشکیل‌یافته. بخش غربی یادگار مسافرتهای او به‌اروپاست و بخش شرقی به حوادث و قضایای سیاسی و میهنی و عربی اسلامی اختصاص یافته است .

از بهترین اشعار او ، شعر «مصر» است که فساد احزاب سیاسی و رهبران آنها را در آن شرح می‌دهد :

احقاً مـایقال شیوخ جیـل — علی‌احقاد هـم فیـه اکبـوا
وکانوا الامس ارسخ من‌جبال — اذامـازلزلت قمـم وهضب
فمـالهم وهت منهم حلـوم — لها بیدالهوی دفع و جذب[1]

می‌توان گفت که علی محمود طه در شعر خود مکتب سمبولیسم و مکتب رئالیسم را جمع کرده است .

از مشهورترین اشعار او « نداء الفداء » است که امروز ورد هر زبان می‌باشد :

اخی ا جاوز الظالمون المدی — فحق الجهاد و حق الفدا

۱ـ الادب العربی المعاصر ، ص ۱۶۸ .

مرگ او به سال ۱۳۶۹ اتفاق افتاده است[۱] .

برای تفصیل رک : الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی‌ضیف . الجدید فی‌الادب العربی وتاریخه ، حنا الفاخوری. دراسات فی‌الشعرالعربی‌المعاصر، شوقی ضیف .

ابراهیم ناجی

ابراهیم ناجی به سال ۱۳۱۶ ه . در مصر به دنیا آمد[۲]. پس از تحصیلات مقدماتی دانشکدهٔ طب را تمام کرد و در ضمن زبانهای انگلیسی و فرانسه را هم بخوبی یاد گرفت . نخستین مشوق او به مطالعات آثار ادبی دیوانهای شعر پدرش بود . آشنایی با دو زبان خارجی بصیرت او را به ادبیات غربی هم بازکرد چنانکه مطالعات عمیقی در آثار رمانتیك وسمبلیك بعمل آورد . با احمد زکی ابو شادی در تأسیس انجمن آپولون و انتشار « مجلة آبولو » همکاری داشت و نخستین اشعار و بحثهای خود را در این مجله منتشر کرد[۳] .

ابراهیم ناجی در شعر از پیروان مکتب رمانتیسم است حتی در نخستین دیوان « وراء الغمام » ترجمهٔ قطعهٔ « خاطره » از الفرد دوموسیه و « دریاچه » لامارتین را آورده است . شعر او تجربهٔ حقیقت است بنابراین او در بیرون آوردن شعر عربی از ایده‌آلیسم به رئالیسم از از پیشروان می‌باشد .

۱ـ الادب العربی المعاصر ، ص ۱۶۱ .

۲ـ الاعلام .

۳ـ الادب العربی المعاصر ، ص ۱۵۵ .

از منظومات او « لیالی القاهرة » و « وراء الغمام » را می‌توان نام برد.

ابراهیم ناجی علاوه برمنظومات، نمایشنامه‌هایی نیز بعربی ترجمه‌کرده که عبارتند از: « الجریمة والعقاب »، « الموت فی‌اجازة » و نیز کتاب « رسالة الحیاة ».

نمونه‌ای از شعر او:

عندی سماء شتاء غیر ممطرة　　سوداء فی‌جنبات النفس جرداء
خرساء آونة هوجاء آونة　　ولیس تخدع ظنی وهی خرساء
وکیف تخدعنی البیداء غافیة　　وللسوافی علی البیداء اغفاء
أأنت نادیت أم صوت یخیل‌لی　　فلی‌الیک بأذن الوهم اصغاء[1]

ابراهیم ناجی به سال ۱۳۷۲ درگذشته است[2].

برای تفصیل رک: الادب العربی المعاصر فی مصر، شوقی ضیف. الاعلام، خیرالدین الزرکلی.

احمد زکی ابوشادی

احمد زکی ابوشادی به سال ۱۳۱۰ھ. درقاهره دریك خانوادهٔ علم و ادب به دنیا آمد[3]. درضمن تحصیل طب در انگلستان با ادبیات غربی مخصوصاً انگلیسی کاملا آشنا شد تا آنجاکه بهزبان انگلیسی شعر می‌گفت.

احمد زکی از مکاتب ادبی به مکتب رمانتسیم تمایل داشت. به

۱ـ الادب العربی المعاصر، ص ۱۵۹.
۲ـ الاعلام.
۳ـ الادب العربی المعاصر، ص ۱۲۵.

سال ۱۳۵۱ بـه انجمن آپولون پیوست و مجله‌ای به نـام این جمعیت تأسیس کرد . علاوه بر آن روزنامه‌هـا و جمیعتهای دیگری نیز بوجود آورد که هر کدام در نهضت شعرعربی تأثیر فراوانی داشته است .

احمد زکی در سایهٔ فرهنگ عمیق و پهناور و مـواهب شعری در شعر معـاصر عرب مقامی بـزرگ دارد . در شعر قصصی و درام و رمانتیک و شعر صوفیانـه و شعر حکمتی و نیز فلسفی و سمبولیک و شعر آزاد و سپید کوشیده است .

نخستین دیوانش « انـداء الفجر » ، و بعد « زینب » است و از بهترین اشعار این دیوان «الحلم‌الصادق» می‌باشد که با این ابیات آغاز می‌شود :

هات لـی العـود و غنی　　　و اسمعی شجری وانـی
تطـرحی الا حزان عنی　　　فـــــأؤدی صلواتـی

و نیـز « انین و رنین » ، « شعر الـوجدان » ، « مصریـات » ، « وطن الفراعنه » ، « الشفق الباکی » ، «وحی العام» ، « اشعة وظلال» ، « الشعلة » و « اطیاف الربیع » را می‌توان نام برد .

احمد زکی همواره در اشعارش مردم مصر را بـرای بـدست آوردن حقوق مقدسشان و قیام برعلیه حاکمان فاسد و ستمگر ترغیب می‌کند چنانکه در شعر « حداد الفطن » می‌گوید :

یـا شعب قم و انشد حقو　　　قك فـالخنوع هوالممات
تشکو الغریب و علة الـ　　　شکوی الزعامات الموات

مرگ ابو شادی به سال ۱۳۷۵ هـ . اتفاق افتاد[1].

۱ــ الادب العربی المعاصر ، ص ۱۴۵ .

برای تفصیل رك : الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی‌ضیف . شعراء الرابطة القلمیة ، نادرة جمیل سراج .

عبدالرحمن شکری

عبدالرحمن شکری به سال ۱۳۰۴ ه. در پورسعید به‌دنیا آمد[۱]. پدرش محمد شکری بـه ادبیات عـلاقه داشت شایـد این علاقه وسیله شد که عبدالرحمن شکری دیوانهای مختلف شعرعربی را مطالعه‌کنند و از سال ۱۳۲۷ ببعد که مدرسهٔ تربیت معلم را تمام کرد به مطالعه ادبیات غربی نیز پرداخت مخصوصاً ادبیات انگلیسی توجه او را جلب‌کرد . دراثنای این مطالعات در روزنامهٔ «الجریدة» نیز ، که پرچمدار ادبیات جدید درآن موقع بود ، مقاله‌ها و اشعاری می‌نوشت .

عبداله شکری نخستین دیوان شعر خود را به سال ۱۳۲۷ به‌نام «ضوء الفجر» منتشر کرد . بعد به انگلستان مسافـرت نمود و پس از بازگشت جلدهای دوم تا هفتم دیوانش را چاپ‌کرد .

شعر شکری تعبیر واضحی از برخورد دوفرهنگ مصری‌عربی وغربی انگلیسی است . در حالی‌که شعرای نهضت پیش از او اغلب با ادبیات فرانسه سر وکار داشتند .

شکری شاعروجدانی‌ذاتی‌است دیوانش ازمدح خالی و دارای مرثیه‌هایی دربارهٔ زعمای اصلاح یعنی شیخ محمد عبده و مصطفی کامل وقاسم‌امین‌است . البته این مرثیه‌ها ازنوع جدید است که شاعر درآنها

۱ــ الادب العربی المعاصر ، ص ۱۲۸ .

انحصاراً دربارهٔ زندگی و مرگ می‌اندیشد .

اغلب نغمات دیوانش، نغمهٔ عشق است منتها عشق محروم توأم بایأس‌وناامیدی . دروارای این‌عشق تصویروسیعی از نفس واحساسهای بشری در برابرجهان وطبیعت قراردارد . حزن ویأس مکتب رمانتیسم مطبوع روح‌وی بود چنانکه درشعری تحت عنوان « شکوی الزمان » می گوید :

لقد لفظتنی رحمةالله یـا فما ٔ   فصرت کانی فی المثانین‌من‌عمری

درآخراین دیوان شعر آزادی به سبک شکسپیر داردکه در آن اندوه و امید هـای او را به زندگـانی کاملتر از این زندگـانی مصور می‌سازد .

شکری داستانی تألیف کرده به نـام « قصةالحلاق المجنون » در این داستان از ادبیات روسی متأثـرشده است . و نیزتحت تـأثیر اعترافات ژان‌ژاک روسووشاتو بریـان « اعترافات » را تألیف کرده منتهادراین اعترافات بجای‌خودبطورسمبولیک ازدوحرف‌م.ن. استفاده کرده است . در این اعترافـات جوان مصری را چنین تصویـر می کند « دارای آرزوهای بزرگ اما سخت ناامید است وهردو اینها در نفس او همانند ابدیت عمیق می‌باشد .»

خلاصه شکری شاعری نوپرداز است و ازنظرحرکت درتجدید شعر و اخراج شعر عربی از تقلید قدیم مقامی بزرگ دارد .

نمونه‌ای از شعر او :

یـاریح ای زئیـر فیک یفزعنـی
کما یروع زئیر الفـاتک الضاری

یاریح ای انین حن سامعه
فهل بلیت بفقد الصحب والجار
یاریح مالک بین الخلق موحشة
مثل الغریب غریب الاهل والدار
أم أنت ثکلی اصاب الموت واحدها
تظل تبغی ید الاقدار بالثار[1]

عبدالرحمن شکری به‌سال ۱۳۷۸ دراسکندریه در گذشته‌است[2].

برای تفصیل رک : الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی ضیف . دراسات فی‌الشعرالعربی المعاصر ، شوقی ضیف .

عباس محمود العقاد

عباس محمود العقاد به سال ۱۳۰۷ در مصر به دنیا آمد[3]. ادب عربی وادبیات غربی را بطور دقیق مطالعه‌کرد اندکی به کارهای دولتی مشغول شد ولی بعد به روزنامه نگاری پرداخت .

عقاد در روزنامهٔ « البلاغ الوفدیه » مقاله‌های سیاسی مخصوصاً دربارهٔ آزادی و حقوق سیاسی جامعه ، با اقتباس از آرای متفکرین و فلاسفه غربی می‌نوشت .

در دههٔ سوم قرن بیستم عقاد و دیگر نویسندگان جوان، هیکل، طه حسین و المازنی شروع‌کردند به تحریر مباحث ادبی و نقد غربی و تحلیل نظریات متفکرین غربی . این حرکت سبب ظهور ضمایم

۱- الادب العربی المعاصر ، ص ۱۳۳ .
۲- » » » ، ص ۱۳۰ .
۳- » » » ، ص ۱۳۶ .

ادبی روزنامه‌های یومیهٔ آن زمان شد. چنانکه هیکل «السیاسة‌الاسبوعیة» والعقاد «مجلة البلاغ‌الاسبوعیة» را منتشر کرد نتیجهٔ این کوشش نهضت ادبی گسترده‌ای گشت . این نویسندگان مقاله‌های ممتاز خود را در کتبی جمع آوری کردند وانتشار دادند. «مراجعات فی‌الآداب والفنون» و «مطالعات فی‌الکتب والحیاة» و «الفصول» از عقاد حاصل این‌گزیده هاست . از بهترین آثار نثری عقادکه نزدیك به شصت‌کتاب ممتاز است ، کتابهای «الله» ، «ابلیس» و «ابو نواس» را می‌توان نام برد .

از نظر نویسندگی ، العقاد بی‌تردید یکی از بزرگان ادب ونثر جدید است . ازبزرگترین مشخصات او ثبات او در زندگی و آرای ادبی است .

و اما از لحاظ شعری ، العقاد یکی از پرچمداران شعر جدید عربی است او در تجدید دارای اصالت است زیرا تجدید او برتقلید از ادبیات غربی و عربی تکیه ندارد بلکه صورت تازه‌ای برای شاعر بوجود می‌آورد که روح و قوم و شخصیت شاعر در آن متجلی می‌گردد و آنچنان منطق و وضوح در شعر ازدیاد می‌یابد که شعر را نزدیك به نثر می‌سازد .

اشعار العقاد به عناوین « بعد الأعاصیر » ، « وحی الاربعین » ، « هدیة الکروان » ، « عابر سبیل » ، « اعاصیر مغرب » و « عالم‌السجون والقیود » منتشر شده است .

نمونه‌ای از شعر او :

ما یبتغ الشعب لا یدفعه مقتدر — من الطغاة و لا یمنعه مغتصب
فاطلب نصیبك شعب‌النیل واسم له — و انظر بعینیك ماذا یفعل الدأب

مابين أن تطلبوا المجد المعدلكم و ان تنالوه الاالعزم والطلب

و نمونه‌ای از شعر «كواء الثياب ليلةالاحد» در «عابرسبيل»:

لا تنم ، لا تنم انهم ساهرون
سهروا فی الظلم أو غفوا يحلمون
أنت فيهم حكم وهم ينظرون
فی غد يلبسون ! فی غد يمرحون

* * *

كم اهاب صقيل يا له من اهاب
وقوام نبيل فی انتظار الثياب
وحبيب جميل يزدهي بالشباب
كلهم يحلمون ! فی غد يلبسون

* * *

أسلموك الحلل كالربيع الجديد
فی احمرار الخجل أو صفاء النهود
تشتهی بالقبل لا يمس الحديد
يا لها من فنون بهجــــة للعيون

* * *

طويت كالعجين فاطو فيها الجمال
لمسة بــــاليمين عطفة بــــالشمال
والعجين الثمين فی استواء المثال
فيه ماست غصون من جناها الجنون[1]

مرگ العقاد به سال ۱۳۸۴ ﻫ . اتفاق افتاده است[2].

برای تفصیل رك : الادب العربی المعاصر فی مصر ، شوقی ضيف. دراسات فیالشعرالعربی المعاصر ، شوقی ضيف . شعراء الرابطة القلمية ، نادرة جميل سراج .

۱ــ دراسات فیالشعر العربی المعاصر ، ص ۹۷ .

۲ــ الادب العربی المعاصر ، ص ۱۳۰ .

الشاعر القروی

رشید سلیم الخوری ملقب به «الشاعر القروی» به سال ۱۳۰۵ ﻫ . در لبنان به دنیا آمد[1]. در بیروت دانشکدهٔ انگلیسی سوریه را تمام کرد . مدتی به تدریس پرداخت و بعد به سال ۱۳۳۲ ﻫ . به برزیل مسافرت نمود و جزو شعرای مهجر جنوبی گردید .

الشاعر القروی شاعر طبیعت است بعلاوه روح وطن دوستی و حماسی در اشعارش تجلی دارد . زیبایی طبیعت گاهی احساس و وجدان او را احاطه می کند تا آنجا که او را وادار به خشوع می نماید و از چشمها و لبهایش ستایش گرم مرطوبی بیرون می آورد .

مدتی هم نگارش روزنامهٔ « الرابطة » را به عهده داشته است .

دیوان اشعار او به نامهای : « الرشیدیات » ، « القرویات » و « الاعاصیر » انتشار یافته است .

نمونه‌ای از شعر او :

الغفران

قمت قبل الطیور اشدو حبوراً — لا اری باعثاً لفرط حبوری
مؤنساً وحشة الفضاء کانی — نبأ طیب سری فی الاثیر
أتهادی بین الغصون کغصن — وأناغی العصفور کالعصفور
وعلی وجنتی للورد ظل — عائم فوق موجة من نور
قلت : ربی ، أزال عهد شقائی ؟ — أم أرانی فی عالم مسحور

۱- ادب المهجر ، ص ۵۰۳ .

واذا زهـرة كـوجنة طفـل جنبهـا شوكـة كناب هصـور
فتذ كـرت ليلة الامس رؤيـا بـاح لى وردهـا بسر سرورى
ان كف الـرحمن تحت سكون الليل بالعفو غلغلت فى سريرى
فرمت نفحة من العطر فى قلبى و عـادت بشوكـة من ضميرى[1]

برای تفصیل رك : الجديد فى‌الادب العربى و تاريخه ، حنا الفاخورى . ادب المهجر ، عيسى الناعورى . شعراء الرابطة القلمية ، نادرة جميل سراج .

ایلیا ابو ماضی

ایلیا ابو ماضی به سال ۱۳۰۷ ﻫ . در لبنان به دنیا آمد[2]. درسال ۱۳۳۰ ﻫ . به امریکا مسافرت نمود و جزو شعرای مهجر شمالی وعضو جمعیت « الرابطة القلمية » گردید و به سال ۱۳۴۸ روزنامهٔ « السمير » را تأسیس و منتشر نمود .

ایلیا ابو ماضی یکی از مشهورترین شاعـران لبنان و از جمله شاعران معاصر است که در شعرخود جانب اجتماعی را برگزیده است. در اجتماعیات اشعار زیادی گفته ودرآنها کوشیده است تا اسرار وجود را بفهمد و مشکلات اجتماعی را تحلیل کند و انسانها را به برابری و شکستن قیود بخواند .

از آثار او دیوانهای «تذكار الماضی» ، «الجداول» و «الخمائل» را می‌توان نام برد .

نمونه‌ای از شعر او :

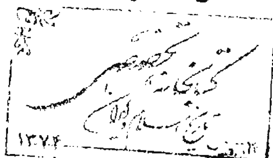
۱- الجديد ، ج ۱ ، ص ۱۲۱ و ۱۲۲ .

۲- دراسات فى‌الشعر العربى المعاصر ، ص ۱۸۱ .

کن جمیلا

أیهذا الشاکی و ما بك داء ، کیف تغدو اذا غدوت علیلا ؟
ان شر النفوس نفس یؤوس یتمنی قبل الرحیل ـ الرحیلا
ویری الشوك فی الورود و یعمی ان یری فوقها الندی اکلیلا
هو عبء علی الحیاة ثقیل من یری فی الحیاة عبئاً ثقیلا
والذی نفسه بغیر جمال لایری فی الوجود شیئاً جمیلا
أحکم الناس فی الحیاة اناس عللوها ، فأحسنوا التعلیلا
فتمتع بالصفو ما دمت فیه لاتخف أن یزول حتی یزولا
و اذا ما اظل رأسك هم قصر البحث فیه کیلا یطولا
و تعلم حب الطبیعة منها و اترك القال للوری و القیلا
کن هزاراً فی عشه یتغنی ومع اللیل لایبالی الکبولا
لاغراباً یطارد الدود فی الارض و بوماً فی اللیل یبکی الطلولا
کن غدیراً یسیر فی الارض رقرا قاً فیسقی عن جانبیه الحقولا
کن مع الفجر بسمة توسع الاز هار شماً و تارة تقبیلا
ایهذا الشاکی و ما بك داء ، کن جمیلا تر الوجود جمیلا[1] !

برای تفصیل رك : الجدید فی الادب العربی و تاریخه ، حنا الفاخوری .
دراسات فی الشعر العربی المعاصر ، شوقی ضیف . ادب المهجر ، عیسی الناعوری .



سعید عقل

سعید عقل به سال ۱۳۰۶ ﻫ . در لبنان به دنیا آمد[2]. برای کسب فرهنگ عمومی و خصوصی بسیار کوشش کرد تا آنجا که دارای اندیشهٔ

۱ـ الجدید ، ج ۲ ، ص ۲۵۵ و ۲۵۶ .
۲ـ الجدید ، ج ۱ ، ص ۷۴ .

تحلیل‌گر و بینش بسیار عمیقی گردید .

سعید عقل شاعر ابداع وجسارت و صاحب قلمی دقیق ومکتبش مکتب سمبولیسم می‌باشد .

از اشعار او « المجدلیــه » ، « بنت یفتــاح » ، « قد موس » و « رندلی» را می‌توان نام برد .

نمونه‌ای از آثار او :

اسطورة اللیل والنهار

کان مرتیاً اجمل فتیان کنعان ، لاتتذهب قمم لبنان بالبهاء الا اذا استأذنته .

ولکن یوم خاض مرتیاً الحرب یدفع عن وطنه جیوش الاله موت ، کان له ان یواجه النار بعینیه السوداوین الجمیلتین، فانطفأتا . وقال الجمال فی الارض .

حزنت ممالك کنعان جمیعا ، و عـادت قمم لبنان لا تعرف من تستأذن قبل ان تتذهب بنور الشمس .

الا ان واحـداً فـاق الجمیع حـزناً ، هو لیلان رفیق مـرتیاً و منافسه فی استنطاق النای .

دار لیلان الدنیا سبع مـرات و مرة ، یفتش عـن طبیب یشفی عینی صدیقه مرتیاً . ولکن سدی .

وتعرف اخیراً الی کاهن شیخ یقولون عنه انه جبیلی یخفف من وطء ظلام القبر علی الموتی .

واکـد الکاهن ان مـرتیاً یسترد بصره ان اطفأ لیلان الشمس التی‌کانت ، فی ذلك المهد ، معلقة فی الفضاء، تروح وتجیء من مشرق الی مغرب، ومن مغرب الی مشرق ، لاتختفی ابداً .

ورکب لیـلان لکتفیه جناحین من غصون الارز التی لا تیبسها الشمس ، وقام الی الشمس وقطفها کتفاحة فی‌بستان ، وخبأها فی کیس جعله علی ظهره .

فکان الظلام لاول مرة علی الارض .

ومنذ اولی اللیالی تلك ، ارتاح مرتیاً و بدأت عیناه تبصران قلیلا .
وفیما کان مرتیاً یحدث لیلان عما یری صرخ فجأة :
« اننی انظر نقاطاً من نار فی هذا الجلد اللیلی . »
فالتفت لیلان فاذا الکیس الذی علی ظهره محوك من خیطان غیرمحکمة ، کانت تترك بینها منافذ دقیقة ، مما جعل الشمس تفلت نقطاً نقطاً فتکون النجوم فی الجلد .
فخاف لیلان ان یعاود العمی عینی صدیقه مرتیا ، وقام لساعته الی الفضاء یرکض من نجم الی نجم یطفئه ولکنه کان کلما اطفأ نجمة ولد مکانها اثنتان !
لماذا ؟
لغز لم یحله مرتیاً . ولکن بعد ان اصابه دوار ، لکثرة ما رکض بین نجم و نجم ، سقط راسهٔ علی کتفیه عیاء ، فرأی ان شقوق الکیس قدکبرت لکثرة ما مرفیها من نقط النور . لهذا اخذت تفلت بدل النجمة نجمتان .
الا أنه قبل أن سقط من اعلی السماوات لیتحطم علی الارض ، اتفق مع الشمس علی ان یطلقها من الکیس شرط ان تغیب نصف یوم کل یوم وان لا ترید عدد النجوم عما کانت قد بلغته وعندما اغمض لیلان لآخر مرة عینیه ، کان واثقاً بان عینی صدیقه مرتیاً ستفتحان یوماً .
ویقال ان کیس لیلان کان ، فوق ذلك ، متقوباً ، فخرجت من الثقب نفطة کبیرة هی القمر[1] !

برای تفصیل رك : الجدید فی‌الادب العربی و تاریخه ، حناالفاخوری .

بشارة الخوری

بشارة الخوری به سال ۱۳۰۸ در بیروت به دنیا آمد[2]. مقدمات علم و اطلاعات ادبی را در آنجا فرا گرفت . از سال ۱۳۲۶ به‌روزنامه

۱- الجدید ، ج ۱ ، ص ۷۷-۷۴ .
۲- « ، ج ۲ ، ص ۹ .

نگاری پرداخت و روزنامهٔ هفتگی « البرق » را تأسیس نمود و ازسال ۱۳۳۸ آنرا بطور روزانه منتشر کرد ولی بعداً بازهم آنرا بصورت یك مجلهٔ هفتگی درآورد .

اشعار او ، که در جهان عرب آوازه‌ای دارند، در روزنامه‌های گوناگون چاپ شده‌اند و تصنیفهای معروف آواز خوانان را تشکیل داده‌اند .

مجموعـهٔ اشعار او بـه نام « الهوی والشباب » چـاپ و منتشر شده است .

نمونه‌ای از شعر او .

النشید القومی

یا تراب الوطن ومقام الجدود
ها نحن جینا لمـــا دعینا
الی الخلود

***

نصد عنا کل باغ عنید نفتح للمجد طریقاً جدید
صفا فصفا للعلی لا نحید، ولا نعود
الا وبند الحق فوق البنود

***

اوطاننا، یارمز مجد قدیم ، یا ارثنا من کل جدکریم ،
یا سقم العاتی وبره السقیم لك العهود
أنا لك الابناء أنا الجنود

***

یا علماً یخفق فوق الرؤوس قدنا ، فقد قدت أباة النفوس
الی العلی،فانکسفی یا شموس و یا لحود

تفتحی ، وکبری یا جدود !

***

فی الشرق منا اثر طیب ، فی الغرب منا اثر اطیب

عدل ، رقی ، کل ما نطلب، و لن یسود

الا هما وحقنا فی الوجود[1]

برای تفصیل رك : الجدید فی‌الادب العربــی و تاریخه ، حنا الفاخوری .

نزار قبانی

نزار قبانی به سال ۱۳۴۲ ه . در دمشق به دنیا آمد[2] . دانشکدهٔ حقوق را در دانشگاه سوریه تمام کرد و به کارهای دیپلماسی در قاهره و آنکارا و لندن پرداخت .

نزار قبانی شاعر بلندآوازهٔ عشق و زن سوریه ، صاحب مکتب شعر نو می‌باشد و وضع شعر را درسوریه بکلی دگرگون کرده است .

او در پایان جنگ جهانی دوم، شعر نو را درشکل وفورمی تازه در جهان عرب عرضه کرد .

در نظر نقادان او شاعر زن است ، هرچه در قـریحه داشته نثار زن کرده وشاعریتش را بر زوایای باریك زندگی بیرونی و درونی زن مسلط ساخته است .

از منظوماتش « قالت لی‌السمراء » ، « قصائد » ، « انت لی » ، « سامبا » ، « الرسم بالکلمات » ، «کتاب الحب » ، «مئة رسالة حب» ، « اشعار خارجة علی القانون » ، « شعر انسیابی » ، « هوامش علی دفتر

۱- الجدید ، ج ۲ ، ص ۱۲-۹ .

۲- « ، ج ۱ ، ص ۶۰ .

النکسة » و « قصتی مع الشعر » را می‌توان نام برد .

نمونه‌ای از شعر او :

بيتنا

فی‌حرجنا المدروزشوحاً... سقف منـزلـنا اختفـی
حرسته خمس صنوبرات فـــانـزوی وتصوفـا
نســج الثلــوج عباءة لبس الـزوابــع معطفـا
الطیب بعض حــدوده ، اتـريد الا يعرفــا
وحــدود بيتــی غيمــة عبرت ؛ وجنــح رفــرفا

* * *

حملتــه الف فــراشة ... بيتی ، فلا مات الوفا !
قرميدة حضن (المواويل) الجــريحــة واكتفــی
قطع الحصی فی ارضه ضـوء تجمـد احـرفـا
كـم مـرة مـر الصباح ببابـه وتـــوقفـا !
يا مجده ، ملك المفارق، والمطـل المشرفــا
سقفاً ومـدخنة وبـابـاً ضـارعـــاً متفلسفا
كم نجمة دخلت علی تظن عندی متحفـــا
تـركت بـور حديقتی شـال الحـريـر منتفا[1]

برای تفصیل رك : الجدید فی‌الادب العربی و تاریخه . حنا الفاخوری .
قصتی مع‌الشعر، نزار قبانی (ترجمهٔ دکترغلامحسین یوسفی- دکتر یوسف‌حسین بکار) .

عبدالوهاب البیاتی

عبدالوهاب البیاتی شاعر عراقی و در جهان عرب نمایندهٔ مکتبی است که در آستانهٔ جنگ جهانی در انگلستان و امریکا بوجود آمد و

۱ــ الجدید ، ج ۱ ، ص ۶۰ و ۶۱ .

مکتب « ایماژیین » نامیده شد . در شعرش به استعمال زبان توجه دارد. استفاده از کلمات دقیق و ظریف و تکـرار عبـارات ، او را در مکتب رئالیسم قرار می‌دهد . زندگی را بـا چنان کلماتی منعکس می‌نماید که معانی نزدیك است آن کلمات را درهم بریزند .

البیاتی اجزای حیات و بویژه جهات تاریك آنرا که غالباً توجه توده‌ها را جلب نمی‌کند شکل‌دار مصور می‌نماید تا آنجاکه شعر او ، شکلی از گفتگو می‌شود و از ماهیت قدیمی بیرون می‌آید .

از آثار او دیوانش « أباریق مهشمة » را می‌توان نام برد[1].

نمونه‌ای از شعر او :

ذکریات الطفولة

بالامس کنا ــ آه من کنا ، ومن امس یکون !
نعدوا وراء ظلالنا ... کنا ومن امس یکون !
لا نرهب الصمت الذی تضفیه اشباح الغروب
فوق الحدائق والدروب ،
لا نرهب السور الذی من خلفه یأتی الضیاء
ولربما مات الضیاء ولم یعد ونقول : جاء !
کنا نقول کما نشاء .
حتی النجوم .
کنا نقول بانها ــ کانت ــ عیون
للارض تنظر فی فتون
حتی النجوم !
کانت عیون .

۱ــ الجدید ، ج ۲ ، ص ۶۴ .

لا نعرف « الشيءالصغير » ولا نصدق ما يقال ،
ولا نزال
لانعرف « الشيءالصغير » ، ولا نصدق ما يقال .
ولربما كنا نحدق في الفراغ ، ولا ننام ،
وفي الظلام
ـ ماوي الافاعي و العفاريت الضخام ـ
كانت مدائننا الجديدة في خواطرنا تقام ،
كانت مدائننا الجديدة في الظلام
بمنازل الاموات اشبه ، او قرى
النمل ..... الجديدة فيالظلام
كانت مدائننا تقام ...

***

وخيولنا الخشبية العرجاء ، كنا فيالجدار .
بالفحم نرسمها و نرسم حولها حقلا ودار ،
حقلا ودار ،
ونطارد القطط الهزيلة في ألازقة بالحجار ...

***

الامس مات !
الامس مات !
لم يبق حول « مدينة الاطفال » الا ما نشأ ،
الا السمأء
جوفاء، فارغة ، تحجر في مآقيها الدخان ،
الا بقايا السور ، والشحاذ يستجدي واقدام الزمان ،
الا العجائز في الدروب الموحشات ،
يسألن عنا الغاديات الرائحات ؛
ولربما مرت بهن ... بهن هذي الذ كريات :
« السور » و « الشحاذ » و « الطفل الذي بالامس مات » .

برای تفصیل رک : الجدید فی‌الادب العربی و تاریخه ، حنا الفاخوری .

عمر ابو ریشه

عمر ابوریشه شاعر سوریه ، درحلب پرورش یافته و در دانشگاه امریکایی بیروت درس خوانده و بعد برای ادامهٔ تحصیل به انگلستان رفته است . با فرهنگ و تمدن غرب آشنا بوده چنانکه سبکهای ادبی غربی اثر عمیقی در شعر او گذاشته است .

ابو ریشه شاعر وجدانی است و از جمله شاعران معاصر نوآور در اسالیب و موضوعات شعری می‌باشد[1] او شاعر خیال است صورتی می‌آفریند که دارای افقهای پهناور و دراز است آنچه را که مطلوب دلهاست از دلش برآن صورت می‌ریزد .

نمونه‌ای از شعر او :

وقف الحق وقفة عند بدر شحذت فی‌الغیوب سیف‌القضاء
و وراء التلال رکب أبی سفـ ـیان یحمی سریة الفیحاء
وقریش فی‌جیشها اللجب تسعی بین وهج القنا و زهو الحداء
بلغت منحنی القلیب و لفت من علیه ببسمة استهزاء
و أرادت أکفاءهـا فتلقا ها علی ذؤابة الاکفاء
جز بالسیف عنق شیبة وارتـ ـد الی صحبه خضیب الرداء
فطغی الهول والتقی الند بالنـ ـد و ماجا فی لجة هوجاء
و عیون النبی شاخصة تر قص فی هدبها طیوف الرجاء
و دنت منه عصبة الاثم والمو ت علی راحها ذبیح عیاء
فرماهـا بحفنة من رمـال ورنـا ثائـر المنی للعلاء
و دعا : «شاهت‌الوجوه» فیا أر ض اقشعری علی اختلاج‌الدعاء

[1] ـ الجدید ، ج ۱ ، ص ۱۲۵ .

قضي الامر يا قريش فسيري ... للحمى و اندبي على الاشلاء
واحذري الطيب ان يمس غلاماً ... في ندى أو غادة في خباء
يوم بدر يوم اغر على الا ... ام باق ان شئت أو لم تشائي
ركز الله فيه أسمى لواء ... و جثا الخلد تحت ذاك اللواء
ياعروس الصحراء ما نبت المجد ... على غير راحة الصحراء
كلما أغرقت لياليها في الـ ... صمت قامت عن نبأة زهراء
و روتها على الوجود كتاباً ... ذا مضاء أو صارما ذا مضاء
فأعيدى مجد العروبة واسقى ... من سناه محاجر الغبراء
قد ترف الحياة بعد ذبول ... ويلين الزمان بعد جفاء[1]

برای تفصیل رك : الجديد في الادب العربي و تاريخه ، حنا الفاخوري .
دراسات في الشعر العربي المعاصر ، شوقي ضيف .

۱ـ دراسات في الشعر العربي المعاصر ، ص ۲۳۷ و ۲۳۸ .

فهرستها

اصطلاحات

جایها

ل

م

ن

جنگها

روزنامه ها ، مجله ها ، کتابها

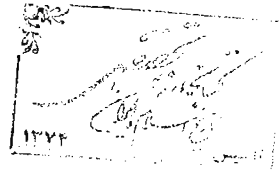
شخصها

و

ه

ی

قبیله ها ، قومها ، گروهها



مآخذ

۱ـ الادب العربی المعاصر فی مصر ، الدکتور شوقی ضیف ، مصر ، ۱۹۵۷ م .

۲ـ الادب المهجر ، عیسی الناعوری ، مصر ، ۱۳۶۶ م .

۳ـ الاعلام ، خیرالدین الزرکلی ، بیروت ، ۱۹۶۹ .

۴ـ الاغانی ، ابوالفرج الاصفهانی ، مصر .

۵ـ امالی المرتضی ، الشریف المرتضی ، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم ، ۱۹۵۴ م .

۶ـ تاریخ آداب العرب ، مصطفی صادق الرافعی ، مصر ، ۱۹۵۴ م .

۷ـ تاریخ الآداب العربیة ، کارلو نالینو ، مصر .

۸ـ تاریخ الادب اللغة العربیة ، جرجی زیدان ، مصر ، ۱۹۵۷ م .

۹ـ تاریخ الادب العربی ، احمد حسن الزیات ، مصر .

۱۰ـ تاریخ الادب العربی ، شوقی ضیف ، مصر ، ۱۹۶۰ م .

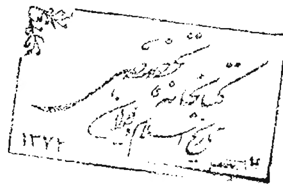
۱۱ـ تاریخ الادب العربی ، عمر فروخ ، بیروت ، ۱۹۶۹ م .

۱۲ـ تاریخ الادب العربی ، ندیم عدی ، مصر ، ۱۹۵۴ م .

۱۳ـ تاریخ ادبیات عرب ، احمد ترجانی‌زاده ، تبریز ، ۱۳۴۸ ه . ش .

۱۴- تاریخ العرب قبل الاسلام، جوادعلی ، مطبوعات المجمع العلمی العراقی .
۱۵- جامع البیان عن تأویل آی القرآن ، محمد جعفر الطبری مصر .
۱۶- الجدید فی الأدب العربی و تاریخه ، حنا الفاخوری ، بیروت ، ۱۹۵۹ م .
۱۷- جمهرة اشعارالعرب ، ابوزید القرشی ، بیروت ۱۶۹۳ م .
۱۸- جمهرة انساب العرب ، ابن حزم ، مصر ، ۱۹۴۸ م .
۱۹- جمهرة خطب العرب ، احمد زکی صفوت ، مصر ، ۱۹۲۳ م .
۲۰- حافظ و شوقی ، طه حسین ، مصر ، ۱۹۵۸ م .
۲۱- الحماسة ، ابو عبادة ابوولید بن عبید البحتری ، بیروت ، ۱۹۶۷ م .
۲۲- دائرة المعارف الأسلامیة ، مصر .
۲۳- داستان من و شعر ، نزار قبانی ، ترجمهٔ دکترغلامحسین یوسفی ، دکتر یوسف حسین بکار ، تهران ، ۲۵۳۶ .
۲۴- دراسات فی‌الأدب المقارن ، محمد عبدالمنعم خفاجی ، مصر .
۲۵- دیوان ابونواس الحسن بن‌هانی ، حققه احمد عبدالحمید الغزالی ، بیروت ، ۱۹۵۳ م .
۲۶- دیوان الأعشی ، شرح م. محمدحسین ، بیروت ۱۹۶۰ م .
۲۷- دیوان الحماسة ، ابو تمام ، شرح التبریزی ، دمشق .
۲۸- ریحانة الادب ، محمد علی تبریزی (مدرس) ، تبریز ، ۱۳۲۹ ه .

۲۹ـ السیرة النبویة ، ابن هشام ، تحقیق مصطفی السفاء و آخرین ، ۱۹۳۶ ه .
۳۰ـ شرح دیوان کعب بن زهیر، صنعة الامام ابی سعید الحسن بن الحسین بن عبداله السکری ، مصر ، ۱۹۶۵ م .
۳۱ـ شرح المقامات السبع ، الزوزنی ، بیروت ، ۱۹۳۶ م .
۳۲ـ شعراء الـرابطة القلمیة ، دکتورة نـادرة جمیل سراج ، مصر ، ۱۹۶۴ م .
۳۳ـ شعراء النصرانیة قبل الاسلام ، لویس شیخو الیسوعی ، بیروت .
۳۴ـ الشعر و الشعراء ، ابن قتیبه ، لیدن ، ۱۹۰۲ م .
۳۵ـ صفة جزیرة العرب ، العلانی ، لیدن ، ۱۸۸۴ م .
۳۶ـ طبقات الشعراء ، محمد بـن سـلام الجمحی ، لیدن ، ۱۹۱۳ م .
۳۷ـ طبقات الشعراء ، ابن المعتز ، تحقیق عبـدالستار احمد فراج ، مصر ، ۱۹۵۶ م .
۳۸ـ طبقات فحول الشعراء ، ابن سلام ، مصر .
۳۹ـ طبقات النحویین و اللغویین ، تحقیق محمد ابـوالفضل ابراهیم ، ۱۹۵۴ م .
۴۰ـ العرب قبل‌الاسلام ، جرجی زیدان ، ۱۹۳۹ م .
۴۱ـ العقد الفرید ، ابن عبدربه ، ۱۹۴۰ م .
۴۲ـ العمدة ، ابن رشیق ، علق حواشیه ، محمد محیی الدین عبدالحمید ، بیروت ۱۹۷۲ م .
۴۳ـ فرهنگ معین ، محمد معین ، تهران .
۴۴ـ الفن و مذاهبه فی الشعر العربی ، شوقی ضیف .



۴۵- الفن و مذاهبه فی‌النشر العربی ، شوقی ضیف .

۴۶- الفهرست ، ابن الندیم ، تهران ، ۱۹۷۱ م .

۴۷- فی الشعر الجاهلی ، طه حسین ، مصر ، ۱۹۲۶ م .

۴۸- قصص العرب ، تألیف محمد احمد جـاد المولی ، علی محمد الجباوی ، محمد ابوالفضل ابراهیم ، مصر ، ۱۹۵۴ م .

۴۹- کتاب الطبقات الکبیر ، ابن سعد ، لیدن ، ۱۳۲۲ ه .

۵۰- کشف الظنون ، حاجی خلیفه ، مصر ، ۱۹۷۴ م .

۵۱- کلیه و دمنة ، ابن المقفع ، بیروت ، ۱۹۶۵ م .

۵۲- المؤتلف و المختلف ، آمدی ، مصر ، ۱۹۶۱ م .

۵۳- مجمع‌البیان فی‌تفسیرالقرآن ، الشیخ الطبرسی ، تهران ، ۱۳۹۵ ه .

۵۴- مروج الذهب ، المسعودی ، مصر ، ۱۹۴۸ م .

۵۵- المزهر فی علوم اللغة و انواعها ، السیوطی .

۵۶- معجم البلدان ، یاقوت الحموی ، مصر .

۵۷- مصادر الشعر الجاهلی و قیمتها التاریخیة ، ناصرالدین الاسد ، مصر ، ۱۹۶۶ م .

۵۸- المعارف ، ابن قتیبه ، ۱۹۳۵ م .

۵۹- معجم الادباء ، یاقوت ، بیروت .

۶۰- مغنی اللبیب ، ابن هشام ، مصر .

۶۱- مفتاح السعادة و مصباح السیادة فی موضوعات العلوم ، طاش کبری زاده ، هند .

۶۲- المفردات فی‌غریب القرآن ، الراغب الاصفهانی ، تحقیق محمد سید کیلانی ، تهران ۱۳۳۲ ه. ش .

۶۳ـ المفضیلیات ، المفضل بن الضبی ، تحقیق جیمس شارل لیال .

۶۴ـ مقامات ، ابوالفضل بدیع الزمان الهمدانی ، شرح الشیخ محمد عبده ، بیروت ، ۱۹۶۵ م .

۶۵ـ مقدمه ابن‌خلدون ، ترجمهٔ محمدپروین گنابادی ، تهران ، ۱۳۴۵ هـ . ش .

۶۶ـ مناهل الأدب العربی ، مکتبة صادر ، بیروت .

۶۷ـ من‌تاریخ الأدب العربی ، طه حسین ، بیروت ، ۱۹۷۰ م.

۶۸ـ الموشح ، المرزبانی ، ۱۳۴۳ هـ .

۶۹ـ وفیات‌الأعیان، ابن‌خلکان ، حققه احسان، عباس ، بیروت ، ۱۹۶۸ م.

70_ A Literary History of the Arabs. R. A. Nichokson . 1969 .

71_ ARABIC Literature. H. A. R. Gibb, oxforp, 1963.

73. ARABIC Literature. I. M. Filshtinsky. Moscow 1966.

